

ذکر اللہ خادم ایادی امر اللہ

خاطرات دوران زندگی

بہ قلم
جاویدخت خادم

۱۵۷ ہدیغ - ۲۰۰۱ میلادی
شماره بین المللی کتاب ۶-۲۲-۱۹۶۱۹۴-۱
مؤتسسه معارف بہانی

P.O. Box 65600 Dundas, Ontario, L9H 6Y6 Canada

Tel: (905) 628 3040, Fax: (905) 628 3276

Email: pibs@sprint.ca URL: www.absp.org

ذکرالله خادم، ایادی امرالله
نوشته: جاویدخت خادم
طرح روی جلد: بهزاد جمشیدی
ناشر: مؤسسه معارف بهائی، دنلس، انتاریو، کانادا
چاپ اول: به زبان فارسی در ۱۰۰۰ نسخه
۱۵۷ بدیع - ۲۰۰۱ میلادی
چاپ در انتاریو، کانادا
شماره بین‌المللی کتاب ۶-۲۲-۱۹۶۱۹۳-۱

مقدمه ناشر

مؤسسه معارف بهائی به پاس مراهب بی منتهای جمال ابهی و اعانت معهد مقدس اعلیٰ مصمم گردید بتدریج به طبع و نشر زندگینامه حضرات ایادی امرالله، حارسان مدنیت لاشرقیه و لا غربیه امر جمال ابهی، به لسان احلای فارسی اهتمام نماید.

کتابی که اکنون پیش روی شما است دومین اثر از این رشته کتب است که به همت سرکار خانم جاویدخت خادم، همسر گرامی ایادی امرالله جناب ذکرائه خادم در شرح احوال آن ایادی عزیز امر الهی بدو به زبان انگلیسی و اسپانیولی و سپس توسط خود ایشان به فارسی ترجمه و تألیف یافته است.

جناب خادم به گفته خودشان «در بهار زندگی شوق زیارت روی دلجوی غضن ممتاز بهاء بر سر افتاد و شعله عشق زیانه کشید». این عشق چنان در جان عاشق دلباخته مؤثر شد که تا آخرین لحظات حیات برای اجرای فرامین حضرت ولی امرالله و پس از صعود مولای خون به عنوان یکی از حراس امر جمال ابهی برای حفظ و حراست امر نازنین و سپس در دوران قیادت بیت العدل اعظم الهی در نشر معارف امری و راهنمایی و تشویق احتیای الهی به خدمت امر مبارک، از هیچگونه تحمل زحمت و فداکاری فروگذار نکرد.

مؤسسه معارف بهائی مفتخر است که زندگینامه چنین رادمرد مؤمن، خدوم، فداکار، فاضل، پرکار و فحالی را به احتیای عزیز الهی و جامعه فارسی زبان بهائی هدیه مینماید.

مؤسسه معارف بهائی

فهرست

۹	پیشگفتار
۱۱	مقدمه
۱۶	ذکرالله خادم، ایادی امرالله
	قسمت اول
	فصل اول دوران کودکی و نوجوانی
۲۲	دوران کودکی و نوجوانی
۲۷	خاطرات تشریف
۴۲	اشتغال به کار
۴۳	انتخاب همسر
۴۶	تشکیل خانواده
۴۹	روابط و علائق خانوادگی
۵۱	معنویات در خانواده
	فصل دوم خدمات سنین جوانی
۵۳	خدمات سنین جوانی
۵۴	دوست روحانی و صمیمی
۵۸	سفرهای داخله ایران
۶۶	واقعه تاریخی
۶۸	تأثیر دعا و مناجات در طلب تأیید
۶۹	رؤیای صادق
۶۹	سفر تبریز و استجاب دعا
۷۱	سفر مصر
۷۳	زیارت اعتاب مقلته و قیام به هجرت
۸۰	ابوالقاسم فیضی، ایادی امرالله
۸۳	صدمین سال اظهار امر حضرت اعلیٰ
۸۵	چشم قرن بعثت حضرت اعلیٰ
	فصل سوم - ایادی امرالله
۸۹	انتصاب به سمت ایادی امرالله
۹۱	مؤسسه ایادی امرالله
۹۸	اهداف کنفرانس سورس-ایتالیا

فصل چهارم، خدمات بین المللی

۱۰۱

اروپا

۱۰۲

ایرلند

۱۱۰

خاطرات جین دلوران

فصل پنجم، خدمات بین المللی

۱۱۲

افریقا

۱۱۵

تدارک سال مقتس

۱۱۷

نخستین کنفرانس بین المللی افریقا

۱۲۰

نخستین کنفرانس بین المللی جبلتلی

۱۲۲

مسافرت به کنیا

۱۲۴

حبشه (اتیوپی)

۱۲۵

بازگشت به کنیا

۱۲۵

تانزانیا

۱۲۶

زامبیا

۱۲۷

آفریقای جنوبی

۱۳۰

کنگوی بلژیک

۱۳۳

آنگولا

۱۳۳

بازگشت به کنگر

۱۳۵

لیبریا

۱۳۷

سیرالئون

۱۴۵

مراکش

۱۴۵

تونس

فصل ششم، خدمات بین المللی

شرق و غرب

۱۴۹

افتتاح امّ المعابد غرب

۱۵۴

دومین کنفرانس بین القارات

۱۵۶

جناب منیر وکیل

۱۶۰

خانم الا بیلی

۱۷۴

خدمات ایادی امرالله پس از کنفرانسیها

۱۷۶

هندوستان

۱۷۸	مرقد والد جمال مبارک
۱۸۰	ژاپن
۱۸۴	برمه
۱۸۹	تنگا

فصل هفتم، صعود حضرت ولی امرالله

۱۹۲	تشکیل؟ محفل ناحیه ای در امریکای مرکزی و جنوبی
۱۹۳	سفر به آمریکای مرکزی
۱۹۸	ترینیداد و توباگو
۲۰۲	کالیفرنیا، مدرسه تابستانه
۲۰۳	مدرسه تابستانه گرین ایگر
۲۰۴	مدرسه تابستانه اروپا
۲۰۵	رؤیای وحشتناک
۲۰۸	افتتاح حظیره القدس لوگزامبورگ

نا امیدى به تمام معنى

فصل هشتم، خاطرات سال های پس از صعود

۲۱۱	
۲۱۸	دوره جدید در عالم امر
۲۲۳	کنفرانس تاریخی سیدنی
۲۲۵	ایادی امرالله در نیمکره غربی
۲۳۷	انتخاب مؤسسه بیت العدل
۲۴۱	لندن آلبرت هال
۲۴۳	اقامت در شهر شچپین
۲۴۸	داستانی از خانم ادیت آزرین
۲۵۰	دفتر ایادی امرالله در شهر شچپین
۲۵۳	چمدان سفری
۲۵۴	جشن صدمین سال اعلان امر به ملوک و رؤسای جمهور
۲۵۵	پالمرهاوس شیکاگو
۲۶۴	مدارس بهانی
۲۶۸	کنفرانس گرین لیک
۲۷۱	کنفرانس جامائیکا
۲۷۳	مدرسه تابستانه ایرلند
۲۷۴	شهدا و لردها

۲۸۴	قصه عشق
۲۹۷	فصل نهم، صعود ایادی امیرالله
۲۹۸	پیام محفل ملی امریکا
۳۰۸	جلسه تذکر در ارض اقدس
۳۱۱	جلسه تذکر در ویلمت
۳۱۴	جلسه تذکر در مشرق الاذکار
۳۲۴	محیطی پر از لطف و محبت
۳۲۸	اظهار همنردی
	قسمت دوم خاطرات فرزندان
۳۳۷	سوژان خادم
۳۴۸	ژنا خادم
۳۶۴	ریاض خادم
۳۷۴	راعین خادم
۳۹۲	مس خادم
۴۰۴	بیاد مادرم
	قسمت سوم، ترجمه ها و مقالات
۴۰۷	ترجمه ها
۴۱۲	مقالات
۴۱۲	از بدشت تا سنت لونییز
۴۲۶	بیت مکرم شیراز و زیارت لوح مبارک قرن
۴۵۲	حضرت غصن اطهر و نظم بدیع
۴۶۸	انتقال رمسین و فتح باب لقا
۴۷۸	تشریح به حضور حضرت عبدالبها.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مردمان
بی برزادگرانه خان خادم طیبانه
درین نقشبندی آن یاد عزیز روحا نورده ۸ اکتبر ۱۹۳۷
بلاذکرت حضرت ولی امرت اوردن خانه خانز و درین بجا
مردم ولی دلب طاعت و نظر عنایت مفضل و مکن شکر
زیرا اعمال مودود و صفات برتبه و افعال عالیه و ذرات
بناست از انا شاه صادق و سان نامن بر طاعت و جان نای
و خداکاری و سخن و بدانی و بین و ذوق و شوق روحی مزی است
چون نجیب روحانی بیح این موابب و منافع از فضل و اعلی
و حب ابرود و الا اعلی خانز و حانز و زجات انسانی و
اندکس بر ما شالی و تقدیر و منافعندی و تعلقات خیر
نسبت بآندست همین فوق تصور و ادراک و منافع از هر طرف
و وصف و بیان است احساس این گونه منافعات چه درین
بجزایات روچه و نیانات و بدنی است که اگر در جان من
و خانز و منصفه اگر وجود مبارک آنی آن نفس مدعانی از
و خاطر شریف ذراتی فراموش نمانند و مردم از کت
فیض ازاد و نایبیات رب تعالی در اسالی و آند تا در
مربیت کلام حاصل نمایند و ذرات عالی مرتبه در

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

ای اهل فردوس برین

اهل یقین را اخبار نمائید که در قضای قدس قرب رضوان
روضه جیدینی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خلد
برین طائف حول آن گشته اند پس جهدی نمائید تا به آن مقام
در آئید و حقائق اسرار عشق را از شگفتش حویند و جمیع
حکمت های بالغه احدیه را از اثمار باقیه اش بیابید.

قرت ابصار الّذین هم دخلوا فیہ آمنین.

کلمات مکتونه فارسی شماره ۱۸

جناب مشهدی مهدیقلی علیه بهاء الابهی
هو الابهی

ای متوکل علی الله توکل را معنی حقیقی اینست که چون در
سبیل الهی قدم نهی از هر قیدی برهی و عیال معیل حقیقی شوی
از هر شغلی و عملی کلال یابی و ملال جوئی شب و روز را در
نشر انفس طیبه معرفت الله حصر نمائی و اوقات را به ایقاد نار
محبت الله صرف رزق بی وسائط از او برسد. عبدالبهاء عباس



پیشگفتار

ایادی امر جناب خادم مقام ممتاز و شامخی در تاریخ امر بخصوص در آمریکای شمالی حائز می‌باشند. ایشان در ۱۹۵۹ داوطلب شدند که بعنوان ایادی امر در نیمکره غربی در آمریکا مستقر شوند. اولین ایادی بودند که بعد از صعود حضرت ولی‌ام‌الله با کمال اشتیاق بقاره غرب عزیمت نمودند. ایشان از لحاظ خدمت در تشکیلات سالها عضو محفل ملی بهائیان ایران و از لحاظ وظائف در مؤسسه ایادی دانم در سفر بودند، چه در داخل ایران و چه در خارج از ایران. ایشان اثرات محو‌نشدنی و شایان تقدیری در قلوب هزاران هزار بهائی در این اسفار تاریخی بجا گذاشتند. چه آنهائی را که فقط ملاقات نمودند و چه کسانی که با آنها رابطه بسیار نزدیک روحانی ایجاد نمودند و غالباً با آنها مکاتبه می‌کردند.

از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۶ متجاوز از یکریع قرن در غرب زندگی کردند و با خدمات بی‌شائبه و ارزنده خود بامر جمال مبارک محبوب و ممتاز گشتند. با جدیت خستگی ناپذیری وظیفه ایادی امر را که عبارت از حفظ و صیانت و تبلیغ است در مد نظر قرار داده دوستان عزیز را در عهد و میثاق تقویت می‌نمودند.

در طول اقامت در آمریکای شمالی دوستان را در نیمکره غربی با رفت و آمدهای مکرر ملاقات نموده و به کنفرانس‌ها، کانوشن‌ها، مدارس تابستانه و سایر مجامع بهائی سفر می‌نمودند، هرکجا که می‌رفتند و مطالبی که ذکر می‌کردند چنان شود و وله و عشق سرشاری در قلوب حاضرین ایجاد می‌نمود که وصف کردنی نیست.

جناب خادم یک ایرانی اصیل بتمام معنی بودند ولی در مدت اقامت خود در نیمکره غربی خود را جزو فرهنگ آمریکای شمالی می‌دانستند. مقدار زیادی از وقت خود را صرف رشد و نمو جامعه بهائیان نیمکره غربی در شناساندن و عمیق نمودن آنان در مفهوم عهد و میثاق و دانستن مقام

حضرت ولیّ امرالله صرف کردند. رابطه نزدیک بسیار مخصوصی با اجتای بومی آمریکا (سرخ پوستان) داشتند و بآنان بی اندازه احترام می گذاشتند. جناب خادم عشق و احترام بمقام حضرت ولیّ امرالله را دانماً ابراز می نمودند مقام و شخصیت مولای محبوب را مکرر در مکرر بیان می کردند. عشق و احترامی که برای مقام حضرت ولیّ امرالله داشتند از تمامی وجودشان ظاهر و عیان بود و در مستمعین اثر خاصی را بجا می گذاشت. ضمناً احترام بمؤسّسات نظم بدیع الهی محافل روحانی ملی و محلی را دانماً یادآور می شدند.

محفل ملی آمریکا از طرف بهائیان آلاسکا و کانادا و آمریکا مراتب قدردانی جمیع را برای خدمات ارزنده ایادی عزیز جناب خادم ابراز می دارد و می داند که هرگز قادر نیست آنطور که شایسته و سزاوار است از آنهمه مشورت های بجا و عمیق و آنهمه محبت ها و لطف های بی شائبه و انقباس طیّبه ایشان در دفاع از امر جمال مبارک از عهده تشکر برآید. ما جامعه بهائیان آمریکای شمالی اینهمه مزایای روحانی را که از حضور جناب خادم کسب نموده ایم شهادت می دهیم و جناب خادم ایادی امر جمال اقدس ابهی با کمال افتادگی و خضوع و منتها درجه از خودگذشتگی خدمات شایانی بامر جمال مبارک نمودند و با قوت و قدرت هرچه تمامتر امر مبارک را از انشقاق محافظه کردند. خدمات برجسته ایشان هریک میزان عالی قدری برای خدمت به آستان عزیز الهی بود که الهام بخش نسلهای آتی خواهد بود.

محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا

مقدمه

بعد از درگذشت ایادی امرالله ذکرالله خادم آنقدر در غم و الم و تب و تاب بودم که هیچ چیزی جز نگارش خاطرات سال‌های مشترک زندگی نمی‌توانست از غم و الم دورنیم بکاهد. تصمیم گرفتم خاطرات دوران زندگی خود و همسر عزیزم را با بستگان و دوستان عزیزم که در آنموقع غمگسار من بودند و با تلفن و نامه و با لطف و مرحمت خودشان تسکین و آرامش قلب عزیزم را فراهم کرده بودند در میان گزارم. از این رو از محفل مقتس روحانی ملی بهائیان آمریکا که در مراحل اولیه این غم جانگناز در کنارم بودند و آنچه لازمه کمک و مرحمت بود انجام داده بودند اجازه حضور طلبیدم. آنان فی‌الغیر به درخواستم پاسخ مثبت دادند. وقتی از خواست درونیم آگاه شدند فی‌المجلس همگی نه تنها با این تصمیم موافقت نمودند بلکه تشویق کردند که این کار را هرچه زودتر شروع نمایم.

در آن موقع واقعاً آگاه نبودم که به چه کار بزرگی دست زده‌ام. وقتی شروع بکار نمودم متوجه شدم که غیرممکن است بتوانم دوران خدمت ایشان را باستان جمال اقدس ابهی که همواره از هدایت مستقیم حضرت ولی‌امرالله برخوردار بوده بطور کامل بنگارم. از این نظر این کتاب نمی‌تواند بمعنی ثبت تمام خدمات ایشان به آستان جمال مبارک قلمداد گردد.

مطالبی که در کتاب، «ذکرالله خادم ایادی ستار»، نگاشته شده خاطراتی است از بعضی مسافرت‌هایی که خادم طبق دستور حضرت ولی‌امرالله انجام دادند و من نیز با ایشان همراه بودم. ولی تعدادی از سفرها چون مربوط بحفظ و صیانت امر بود در این کتاب منعکس نشده است. این کتاب فقط نظری سطحی به دوران ۶۱ سال خدمات ذکرالله خادم باستان جمال اقدس ابهی است. مهیا کردن مطالب برای این کتاب به زبان انگلیسی تجربه بسیار ذقیقتی برایم بود. چه که به زندگی و خدمات بی‌شائبه همسر بیشتر آگاه شدم که در غیر اینصورت این آگاهی حاصل نمی‌شد. مقدار زیادی از مدارک و نوشته‌ها و یادداشت‌ها و ترجمه‌ها و خاطرات در این کتاب گنجانده نشده‌است. در

ابتدا منظور از نوشتن این کتاب شرح مختصری بود از خاطرات زندگی مشترکمان ولی پس از رجوع به اوراق و نوشتجات ذیقیمت و دفتر خاطرات همسر مطالب کتاب دوبرابر شد. بخصوص پس از سنوالات خانم دکتر فیشر (مأمور طبع این کتاب به انگلیسی) که از روی دقت و کمال فراست سوالات مفصلی طرح می کردند، ناچار می شدم جواب آنها را حاضرکنم برای اینکه بتوانم جواب سوالات ایشان را تهیه نمایم. قرار بود با مراجعه به اوراق و یادداشت ها تحقیق و تفرس خود را با کمال جدیت و بدون وقفه دنبال نمایم. بعضی اوقات احساس می کردم که پیشرفت سریع نمی توانم داشته باشم. آماده کردن بعضی مدارک مشکل و حتی محال بنظر می رسید. گاهی چنان یأس برابم حاصل می شد که دست بدامان جمال مبارک می زدم که گشایشی در این کار عنایت بفرمایند. زمانی نمی دانستم در کجا مدارک خود را می توانم بیابم. با چشمانی اشکبار از جمال مبارک مدد می خواستم و استغاثه می نمودم که راهنمایی حضرتشان را دریغ نفرمایند. آنوقت بود که قلب عزیزم شاد می شد و بطور معجزه آسا به خواسته های خود دست می یافتم.

مطالبی که در این کتاب آمده است و من با منتهای عشق و علاقه جمع آوری کرده ام مقداری از زندگانی شخصی من است که با دوستان عزیز در میان گذاشتم و همچنین خاطرات اسفار متمدد ایشان چه در ایام حضرت ولی امرالله و چه به نمایندگی از بیت العدل اعظم است که در دفتر خاطرات خود نوشته اند و جزئی از آن را در این اوراق منعکس نموده ام.

مطمئناً مورخین نسل های آینده زندگی سراسر عشق و انجذاب این لیادی عزیز را در خدمت بآستان جمال اقدس ابهی عادلانه بررسی خواهند کرد. تشکرات لانهای خود را به آستان بیت العدل اعظم تقدیم می دارم چه که الطاف و عنایات و هدایت حکیمانه آن هیئت مجلله همواره راهنمای این کمینه بوده است، مراتب قدردانی خود را به دوستان عزیز علمداران امر جمال اقدس ابهی حضرات ایادی امرالله که بعد از درگذشت همسر عزیزم از هیچگونه لطف و مرحمت دریغ نفرمودند صمیمانه تقدیم مینمایم.

مراتب تشکر و امتنان خود را به هزاران هزار بهائیان عزیز در سراسر دنیا،

بندگان مخلص جمال اقدس ابهی که در دوران پرتلاطم زندگی من چه در دوران کسالت همر عزیزم و چه بعد از درگذشت ایشان بعالم بالا لطف و مرحمت خودشان را دریغ نداشتند، وحتی تا زمان حاضر نیز ادعیه و الطافشان شامل حال من باشد ابراز میدارم.

تشکرات لانهای خود را به فرزندان عزیزم تقدیم می دارم چه که در تمام مراحل زندگی پشتیبانم بودند و هرکدام بسهم خود مرا در نوشتن این کتاب تشویق نمودند.

شکر آستان جمال قدم را که هرکدام همسران شایسته و جواهرات گرانبهائی نصیبشان شده: ژاله، لیندا، فرانہ، منوچهر و ریچارد، بی اندازه سبب مسرت من بوده که همگی به خدمت آستان قدس جمال قدم قائم و امیدوارم خدماتشان مضاعف گردد و فرزندان خود را در ظلّ تعالیم جمال مبارک به بهترین نهر پرورش دهند.

تشکرات فراوان خود را به دختر عزیزم می و دامادم ریچارد تقدیم می دارم که در سخت ترین اوقات زندگی مرا در نوشتن خاطراتم کمک نموده و در تنظیم و ترتیب این کتاب بزبان انگلیسی کمک های شایانی نمودند.

بعد از مدت زمانی که از انتشار کتاب به زبان انگلیسی گذشت نامه ای از مهاجران امریکائی در ونزویلا، آقای دانلد ویتزل و خانم ایشان مینین واصل گردید مبنی بر تشویق اینجانب به ترجمه کتاب بزبان اسپانیولی. نامه دیگری به تاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۰ از خانم ویتزل دریافت داشتم که در آن نوشته بود:

این کتاب بسیار ارزنده میباشد زیرا حاوی عشقی است که جناب خادم به احتیای عزیز هدیه میکنند. ضیخواهم تمنا کنم اگر ممکن باشد این کتاب به زبان اسپانیولی ترجمه گردد. احتیاء در ممالک اسپانیولی زبان نسل اندر نسل موجود میباشد و ایادی امر را نمی شناسند و از مقام حضرت ولی امرالله آگاه نمی باشند. این کتاب سرشار از عشق به مولای عزیز حضرت شوقی افندی است .

انتظار برای دریافت جواب ندارم. اگر حضرت بهاءالله اراده فرمایند این کتاب را بزبان اسپانیولی خواهیم داشت.

لذا با استعانت مؤسسه معارف امری اسپانیا و ترجمه جناب دکتر الکساندر رید به اسپانیولی ترجمه، چاپ و منتشر شد.

ولی هنوز نوشته‌ها و مقالاتی (از دفتر خاطرات) بزبان فارسی و بقلم و انشاء جناب خادم در مقابل نظرم بود و لازم می‌بود که با دوستان فارسی‌زبان در میان گذارم. لذا اشتیاق ترجمه بزبان فارسی و منظم کردن اضافات بزبان فارسی را مکرراً در فکرم می‌پیرواندم تا اینکه در یکی از کنفرانسهای مجمع ایرانیان در اسکوکی بملاقات تنی چند از اعضا هیأت مدیره مؤسسه معارف بهانی کانادا نائل شدم. نگرانی و اشتیاق خود را با آنان در میان گذاشتم. آن عزیزان با خورشویی و لطف خاصی تشویق نمودند و قبول کردند که کتاب را به چاپ برسانند. کم کم با فرد فرد آنان آشنا شدم هرچه بیشتر تماس گرفتم ارادتم افزون گردید. بدینوسیله از جناب دکتر خوشبین و سایر اعضا هیأت مدیره معارف بهانی که با حلم و حوصله فراوان به طبع این کتاب کمک نمودند تشکرات قلبی خود را ابراز میدارم. به خانم پریش سمندری (خوشبین) و جناب بهروز جباری که با لطف و محبت و راهنمایی و تشویق فرمودند و صفحات کتاب را مرود نمودند تشکرات خود را تقدیم میدارم و از زحمات آقای مهندس فریار ارجمند که با حوصله فراوان کتاب را مطالعه نمودند و نکات لازم را گوشزد کردند قدر دانی مینمایم. سپاس خود را به جناب بیژن بیضانی که مرا در ترجمه و نگارش این کتاب کمک و تشویق نمودند و جناب دکتر منوچهر درخشانی که اوراق این کتاب در دفتر ایشان نسخه برداری شد تقدیم میدارم. همچنین از جناب هوشیدر هانی که با حوصله اغلاط نسخه اخیر کتاب را تصحیح کردند صمیمانه تشکر میکنم.

از جناب دکتر ذبیح‌الله عزیزی و خانم منا محمودی ثنا که اجازه دادند این کتاب با نامه شهید مجید اسکندر عزیزی و شهید مجید ژینوس محمودی مطرز گردد سپاس خود را تقدیم میدارم. این نامه‌ها و نامه‌ای بامضای "وفائی" را در اوراق جناب خادم یافتم که چون در گرانیهها در آلبوم مخصوص نگاهداری شده بود. متأسفانه آدرس جناب وفائی را نداشتم که در چه کشوری مقیم هستند تا اجازه بطلبم، لذا تشکرات خود را به این وسیله ابراز میدارم.

از دوستان و همکاران عزیزم، عده‌ای از اعضاء هیأت معاونت که به کارم وارد بودند و تشویق نمودند ممنونم، از لطف آقای دکتر منوچهر سلمان بود متشکرم که مرا به ترجمه کتاب تشویق نمودند.

تشکرات عمیق و خالصانه خود را به دوست عزیزم خانم دکتر گل روحانی که چند فصل اول این کتاب را ترجمه نمودند تقدیم می‌دارم. اینکار تشویق بزرگی برای من بود که بتوانم ترجمه آن را به پایان برسانم. ترجمه فارسی این کتاب لازم بود با روح و عشق بهائیان عرستان که گل عزیزم نمونه‌ای از آنان بود عجزین گردد. جناب خادم مناسبات بسیار صمیمانه با مهاجران عزیز که در تمام نقاط عرستان پراکنده اند داشتند و گاهگاهی به دیدنشان می‌شتافتند. خدمات عاشقانه آن عزیزان و توطن در ممالک مهاجرتی قلب ایشان را بنامه مستر کرده بود و آنان نیز مقدم ایشان را عزیز می‌داشتند لذا ترجمه قسمتی از این کتاب را یک معاشرت روحانی می‌دانم و مطمئن می‌باشم که روح جناب خادم از این همکاری صمیمانه شاد و شادمان می‌باشند.

لازم میدانم که تشکرات بینهایت خود را به مادر عزیزم که در تمام دوران زندگی یار و مدد کارم بودند تقدیم دارم. کمک های ذیقیمت ایشان در دوران سفرهای من در معیت جناب خادم فراموش نشدنی است.

مادر من در غیبت من وظائف مادری و مادر بزرگی را باحسن وجه انجام دادند و من از لحاظ تربیت روحانی و جسمانی اطفالم کاملاً آسوده خاطر بودم و تا عمر باقی است ممنون فداکاریهای ایشان می‌باشم و مطمئن هستم که روح پرفتوح ایشان در ملکوت ابهی شاد و مستبشر می‌باشد. شرح مختصری از دوران خدمات مادر عزیزم به آستان جمال اقدس ابهی در آخر کتاب آمده است.

جاویدخت خادم

ذکرالله خادم ایادی امرالله

"بقلم ریچارد چرنیوسکی"

اساس آئین جهانی بهائی ارتباط و اتحاد قلوب است. آنهایی که با فراست ذاتی عمیقاً در این اصول مطالعه کنند مترجم خواهند شد که این اصول برادری و برابری در این دور بهائی چنان با زنجیرهای گران بهم متصل است که هرگز گسسته نخواهد شد. زیرا این تعالیم برای اتحاد و اتفاق بشر کنونی نازل شده است که در قرون قبل ممکن نبود. اتحاد بشر در ظل خیمه یکرنگ در این دور بسیار محکم و متین است. بعد از صعود حضرت بهاء الله حضرت عبدالبهاء مرکز میثاق اهل بهاء این اصل وحدت را تأکید نمودند. بعد از حضرت عبدالبهاء حضرت ولیّ امرالله نگهدار و حافظ این میثاق گشتند و انوار این عهد و میثاق به دنیای بهائی روشنی بخشید.

بعد از صعود حضرت ولیّ امرالله در ۴ نوامبر ۱۹۵۷ حضرات ایادی عزیز امرالله برگزیدگان حضرت ولیّ امرالله حاصل این میثاق الهی گشتند و وظائف محوله خود را با کمال ثبوت و رسوخ و عشق و انجذاب ادامه داده نقشه ۱۰ ساله جهاد کبیر اکبر را که از قلم معجزشیم ولیّ امرالله صادر شده بود دنبال نمودند و آن را با کمال موفقیت باتمام رساندند و نتیجتاً بیت العدل اعظم الهی مرجع مصون از خطا بوجود آمد.

ذکرالله خادم یکی از شخصیت‌های برجسته آن دوران بود. از اوان جوانی با عشق و شور و جذب به خدمت امر قیام نمود. خدمات تاریخی ذیقیمتی در دوران ولایت حضرت ولیّ امرالله و بعد از صعود مبارک تحت هدایت بیت العدل اعظم انجام داد.

عشق و شوق بخدمت که دائماً در قلب و روانش بود مستمین را در کنفرانس‌های کوچک و بزرگ و مدارس تابستانه مشتمل می نمود و قلبشان را با زنجیرهای روحانی چنان متصل می کرد که هرگز گسستنی نبود و احتیاج به بطور فردی و چه دست جمعی عاشقانه بخدمت امر قیام می نمودند.

ذکرالله خادم در وهله اول عاشق بتمام معنی بود و قلبش با عشق محبوب حقیقی جمال اقدس ابهی همیشه در طپش بود چنانچه او را این کتاب شهادت می دهد وظائف مرجوعه را بسمت ایادی در دوران بیت العدل اعظم و قبلاً در تحت هدایت حضرت ولّی امرالله با منتها درجه شوق و اشتغال انجام می داد.

این حقیقت که در نهاد جناب خادم بود موقعی بر من عیان شد که چندماه بعد از درگذشت ذکرالله خادم همسر عزیزش در باره از دست دادن ایشان با احساسات بی شائبه چنین گفت: «آیا می دانی چرا آنقدر از فرقت ذکرالله ناراحت هستم نه تنها وجود شخص عزیزی چون وی را از دست داده ام بلکه بالاتر از همه کسی را از دست داده ام که ورد زبانش ذکر محبوب ابهی حضرت عبدالبهاء و حضرت ولّی عزیز امرالله بود دیگر چه کسی در زندگی من در باره این وجودات مبارک با چنین عشق سوزان صحبت خواهد کرد و این خانه را با این انوار روحانی روشن می نماید. این گرانباترین جواهری است که از دست داده ام و دیگر باز نخواهم یافت.»

در حقیقت این عشقی بود که کانون زندگی ذکرالله خادم را گرم و پرحرار می نمود و بفرزندانش درس عشق و اطاعت و انقیاد می آموخت. داستان ذکرالله خادم داستان عشق و شور بخدمت آستان جمال مبارک است باین جهت او را در زمره اشخاص برجسته آن دوران می شناسیم. این کتاب حاوی مقداری از وقایع زندگی وی و خاطرات سفرهای پی در پی که به دستور ولّی امر محبوب و بیت العدل اعظم انجام داد و پیام های محبت و احترام از طرف دوستان عزیزش چه بطور نامه یا تلگراف که بعد از صمود ایشان رسیده و حاوی نوشته هائی از فرزندانش می باشد اینها همگی گویای شخصیت بارز اوست. گفته ها و نقل قول ها در صفحات این کتاب مستند به یادداشت های ایشان از کیف بغلی است که همیشه همراه داشت و نیز او را و نوشته هائی است که بطور منظم در محل مخصوص ضبط شده بود. این یادداشت ها به تنظیم این کتاب کمک فراوان نموده است و در عین حال با در دست داشتن این او را و یادداشت ها بشخصیت روحانی ذکرالله خادم بهتر پی می بریم.

این کتاب بعلاوه حاکی از دوران زندگی روحانی خادم و صفات و مشخصات او و عشق او بخدمت آستان جمال مبارک است. اسم او بسیار با صمی است. پدر و مادر در انتخاب اسم ملهم بوده اند ذکرالله یعنی بیاد خدا. او هم بمعنی واقعی در تمام مدت عمر خود زیانتش خدای متعال، جمال اقدس ابهی، حضرت مولی‌الوری و حضرت ولیّ عزیز امرالله بود.

نام فامیلی «خادم» هم بشمام معنی درباره‌ی وی صدق می‌کند یعنی خدمتگزار. زیرا ذکرالله خادم واقعا فردی خدمتگزار باستان جمال اقدس ابهی و اجتنابش بود. حتی آخرین دقائق حیاتش مرتباً تکرار می‌کرد «یا بهاء‌الابهی» اسم اعظم را مکرر در مکرر با صدانی که از اعماق قلب برمی‌خواست ذکر می‌کرد و بدین وسیله روح و روانش را شستشوی روحانی می‌داد. کتاب مورد توجه وی ظهور عدل الهی اثر معجزشیم حضرت ولیّ امرالله بود که در زندگی روزمره اش اثر عجیب داشت.

افکارش پاک و مظهر بود به آلودگی‌های این دوران ملتوث نشده بود از مطالبی که اطفال ۱۰ ساله این زمان از ناپاکی‌های روزمره می‌دانند خادم در سن ۸۰ سالگی کاملاً بی‌خبر بود هرگز اجازه نداد این مطالب در مغز و روانش راه پیدا کند. از دهانش هرگز کلمات رکیک و ناپاک بیرون نمی‌آمد. در حقیقت مردی بود عالیقدر خیلی در زندگی روزمره مرتب و منظم بود. حافظ و نگهبان آثار و الواح مقتسه بوده و آنچه از ساحت اقدس واصل می‌شد آنها را با عشق و علاقه خاصی حفظ می‌نمود. حتی پاکات ارض اقدس برایش بسیار تمین و گرانبها بود آنها را با پوشش‌های مخصوص محفوظ میداشت.

در سفرهانی که بنستور حضرت ولیّ امرالله و بعدها تحت او امر بیت‌العدل انجام داد و وظائف خود را با کمال شور و انجذاب ایفاء می‌کرد. هر صحبتی باو رجوع می‌شد بدینا مقدار از وقت را صرف عهد و میثاق متقن جمال مبارک می‌نمود و وظائف ایادی امر را که حفظ و صیانت امر و تبلیغ است برای اجتناب تشریح می‌کرد. ضمناً ذکر می‌نمود که این دو وظیفه مربوط به هر فرد بهائی است. مسئله حفظ و صیانت امر یکی از مواردی بود که هرگز فکر

خادم از آن دور نبود این مسئله را جزء مهمترین وظائف خود در امر جمال مبارک می دانست در کنفرانس ها چه کوچک، چه بزرگ بیشتر از حافظه قوی خود استفاده می نمود و بمناسبت موضوع از الواح و آثار که از حفظ داشت برای شنوندگان تلاوت می نمود. اگر بفارسی بود با صوت بسیار جذاب و شیرین خود تلاوت می نمود. آنقدر صلاحیت و روحانیت در آن صدا بود که جمعیت حاضر مبهوت از این حافظه قوی غرق دریای سرود و روحانیت می شدند.

خادم بمعنی واقعی در امر دانشمند بود تمام تالیفات امری را در سراسر دنیا مطالعه می نمود. آنطور که برایم ذکر شد اگر لازم پیدا می کرد و اطلاعات بیشتری داشت با ذکر مأخذ به نویسنده ارسال می داشت و یا اگر احتیاج به تصحیح بود اصل لوح را ضمیمه می نمود. مقالات متعددی بزبان فارسی و انگلیسی نگاشت بعضی از آنان بزبان فارسی در آخر این کتاب درج است.

آنچه از اوصاف و صفات این ایادی عزیز در این صفحات ذکر کنم هنوز حق مطلب را ادا ننموده ام. این نوشته یک گفتاری صمیمانه و پر از احساس برای کسی است که تمام ایام عمرش را با منتها درجه اخلاص و صحویت باستان جمال قدم تقدیم نموده است.

شاید با نوشتن این مطالب قلب و روان ما ملهم شود و تأسی باین وجود عزیز و گرامی کنیم و در راه خدمت به امر مبارک کوشا گردیم. این اوراق قلوب ما را به هم متحد گردانند. سرکسپ وادی عشق را سوار شویم و بسوی مقصد عالی و شامخ رهپار گردیم و آن نیل به وحدت نوع بشر است که ابدی است و سرمدی.

حضرت بہاء اللہ می فرمایند

اصلی و اسلم و اکبر علیٰ انجم سماء عرفانک و
ایادی امرک الذین طافوا حول ارادتک و ما تکلموا
الآ باذنک و ما تشبثوا الا بذیلک و اولنک عباد
شہدت بخدمتہم و نصرتہم و قیامہم و ذکرہم و
شانہم کتبک و زیرک و صحفک و الواحک و بہم
نصبت اعلام توحیدک فی مدنک و دیارک و رایات
تقدیسک فی مملکتک، اولنک لم یسبقوک بالقول فی
امر من الامور قد کانت آذانہم مترصدة لاصغاء
اوامرک و عیونہم منتظرة لانوار وجہک اولنک عباد
مکرمون اولنک عباد فائزون اولنک عباد قائمون
یصلون علیہم اهل الملک و الملکوت و اهل
الفردوس والجبروت و عن وارثہم لسان عظمتک.

قسمت اول

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

پروردگارا یاران غرب را بنفشات روح القدس مشام معطر فرمودی و افق غرب را بنور هدایت روشن نمودی ... ای پروردگار این دوستان بزرگوار را مؤید و موفق برضای خویش فرما و خیرخواه بیگانه و خویش کن بجهان ابدی درآر و از فیض لاهوت نصیب بخش. بهائی حقیقی کن صمیمی فرما، از مجاز برهان و در حقیقت مستقر فرما. آیات ملکوت کن و کواکب درخشنده در افق ناسوت نما. سبب راحت و آسایش عالم انسانی فرما و جمیع را در سبیل تعالیم خود روش و سلوک عطا بخش. ای پروردگار آرزوی این بنده درگاه آنست که یاران باختر را ببینم دست در آغوش دوستان خاور نموده اند. افراد انسانی بنهایت مهربانی اعضای یک انجمنند و قطرات یک بحر، طیور یک گلشنند و لثالی یک دریا، اوراق یک شجرند و انوار یک شمس، تونی مقتدر و تونی قادر و عزیز و بینا. عبدالبهاء عباس

فصل اول

دوران کودکی و نوجوانی

ذکرالله خادم بسال ۱۹۰۴ در طهران در خانواده ای بهائی متولد شد او همیشه خود را عمیقاً مرهون پدر خویش جناب میرزا نصرالله می دانست و مفتخر بود که بعد از صعرد جمال اقدس ابهی والد عزیزش سالت ۴ سال افتخار خدمت در محضر حضرت عبدالبهاء را داشت و بسیار مورد عنایت حضرت عبدالبهاء بود. حضرت عبدالبهاء نصرالله جان خطابش می فرمودند.

هوالله

ای خادم مهمانخانه حق هرچند خادمی فی الحقیقه مخدومی، هرچند بظاهر بنده ای ولی بحقیقت سروری، حضرت روح می فرماید: من یرید ان یکون لکم اولاً ینبغی له ان یکون لکم اخراً. من یرید یکون لکم سیداً ینبغی له ان یکون لکم خادماً. خدمت و عبودیت فی الحقیقه وظیفه و منسب اصلی این عبد محزونست ولی حال که از این خدمت محرومست علی المعالیه تو گوی را از میدان ریودی و سر را باین تاج مفخرت مرتین نمودی تا بعد بینیم خدا چه تقدیر می فرماید ... جمیع مسافرن را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ دار والبهاء علیک ع

لقب خادم را حضرت عبدالبهاء به وی عنایت فرموده اند.

در سالت شرفیابی در حضور حضرت عبدالبهاء خطاطی را از خطاط معروف بهائی مشکین قلم آموخت و در این فن مهارت کامل حاصل نمود.

حضرت عبدالبهاء الواح متمددی بافتخار جناب میرزا نصرالله و والده ایشان مرقوم داشته اند. ذیل لرح مبارکی که بافتخار والده میرزا نصرالله شرف صعرد یافته نقل میگردد:

هوالله

ای امة الله شکر کن خدا را که پسری داری که در آستان الهی بخدمت موثق گشته و در عقبه رحمانی کمر خدمت بسته. شب و روز در مهمانخانه حق بدلجویی و خدمات مسافران مشغول و صبح و شام در درگاه رحمانی بجانفشانی مصروف. خدماتش مقبول و زحماتش معروف. از خدا بخواه که این تاج را بر سر او برآزنده کند و این طوق را در گردن او گوهر فروزنده. اگر بدانی به چه عنایتی موثق گشته و بچه موهبتی مؤتد البته پر باز نموده پرواز نمائی عنقریب آثار باهره از این موهبت چون شعاع از افق وجود طالع و باهر گردد و این عنایت چون شعاع نورانی زجاجة آن خانواده را روشن نماید. عنقریب بآنچه سبب سرور تو گردد در خدمت موثق شود و تو را نیز از مشاهده او محظوظ و مسرور خواهیم نمود. ع ع

هوالابی

امة الله رزقه موقنه والده آقانصرالله و امة الله صبية من سعد الى الله جناب ملا احمد یزدی علیهما بها، الابی.

هوالابی

ای دو کنیز حق شرط کنیزی جمال مبارک ملکیت کشور انقطاعست و تنزیه و تقدیس از جمیع جهات. اگر بدانید که این کنیزی درگاه اسم اعظم روحی لاحتیانه الفنا چه قدر عظیم و فرز جلیل است. البته ملکیت آفاق را حقیر می شمارید و بجمیع شروط این کنیزی قیام می نمائید و چنان روحانی می شوید که ابتدا از عوالم جسم و شئون این عالم اثری در هویت وجود باقی نماند. باطن و ظاهر روح مجرد می گردید. ع ع

جناب آقانصرالله علیه بها، الله الابی را اسباب مسرت فراهم آرید زیرا

مانع احضار نیست. ع ع

میرزا نصرالله برحسب دستور حضرت عبدالبهاء، پایران مراجعت نمود و با

راضیه خانم که خود شیفته و عاشق امر بود ازدواج کرد و به لوحی از حضرت عبدالبهاء مفتخر گردید این ازدواج مورد رضایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت.

... ای امه الله راضیه در حق تو عجز و نیاز به حضرت بی نیاز نمایم تا مرضیه گردی و در بارگاه قدس راه یابی و فریاد طویس لی ثم طویس لی بر آری و سبب سرور و فرح اماء رحمان گردی. و علیک التحية و الشناء ع ع

این عائله مشمول الطاف حضرت مولی الوری بودند، حضرت عبدالبهاء لوحی نیز بافتخار مادر راضیه خانم مرقوم داشتند.

ای امه الله والدۀ راضیه، چه بسیار عابدات زاهدات مشتاق طلوع ربّ الآیات البیتات بودند ولی بعد از ظهور در حجابات افتادند و بشبهات مبتلا گشتند اما شما الحمدالله محرم عهد الست شدید و فریاد بلی برآوردید و لبیک گویان حول حرم کبریا طواف نمودید و علیک البهائم الابهی

ثمره ازدواج جناب میرزا نصرالله با راضیه خانم ۶ فرزند بود که ۵ تن آنان در قید حیات ماندند و همگی بخدمت آستان مقدس موفّق گشتند. اولین فرزند ملیحه بود که تا آخر حیات بنور ایمان جمال اقدس ابهی روشن و منیر بود. نام دومین فرزند ذکرالله بود که معنی تحت اللفظی ذکرالله (پادخدا) است این اسم واقعا بامعنی بود زیرا تا آخرین لحظه حیات بذکر خدای متعال و جمال اقدس ابهی ناطق بود. سه دیگر اولاد ایشان عزت الله، عادل و عارف بودند. حضرت عبدالبهاء میرزا نصرالله را با الواح عنیده مورد عنایت قرار می دادند لوحی که بعد از صعود والدۀ میرزا نصرالله مرقوم داشتند:

ای رفیق قدیم، گمان منما که از خاطر روی و فراموش شوی از روزیکه اطاعت امر و اواده نمودی به آن دیار شتافتی الی الآن همواره بیاد تو

بوده ام و طلب عون و عنایت از ربّ احدیت می نمودم مقلتی که در اینجا بودی بنهایت صدق و اخلاص بنخدمت پرداختی و چون بآن دیار شتافتی تا بحال بمعبودیت آستان جمال ابهی موافقی. امة الله المقرّبه ورقه مرحومه مغفوره والده چون بافق غفران پرواز نمرد و بملکوت رحمان ترقه کرد طلب مغفرت از برای آن ورقه خاصه از درگاه احدیت گردید یقین است عجز و نیاز عبدالبهاء درحقّ آن ورقه روحا در ملکوت ابهی مستجاب گردد. مختصر اینست گمان منما از این انجمن نورانی دوری و مهجوری بلکه بروج حقّ و حاضری و بجان همد این اسیر زندان جناب اخروی آقا روح الله مستبشر بروج الهیست. علیک و علیه البهاء الابهی ع

ذکرالله درچنین خانواده روحانی پرورش یافت درس عشق و محبت را از پدر بزرگوار که آن را از محضر پرانوار مرکز عهد و پیمان الهی آموخته بود فراگرفت خانواده خادم ساکن محله ای در طهران بنام حیات باغ بودند این منطقه بدستور حضرت عبدالبهاء خریداری شد و جسد مطهر حضرت اعلی برای مقلتی در آنجا نگاهداری می شد. این محلّ شامل تعدادی از منازل یاران بود که در اطراف باغچه وسیعی قرار داشت. در آنجا بارها دیده می شد که مبلّغین و شعراء بهائی جنابان نیرو و سینا و نعیم غالباً به تبلیغ امر و نشر نفعات الله می پرداختند. ذکرالله بارها از این مبلّغین عظیم الشان بهائی که در سراسر ایران بسیر و سفر مشغول بودند یاد می کرد. این مبلّغین سیار برای نشر پیام الهی در همه جا از شهر به شهر سفر می نمودند و کسانی که در محضرشان بودند چنان شیفته و فریفته آئین الهی می گشتند که زندگی خود را رها نموده به همراهی آنان به سفرهای تبلیغی می رفتند جمعی چون این ندا را کفر می پنداشتند خشمگین شده باذیت و آزار آنان می پرداختند روش تبلیغ در آن زمان چنین بود. من بکرات راجع به نیر و سینا داستان های زیادی بخاطر دارم که در دوران زندگی ما ذکرالله از آنان صحبت می کرد و اظهار می داشت که تا چه حدّ از حضورشان استفاده نموده بود. احتیاجی دوران اوکیه امر در شرایط بسیار دشواری می زیستند در خطابه ای که

خادم در سال ۱۹۵۵ ایراد نمود شرح اوضاع آن دوران را ذکر کرده است:

پدرم عادت داشت هنگامیکه از کوچه تاریک می گذشتیم دست مرا در دست می گرفت و با نزدیک شدن به درب خانه ای که قرار ملاقات با صاحب آن داشتیم پدرم شانه خود را به نحوی بدرب منزل می کوبید که گویی تصادفاً بوده و براه خود ادامه می دادیم صاحب خانه در نهایت احتیاط درب منزل را می گشود. ما نیز پس از اطمینان خاطر از اینکه احدی متوجه دخول ما بآن منزل نشده آهسته وارد خانه می شدیم. در آن ایام نان را در تنوره های گلی که درخانه ها قرار داشت می پختند. گاهی دوستان گرد این تنورها جمع شده و با نور شمعی که در وسط آن قرار می دادند به زیارت آثار مبارکه می پرداختند و چون نور شمع در دوران تنور قرار داشت احدی متوجه اجتماع یاران نمی شد.

ذکرالله طفلی فوق العاده بود پدر که استعداد و لیاقت فطری او را ملاحظه نموده بود تا سرحد امکان به تربیت او همت گماشت و او را از همان اوان کودکی برای خدمات بزرگی در آتیه آماده می نمود. پدر چون ملاحظه نمود که وی از قوه حافظه قوی برخوردار است از او می خواست که آثار مبارکه را روزانه از بر کند هر روز صبح قبل از صرف صبحانه تلاوت نموده و پاداشی دریافت نماید. سالها بعد چون حضرت شوقی افندی از استعداد فطری وی آگاه بودند به وی توصیه فرمودند الواح مبارکه را از بر نماید. از جمله لوح مبارک کرمل و لوح مبارک سلطان، الواح ملوک و سلاطین. دوستانی که با خادم مانوس بودند بیاد دارند که ایشان اکثر آثار فارسی و عربی را از حفظ با صدای بسیار خوش و جذابی تلاوت می نمود.

پدر ذکرالله تکیه گاه روحانی وی و مشاور دل سوز او بود. در ایام جوانی که ذکرالله مشغول به کار بود و انتظار منصبی را داشت که به ایشان عطا نشده بود در حالت یأس و ناامیدی بمنزل مراجعت و چون پدر در بستر بیماری بود سعی نمود حزن خود را مخفی دارد، اما پدر فوراً شدت یأس فرزند را از قیافه اش دریافت. ذکرالله با چشمانی نمناک آن خاطرات را چنین بیاد

می کند : پدر گفت :

ای عزیزم، جانم، چرا از حوادث دنیا محزونى. آیا خداوند از قلب ما آگاه نیست؟ او آگاه است و آنچه خیر و صلاح تو باشد عطا خواهد فرمود و یکی از آیات قرآنى را قرائت کرد که مى فرماید "عسى أن تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسى أن تحبوا شیئاً و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لاتعلمون" و سپس برای تسلی خاطر من چنین گفت :

به آنچه خدا برای تو مقدر نموده خوشحال باش .

ولی در آن لحظات اگر ملائکه آسمانى به زمین آمده و مى گفت که نیل پایین سمت بخیر و صلاح تو نیست باید نمى کردم .

سالها بعد حکمت این محرومیت برای ذکرالله آشکار شد و هدایت ها و راهنمانى های حکیمانه پدر را که بارها نصیب مى شد همیشه بخاطر داشت. مادر ذکرالله خانمى بسیار فهمیده و مؤمن و در تربیت اطفال خود بی اندازه کوشا بود. حضرت عبدالبهاء نظر لطف و عنایت مخصوص بوی داشتند.

خاطرات اوکین تشرف

چندی بعد از صعود هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء محفل مقتس روحانى سرکزی ایران به عموم یاران توصیه نمودند که مراتب خضوع خود را به حضرت شوقى افندى معروض دارند. ذکرالله در نهایت اشتعال به این توصیه عمل نموده و عریضه ای به آستان مبارک حضرت شوقى افندى تقدیم داشت و مراتب عشق و اطاعت خود را نسبت به مولای خویش معروض داشت. در جواب به دریافت توثیح مبارکى مفتخر گردید. با زیارت دستخط مبارک شوق تشرف در اعماق قلبش شعله ور شد و عنان صبر و قرار از کفش ریود. ذکرالله پس از دریافت اوکین دستخط لحظه ای آرام نگرفت، فکری جز لقای محبوب در سر نداشت و بارها به تفصیل خاطرات اوکین تشرف خود را برای من نقل مى کرد. ذیلاً عریضه ای که در سپتامبر ۱۹۲۹ حضور مبارک حضرت ولی امرالله عرض نموده بنظر خوانندگان عزیز مى رسانم.

سپتامبر ۱۹۲۴

لمعات وجهک اشرفت بشماع طلعتک اعتملی'

ز چه روالست برتکم نرنی بزنی که بلی بلی

ای مولای خون، ای سید رؤف، ای بزرگوار این مهجوران صحرای
اشتیافت را بیش از این تاب و توانائی و طاقت و شکیبائی در قدرت
نیست. این والهان گویت جز وصال روی محبوبیت در اعماق قلب آرزونی
ندارند. جز تو ملجائی نخواهیم و بغیر از ترضیه خاطر حزینت آرزونی
در دل نداریم از آستان مقتست فقط و فقط ازاله هرگونه کدورت و حزن
از خاطر مبارک نووانیت مسنلت می نمائیم. عزت کونین را در ظلّ
ظلیل لوای عهد و میثاق مبرم مسنلت می نمائیم و سلطنت سرمدی را
در ظلّ جناح رحمت دانیم.

یا سیدی عصیان این عاصیان و طاغیان را حدود و وصفی نه. جز نظر
رحمت مأمنی نداریم. این بندگان را جز خجالت و شرمساری و جرم و
ناتوانی متاعی نه. سراپا غرق گناهیم و مملوّ از خطیئات و گرفتار
گرداب عصیان. ای بزرگوار جز بامید رحمت امیدی نداریم. نظر احسان
انکن و بفضل و بخشش امیدوار فرما. این محرومان را به حریم
بزرگواریت هدایت کن و این بندگان شرمنده در پناه هدایت محفوظ
بدار. ای ملجأ و ملاذ عالمیان و پناه دهنده بیچارگان. این شیدانیان را
نهایت آمال استقامت بر میثاق محکم تو است و وفا بامر مبرم تو
تأیید ده توفیق عطا کن بر امرت مستقیم فرما و از دسانس
پست فطرتان سست عنصر محافظت کن. احتیایت را که در نهایت ثبوت
بر امر و میثاق مستقیمند از وسوسه ظالم خود پرست (آواره) صحرای
غرور محفوظ و مستریح و کَلّ در اطاعت محافل مقتس روحانی خویش
ساعی و جاهد. حقاً که در هم شکستن این اصنام به ید قدرت و عظمت
تو است توننی حافظ این عباد. این مستمند را بشاطی عزّ غفرانت
مأوی ده و به حسن خاتمه اش امیدوار فرما و بر آنچه صلاح است
دلالت نما. این پزمرده را جز تفویض متاعی نیست حمایت کن.

این بینوا را آرزوی وصال در سر است میسر فرما بر فرمات استوار کن.
تونی رهبر عالمیان و مولای جهانیان ابوی نصرالله خادم و والده واحیه
خادم و همشیره و هزرت الله و عادل و عارف همگی نظر عنایت
راملتس و راجیند. فدائی درگاهت مستمند بی نوا ذکرالله خادم

تاریخ ۷ رجب ۲۳ فوریه ۱۹۲۵

بآستان مقّس مبارک حضرت غصن ممتاز بنده نواز حضرت ولی امرالله
روحی و ارواح العالمین لوجه الفناء

بندگانیم جان و دل بر کف چشم بر حکم و گوش بر فرمان
یا مولاتی عزیز، چگونه سر زنجالت برآوردم بر دوست که خدمتی بسزا
بر نیاید از دستم. این شرمسار را جز غفلت و گناه متاعی نیست و
بغیر از ترضیه خاطر حزینت آمالی در قلب نه. از آستان مقّست تأیید
و توفیق بی منتهایت را مسئلت می نمایم. مقتضی چنان که این مورد
ضعیف را از بحر غفراقت محروم نسازی و بآنچه شایسته و سزاوار است
مؤید فرمائی.

یا مولاتی و مولی العالم اگرچه آنجا که عیان است چه حاجت به بیان
است. ولی چون اراده مطلقه الهیه حاکم بر ظواهر و همیشه با اصطلاحات
معموله بشری راهبر است لذا این ذلیل هرآن از دریای فضل و احسان
مبارک امواج تأیید و موفّقیت بر خدمت آستان رحمان را برای خود و
ابوی نصرالله و والده و اخوان و همشیره ملتس است چندی قبل نیز
عریضه ناقابلی مبنی بر تضرّع و زاری و طلب عون و عنایت توست
نوش آبدای تقدیم شد ولی بواسطه کثرت مشاغل مبارک بزیارت جواب
نال و سرافراز نگردیده. اینک مجتد بوسیله این عریضه ناقابل تأیید و
توفیق مبارک را سائل است.

ذرة ذلیل عاصی ذکرالله خادم

بعد از وصول اوکین دستخط ولی عزیز امرالله آرزونی جز تشرف به آستان

غصن ممتاز بها. در قلب و روان نداشت. وی غالباً بطور مفصل از مسائلی که به اولین تشرّف منجر شد سخن می گفت.

در باره سوز و گدازش، از شوق و اشتیاقش از آرزوی دیرینه اش از غم اندوه و انتظارش از هیجان و آشفته گی احساساتش از اضطراب درویش تا آن زمانیکه مآلاً در آرزوی تشرّف به لقای محبوب و زیارت اعتاب مقتسه در مناجات و سوز و گداز بود دست از دامن هرکس که به نحوی از کوی یار گذشته و یا بشرّف احرام کعبه مقصود نائل شده بر نمی داشت.

از جمله روزی برحسب تصادف به اداره گمرک رفت بی اراده به طرف یکی از مسافریں اروپائی که بر روی چمدانش علامت گمرک حیفا سرزمین مولایش برچسب خورده جذب شد و با او بحث و گفتگو پرداخته سؤال نمود که چه زمانی در حیفا بوده است. آیا از اماکن مقتسه بهائی دیدار نموده است؟ آیا در باره امر بهائی شنیده است. اما افسوس که آن شخص بیگانه هیچ ندانسته و نشنیده بود و از یار بی نشان نشانی نداشت.

یک شب ذکرالله در عالم رؤیا به زیارت اعتاب مقتسه علیا و تشرّف به لقای ولی امرالله بنحویکه بعد در عالم بیداری عیناً برایش تحقّق یافت نائل گردید در عالم خواب چنان اشک شوق از دیده اش روان بود که سراسر بالینش را تر و آغشته نمود چون از شدت اشتیاق عزم رحیل نمود در ابتداء بکوشش یکی از دوستان گذرنامه ای تهیّه کرد و بار سفر به کوی محبوب را بست اما متوجه شد که هنوز اذن تشرّف حاصل نشده است.

برای زیارت اعتاب مقتسه و تشرّف به حضور حضرت غصن ممتاز ولی امرالله هیجان و غوغائی در قلب و روان ذکرالله ایجاد شده بود که بهیچ وجه طاقت و تحمل دوری را نداشت. دست بدامن امین الهی، امین حقوق الله شد و درخواست نمود که کسب اجازه از حضور مبارک ولی امرالله بنماید.

عریضه اول امین حقوق الله در سال ۱۹۲۵

به خاکپای مبارک حضرت ولی امرالله غصن ممتاز بی نیاز بنده نواز
روحی لوحه الفنا مزاحم می شود.

چون در لوح مبارک امر فرمودید هر مطلبی دارم بنخاکپای مبارک عرض کنم حال جناب محبوبی آقا ذکرالله از جوان های نیک ثابت و راسخ محترمی است نزد آقای سوfer منشی، او را تا بغداد همراه خود می آورند. میل دارد هرگاه اجازه می فرمایند از آنجا بیاید و مشرف شود شاید مطلبی لازم داشته باشد. خود او عریضه عرض نماید. رجا دارم اگر ذکرالله را اذن تشرّف مرحمت می فرمایید در بغداد باو برسد و اگر اذن نمی فرمایید مراجعت به طهران کند. فانی دانی امین در هر حال سائلم در هر حال آگاهی.

فانی دانی امین

ذکرالله امین حقوق الله را مجدداً ملاقات نمود. آن جوهر خلوص و وفا امین و ندیم حضرت عبدالبهاء پس از مذاکرات مفصل با ذکرالله و حصول اطمینان خاطر از ذوق و اشتیاق وی به زیارت ولی امر محبوب، مجدداً عریضه ای به حضور حضرت شوقی افندی عرض و تقاضای تشرّف از برای ذکرالله نمود. تقاضای متواضعانه امین الهی آتش شوق و اشتیاق جوان را فرو نشاند تقاضائی مؤثرتر با الحاحی بیشتر نمود. هرچند خواسته او انجام نشد و انتظار داشت که جناب امین الهی الحاح بیشتر برای او بنماید ولی این بار هرچه اصرار شد مضمون را تغییر دهد قبول ننمود تا کید کرد که عریضه شان به همان نحو بساحت اقدس تقدیم گردد اگر مقبول افتاد و اذن عنایت شد لبها و آلا دیگر بهتر زیرا جنت رضا فوق جنت لقا است. آنچه اراده مبارک است همان خیر محض است.

عریضه دوم امین الهی ۲۰ اپریل ۱۹۲۵ ۱۶ رمضان ۱۳۴۳

... چون جناب محبوبی آقا ذکرالله عازم بغداد بودند رجا کردند بارض مقصود هم اگر اذن فرمایند (بیانه) مشرف شود و زود برگردد به طهران برای کارهایش فانی دانی چون این جوان را بسیار مؤمن و مشتعل بنار محبت الله دیدم امیدوارم اذن عنایت شود اگر انشاءالله اذن فرمودید می آید و مشرف می شود و اسانات را نیز تقدیم می نماید و

زود باید برگردد بظهران. لازم دانستم شرح حال او و امانات را به خاکپای مبارک عرض کنم.

شاعر گفته:

لایق نبود قطره به عمان بگردن هر خار و خسی را بگلستان بردن
 اما حکیم قاعده موران است ران ملسخی نزد سلیمان بگردن
 چون امر فرمودید هرچه می توانم بکنم و به خاکپای مبارک عرض کنم
 امر مبارک را مطاع دانسته و می دانم فدای خاکپای دوستان خالص.
 فانی دانی امین

ذکرالله هرچه به جناب امین اصرار کرد که کلمه «زود برگردد» را از عریضه بردارند مقبول نیفتاد لذا عیناً به حضور مبارک تقدیم شد. لذا ذکرالله عریضه ای به میرزا هادی افغان مرقوم داشت که عیناً به حضور مبارک تقدیم شد:

از بغداد الی ارض اقدس

حضور محبوب معظم سیدی الجلیل آقامیرزا هادی شیرازی روحیفده مشرف شود.
 یا محبوبی العزیز.

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد بر دل دوست بهرحیله‌هی باید کرد
 این عبد آستان مبارک را چندیست شود تشرّف در سر و از لذّت اشتیاق
 شب و روز بتضرّع و ابتهال مشغول که تأییدات خفیه‌اش را بآمال دل و
 جان نائل فرماید حال در این اوقات الطاف الهیه شامل گویا تضرّع و
 ابتهال این عبد بآستان مبارک مورد قبول واقع گردیده یعنی بکمال
 سهولت در چنینکه بنده باین عزم بودم آقای داود خان سوfer که از
 احتیای محترم و ارباب اداره طهران است نیز قصد حرکت به بغداد
 داشتند لذا بصلاحید حضرت امین الهی روحیفده و اظهار رضایت
 ایشان بمرکت بنده و تشرّف بحضور مبارک از طهران حرکت و ضمناً
 حضرت امین دو عریضه به حضور مبارک مع اماناتی توسط حقیر
 تقدیم داشتند هرپیش ایشان مع عریضه‌ای که این بنده بخاکپای مبارک
 معروض داشته ارسال است عریضه نیز از طهران چندیوم قبل از حرکت

حضور آن محبوب معروض داشتیم که در حضور مبارک عرض و استدعای اجازه نمایند. اینک نیز بوسیله این عرضه مجدد از آن وجود نورانی استدعا می‌شود که از حضور حضرت غصن ممتاز بنده نواز روحی و ارواح العالمین لوحه الفدا اجازه جهت این عبد صادر و نیابتاً معروض دارید که این فدائی درگاه از طهران بامید تشرّف و وصال حرکت نموده امید چنانکه بفضل بی منتهی از آستانت محروم نقرمانی اکنون در بغداد دو روز است وارد و همیشه ساعات و دقائق می‌شمارم که کی کورکب اقبال نمودار و بوصول روی جانان نائل گردم امیدم چنان که همچنانکه خود محرک و مستبّب بوده است بصره فضل و صوبت بصدور اجازه مفتخر فرماید.

آدرس بغداد توسط تجارتخانه محترم سوپر در ... دام بقا هم باین مشتاق منتظر میرسد زیاده تصدیق نمی‌دهم.

فدای کل ذکرالله خادم

از بغداد الی ارض مقدّس

عریضه بخاکیای مبارک، یا سیدی و مولانی

تا که از جانب معشوقه نباشد کشتی کوشش عاشق بیچاره به جانی نرسد چندیست که این مشتاق را آرزوی تشرّف به اعشاب مقدّسه رحمن و آستان مقدّس حضرت عبدالبهاء روحی لرمسه الاطهرالفدا و زیارت وجه آن کورکب ذری الهی در سر چنانچه خود واقف و آگاهی که چه شبها بتضرّع و زاری از آستان مبارک رجای تشرّف و آرزوی وصل می‌نمودم و چه بسا اوقات که از تألیفات غیبیهات استمداد می‌کردم که در آستان مبارک سر بسجده نهم و بمنتهی آرزوی جان موفق گردم تا آنکه زیارت دستخطّ مشعشع نورانی بر حرارت آتش عشق افزود و طاقت صبر و شکیبائی از دست داد و به تألیفات غیبیه الهیه در این اوان بساط سفر سهولت گمانبندی مهیّا و محرک غیبی رخت سفر پرست لذا بشوق لقا در طهران خدمت جناب امین الهی روحیفداه معروض و مشاهده

گردید و چون حضرت ایشان امیدوار بودند که انشاء الله بشرف لقا و بمقصود واقعی نائل خواهم گشت و نیز میل و رضایت خود را در این امر اظهار داشتند لذا این وسائل الهیه و تأییدات حقیقه آن مولای عزیز عالمیان دانسته و با تذکره رأساً بارض اقدس از طهران حرکت و چند یوم قبل از حرکت نیز عریضه خدمت حضرت محبوبی جناب آقامیرزا هادی روحیفداه چگونگی معروض گشت که در ساحت اقدس معروض و رجای اجازه طلبید. اکنون نیز بوسیله این عریضه ناقابل مع دو عریضه که حضرت امین بمحضور مبارک معروض و لذا ارسال است از آستان مبارک تمنا می شود که این عبد را که از طهران بقصد تشریف بآستان مقدس و حضور مبارک حرکت نموده محروم نفرمائی و بصدور اجازه مفتخر نمائی. این مشتاق منتظر را در بارگاه جلال در عداد پست ترین غلامان درگاهت بینیری که این آستانه آستان نامیدی نیست. اینک دو روز است به بغداد وارد و دیروز بفضل و تأیید الهی بطواف و زیارت بیت مبارک مقدس حضرت بهاء الله جلّت عزّه و ثنانه بتوسط جناب محبوبی آقامحمدحسین وکیل روحیفداه نائل و موفق گردیده سر بسجده نهادم و التماس تشریف کردم و حال وصول اجازه مبارک را با کمال اشتیاق آرزومند و منتظر و مترصدم.

فدائی درگاهت بنده شرمسار ذکرالله خادم

والد ذکرالله نیز دستخطی مؤید این مطلب مرقوم داشته بود که «آنچه آن (ولی امر محبوب) کند شیرین بود». هرچند ذکرالله ظاهراً قانع شده بود اما قلباً بسوی محبوب کشانده می شد. تا آنکه سرانجام طاقش طاق شد صبرش تمام گشت در بغداد همچنان در سوز و گداز بود. شوق ذکرالله آنچنان عاشقانه و غیرعادی بود که محفل مقدس مرکزی عراق در باره وی مشورت نموده و توصیه نمودند که صبر را پیشه خود قرار داده و منتظر جواب بماند. اما آتش شوق و اشتیاق زیارت ولی امرالله و درد فراق عاقبت عنان صبر را از کفش ریخته او را از پای درآورده بیمار نمود. محفل مرکزی عراق چون

حالش را خطیر ملاحظه نمودند موافقت کردند که با مسئولیت آن محفل ایشان بسمت حیفا حرکت نمایند.

باحالتی هیجان زده بغداد را ترک و از طریق شام بسوی (ارض باء) بیروت حرکت نمود و در آنجا بدون تأمل به گروهی از مسافرین اروپائی ملحق شده با اتومبیل عازم حیفا گردید. گذشته از اینکه دیگر طاقت صبر و قرار نبود هر دقیقه و هر فرسخی که طی می گردید بر هیجانش می افزود.

جناب میرزا نصرالله پدر بزرگوارش دستخطی برای پسر عزیزش مرقوم داشت که در راه بیروت باو رسیده:

عزیزم. البته عرایض پدروانه که در لیل حرکت با شما می نمودم فراموش نخواهد شد. برضای مبارک حضرت ولی امرالله راضی شو و در جمیع امور تفویض صرف باش که همین خیر است آنچه حضرت ولی امر امر فرمودند بجان و دل مطیع باش آنچه آن خسروکند شیرین برد ... بی اندازه دوری شما اثر می کند هر موقع روزها و شبها که بفکر شما می افتم بی اختیار گریه ام می گیرد و کسل می شوم. در قلب خود با خدای خود می گویم خدایا بزودی این جوان را به مقصود خود نائل فرما. امید چنانست که تابحال مرفق گشته و یادی از این جان نثار شده باشد.

این دستخط پدر عزیزش آرامشی بی نظیر باو عطا کرد ولی با این وصف از همراهان استفسار می نمود که کی بعکا و حیفا خواهیم رسید. به حتی مایه زحمت همراهان خود شده بود که پس از ورود به حیفا ناچار او را در مقابل بیت مبارک حضرت عبدالبهاء پیاده نموده اثاثیه اش را پائین گذاشته و براه افتادند و بزیران حال فهمانندند که حالا هرکاری می خواهی بکن.

از دفتر خاطرات خادم:

اوکین منظره زیارت سردر بیت مبارک بود که با لوحه برنجی ظریفی مزین شده بود. عبدالبهاء عباسی شاخه های گل بالای در را مستور نموده، گلها و ریاحین قرمز رنگ دور

پلاک برنجی را به نحو بدیعی زینت داده بود. آن منظره در اوکین وهله هر زائری را مست و مخمور می نمود و در اعماق قلب تاثیر عمیق باقی می گذاشت ولی من سر بگریبان در کنج دیوار ایستاده و در مقابل اصرار و الحاح خود به تفنگر و حیرت فرو رفتم که حالا چه باید بکنم. هرچند به توصیه محفل مقدس روحانی مرکزی عراق اقدام نموده ام اما اذن تشرّف در دست ندارم همچنانکه در حالت یأس و پشیمانی بفکر فرو رفته بودم ناگهان از پشت پنجره مسافرخانه غریبی جناب دکتر اسلمنت و یک زائر هلندی را دیدم که بسرعت بیرون آمده و بمن خوش آمد گفتند. در همان اثناء جناب صیرزاهدی افنان مرا شناختند و اجازه تشرّف را که حاضر و بنا بود آنروز به پست داده شود بدستم دادند:

مورخه ۹ ماه می ۱۹۲۵-۱۹ شوال ۱۳۴۳

نامه مورخ ۱۱ شوال آن جناب مع عرائض جوف رسید ... تقدیم حضور مبارک گردید. از قرار معلوم از طهران به قصد زیارت اعتبار مقتسه رحمن حرکت نموده وارد بغداد شدید اجازه حضور خواستید. حضور مبارک غصن ممتاز بنده نواز ارواحنا له الفدا عرض شد و عین نامه و عریضه را ملاحظه فرمودند عنایتاً نیز اذن از افق اراده اشراق و فرمودند "مأذونید محرم کعبه دوست شوید روی و سوی را به غبار آستان مقدس معطر و معنبر سازید لکن حسب الامر تحریر شد و علیکم التّحیّة و التّناء.

عبد فانی میرزا هادی افنان

اذن تشرّف را در دست گرفته و بر روی قلب جا دادم. فی الفور از راه نسبتاً هموار بسوی جبل کرمیل و مسافرخانه عزیمت کردم. خادمین مقامات دلالت نمودند و پس از ورود به مسافرخانه اثاثیه را بر زمین گذاشته قاصد خوش خیر جناب مهدی افنان مژده و بشارت دادند که هیکل اطهر این عبد را احضار فرموده اند.

بر این مژده گرجان فشانم رواست

بوی محبوب که بر خاک احباً گذرد

نه عجب باشد اگر زنده شود عظم رمیم.

این عبد با شوقی بی نظیر سر از پا نشناخته در معیت جناب مهدی افغان خود را به بیت مبارک رساندم در اطاق پانزین که معروف به محوطه زائرین است و محل کار و پذیرائی جناب معلم آقامیرزا علی اصغر روحی لخلوصه الفداء بود بدعا و مناجات پرداختم. امر مبارک رسید که این عبد به غرفه فوقانی وارد شود باز قلب به ضریان آمد اکنون این عبد در اطاق پذیرائی حضرت عبدالبهاء جل شانہ قرار گرفته این سالن شاهد هزاران آثار شگفت انگیز و داستان‌های مهیج تشریح زائرین و زائرات از جمیع مسالک و بلاد بوده و بوضع ایام مبارک حضرت عبدالبهاء نگاهداشته شده است میل‌های کوچک و بزرگ و سایر اثاثیه در نهایت نظافت و در عین حال در کمال بساطت در سالن قرار دارد. بر روی صبل دو یا سه نفری مخته‌نی دیده می‌شود که در نهایت ظرافت اسم مبارک حضرت مولی‌الوری (عبدالبهاء عباس) بر روی آن گل‌دوزی شده و بر محل جلوس حضرت عبدالبهاء قرار دارد و مولای محبوب حضرت ولّی امرالله آن محل را خالی گذاشته و خود در ذیل آن جلوس می‌فرمایند.

این مناظر و کیفیات جسارت نشستن در حجره مبارک را از این عبد سلب نمود با حال خضوع و قیام و التهاپی بی نظیر به تلاوت مناجات پرداخته و به انتظار تشریف‌فرمائی قدم مبارک دقیقه‌شماری می‌نمود. حضرت ولّی امرالله با روی خندان قدم به سالن بیت مبارک گذاردند.

دریغی بیضاست عجب بسزم وصالی جای همه خالی
 صراست در این بسزم عجب وجدی و حالی جای همه خالی
 ای دوست چه گویم که بدیدم چه جمالی جای همه خالی

مطالبی که در این موقع در ذهنم می‌گذشت الواح و صیای حضرت عبدالبهاء بود که می‌فرمایند:

«التَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ وَالصَّلَاةُ وَالْبَهَاءُ عَلَى أَوْلَادِ غُصْنِ مَبَارَكِ

خضل نضر ریان من السدرة المقتمة الرحمانية منشعب من کلتی
الشجرتین الرتائیتین و ابداع جوهرة فريدة عصماء تتلالا من خلال
البحرین المتلاطمین ...»

در چنین موقف دقیقی جز تلاوت خطبه مبارکه الواح وصایا در نعت و
شنای مولای محبوب بی همتا و توجه قلبی بساحت منیعش ملجأ و
پناهی نداریم.

هنوز هم بسبح نضاد لحن مبارک استماع می شود که بصورت ملیح
می فرمایند "خوش آمدید خوش آمدید". اکنون دامن غصن ممتاز بها
دست افشان این عبد ذلیل بینوا گشته. آیا رواست دست از دامان مبارک
بردارد حاشا. جز مولای محبوب احدی بر حال زار این مستمند واقف نه.
این بی مقدار هم از خود بی خود است تا چه رسد به آنکه به حکمت آنچه
بی اختیار بر زبان میراند شاعر گردد. بوسه ها بر دست و اقدام مبارک
نثار می شود. در مقابل اینکه می فرمایند «جائز نیست» از بن قلب این
ندا بر می آید که به خدا ممکن نیست، آن مولای خون که فضل و
عنایتش در جمیع احوال شامل حال است دست مبارک را نگاه میدارند و
این عبد خاکسار ایادی مبارک را از قبیل خود و احتیای عزیز تقبیل
می نماید. حال شما هم قارئین عزیز هر وقت به لقای مبارک در عالم
بالا مرزوق گشتید شما را به ذات مقتسش قسم که این عبد ذلیل
مهجور را از خاطر فراموش منمائید.

دامنش چون گشت دست افشان تو آن زمان دست من و دامان تو
نگاه مبارک نافذ و در اعماق قلب مؤثر است عظمت و جلال مبارک
همه را بخضوع می آورد. در آن سنین جوانی آثار تأثر عمیق در چهره
مبارک ظاهر است و علامت صبر و شکیبائی و تعمل مشقات لانهی
در ناصیه مبارک نمودار.

الطاف و عنایات مبارک چون غیث هاطل بر این مستمند و جمیع نازل،
این عبد با بار گناه و روی سیاه به بارگاه قدس مولای محبوب یار
پافته با کلمات مقطع و نارسا عرض نمود "مولای بی همتا شوق زیارت

اقدام مبارک عنان صبر را از کف ریود این بود که بی اختیار سر در کوی محبوب نهاد.

هیکل مبارک با عنایات ملکوتی بیان اطمینان فرمودند که مقتر بود که شما زیارت بیاید اجازه شما حاصل بود بنا بود آبی (والد حضرت ولی امرالله) امروز بفرستد که خودتان آمدید.

از جمله وقایع مهم که در این سفر تاریخی رخ داد و الطاف و عنایاتی که حاصل حال گردید پیام خاص مولای محبوب به جوانان ایران بود. حضرت شوقی افندی به زائر برشود و شوق که مشتاق تقدیم هر خدمتی بآستان مبارک بود فرمودند: مراتب عشق و تقدیر آن حضرت را به جوانان ایران ابلاغ نمایند که میل مبارک آن است که جوانان بکسب معارف امریه بپردازند و تحصیل زبان انگلیسی نمایند بویژه ادبیات انگلیسی. این خواسته مبارک ذکرالله را که تا آن موقع تحصیل زبان فرانسه می نمود بر آن داشت که در نهایت همت به تحصیل زبان انگلیسی تا آخرین دقیقه حیاتش بکوشد.

هیکل مبارک چه از طریق مکاتیب خود به ذکرالله و چه در ایام تشرّف او را به ترجمه مقالات امری از زبان انگلیسی به فارسی تشریح می فرمودند. این خود ذوق و شوق تحصیل زبان انگلیسی را در او تقویت نمود.

دیگر از وقایع مهم آن زیارت چنانچه در یادداشت های ذکرالله مذکور است آنکه در یکی از روزهای ایام تشرّف هیکل مبارک اقدام به طراحی سه غرفه از غرفات ملحق به مقام اعلی نمودند حجره های مقام منحصر به شش اطاق بود که حضرت عبدالجبه پنا فرموده بودند پشت مقام اعلی با فاصله تقریباً یک پیاده روی وسیع متصل به کوه بود حضرت ولی امرالله اراده فرمودند که در پشت آن حجرات سه حجره اضافه گردد. یک روز هیکل مبارک به باغچه های مقام اعلی تشریف آوردند. آقا رحمت الله باغبان مقام اعلی را احضار فرمودند و یک قطعه ریمان و مقداری گچ طلبیدند و به ذکرالله امر فرمودند سر ریمان را گرفته آنگاه با گچ موقع سه اطاق پشت را که اکنون بهمان سبک اطاق های دیگر ضمیمه مقام اعلی شده بر روی زمین معین فرمودند. هر خدمتی را که ولی امر محبوب باین جوان مشتاق محول

می فرمودند بمنزله گنج نفیسی بود که ذکرالله بکرات در طول حیات خود با افتخار از آن یاد می کرد. خاطرات تشرّف به حضور مبارک و هر نوع تماسی که با هیکل اطهر داشت برای ذکرالله یادگاری گرانبها و فراموش نشدنی بود. ذکرالله شرح زیارت اعتاب مقلّسه و تشرّفش به حضور مولای محبوب را در سایر نوشتجاتش مرقوم داشته در اینجا همین قدر اکتفا می شود که پس از نخستین تشرّف به حضور حضرت ولیّ امرالله در ماه می ۱۹۲۵ خادم خلق جدیدی شده سراپا عشق بود. با عزم و اراده ای جدید و خطّ مشی بدیع و شوری عجیب در هیجان بود جز کسب رضای مولای محبوب آرزویی در دل نداشت. خاطره اوّلین تشرّف به حضور حضرت شوقی ربّانی ولیّ امرالله و پنج سفر متوالی دیگر احساس فداکاری عمیق و مستحکمی در ذکرالله بوجود آورد. احساسی که با کسب تجربیات بی شمار و انجام مأموریت های پی در پی از طرف هیکل مبارک تقویت می یافت. بارها قبیل از تهیه گزارش هائی که بدستور مبارک انجام می شد (چون هیکل مبارک از وقایع آگاه بودند) نگرانی ها و مشکلات ذکرالله را پیش بینی می فرمودند و دستورات لازم را به ایشان بوسیله تلگراف یا نامه مخابره می فرمودند.

پس از تشرّف اوّل ذکرالله دیگر سر از پا نمی شناخت واله و شیدائی بود بیانات مبارک را بکرات بسمع اجتهاء می رساند و آنان را به خدمت آستان مبارک تشجیع می نمود. میثاق محکم و متین امر را تبیین می نمود و ولایت حضرت ولیّ امرالله را بعد از حضرت عبدالبهاء برطبق الواح وصایا با شور و شوق بی منتها بسمع یاران می رساند. حضرت ولیّ امرالله نیز وی را بالطاف خود امیدوار می فرمودند.

دستخط مبارک حضرت شوقی افندی ۲۰ مارچ ۱۹۲۵ :

حبیب روحانی مطمئن به تأییدات الهیه باشید اینعبد از اعماق قلب مزید موقّقت آن جناب را از آستان مقتس راجی و ملتسم امیدوارم بخدمتانی عظیمه در مستقبل ایّام موقّت گردید. فراموش نشده و نخواهد شد.

حضرت ولیّ امرالله هادی و راهنمای وی در خدمات امری بودند. دستخط مبارک به لجنة نشر نفعات معرفّ این مطلب می باشد.

پافتخار اعضاء لجنة نشر نفعات طهران

برادران روحانی شایسته نوری آقاذکرالله باراضی مقتسه فائز و بشارات همت و سعی و ثبات آن لجنة محترمه را بسمع این عبد مشتاق رساندند. پیامهای این عبد را بآن عزیزان ابلاغ خواهند نمود. در حق هریک دعا نمایم و موفقیت اعضای لجنة نشر نفعات را از درگاه ملیک مختار استدعا نمایم. امیدوارم بنشر آثار الهیه و تعمیم و انتشار بشارات قدسیّه و توزیع اخبار و اوراق امریّه در صفحات ایران خصوصاً و نقاط خارجه عموماً کما ینبغی و یلیق موفق و مؤید گردید. نشر نفعات این امر اعظم نمائید و قلوب و ارواح پژمردگان را از مؤمنین و مؤمنات باهتزاز آرید فراموش نشده و نخواهید شد. بنده آستانش شوقی

فدائی درگاه بنده آستان حضرت عبدالبهاء جلّ شانّه. علی اکبر روحانی
استنساخ نمود فی ۲۶ خرداد ۱۳۰۴

ارض القدس

۲۰ مارچ ۱۹۲۵

خدمت برادر عزیز روحانی جناب آقامیرزا ذکرالله خادم و قه الله تعالی روحیفداک عریضه ستورخه هفتم ماه رجب بحضور مبارک حضرت ولیّ امرالله ارواحنا له الفدا وارد و بنظر انور رسید از روحانیت و انجذاب خود آن برادر عزیز و والدین محترم جناب آقامیرزا نصرالله و راضیه خانم و همشیره ملیحه خانم و اخوان نازنین آقامیرزا عزت الله و آقامیرزا عارف و آقامیرزا عادل سرور و حبیب خاطر حاصل فرمودند از الطاف الهیه امیدوارند که همگی در صون حفظ و حمایت ریتایه محفوظ و مصون و همواره بموفقیت و بهجت و سعادت مقرون باشند و

در درگاه الهی همواره عزیز و مقرب و شاد و پرنشاط باشید الطاف و عنایات قلبیه مبارکرا بفرد فرد اعضاء عائله محترمه خویش ابلاغ فرمائید.

عزیزالله بهادر - منشی

بخط مبارک

حبيب روحانی مطمئن بتأییدات الهیه باشید اینعبد از اعماق قلب مزید مرقیت آنجناب را از آستان مقدس راجی و ملتس امیدوار است بخدماتی عظیمه در مستقبل ایام مرقق گردید فراموش نخواهید شد.

بنده آستانش شوقی

اشتغال بکار

مهارت و تبحر خادم در مسائل مختلفه امری و هوش و حافظه اش و تسلط کاملش بر زبانهای فارسی و عربی از اوان طفولیت وی را از همگان ممتاز می نمود. پس از اتمام دوران تحصیل در طهران به مدرسه تربیت که دبیرستان بهائی بود برای مدت کوتاهی به تدریس مشغول شد. سپس عازم جنوب ایران شده و بعنوان مترجم حضوری و استاد زبان فارسی در شرکت نفت ایران - انگلیس مشغول کار شد. در آنجا روشی جهت آموزش سریع زبان فارسی به انگلیسی زبانان ابداع و با آن روش در مدرسه ای که خود تأسیس نموده بود تدریس می کرد. گواهی نامه این مدرسه بسیار پرارزش بود و هریک از کارمندان شرکت نفت با داشتن گواهی نامه از امتیازات شغلی خاص و پیشرفت در کار برخوردار بودند. خادم بزودی در بین همکاران خود ممتاز گشته و به سمت مساعد خصوصی مدیرکل انگلیسی شرکت نفت ارتقاء یافت. در این هنگام که بیست سال و اندی بیش از بهار عمرش نمی گذشت. با این تحولی که در زندگی اش رخ داد در این اندیشه بود که آیا بکار خود در شرکت نفت ادامه دهد و یا به طهران باز گردد و چنانچه تالیفات قلبیش بود بکار مشغول شود. در عالم رزیا حضرت مولی السوری را ایستاده در کنار

سنگ آسیائی که آمده در حرکت بود و در شرف توقف بود مشاهده نمود. سرکار آقا انگشت مبارک را بر روی سنگ آسیا قرار داده ناگهان سنگ به حرکت آمده و بر سرعتش افزوده شد. خادم این خواب را چنین تعبیر نمود که حضرت عبدالبهاء پشتیبان و حامی وی خواهند بود لذا به طهران بازگشته و در سفارت عراق که تازه تأسیس یافته بود بکار مشغول شد. تحصیلش در عریس و فارسی و انگلیسی و فرانسه و قدرت و توانائی وی در رفع دشواری های زیاد در سفارت چنان جلب اعتمادی نمود که سفارت نمی توانست از وجود وی بی نیاز گردد.

در دوره اقامتش در طهران موثق بارسال اشیاء نفیسی مانند شمشیر جناب ملاحسین و مدارک و اسناد تاریخی به حضور حضرت شوقی افندی گردید.

جناب سمندری در باره شمشیر جناب بابالباب به جناب خادم می نویسد: جناب آقامیرزا عبدالحسین احسانی از احتیای ساری ذکر یک قبضه شمشیر حضرت اول من آمن روحی لرمسه الفداء را نمودند تکلیف خواستند امر مبارک صادر شد که تسلیم آن مقرب درگاه الهی نمایند تا بموقع خود بواسطه عراق ارسال دارید. در محفظه آثار بین السلی در قرون و اعصار و دهور ایام محفوظ و مصون ماند. قریانت سمندری

دستخطی به این مضمون از ارض اقدس واصل گردید:

شمشیر جناب بابالباب بواسطه جناب خادم و محفل روحانی عراق سالماً واصل و در محفظه آثار جدیدالتأسیس قرب مرقد حضرت روقه علیا محفوظ است و جزوه راجع به کیفیت آن شمشیر نیز واصل و قرانت گردید و در آن محفظه محض اطلاع زائرین محفوظ خواهد ماند.

انتخاب همسر

در زمانی که من بسن بلوغ رسیدم دوشیزگان جوان برای انتخاب همسر چهار

زحمت و نگرانی مانند این ایام نبودند. زیرا پدران و مادران مسئولیت کمک برای انتخاب همسری مناسب را بهمه می گرفتند و اطفال خود را در این مورد کمک و یاری می نمودند. البته این با ازدواج هائی که صرفاً از طرف پدر و مادر در آن زمان ترتیب داده می شد کاملاً متفاوت است. زیرا طبق احکام حضرت بهاء الله برای انجام مراسم ازدواج رضایت شش نفر یعنی عروس و داماد و والدین آنها شرط است. این حکم الهی تأثیر نفوذ و عاداتی را که در فرهنگ های شرقی معمول بود کاهش می داد.

در دورانی که من بسن بلوغ رسیده بودم یک دختر بهائی ممکن بود خواستگارهای زیادی داشته باشد و چون ازدواج بدون رضایت والدین انجام نمی پذیرفت لذا پدر و مادر با دقت بیشتر فردی که مناسب باشد برای دختر خود در نظر می گرفتند شخصی که مزمین باشد و دارای صفات و اخلاق بهائی بوده بتواند بار مسئولیت زندگی را بدوش گیرد. در این صورت مطمئن می شدند که دخترشان سعادتمند خواهد بود. البته این مربوط به خواست دختر و پسر بود. این رویه در غالب احیان بار مسئولیت تلاش برای یافتن همسری مناسب را از دوش دوشیزگان جوان برداشته تا مبدا بر اثر نداشتن تجربیات کافی و نظریات صائب در انتخاب همسری مناسب برای خود موفق نگردند. در حالیکه دخترها می توانستند از آنچه تمایلات قلبی خودشان بود پیروی کنند. ولی با این ترتیب احساساتشان آنان را بسوی همسری نامناسب سوق نمی داد. مثلاً خود من شاید از اکثر خواستگارهایم بی اطلاع بودم. اگر چنانچه آنان با موازین عالییه و خواست های پدرم و مادرم موافق نبودند ذکری از آنها نزد من نمی شد.

در مورد من انتخاب همسر بطور فوق العاده ای انجام پذیرفت. دختری بودم جوان محصل دبیرستان و علاقه شدید به تحصیلات عالی داشتم اما چون حضرت بهاء الله ازدواج را با رضایت طرفین و ابویین اجازه فرمودند لذا از نظر پدرم سن من ابتدا مطرح نبود. اگر چنانچه خواستگاری با صفاتی که پدرم در نظر داشت وجود داشت از دادن جواب مثبت ابا نداشت.

در روز ۱۰ سپتامبر ۱۹۳۳ وقتی که برای رفتن به مدرسه آماده می شدم

پدرم با شود و اشتعالی فراوان گفت: «یک جوان با صفات و کمالات عالی تقاضای ازدواج با تو نموده است. او از خاندانی اصیل و شریف و مؤمن بوده. پدرش افتخار حضور در محضر مبارک حضرت عبدالبهاء و بندگی آستان الهی را داشته. عشق الهی را بفرزند خود آموخته. آینده بسیار روشنی دارد. جوانی است باهوش تحصیل کرده و قادر است تو را خوشبخت نماید. من خودم شاهد نشو و نمای او بوده‌ام. او شخصی است بسیار استثنائی سپس به عنوان مزاح با خنده ادامه داد «خیلی جوان خوش قیافه ایست. می خواهی با او ملاقات کنی؟»

با تأکید جواب دادم «نه» زیرا نگران آن بودم که مبادا مانعی مرا از ادامه تحصیل و آرزوی اشتغال بکار باز دارد. ازدواج آخرین امری بود که شاید بنفکرم خطور می کرد. همچنین از اینکه امیدهای آینده خود را از دست می دادم شروع به گریستن کردم.

پدرم با دلسوزی سعی نمود مرا آرام کند و گفت «گریه نکن طبق احکام دیانت بهائی باید با این قرار کاملاً موافق و خشنود باشی. من نمی توانم تو را مجبور به ازدواج کنم. اما آیا نمی خواهی فقط با او ملاقات کنی؟» بدون آنکه حرف پدرم ادنی تأثیری در من گذارد مجدداً جواب دادم «نه» پدرم با خونسردی جواب داد «در هر حال او امشب به منزل ما خواهد آمد و مهمان ما خواهد بود.»

تمام آن روز از اینکه امید و آرزوهای آینده ام از دست می رفت گریه کردم و تنها منتظر آن بودم که تا کی این نگرانی برطرف خواهد شد. در نظر داشتم هرگاه آسوده گوی داشته باشم شخصاً شریک زندگیم را انتخاب کنم.

آن شب در حالیکه از پنجره مقابل حیاط مادرینزگم تماشا می کردم نامزدم را با چند نفر از اعضاء خانواده اش و یک خانم باوقار غریبی، خانم وانسوم کهلر، که دست او را در دست داشت دیدم که وارد منزل شدند. فوراً در قلبم احساس فیهق العاده ای ایجاد گردید دیگر از چشمهایم اشک نمی ریخت زیرا بظرف او مانند قوت مغناطیس جذب شده بودم، در آن حال پدرم وارد اطاق شد و متوجه تغییر می که در من حاصل شده بود گردید. «خوب چرا گریه

نمی‌کنی؟ پس اشک‌هایت کو» در حالیکه می‌خواستم احساسات درونی خودم را پنهان کنم جواب دادم: «باید مطیع باشم» ولی پدرم فریب گرفته سرا نخورد با اوقات تلخی گفت: «چرا تمام روز خودت را رنج دادی و بدون هیچ علتی گریه کردی. خودت را نگاه کن. چشم‌هایت سرخ شده است زشت شده‌ای، زود باش برو صورتت را بشور بعد به سالن نشیمن بیا و به او و دوستانش خوش آمد بگو، آنها می‌مانند».

اولین ملاقات من با ذکرالله موقعی دست داد که برای پذیرائی وارد اطاق شدم. به هریک از مهمانان خوش آمد گفتم وقتی به خانم کهلر Kehler رسیدم ایشان با من با نهایت گرمی و محبت صحبت داشت و از تحصیلاتم سؤال کرد. خیلی مایل بود مطمئن شود که من همسر خوبی برای ذکرالله خواهم بود. در همان ملاقات کوتاه درجه تعلق حقیقی ایشان به خادم و عشق و علاقه متقابل بین آن دو وجود را احساس نمودم.

تشکیل خانواده

بعدها خادم به من اظهار داشت که همان عشق و علاقه‌ای که در اولین ملاقات با او بمن دست داده بود در او نیز ایجاد گردید. سه هفته بعد یعنی در روز ۳ اکتبر ۱۹۳۳ پیوند عقد و ازدواج ما قلباً و روحاً انجام پذیرفت. هرچند خانم کهلر به علت مسافرت به اصفهان در جشن عروسی ما حاضر نبود اما طی تلگرافی مراتب محبت و تهنیت خود را مخابره نمود.

پس از ازدواج اولین گفتگویی ما در خصوص زندگی روحانیمان بود. هرچند من در خانواده‌ای بهائی پرورش یافته بودم اما مانند ذکرالله بآن درجه از اخلاص و فداکاری نبودم. وی بمن اظهار داشت که «تو ملزم به انجام کارهای معمولی خانه نیستی. اگر آشپزی و خانه‌داری ندانی نگران نباش. این امور برای من اهمیتی ندارد زیرا هر فرد دیگری می‌تواند آن را انجام دهد من از تو دو تقاضا دارم اول می‌خواهم خدا را بهمان درجه‌ای که من دوست دارم دوست بداری. در این موقع مشتاقانه سؤال کردم خدا را به چه نحو

دوست بنارم. ذکر کرد که خدا باید مرکز و محور زندگی ما قرار گیرد و همچنین ادامه داد، دوم می خواهم ولی محبوب را آن چنان که من دوست دارم دوست بناری.

در جواب گفتم البتّه سعی خواهم کرد. اما بزودی متوجه شدم که ولی امر همه چیز اوست، او را حتی از جان خود عزیزتر می دانست. خیلی سعی کردم بآن درجه از انقطاع برسم ولی هیچگاه نتوانستم مراتب عشق و خلوص او را در خود کاملاً بمثل او احساس نمایم.

همیشه با خود می گفتم چه سعادت عظیمی است که با چنین فردی شایسته قرین و همسر گشتم. پدرم که قوّه شخصیت و روحانیت او را درک کرده بود عمیقاً با او علاقه مند گردیده و از این ازدواج مسرور و خرسند بود. آن قوّه جاذبه ای که در او کین برخوردار بین ما بوجود آمد در طی سنین متضادی مبدل به عشق حقیقی گردید که چون یک روح در دو جسد تا آخر حیات ادامه یافت.

آن رابطه متینی که ما را بهم پیوند حقیقی داد امر الهی بود خادم مرا در آن بشدریج عمیق نموده و کودکانه را با این روحیه پرورش داد. حالات و خصوصیات اخلاقی ما با هم بسیار متفاوت بود. اما در عین حال متحد بودیم. در انتهای روز چنانچه اختلاف نظری بود با کمال همت و جدیت برفع آن اقدام می نمودیم مجدداً نسبت به یکدیگر احساس قدردانی می نمودیم.

خادم صادقانه به اصل تساوی حقوق زن و مرد ایمان داشت و آن را عملاً بموقع اجراء می گذاشت. من در زندگی آزادی به تمام معنی داشتم. بهتر است از آداب و رسومی که در ایران در آن ایام معمول بود آگاه شویم. در آن ایام محدودیت ها و رسومی معمول بود. زنها به آزادی در اجتماع مختلط زن و مرد شرکت نداشتند و همچنین آزادی اظهار عقیده و شرکت در صحبت ها تا اندازه ای از آنان سلب بود و اکثراً از تحصیلات عالی محروم بودند. اگر تحصیلاتشان را دنبال می نمودند با مخالفت اطرافیان مواجه می شدند. زنها مجبور به پوشیدن چادر بودند.

هرچند خانم های بهائی از آزادی نسبی بیشتری برخوردار بودند و مایل به

پوشیدن چادر نبودند اما بعضی اوقات موقعتت محل سکونت آنان استفاده از آن را ایجاب می نمود. در طهران چشم پوشیدن از اینگونه آداب و رسوم قدری آسان تر از شهرهای کوچک تر و روستاها بود.

پدر و شوهرم، با پوشیدن چادر موافق نبودند و این آزادی شخصی را از کودکی و پس از ازدواج بعهده خود من گذاشتند. خادم با سطح فکری عالی به همه امور زندگی نظر افکنده میزان برایش بهائی بودن یعنی مرود در آثار و عمل به تعالیم حضرت بهاء الله بود و بس.

بعد از ازدواج چون بسیار مایل بادامه تحصیلاتم بودم. از پشتیبانی و تشویق همسرم کاملاً برخوردار گردیدم. زیرا او بر این عقیده بود که تحصیل برای پیشرفت من و نقش مادری در آینده مهم و ضروری است. مایل بود من تا سرحد امکان و توانائی پیشرفت کنم. هنگامی که ما ازدواج کردیم من هنوز دوران دبیرستان را باتمام نرسانده بودم اصرار نموده و تشویق می کرد تا آنکه دوره زبان را در دانشکده ادبیات دانشگاه طهران بپایان برسانم. بعدها وقتی ساکن ایالات متحده آمریکا شدیم در یک دوره نویسندگی و ادبیات ثبت نام نمودم تا بتوانم در نوشتن نامه های زیاد ایشان که بعنوان ایادی امرالله در نیمکره غربی ساکن بودند کمک نمایم.

خادم برای موققت فرزنداناش نیز این روش را ادامه می داد و همواره آنانرا تشویق نموده که ممتاز باشند و در ادامه تحصیلات از آنان پشتیبانی می نمود.

او فردی بسیار مهمان نواز بود و قدم مهمانان را گرمی می داشت من بنویه خود با وی همکاری می نمودم و در مجالس نظریات خود را آزادانه طبق دستورات و روش بهائی بیان می کردم وی نیز در باره مقام نسوان و تساوی آنان در زندگی زناشویی اهمیت خاص قائل بود.

اعتماد کامل و احترام متقابلی که نسبت بیکدیگر داشتیم چنان فرزندانمان را تحت تأثیر قرار داد که هریک آرزوی زندگی بمثل زندگی ما را داشتند.

روابط و علائق خانوادگی

ذکرالله به زندگی عائله و وحدت خانواده بسیار اهمیت داده برای آن سعی و کوشش بسیار می نمود و مسئولیت آن را شخصاً بعهده می گرفت در عین حال وی برای نقش مادر در تربیت اطفال احترام خاص قائل بود و قدردانی می نمود. من نیز خود باین مسئله بسیار علاقه مند بودم و سعی می کردم که با تمام قدرت و توانائی که داشتم نقش مادری را بوجه احسن انجام دهم. خداوند بما پنج فرزند عطا فرمود موژان، ژنا، ریاض، رامین و می. تولد هریک از آنها مایه سرور و شادی قلب ما بود و تحول و نشاط جدیدی بزندگی ما می بخشید. برای تولد هریک جشن خاصی برپا نموده آستان جمال مبارک را شکرگزاری می نمودیم آرزویمان آن بود که پیاس این مواهب اطفال خود را بنحوی تربیت نمائیم که خادمین صمیمی برای عالم انسانی گردند. هر روز صبح همگی با صدای دلنشین پدر که صلا کبیر را قبل از صرف صبحانه با لحن خوش تلاوت می کرد برمی خواستیم سپس او بزیارت الواح حضرت مولی الوری که از حفظ داشت می پرداخت. با زیارت این آثار جو روحانی در منزل حکمفرما می شد.

من اوکین پیش نویس این کتاب را در ماه مبارک صیام آغاز کردم، چون در این ماه فقدان خادم بیش از هر وقت دیگر احساس می شد زیرا او دعای سحر را با عشق و شغفی مخصوص و لحن خوش تلاوت می کرد و بعضی اوقات دویار آن را زیارت می نمود، جمیع اعضاء خانواده غالباً در تلاوت آیات شرکت می کردند.

ترانی یا الهی متمتکاً باسمک الاقدس الانور الاعز الاعظم العلی
الابهی و متشبثاً بنیل تشبث به من فی الاخرة و الاولى...

همیشه فرزندان ما اظهار می داشتند که این دعا دارای قوه خاصی است. اوکین سالی که پسرمان رامین از ما جدا شد یکی از روزها ساعت ۵ صبح تلفنی از پدرش تقاضا کرد دعای مذکور را با لحن خوش تلاوت نماید رامین

با شنیدن صدای پدر از پشت تلفن بی‌نهایت تحت تأثیر قرار گرفته و گفت «حالا قلبم راحت شد و می‌توانم به روزه خود با مسرت تمام ادامه دهم.» چون به اهمیت تربیت روحانی فرزندانمان در ظل امر جمال قدم پی برده بودیم همیشه در مورد بهترین روش تعلیم و تربیت با هم مشورت می‌کردیم. خادم هدفش بسیار عالی بود و بر این عقیده بود که تربیت روحانی اولاد باید با عالیترین تحصیلات دانشگاهی همراه باشد. والدین باید مشوق اطفال برای تحصیل باشند زیرا با تشویق میتوان ممتاز شد.

او نیز مانند سایر دوستان کوشش می‌کرد از مثل اعلی حضرت مولی‌الوری که همیشه عنایات و الطاف خود را از هیچکس دریغ نمی‌فرمودند پیروی نماید همه را مورد تفقد قرار داده و عزیز می‌داشت و در هیچ موردی از آنان انتقاد نمی‌کرد. حضرت ولی‌محبوب امرالله نیز جمیع یاران علی‌الخصوص حضرات ایادی را مورد تشویق قرار داده از خدماتشان تقدیر و تمجید می‌فرمودند و آنان نیز در پاسخ این لطف و مرحمت بعشق و محبت و خدمات خالصانه خود می‌افزودند.

همسر من از این فلسفه در زندگی جهت تربیت فرزندانمان و همچنین در ملاقات‌ها با دوستان در سراسر جهان پیروی می‌نمود نظریات و مطالبش مشحون از تشکر و قدردانی نسبت بمساعی دوستان بود ولو هرقدر این خدمات ناچیز بنظر می‌رسید ولی در اصول برای او مهم بود. این طرز فکر از جمله اصولی بود که در منزل از آن پیروی می‌شد.

خادم فردی مسرور، با نشاط و خوش بین بود. فرزندانش را دوست می‌داشت و به هریک عشق می‌ورزید و آنان را برای خود گوهر گرانبها می‌پنداشت. با خنده و بذله‌گویی و شوخی‌های پدرانۀ خود با آنها بازی می‌کرد و سرگرم و مشغولشان می‌نمود. اما بعد از صعود حضرت ولی‌امرالله در سنۀ ۱۹۵۷ چه در جمع خانواده چه در اجتماع یاران خاموش و ساکت بود. تنها ذکر مولای محبوب امرالله بود که او را روح جدید بخشیده و چشمانش را درخشش می‌داد و از لحن بیاناتش چنان شور و انجذابی آشکار می‌شد که مستمعین را تحت تأثیر قرار می‌داد. عشق و علاقه خادم به حضرت شوقی افندی

زیانزد خاص و عام بود. این همان عشقی بود که فرزندان نیز با آن پرورش یافتند. زندگی ما سرشار از چنین عشقی بود که بدین وسیله در امر حضرت بهاء الله تعمق نمائیم، به مقام حضرت مولی السوری پی بریم و بحضرت ولی امرالله عشق بورزیم.

معنویات در خانواده

خادم هادی و راهنمای ما در خدمت امرالله و عشق بحضرت بهاء الله بود، ذکر طلعات قلبیه در گوشه‌ایمان چنین انداز بود، اطفالمان از کوچکی با اهمیت این عشق الهی در زندگی پی بردند، همگی کوشش می‌کردند تا در عشق به حضرت عبدالبهاء و ولی عزیز امرالله با پدر که آنان را پرورش داده بود برابری کنند، همه ماها از ایشان آموختیم که در جمیع شئون چه ازدواج و چه حیات عائله چه مادیات چه کسب و کار هنگامی موفق خواهیم بود که عشق الهی را مرکز و محور زندگی خود قرار دهیم.

خادم با آنکه وجود خود را بتمامه وقف امرالله نموده بود و نظریاتش در مورد مسئولیتهای فردی قوی و مستحکم بود ولی هیچگاه آن را بفرزندان خود یا دیگران تحمیل نمی‌نمود زمانی که بچه‌های ما خردسال بودند او با احتیاط و دقت آنان را راهنمایی می‌نمود. ولی پس از بلوغ هیچگاه مراقب فعالیت‌های آنان نبوده و در انتخاب روش زندگی روحانی آزادشان می‌گذاشت.

او از لحاظ مادی همیشه حامی و پشتیبان فرزندان خود بود تا آنکه هریک دوران تحصیلات خود را بپایان رساندند کمکهای ایشان در این زمینه به اندازه‌ای بود که بتوانند تحصیلات عالی خود را بپایان رسانند و در این مورد اسراف نمی‌نمود و زمانی که هریک از آنها به تنهایی قادر به انجام کار و شغلی بودند دیگر از پشتیبانی پدر برخوردار نبودند زیرا خود آنها باید مسهر زندگیشان را تهیه کنند موفقیت‌ها و شکست‌های زندگی را شخصاً تجربه نمایند و با تحمل سختی و مشقت بفرموده حضرت عبدالبهاء خو

گرفته بدرجه کمال رسند. عقیده ایشان بر این بود که نباید در جمیع موارد به خواسته های فرزندان جواب مثبت داد زیرا در این صورت فاقد عزم و اراده می گردند و از اهمیت آنان برای رسیدن بدرجه امتیاز کاسته خواهد شد. خادم مایل بود فرزندانمان همیشه با ابتکارات شخصی خود در زندگی بهره مند گردند. تا پیش از صعود حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۵۷ فرزندان ما گرانبهارترین هدایا را در سن ۱۵ سالگی دریافت می نمودند، خود آنها به تنهایی بزیارت اعتبار مقتسه و لقای محبوب (ولی امرالله) مشرف می شدند. یک جمعه شکلات همراه با اجازه تشریف و بلیط هواپیما به حیفا بعنوان هدیه تولد و سفر روحانی به آنان اهداء می شد هرگز نمی توانم تغییراتی را که در آنها پس از مراجعت از این سفر روحانی حاصل گردیده بود از یاد ببرم اگر مضطرب و خائف بودند بی باک و دلیر می گشتند. اگر خجول و بیمناک بودند جسور و شجاع می شدند. از حالت طفولیت تغییر یافته بدرجه بلوغ می رسیدند به افرادی دارای هدف در مسیر زندگی مبتدل می شدند.

ولی هرگز نمی توان گفت که روش تربیتی ما سبب تغییر در فرزندانمان گردید بلکه قوه سازنده امر الهی بود که کوششهای ما را بشر می رسانید. این تحول روحانی در جمیع زائرنی که به اعتبار مقتسه مشرف می گشتند برأی العین مشاهده می گردید انضباط، عشق و فداکاری از جمله آثار این تحول بود این افتخار تنها نصیب سه نفر از فرزندانمان گردید.



میرزا نصرالله خادم پدر ایادی امراة ذکراة خادم



عکسی که برای گذرنامه در سال ۱۹۲۵ گرفته شده



راضیه خانم مادر ابادی امراة ذکراة خادم



جاریدخت و ذکرافه خادم ۱۳ کتبر ۱۹۳۳



خانواده خادم از راست به چپ
رامین، ذکرافه، ژانا، سی، موزان، جاویدخت و ریاض

فصل دوم

خدمات سنین جوانی

هوالبهی

ای یاران وطن جمال قدم الحمد لله شما از مطلع شمس
حقیقتید و از مشرق آفتاب احدیت. از گلستان آن گلبن الهی
هستید و از بوستان آن سرو خرامان یزدانی. آن گل حمراء
در گلشن شما شکفت کوناله و فغان مرغان و گلبانگ
بلبلان. آن دلبر ابهی در آن بوم و پر پرده برانداخت کو آه و
این عاشقان. آن بحر سلسبیل در آن اقلیم موج خیز گشت
کو حرارت عطش تشنگان. آن نغمه الهی در آن سرزمین بلند شد
کو رقص و طرب آشفتهگان آن جام سرشار در آن انجمن بدو
آمد کو نعره و فریاد باده پرستان. آن نغمه قدس از آن ریاض
منتشر شد کو انشراح صدور یاران. آن آهوی دشت الهی
در آن صحرا جولان نمود کو بیهوشی از رائحة مشک جان.
باری ای یاران روحانی روحی لکم الفداء شما از موطن
حضرت یزدانید و از شهر جانان و وقایع عظیمه در بدو امر
در آنجا ظاهر و عیان شد پس شما که از اصل منبت سدره
منتهی هستید و از جنت شجرة طوبی باید از کمال بیشتر
باشید و در اشتعال بیشتر بلکه فی الحقیقه باید نفعات حق
از آن صفحات بسائر جهات منتشر گردد و انوار هدایت و
شوق و ذوق از آن خاور بسائر اقالیم بتابد. ربّ هؤلاء من
منبت سدره رحمانیتک و مغرس شجرة فردانیتک ایدهم
بفضلک و جودک علی اعلاء ذکرک و اشتهار امرک و هدایة
خلقک و الاحتراق بنار حبّک و خدمة کلمتک و کشف اسرار
حکمتک و عرفان حقائق الاسرار فی آية توحیدک و
الاستقامة علی عهد ربوبیتک و میثاق الوهیتک انک انت
المقتدر العزیز المهیمن القیوم. ع

دوست روحانی و صمیمی

در دوران جوانی خادم بسیار تحت تأثیر فرستاده حضرت ولّی امرالله بطهران میسسی کپت رانسوم کهلر Keith Ransom Kehler قرار گرفته بود زیرا همان عشق سرشار به امر الهی و همان آرزوی خدمت به آستان مولای محبوب را که در قلبش مشتعل بود در ایشان نیز می دید. او شیفته صفات و سکنات ملکوتی خانم کهلر بود. پاکي و صفای قلب، روح بخشندگی و فداکاری نسبت بامر الهی، اطاعت صرفه محضه از مولای محبوب حضرت ولّی امرالله همه از خصوصیات اخلاقی وی بود که روابط دوستی را بین جوان شرقی و خانم میان سال غربی برقرار نمود.

در اوائل سال ۱۹۳۰ میسسی کهلر بعنوان مبلغ بهائی برای مدت دو سال در چین و ژاپن و هندوستان به سیر و سفر پرداخت در سال ۱۹۳۲ بنا به فرمان مولای عزیز برای انجام مأموریت خاصی عازم ایران شد، به نمایندگی از طرف جامعه بهائیان آمریکای شمالی عرضه ای به مقامات دولتی به منظور رفع تحریم ورود مطبوعات امری بداخله کشور ارسال داشت و خادم در اولین ملاقات با خانم کهلر شیفته و فریفته آن صفات ملکوتی گردید، علاقه و محبت صمیمی نسبت به ایشان در قلبش ایجاد شد. خدمات آن خانم شجاع همیشه مورد تحسین و ستایش خادم قرار داشت و چنان ارادتمند خانم کهلر شد که حاضر بود همیشه بخدمتش پردازد. خادم در نگارش سخن رانی های خانم کهلر کمک می نمود و ماشین نویسی گزارش های ایشان را بر عهده داشت. خانم کهلر نیز متقابلاً مراتب تحسین خود را نسبت به همکاری های خادم در طی نامه های متعدد ابراز می داشت نامه ذیل مورخ ۹ می ۱۹۳۳ از جمله نامه های ایشان است که گویای این حقیقت است.

ذکرالله عزیزم تشکرات لانهایه خود را نسبت به خدمات شما بامر الهی و کمک هائی که به من نموده اید عرضه میدانم. هیچ کس تابحال نتوانسته است کارهای روزمره مرا با این دقت و پشتکاری انجام دهد.

البته خبری را که از پدر دخترخانم دریافت نمودید بی نهایت سبب سرور قلب من شد احساس من چنین است که این اقتران بسیار مبارک است و مشمول عنایات الهی خواهد بود.

بله عزیزم می خواهم شما نامه انگلیسی را ماشین کنید من فقط برای شاه با خط دست می نویسم البته برای امضاء باید به من باز گردد. با تشکرات قلبی از همه خدمات درخشان شما که بارها بحضور حضرت ولی امرالله عرض شده است. دوست شما در خدمت جمال مبارک
کیت

بصیرت خانم کهلر و نظریات صائبش بقدری برای خادم ارزشمند بود که تقاضا نمود برای خواستگاری از من با ایشان همراه شود. بعد از ازدواجمان خادم اکثراً در باره صفات برجسته خانم کهلر و کمالات روحانی ایشان سخن می گفت. ذیلاً بدرج بعضی از آن یادداشت ها میپردازم:

هرروز مشتاقانه منتظر آن بودم تاکی کارهایم تمام شده بتوانم به انجام خدمات ایشان بپردازم. هر روز یک نوع کاری بود که می بایستی انجام دهیم. یا بدینار گروهی از اجتهاد، می رفتیم و با مقامات دولتی ملاقات می کردیم من بعنوان مترجم و منشی خاص ایشان بودم گزارش هایشان را ماشین می کردم. بعضی اوقات باتفاق خانم کهلر به بازار و پا جاهای دیگر که ایشان مایل بودند می رفتیم ایشان خیلی درسها بمن آموختند. از جمله کرم و سخاوت و حفظ حیثیت و مقام انسان. به بازار که می رفتیم در جستجوی فروشنده هایی بودند که امین، صادق و زحمت کش باشند و آنان را با خرید زیاد و دادن انعام خوب پاداش می دادند. برای بعضی از آنها در ایام فراغتشان هدایا می بردند رفتن ما به بازار غالباً باین منظور بود. اگر ملاحظه می نمودند که نفوس احتیاج به محبت دارند بیشتر بملاقاتشان می رفتند. مردم از شکت شوق دور ایشان حلقه می زدند و ایشان را تمجید و ستایش کرده برایشان طلب برکت می نمودند و از اینکه در جمع آنان حاضرند شکرگزار.

بودند. نمی دانی چقدر ایشان محبوب القلوب بودند.

جناب سلیم نونو از دوستان صمیمی خادم بود که گاه گاهی همراه ایشان و خانم کهلر به بازار می رفت جناب نونو نسبت بخانم کهلر ارادت خاصی داشت و بهر نحوی که ممکن بود بایشان خدمت می نمود.

یکبار خادم برای من تعریف نمود که خانم کهلر بسیار اهل مد و از شیک پوش ترین خانمهایی بود که تا آن موقع ملاقات کرده بود. یک پالتوی شیک داشت بسیار زیبا و ظریف که مطابق با آخرین مد روز تهیه شده بود و نیز لباس های ایشان بقدری زیبا بود که چشم بینندگان را خیره مینمود ولی در عین حال بسیار باوقار و باسلیقه بود. در جلسه تذکری که سفارت عراق به مناسبت درگذشت یکی از مأمورین دولتی برپا نموده بود شرکت کرد در حالیکه خادم به مهمانان خیرمقدم می گفت. ناگهان متوجه خانم کهلر شد که در جلسه حاضرند. خانم ها معمولاً در آن زمان در چنین اجتماعاتی حاضر نمی شدند ولی ایشان با لباس ساده سیاه که مخصوص جلسات تذکر می باشد و کلاه سیاه لبه دار مناسبی که بر سر داشت وارد شد. بعدها خادم بمن گفت که این خانم با حرکاتش که در نهایت طمأنینه بود همه را حیران نمود.

خانم کهلر چون متوجه نگرانی خادم شد. آهسته به ایشان گفت « نگران نباش امروز آمده ام خودم را بعنوان یک بهائی معرفی کنم. آمده ام که حرمت و حیثیت امر را حفظ کنم ». در حقیقت شخص سفیر و کارمندان سفارت بی نهایت تحت تأثیر کمالات و وقار ایشان قرار گرفته بودند.

خانم کهلر رفتارش بسیار جالب و موقرانه بود و همگی را تحت تأثیر اعمال و اخلاق خود قرار می داد و در عین حال سرمشق تواضع و فروتنی برای همه بود، روزی به خادم ذکر نمود :

هرگاه نظری بگذشته می اندازم متحیر می گردم که چگونه حضرت بهاء الله یک زن پیر ناتوان مثل منی را انتخاب می فرماید که به ایران بیاید و به این نحو به خدمت امر پردازد.

حضرت ولی امرالله ایشان را به «آیت فصاحت و بلاغت» ملقب فرمودند خانم رانسوم کهلر دستورات هیکل مبارک حضرت ولی امرالله را با دقت و فداکاری انجام می داد. ایشان وحدت و یگانگی و جامعیت امر الهی را به اولیای امور در ایران آشکارا بیان نمود.

از دفتر خاطرات خادم:

آن ایام مقارن صعود حضرت ورقه مبارکه علیا جولای ۱۹۳۲ دوران انعقاد مجالس تذکر در هر شهر و قریه ایران بود. در آن مجالس تذکر که مدت ۹ ماه ادامه داشت سجایا و نعمت آن ورقه بهیه نوراء سرحلقه اهل بهاء باهلی کلمات و ابداع عبارات توصیف و توجیح و تشریح می گردید. آیت فصاحت و بلاغت میسیر رانسوم کهلر در طهران تشریف داشتند و در این جلسات شرکت می نمودند و حامل اشواق قلبیه خانم اهل بهاء و شرفه سدره منتهی برای فرد فرد اجتهاد از رجال و نساء بودند. این عید نیز به خدمتشان مفتخر بود. این خانم معززه چنانچه مسبقیم بامر مبارک بنمایندگی از طرف محفل ملی و جامعه بهائیان آمریکا برای تخفیف تضییقات در نزد رؤسا، چندی در طهران اقامت داشتند و به بلاد ایران مسافرت نمودند و عاقبت با روحی پاک در اصلهان بملکوت ابهی صعود کردند.

اگرچه اندکی از مطلب دورشدیم ولی شرط وفا تقاضا می کند بیانی را که این خانم محترمه با چشم اشکبار باین عید نمود و حال قیافه نازنینشان در برابر نظر است در اینجا تکرار نصایم که اظهار داشتند «روزی خواهد رسید پادی از من بنمائی و بخاطر آری که زنی از آن طرف دنیا آمریکا برای خدمت بامر جمال مبارک و اجتهای ایران باین سرزمین مقدس آمد در سن پیری و ناتوانی» سپس اشک از دیده روان داشت و اضافه نمود «اما این پیره زن چه می تواند در سبیل خدمت بعثه سامیه حضرت بهاء الله بنماید». روحش پرفروش باد اغمسه الله فی بحر الطافه و عنایته.

شهادت مبارک « قدرش را صلاح اعلی دانند رتبه شهادت را حائز است و از ایادی امرالله محسوب شد». تلگراف مبارک ۲۸ - ۱۰ - ۱۹۳۳

خانم رانسوم کهلر در ۲۳ اکتبر ۱۹۳۳ در اصفهان به علت بیماری آبله به ملکوت ابدی صعود نمود. پس از صعودش حضرت شوقی افندی او را به مرتبه شهادت ارتقاء دادند. هیکل مبارک در توقیع مورخ ۳۰ اکتبر به اعزاز اجتهای آمریکا مراتب تمجید و ستایش خود را نسبت بآن جوهر عشق و وفا و برگزیده جمال ابدی چنین ابراز می فرمایند:

کیت حیات گرانبهای خود را فدای امر محبوب در میهن حضرت بهاء الله نمود. در سرزمین ایران و برای خاطر ایرانیان با امتیازی کامل و اراده ای خلل ناپذیر وفاداری و نهایت ثبوت و رسوخ با قوای ظلمت مصادف شد و به مقابله پرداخت. قاطبه یاران بی یار و یاور ایران از فقدان ناگهانی یکی از مؤمنات آمریکا که در آزادی زنان اقدام نموده بی نهایت سوگواری و به تذکار او کین شهید آمریکا در آن سرزمین مباحثات می نمایند. با قلبی حزین از حرمان همکاری بی نظیر و مشاوری معتمد و دوستی وفادار در سوگواری وی شریک و سهیم هستیم. تاکید نمائید برای کسی که خدمات بین المللی او ویرا به رتبه ایادی ارتقاء بخشیده محافل تذکر شایسته انعقاد نمایند. (ترجمه به مضمون).

خانم کهلر برای خادم همواره مصدر الهام و سرمشق عشق و فداکاری و خدمت بود در طی سالیان دراز خادم کراماً عواطف قلبیه خود را نسبت بایشان بیان داشته و از شجاعت و اطاعت ایشان در اجرای فرمان حضرت ولّی امرالله سخن می گفت.

سفرهای داخله ایران

خادم از ۱۹۳۷ تا ۱۹۵۱ بدستور و فرمان حضرت ولّی امرالله بتسامی نقاط ایران دومرتبه سفر کرد و هیکل مبارک نیز با رقائم خود اظهار لطف و

مرحمت می فرمودند.

نمونه ای از دستخط های مبارک:

۲۶ نوامبر ۱۹۳۹ فرمودند:

سفر خراسان بسیار لازم و مفید امید چنانست که نتایج کلیه حاصل گردد.

در حاشیه به خط مبارک مرقوم شده:

یا حبیب القلب و الفؤاد. خدمات مستمراً آن خادم برازنده در ولایات ایران موجب مسرت بی پایان و مغناطیس تأییدات لاریبه و شدیدة مولای عالیمان و بشک پنهنی هذا العمل المبرود و الحظ المرفود و المرحبه الکبری من الرّب العیود ادامک الله و جعلک نوراً ساطعاً فی افق هدایته. بنده آستانش شوقی

۱۴ دسامبر ۱۹۳۸

راجع به تقدیم و ارسال عکس های احتسایته در دوره مع عکس های احتیای سیسان و همچنین عکس های احتسایته که سابقاً تقدیم نموده بودید فرمودند بنویس بعضی عکس ها نرسیده آنچه سالماً واصل بعضی از آن در کتاب عالم بهائی درج خواهد شد و همچنین در قصر مبارک بیاوگار محفوظ خواهد ماند.

به خط مبارک حضرت ولی امرالله

ایها النفس الروحانی و القاب النورانی هم مستمراً اجرش معلومت و ثوابش جزیل. قلب این عبد شاد و مسنون. روابط قلبیه معنویه یوما فیوما محکم تر و عواطف روحانیة وجدانیة آنا فآنا شدیدتر و عمیق تر. در مسافرت باطراف و ابلاغ اشواق قلبیه و تحیات زکیه و پیامهای مهتة این عبد بزمیزان ایران هتت بلیغ متشادیا مبنول دارید. هنا ما پنهنی لک و لامتالک فی هذا کورد المشعش البنیع.

بنده آستانش شوقی

۲۰ مارچ ۱۹۴۷

خدمات امریہ آن حبیب معنوی و مسافرت بصفحات کرمان بشرف تقدیر و بیان لطف و عنایت مشرف و مقرون گردید ... خدمات امریہ را ادامه دهید تأیید شامل گردد. ملاحظہ گردید بندہ آستانش شوقی

طهران جناب آقامیرزا ذکرالله خان خادم علیہ بہاء اللہ ملاحظہ نمایند. عریضہ تقدیمی آن یار عزیز روحانی مورخہ ۳ تشرین اول ۱۹۳۹ بلحاظ عنایت حضرت ولی امرالله ارواحنا فداء فائز و ذکر آنحبیب معنوی و خادم صمیمی آستان مقلّس الہی موجب سرور خاطر شریف نروانی حضرتشان گردید. راجع بمقالہ تقدیمی درخصوص اجتہای سنگسر فرمودند بنویس راپورت مبسوط واصل و بدقت تمام قرائت گردید و در قصر مبارک گذارده شد تا زائرین و مسافرین مطالعہ نمایند و محفوظ گردند. فرمودند سفر بصفحات خراسان بسیار لازم و مفید امید چنانست نتایج کلیہ حاصل گردد.

در خصوص لوح مبارک «ظہور عدل الہی» ترجمہ نمودن بعضی از فقرات آن مورد تصویب حضرتشان شد فرمودند بنویس دو ترجمہ اخیر کتاب بہاء اللہ و عصر جدید بلفظ ہندی و ہندی بواسطہ جناب طویق ارسال گردید تسلیم اسنای محفل ملی نمایند. فرمودند یاران پراہتمام در خاور و باختر این کتاب نفیس را بہ سی و شش لغت ترجمہ و طبع نموده و حال مشغول بترجمہ پنج لغت دیگر هستند زادہم اللہ تالیباً و عزاً و شرفاً و توفیقاً. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. نورالدین زین

۲ شهرالقول ۹۶، ۲۶ نوامبر ۱۹۳۹

طهران جناب آقامیرزا ذکرالله خان خادم علیہ بہاء اللہ ملاحظہ نمایند. عریضہ تقدیمی آن یار عزیز نروانی مورخہ ۱۴ می ۱۹۳۹ بلحاظ عنایت حضرت ولی امرالله ارواحنا فداء فائز و چون حاکی از فرط خلوص

و محبت و روحانیت و نورانیت بود موجب سرور و اظهار لطف موفور حضرتشان گردید. مضامین مدلل بر علو همت و فناکاری در سیل نصرت و اعلاء امر الهی و آمال قلبی انجام دستورات مقتضای متعالی. البته چنین وجود نازنینی را چنان سزاوار و آن روح منجذب مشتمل بنار محبت الله مؤید و موثق بتأییدات ملکوت اسرار. بسی واضح و معلوم که شاریین رحیق وفا و سالکین مناہج عبودیت و فنا در این یوم جلیل نروا، جز خدمت آرزویی ندارند و بغیر از جانفشانی و فناکاری مراد و مطلبی نجویند لهذا آنحیب معنوی مورد الطاف و مراع و وجود مبارک بوده و هستند و بطراز مکرمات علیا و انوار سرجهت و رضا مزین و منور. فرمودند بنویس که همت و سعی ایشان در ترجمه و انتشار مقالات امرتبه و بشارات روحانیه خدمتی عظیم بامر کریم در این ایام است البته مداومت نمایند. و در تصحیح و تدقیق در ترجمه سعی موفور مینول دارند. جلد سابع کتاب عالم بهائی تحت طبع است و عنقریب منتشر خواهد شد. فرمودند نسخه‌ای بواسطه جناب طریق جهت ایشان ارسال خواهد شد. مقالات مهتمه و راپورت‌های بلیغه متنوعه مهیجه آن مجموعه را بدقت تام ترجمه نمایند و تسلیم امنای محفل مرکزی آن اقلیم کنند این خدمت و مسافرت‌های ایشان باطراف و اکناف ایران اکلیل اعمال است و اشرف افعال بکمال سرور و نشاط مداومت نمایند و مطمئن باشند اینعبد روحاً مستبشر و مشعوف. و قلباً راضی و ممنون ایشان بوده و هستم.

راجع بمجمعه مشرق‌الاذکار فرمودند بنویس مجتمه در ارض اقدس موجود و محفوظه امید چنان است با مسافر امینی ارسال مدینه الله گردد تا از آن مدینه بارض طاء بواسطه ایشان وارد و تسلیم محفل ملی آن سامان شود.

همچنین فرمودند البته مؤکداً راپورت مفصل مسافرتشان را بسنگسر و شهیرزاد و سمنان و خراسان کتباً تهیّه نموده و ارسال دارند. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. نورالدین زین

۱۳ شهرالرحمة ۹۶ ۶ جولای ۱۹۳۹

طهران جناب آقای امیرزاد ذکرالله خان خادم علیه بهاء الله ملاحظه نمایند
 نامه گرامی آن عزیز روحانی سرورخانه ۱۹ شهرالقبول سنة ۱۰۳ بشرف
 لحاظ مکرمات حضرت ولی امرالله ارواحافداه فائز و تقدیم مراتب خلوص
 و محبت و خضوع و محویت بعزّ مرحمت مزین. ذکر عزیزت موقت
 بکرممان نموده بودید. خدمات امرت آن حبیب معنوی و مسافرت
 بصفحات کرمان بشرف تقدیر و بیان لطف و عنایت مشرف و مقرون
 گردید. فرمودند بنویس اعتماد و اطمینان این عبد نسبت به ایشان دائم و
 محکم و برقرار مطمئن باشند و خدمات را در مرکز ادامه دهند تأیید
 شامل گردد. یقین نمایند همواره عواطف حضرتشان شامل آن حبیب
 معنوی بوده و هست. سرور و مستبشر باشند. حسب الامر مبارک
 مرقوم گردید. ۱۹ شهرالاعلا ۱۰۳ - ۲۰ مارچ ۱۹۴۷ نورالدین زین

ملاقات اجتناب در مراکز امری، استان ها، قصبات و دهات ایران طبق دستور
 مبارک حضرت ولی امرالله دو بار انجام شد.
 سفرهای داخله در ایران خالی از خطر نبود زیرا جاده ها ناهموار و خاکی و
 حائلی در جاده های کوهی وجود نداشت. وظیفه من در این سفرها بیان قهه
 و داستان هائی بود که خادم احساس خستگی ننموده و رانندگی نماید.
 رانندگی بیشتر در شب ها انجام می گرفت زیرا روزها معمولاً به دیدن دوستان
 می گذشت. یاد دارم شبی در حین رانندگی خواب به هردو غلبه کرد. بفتتاً
 حرکت ناهموار اتومبیل ما را بیدار نمود و متوجه شدیم که اتومبیل به طرف
 پرتگاه نزدیک شده لذا فی الفور مسیر را عوض نمودیم. آن شب خواب به چشم
 هیچیک از ما نیامد.

باید این موضوع را متذکر شوم که هرگاه حضرت ولی امرالله فرمانی صادر
 می فرمودند می بایست در اسرع وقت انجام پذیرد. یکی از این دستورات در
 آن زمان عکس برداری از اماکن متبرکه در ایران بود. خادم خود را برای این
 خدمت آماده نمود و دستگاه عکس برداری مفصل و کامل تهیه کرد تا

هر وقت فرمانی صادر می شود باسرع وقت انجام گردد. حتی در منزلی که برای زندگی خودمان بنا کرد تاریک خانه ای ضمیمه نمود که وقته ای در انجام دستور مبارک حاصل نشود. خلاصه در این فنّ مهارت کامل حاصل کرد. چندی بعد دستور ملاقات با اجّای شیراز و نیریز واصل گشت.

خادم از طرف هیکل مبارک حضرت ولیّ امرالله مأموریت داشت که از مرقد شهداء در نیریز عکس برداری نماید. در این سفر طفل کوچک ما همراه ما بود. پس از ورود به شیراز من و طفل کوچک در هتل ماندیم و خادم عازم نیریز شد و قرار بر این شد که آخر آن شب مراجعت کند. محلّ هتل بسیار شلوغ و ناامن بود بخصوص برای زن جوان و تنها. چون احتیاء از آمدن ما به شیراز اطلاع نداشتند ناچار در اطاق هتل ماندیم. هنگامیکه هوا تاریک شد صدای پائی که بسختی حرکت می کرد از ایوان هتل بگوشم رسید. ایوان مشرف بر حیاطی بود که مسافری در آن مشغول صرف شام و تفریح بودند. بسیار نگران شدم چون صدای پا مستمراً بگوشم می رسید با احتیاط تمام از گوشه پنجره اطاق بیرون را نگرستم متوجّه آقای میانه سالی شدم که لنگان لنگان در جلوی اطاق من رفت و آمد می کرد و گاه گاهی به پنجره اطاق نظر انداخته گویی مراقب من بود. از این رو نگرانی من به ترس و وحشت مبتل شد درب اطاق را قدری گشودم که از مقصد وی سؤال کنم. چون مرا نگران دید با آرامی جواب داد که ناراحت نباشید من بهائی هستم و تا مراجعت همسران از اطاق شما محافظت می کنم.

با شنیدن کلمه بهائی ترس من برطرف شد و نگرانیم به آرامش مبتل گردید سپس از او دعوت نمودم در تالار بیرونی اطاق با هم شام صرف کنیم در حین صرف شام خودش را بمن معرفی نمود و از زندگیش برای من تعریف کرد. چنین گفتم که شغلش سرقت قافله شترها بوده و در این کار مهارت زیادی داشته، همچنان که بگفتار او گوش می دادم مجدداً نگران شده و از اینکه او را دعوت بشام نمودم پشیمان شدم اما او به حرفهایش ادامه داد.

می گفتم: من عضو گروهی از راهزنهای فارس بودم در یکی از روزهای کارم (او سرقت را جزو کار محسوب می داشت) که بشیراز آمده

بودم در یکی از خیابانها متوجه ازدحام جمعیتی شدم که دور چیزی حلقه زده برقص و پایکوسی و شادی مشغول بودند وارد جمع شده متوجه شدم شخصی را وارونه بر الاغی سوار و دم الاغ را به دست او داده و صورتش را برنگهای مختلف آلوده و جمعیت با چوبهای دستی شان او را آزار می دادند و سنگ بر او پرتاب می کردند و آب دهان تشارش می نمودند. اما او در نهایت آرامی همچنان بر الاغ نشسته بود بقدری این واقعه مرا تکان داد که با زحمتی فراوان خودم را بار رسانده سؤال نمودم مرتکب چه خطائی شده ای؟

با آرامی جواب داد: «هیچ خطائی نکرده ام»

با طعنه بار گفتم هیچ خطائی؟ با اینکه من راهزن هستم، تاکنون چنین عقوبتی را ندیده ام. پس تو چه کرده ای که مستحق چنین عذابی شده ای؟ جواب داد: «چون بهائی هستم می خواهند از دیانتم تبری کنند.» گفتم «خوب به آنها بگو که بهائی نیستی»

گفت «چگونه می توانم خداوند و امر او را انکار کنم او جان من است بلکه از جانم عزیزتر است.»

و آنگاه آن جمع ظالم که بی رحمانه با آن مرد مظلوم معامله می نمودند الاغ را گریز داده که آن مرد را به همراه خود ببرد روز بعد شنیدم که او را بقتل رسانده اند. این حادثه سبب شد که در باره دیانت بهائی تحقیق کنم تا اینکه بموهبت ایمان فائز شدم و سعی کردم حیات بهائی را دارا باشم. عرضهای باین مضمون حضور سرکار آقا حضرت عبدالبهاء معروض داشتم که من امر الهی را قبول نموده ام اما خود را لایق نام بهائی نمیدانم.

در این لحظه چشمانش پر از اشک شده سخنانش ادامه داد.

حضرت عبدالبهاء لوح مبارکی بافتخارم نازل و مرا مورد عفو و بخشش خود قرار داده و چنان عنایتی در حقم فرمودند که در اعصاق دل و جانم نفوذ نمود و قلبم را گداخت یقین نمودم که گناهانم همگی بخشیده شده است و در نتیجه مرا خلقتی جدید نمود. من یگانه فردی نبودم که

شاهد چنین بیرحمی و قساوت بوده و ناظر شهادت آن روح پاک شدم نفوس دیگر هم نیز تحت تاثیر قرار گرفته و مایل بشحری حقیقت گشتند.

شنیدن این داستان مرا بینهایت تحت تاثیر قرار داد که حضرت عبدالبهاء چگونه گوهرشناس بودند. مایوسان و ناامیدان را امیدوار و مطمئن می ساختند. چقدر برای شخص جوان ساده ای مانند من جالب بود با چنین نفس مقتسی که قبلاً به شغل راهزنی مشغول بوده و از فضل حضرت عبدالبهاء خلق جدید شده بود آشنا شوم.

پاسی از شب گذشته بود و خبری از همسرم نرسید و این بیخبری بر نگرانی من برای سلامت او می افزود تا آنکه نیمه شب تلفن زنگ زد شکرخا را، صدای خادم بود با آرامی گفت نگران نباش کارها بخوبی می گذرد با نگرانی پرسیدم چه شده است ؟ چه شده است ؟

جواب داد بجرم عکس برداری مرا دستگیر نموده اند و اکنون در زندان نیریز هستم.

در دل گفتم « ذکرالله در زندان » مگر این ممکن است (خدایا تأییدی عطا فرما) وی با سخنانش به من آرامش و اطمینان داد و تقاضا کرد که به محفل روحانی شیراز جریان را اطلاع دهم زیرا از طرف مأمورین زندان اجازه داشت فقط یکبار تماس تلفنی برقرار کند من نیز ایشان را مطمئن نمودم که با همکاری یکی از یاران مخلص و فداکار که در هتل نزد من می باشد این کار را انجام خواهم داد.

خدا را شکر کردم که همسرم سلامت بود، چون تقاضای خادم را خدمت مهمانم بیان نمودم او فوراً پای پیاده به راه افتاد (وسائل نقلیه در آن وقت شب میسر نبود) تا جریان را به اطلاع یک یک اعضای محفل روحانی شیراز برساند. قبل از حرکت مهمانم از من خواست که صبر را پیشه سازم زیرا او تمام شب را باین کار مشغول خواهد بود. سپس توجیهاً بیان داشت که مسئولین دولتی به عنوان مجازات عصب عقب پایش را قطع نموده تا

تواند بر راحتی راه رفته یا بنود. این بود علت کند راه رفتن او. اما به من اطمینان داد که تا فردا صبح اعضای محفل روحانی کلاً از این موضوع باخبر خواهند شد و جناب خادم از زندان آزاد خواهند گردید. این اقدامات عیناً انجام شد و خادم با کمک و همکاری دوستان آزاد شد دوربین عکاسی و عکس‌ها را به ایشان مسترد نمودند در دادگاه نیریز به جرائم خادم مفصلاً رسیدگی شده و سپس به دادگاه طهران برای صدور حکم احاله گردید. در طهران این واقعه منجر به اعلان عمومی امر گردید. زیرا خادم در حینیکه بی‌گناهی خود را ثابت می‌نمود حقیقت امرالله را علناً بیان نمود وی متعاقباً راپورت کامل این جریان و حکم محکمه را بحضور حضرت ولی‌امرالله ارسال داشت.

خداوند بصرف فضل و موهبت خویش دو زندانی را آزاد نمود راهزنی که خلق جدید شده بود و خادم که به خدمتی مشغول بود. از خدمات هر دو برای پیشرفت امرش استفاده نمود این موفقیت‌ها در حقیقت مرهون استقامت و شهادت آن فرد بهائی بود که سبب هدایت راهزن گردید و همچنین اثرات خون‌های پاک شهیدان در نیریز بود که خادم برای عکس‌برداری از مراقد منورشان اقدام کرده بود.

اکنون لازم است بدانیم شهدای نیریز چه نقشی در ایجاد نظم اداری و روحانی حضرت بهاءالله داشتند که حضرت ولی‌امرالله دستور فرمودند جناب خادم به زیارت مرقد آنان رفته و از مقابرشان عکس‌برداری کنند.

واقعه تاریخی ، نوروز ۱۳۲۷ هـ. ق

نوروز ۱۳۲۷ مطابق ۱۹۰۹ عرش مطهر در مقام اعلیٰ استقرار یافت. دو واقعه تاریخی در شرق و غرب عالم رخ داد. در شرق همان طوری که هنگام طلوع آن تیر اعظم از افق فارس هجده نفر از نفوس مقتله آن هیکل مکرم را به جان استقبال نموده و در راهش فنا گشتند، در این یوم عظیم نیز که عرش مطهر حضرت ربّ اعلیٰ در آرامگاه ابدی خود قرار

یافت هجده نفر از احتیای عزیز نیریز نیز آن هیکل مکرم را بدوخته
نموده قربانی شدند ... (ملکه کرمل ص ۶۸)

حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک میفرمایند:

هو الله ای یاران با وفای جمال قدم هر چند مصائبی که در نیریز بر
یاران عزیز وارد رستخیز بود و تصویر مصائب عمومیه قدیم و حنیث
مینمود، بزم بلا در نهایت تزیین بود و جشن جانفشانی آهنگش اوج و
حقیض را احاطه نمود. از طرفی جام شهادت کبری بدو آمد و از جهتی
تالان و تاراج واقع شد و از جهتی خرابی نمایان و از جهتی بی سر و
سامانی آواره گان دیگر وصف نتوان. هر مانده ای از فنا در خوان
جانفشانی و بساط قربانی حاضر و مهیا تشخیص و تصویر دشت بلا
صحرائی گریلا برد عبدالبهاء آنچه بگیرد و بزراد و بسوزد و بگدازد و ناله
و فغان نماید البته سکون و قرار نیابد زیرا دیده ملا اعلی گریان است
و قلوب اهل ملکوت ابهت گداخته و سوزان. در بارگاه احدیت که
مقتس از حزن و کدورت است ماتم بریا است و در حدائق قدس طیور
سدره طویلی به آه و حنین دمسازو از مصیبت کبری بالهان محزون در
سوز و گداز با وجود این البته قلم از تحریر عاجز و لسان از تقریر
قاصر، چه نگارم و چه گویم که شرح آن بلایا و صحن نمایم ...
(ملکه کرمل ص ۹۰)

... چون شجر الهی به خون مقتس این شهدای فی سبیل الله آبیاری گردید
نعرات آن در غرب نمودار گشته سبب ظهور وقایع تاریخیته دیگر گردید
و آن انتخاب نمایندگان و انعقاد اوکین انجمن شود روحانی آمریک و
تعیین هیات معبد بهائی برای خرید محل مناسب جهت ایجاد
مشرق الاذکار آمریک می باشد که پس از خاتمه ام المعابد غرب نامیده
شد. (ملکه کرمل ص ۶۸)

این وقایع تاریخی که در دوران حضرت عبدالبهاء اتفاق افتاد، در زمان حضرت ولّی امرالله به ثمر رسید. از یک طرف ساختمان مقام اعلیٰ تکمیل شد و از طرفی مشرق الاذکار امریکا بروی عموم باز گردید و تشکیلات اداری در تمام دنیای بهائی تحت هدایت و راهنمایی حضرت ولّی امرالله استقرار یافت. سفر نیریز مقدّمه سفرهای بیشماری بود که حسب الامر حضرت ولّی امرالله برای دیدن تمام مراکز امری و جمعیت های بهائی در شهرها و قراء ایران انجام شد.

حضرت ولّی امرالله در ۱۹۳۹ در دستخطی خطاب به خادم میفرمایند:
این خدمت و مسافرت های ایشان به اطراف و اکناف ایران اکتلیل اعمال است و اشرف افعال به کمال سرور و نشاط مداومت نمایند مطمئن باشند این عبد روحاً مستبشر و مشعوف و قلباً راضی و ممنون ایشان بوده و هستم.

تأثیر دعا و مناجات در طلب تأیید

در اواخر سال ۱۹۳۸ در یکی از سفرهای خادم که بدستور حضرت ولّی امرالله بزیارت احتیاء نائل می شد من و جناب سلیم نونو نیز همراه بودیم طبق معمول صبح زود وارد شهر شدیم. خادم بدفتر یادداشت خود برای بدست آوردن آدرس دوستان مراجعه نمود و در چمدان و در اتومبیل بجهتجو پرداخت اقا دفتر را نیافت. و چون نمی دانستیم کجا خواهیم رفت و با که ملاقات خواهیم نمود به مشورت پرداختیم نتیجه مشورت این شد که از اتومبیل پیاده شده و بدعا متوسل شویم که شاید اسمی بخاطرمان آید و یا به نحوی بدیدار دوستان آن شهر موفق شویم.

همگی در گوشه ای ایستاده در نهایت تضرع به تلاوت مناجات پرداختیم و از درگاه الهی طلب هدایت نمودیم پس از خاتمه دعا متوجه شدیم که تعداد گروهمان افزایش یافته است دو نفر از احتیای آن محل بجمع ما ملحق شده بودند و ما را بزیارت دوستان دیگر نائل ساختند.

رؤیای صادق

در یکی از این سفرها که خادم مأمور بود از طرف حضرت ولی امرالله برای ملاقات اجتهاد به تمام قراء و قصبات و شهرهای مورد نظر عزیمت نماید قبل از بامداد وارد شهری از استان های ایران شدیم با آقای شیک پوشی که با لباس آراسته در کنار جاده ایستاده بود برخورد نموده و به اشاره او توقف نمودیم وی مشتاقانه بسوی ما آمده و در نهایت صحبت تکبیر الله ابهی گفت و اظهار داشت که دیشب در عالم رؤیا مشاهده نمودم اتومبیلی برنگ اتومبیل شما صبح زود وارد شهر شد مسافری آن مأمور بودند تحیات و تکبیرات و هنایات مولای محبوب بیهمتا را به اجتهاد این شهر ابلاغ نمایند. او چون به رؤیای خود عقیده کامل داشت صبح زود به محل موعود آمد. ساعتی را در آنجا در انتظار مانده بود و به جاده چشم دوخته تا از ما بنحو شایسته استقبال نماید.

این واقعه شگفت انگیز ما را متحیر نمود. من هرگز آن جمع ملکوتی را که آنروز و شب در حضورشان بودیم فراموش نخواهم کرد. رؤیای آن دوست عزیز ما که نشانه تقرب او به عوالم روحانی بود به حقیقت پیوست و خاطره ای محبت آمیز و ابدی در قلوب ما و در جمع اجتهاد عزیز آن سامان بجا گذاشت.

سفر تبریز و استجابت دعا

هرگاه برای من میسر نبود با خادم در سفرهایشان همراهی کنم ایشان به همراهی بعضی از دوستان از جمله عزیزترین و باوفاترین دوست ایشان جناب سلیم نونو مسافرت مینمود. جناب نونو را در حیفا در اوائل ژانویه ۱۹۸۶ پس از شرکت در مراسم افتتاح ام المعبود هندوستان (نیلوفر بهاپور) که از جدیدترین مشرق الاذکارهای عالم بهائی بود ملاقات نمودم. گروهی که از هندوستان مراجعت می کردند به زیارت اعتبار مقله ماذون بودند. در آنجا علائق قدیم با سلیم عزیز تجدید شد ایشان واقعه ای را یادآور شدند که اکنون

بنحوی که خادم هم آنرا بیان داشت نقل می‌کنم:

یکی از اسفاری که به دستور حضرت ولی‌ام‌الله انجام می‌شد سفر تبریز بود. صبحگاه یکی از روزها وارد شهر تبریز شدیم در اثر خستگی بی‌حی و بعلت رانندگی تمام شب بفتتا یا بعلت سرعت زیاد یا باطمینان آنکه در آن ساعت صبح اتومبیلی از آن جاده عبور نخواهد کرد با چیزی تصادم نمودم همگی از ماشین پیاده شده متوجه شدیم که برخورد ماشین با یک انسان است که بیحرکت نقش بر زمین شده و بیجان مینمود.

همگی مصمم شدیم اتومبیل را کنار جاده نگاه داشته و در مورد این واقعه هولناک بمشورت پردازیم. جناب نونو اصرار نمود که خود را بعنوان راننده معرفی نماید. چنین اظهار داشت:

من هنوز مجردم اما شما متأقید بفکر عائله خود باشید من خودم را تسلیم اولیای امور می‌نمایم مطمئناً این اشتباه از شما نبوده است آن شخص بلاشک ناگهان وارد جاده شده است. در این استان‌ها وقایع را نمی‌توان پیش‌بینی نمود شاید شما را مقصر بدانند و محاکمه نموده بزندان بیاندازند من خودم را معرفی خواهم کرد.

هردوی ما با دلیل و برهان مشغول بحث و گفتگو بودیم و هریک نظر خود را صائب دانسته و هیچکس مایل نبود دیگری را دچار اشکال نماید. جناب احمدیور میلانی یکی از مسافرین تبریزی الاصل که با لهجه محلی آشنائی داشت داوطلب شد بمحل حادثه رفته تحقیق نماید که آیا مصدوم حقیقتاً جان خود را از دست داده است یا نه؟ ما تا مراجعت ایشان در اتومبیل منتظر ماندیم تا بالاخره اطلاع آوردند که آن شخص وفات یافته باید هرچه زودتر تصمیم گرفت زیرا جمعیت بسیار همچنان زده و آشفته‌اند.

من گفتم بهتر است وقت را از دست ندهیم باید من خودم را بعنوان راننده باولیای امور معرفی نمایم و در اینجا تا هروقت که لازم است بمانم و مجازات شوم همه یکصدا گفتیم دوستان عزیز بیایید بدعا و

مناجات متوسل شریم . لنا در اتومبیل نشسته به تلاوت ادعیه و
مناجات مشغول شدیم « هوالماسع المجیب » ادعیه ما بی نهایت
سوزناک و پرحرارت بود هیچگاه در زندگی با چنین سوز و گنازی دست
بدعا بر نداشته بودم مانند این بود که بکمال عجز و تضرع بذیل
کرمش مثبت و ملتسانه از او طلب تأیید می نمایم. دعای ما هرزمان
طولانی تر می شد تا آنکه متوجه شدیم باید بآن خاتمه داد زیرا وقت آن
رسیده بود که خودم را معرفی نموده و مورد مجازات لازم قرار بگیرم.
جناب احمدپور میلانی مجدداً بحمل حادثه رفت و بسرعت بازگشت و
گفت « زنده است زنده است قدری حرکت می کند » جمعیت فریادزنان
نمره می کشیدند « الله اکبر ». دعای ما بحول و قوه الهی مستجاب
شده بود.

بعداً شنیدم که شخص آسیب دیده نزد مأمورین در حین بازجویی خود را
مقتصر دانسته زیرا متوجه عبور اتومبیل نشده بود کلیه دوستان آن
روز داوطلب هرنوع کمک و مساعدتی نسبت بآن شخص گردیده خود و
خانواده اش را مورد لطف و محبت قرار دادند و تا شفای کامل او از
هیچگونه مساعدتی دریغ ننمودند خادم و من نیز بنویه خود با عائله آن
شخص ملتها در تماس بودیم.

سفر مصر

از سال ۱۹۳۷ همراه خادم پنج بار افتخار شرفیابی به حضور مولای محبوب
ولی عزیز امرالله نصیب گردید. هر بار که بحضور مبارک مشرف می شدیم
خادم به انجام مأموریتی از طرف هیکل مبارک مفتخر می گردید. در نهمین
کنفرانس سالانه انجمن مطالعات بهائی خادم در یکی از سخن رانیهای خویش
خاطرات مأموریت مصر را چنین بیان داشت.

یکبار با امر مولای محبوب مأموریت یافتم عازم مصر شوم از جمله
زائرین حیفاً در آن ایام جناب حسین روحی از دوستان مصر بودند که
عمرشان در حدود صد سال بود ایشان پراستی شخصی بود فوق العاده که

از طرف حکومت انگلیس برتبه (نایب دلاور) نائل گردیده بود و شخصیتی تاریخی بشمار می رفت. مولای محبوب به جناب روحی امر فرمودند که جهت تهیه ویزای من برای مصر اقدام نموده به همراهی این عبد به اورشلیم برویم. پس از بازگشت هیکل مبارک به من فرمودند «بمصر بروید و دوستان را به بشارت امرته مستبشر نمائید» سپس آن محبوب بی مثال رو بجناب روحی نموده فرمودند «و شما هم بعربی ترجمه کنید» هیچیک از ما بشارت مورد نظر هیکل اطهر را جهت دوستان مصر نمی دانستیم. بنده نیز جرأت جسارت و سؤال از حضور مبارک نداشتیم. لذا عازم مصر شده و بیدار اجتهاء موفق گشتیم. در قاهره در تالاری که اجتهاء مجتمع بودند در مقابل دوستان در نهایت یأس و ناامیدی ایستاده ولی هیچ بشارتی نداشتیم که ذکر کنم دست بدعا شدم. یا بهاء، الابهی چه بگویم؟

سروش غیبی ندا نمود که از تضحیقات و صدمات وارده بر عزیزان در ایران باید سخن گفت. هرچند این سخن بشارت بنظر نمی رسد اما این تنها مطلبی بود که در ذهنم خطور می کرد که در طهران بیدارمحبوسین بهائی یعنی اعضاء محفل روحانی یزد و از جمله دو نفر از حضرات افنان (منتسبین بحضرت اعلی) نائل شدم. ملاقات ما در حالتی انجام پذیرفت که نگهبان زندان ایستاده و دو دیوار بلند بفاصله دومتر میان ما حائل بود. مورخ عظیم حاجی محمّد طاهر مالسیری که شخص کهن سال بود و هشتاد و اندی از عمرش می گذشت در میان زندانیان دیده می شد. دیدار جناب حاجی که چشمانش کم سر و گوش هایش سنگین بود در آن حالت اثرات عمیقی برابم باقی گذاشت. البته کیفیت روحانی و تعلقات قلبیه را در آن لحظات می توانید تصور فرمائید.

به آن محبوسین عزیز عرض کردم من از کوی محبوب می آمم تا مراتب عشق و محبت و تحیات و تکبیرات آن مولای محبوب را به همگی شما ابلاغ نمایم. پس از استماع این بشارت همگی نشنه ای جدید یافته

شروع برقص و پایکوبی نمودند اما حاجی طاهر که قادر به شنیدن یا دیدن نبود از رفقاییش پرسید «چه می گوید» لذا مجدداً با صدای بلند عرض نمودم از فوق آمده‌ام و اخبار مسرت بخش محبوب عالیمان را برایتان آورده‌ام.

اصطلاح «از فوق آمده‌ام» را یاران متوجه می شدند. حاجی محمّدطاهر نیز پس از آنکه متوجه شد فریاد زد و دست شکرانه بدرگاه حضرت بی نیاز بلند نمود و گفت: این از فضل مولای محبوب است ما کیستیم که لایق این عنایات گردیم. این بود داستان هائی که در ملاقات با احتیای مصر بخاطرم گذشت.

بعد از این ملاقات عازم ارض مقصود گشتیم. اما این عید به شتت محزون و خود را سرزنش می نمود که چرا از مولای محبوب اخبار و بشارتی را که قرار بود به سمع یاران مصر برسانم سنوال ننمودم. احساس می کردم که در این مأموریت قصوری روی داده. هنگامیکه به ارض اقدس وارد شدیم در حالیکه هنوز این نگرانی باقی بود حضرت ولّی امرالله بمن فرمودند «بشارت عظمی همانا حکایاتی از تظییقات و خدمات ایران بود که شما برای دوستان مصر نقل نمودید.»

زیارت اعتاب مقلّسه درسال ۱۹۴۰ و قیام به هجرت •
در اسفار زیارت مقامات متبرکه، احتیاء معمولاً زائرین کوی مقصود را مشایعت می نمودند هنگام عزیمت از طهران عتقه زیادی از دوستان وفادار و مخلص ما را نیز بدرقه کردند. این اقدام نشانه عشق و محبت عمیق یاران نسبت به زیارت اعتاب مقلّسه و فوز لقای حضرت ولّی امرالله بود. جلگی مایل بودند که عرض عبودیت و بندگی خود را بآستان مولای عزیز تقدیم دارند. حضرت ولّی امرالله در این سفر خادم را به انجام دو مأموریت تشویق نمودند. نخست ترتیب اخذ گزنامه برای زائرین ارض مقصود و ثانی تشویق و

ترغیب یاران ایران به قیام به هجرت و ترک اوطان. پس از بازگشت چنانچه معمول بود با همان گرمی و هیجانی که ما را در حین تودیع مشایعت نمودند توسط عدهٔ زیادی از یاران که بی‌صبرانه مشتاق شنیدن اخبار مسرت‌بخش بودند استقبال شدید تا روزها و هفته‌های بعد دوستان برای شنیدن شرح تشرّف و اخبار کوی محبوب دسته‌دسته بیدار ما می‌آمدند.

خادم بعد از برگشت از زیارت اعتاب مقتسه بیانات حضرت ولّی‌ام‌الله را محدود سخنان خود قرار می‌داد و بخصوص مشتاق بود که صلاّی مولای محبوب را بامر مهاجرت دانست باحتیاء ابلاغ نماید و با چنان هیجان و شوقی مطالب را بیان می‌داشت که حاضرین خود را برای خدمات شایسته در ظلّ الطاف جمال اقدس ابھی آماده می‌نمودند.

علاوه بر گرد هم آئی‌های کوچک و غیررسمی جلسات عمومی نیز در سراسر کشور دائر می‌شد و یاران دسته‌دسته به شوق استماع بشارات جان‌بخش از طرف هیکل مبارک حضرت ولّی‌ام‌الله حضور یافته آمادهٔ اطاعت هرفرمانی از طرف مولای محبوبشان بودند. در این اجتماعات ابتداء خادم مراتب عشق و بندگی خود را نسبت بمولای عزیز و مهربان بیان می‌داشت و سپس یاران را به بشارات آن حضرت و از جمله فتح مجدد باب لقاء بر وجه اهل بهاء مستبشر می‌نمود و اظهار می‌داشت که میل مبارک حضرت ولّی‌ام‌الله این است که اجتنابی که اجازه تشرّف دارند به مقصود قلبی خود که زیارت اعتاب مقتسه است فائز گردند. این مژده شود و هیجانی بی‌نظیر در جمع اجتناب ایجاد می‌نمود.

خادم با کمال جدیّت و مطمئن به الطاف ولّی‌امر محبوب منتها درجهٔ فعالیت را نمود که مطابق دستور مبارک در ورقهٔ درخواست زائرین ذکر شود «برای زیارت اعتاب مقتسه در حیفا و عتقا» چون خادم در سفارت عراق کار میکرد تا آنجا که مسکن بود تسهیلاتی برای کسانی که مراجعه می‌نمودند فراهم می‌داشت. وی شخصاً بسیار مورد احترام مراجعین به سفارت عراق بود. از دفتر خاطرات خادم:

شخصی که بسیار با نفوذ بود کارتی برای این عبد ارسال داشت و

تقاضای ویزا برای شخص خود نمود. همانطور که عادت همیشگی من بود بصرافت طبع تسهیلات لازمه را تا آنجا که ممکن بود مجرا داشتیم که در نظر او بسیار ذیقیمت بود. مجدداً این تقاضا تکرار شد، باز تسهیلات فراهم شد. یکروز تلفن صدا کرد و شکرانه رئیس کل شهرستانی در ازای این محبت ابراز گردید و اظهار نمود که ما هم باید سهم خود را ادا کنیم و هر امری داشته باشید با کمال شرف و میل انجام دهیم. پاسخ این بود که متأسفانه اجابت حاجت ما در قدرت شما نیست زیرا:

اعتاب مقتسه بهائی و حدائق و تأسیسات آن امروز نزهتگاه جمیع طوائف و ملل شده و سبب افتخار ایران و ایرانیان است. متأسفانه بهائیان ایران از زیارت محرومند و همینکه اظهار دارند قصد زیارت اعتاب مقتسه در حیفا و عکا را دارند با خشونت جواب ردّ به ایشان داده می شود. در عین حال هم مأمور به صراحت و صداقتند و به نام زیارت باید گذرنامه تحصیل نمایند نه به عنوان تجارت یا معامله، بنظر می آید حلّ این مشکل برای ایشان آسان نیست.

جواب داد خیر ما علاقه مندیم مسئول شما را انجام دهیم خویست جلسه ای با هم بنشینیم و در این باب مذاکره کنیم. در آن جلسه کتب عالم بهائی و عکس های پر شکوه مقامات بهائی ارائه شد قرار شد دو سیّه مخصوص بهائیان و کلیّه تشریفات معموله از قبیل سرانجامه به دواتر تابعه و سپردن ضامن و غیره موقوف شود و با قصد عزیمت زائران بهائی به زیارت اعتاب مقتسه در حیفا و عکا موافقت گردد تنها تقاضا کردند که این کیفیات بی سروصدا انجام گیرد. بیان مقصد زیارت هم شفاهاً کافی است. ذکر شد قرار به تصریح است و چاره ای نیست که کتباً بنویسند «برای زیارت اعتاب مقتسه حیفا و عکا» این بود که به فضل و عنایت جمال اقدس ابهی دسته دسته گذرنامه برای نفوسی که از ساحت اقدس در سنوات ماضیه مأذون بودند صادر گردید. برادر روحانی جناب سرهنگ آوارگان هم داوطلبانه قبول نمودند امر

تکمیل اوراق زائرین و مراجعه به اداره گذرنامه را انجام دهند.
 اجتبا همگی مشتاقانه در اسم نویسی بر یکدیگر سبقت می گرفتند و هر دفعه
 تعدادی بیش از معمول به زیارت نائل می شدند بطوری که تلگرافی بشرح زیر
 از ارض اقدس واصل گردید:

طهران خادم توسط سفارت عراق
 حضرت ولی امرالله میفرمایند که اجتبا به تدریج به زیارت اعتبار
 مقدسه نائل شوند.

۹ مارچ ۱۹۴۱ امضا سهراب استواری

بنا براین در فرستادن زائرین توجه مخصوص مبذول شد این خود شور و
 شمع فوق العاده ای برای اجرای اوامر مبارک در جمع اجتبا تولید نمود. اجتبا
 با عزمی راسخ حاضر به انجام هر خدمتی بودند که مورد رضای ولی امر
 محبوب باشد.

مطلب دیگری که فکر خادم را مشغول می داشت مسئله مهاجرت اجتبا بود
 که حضرت ولی امرالله تأکید فرمودند اجتبا مهاجرت کنند بخصوص به سواحل
 خلیج فارس.

لبیک یاران و اطاعتشان در قیام به اجرای این صلا قابل تقدیر بود. عموم
 دوستان آرزومند بودند که در این راه قدمی برداشته بدین وسیله قلب مولای
 محبوبشان را مسرور دارند و نهایت سعی را در سبیل کسب رضای حضرتش
 می نمودند. در آن زمان امر مهم مهاجرت ورد زبانها بود. از همه
 دشواری ها عتد زیادی از خانواده ها به این امر قیام نمودند همچنین جوانانی
 در ریمان شهاب به انجام این خدمت در همه قارات جهان نائل گردیدند.

خادم نسبت به دوستانی که به این امر مهم قیام می نمودند از هیچگونه
 مساعدت و همکاری در تسهیل وسائل سفر دریغ نمی داشت. از نوامبر ۱۹۴۱
 تا ژانویه ۱۹۴۲ طی تلگراف های عنیده ای که از محضر مبارک دریافت
 می نمود. هیکل مبارک مساعی و مجهودات وی را در این راه تقدیر فرموده
 و به ادعیه مبارکه اطمینان می دادند. این حکایتب ذوق و شوق خدمت را

در وجود خادم بیشتر شعله ور می نمود و سبب گردید که خدمات خود را مضاعف نماید. خادم برای مهاجرین اهمیت ویژه ای قائل بود و بهرگونه که ممکن بود بآنان خدمت می نمود. مهاجرین نیز به نوبه خود در مسافرت به اوطان خویش روح عشق و فداکاری را به سایر دوستان منتقل می نمودند. حالات یاران ایران در آن ایام قابل وصف نبود امر مهاجرت چون روح حیات در هیکل جامعه سریان یافته و همه را سرمست از نشئه بدیعی می نمود.

مهاجرین بدون تأمل قدم به میدان خدمت نهادند و به فتح مناطق جدید مفتخر گشتند. این مؤمنین با عزمی راسخ در مراکز مهاجرتی مستقر شدند. اکثر آنها به زادگاه خود برنگشتند و به عهد و پیمان خود وفادار ماندند و تا امروز آن روح عشق و فداکاری در وجودشان باقی و برقرار است و خادم نسبت به مهاجرین امر جمال اقدس ابهی^۱ علاقه مخصوص داشت. علاقه و دلچسپی خادم به آنان به مرور زمان محکم تر و استوارتر شده و با تمامی وجود دوستان می داشت. و هرچند یکبار به شهرهای اطراف خلیج سفر می نمود و قوت روحانی را از آن مهاجرین عزیز کسب می نمود.

یک گروه از مهاجرین بعد از سالیان دراز که در محل مهاجرتی خود مستقر شده بودند مکرر از خادم دعوت نمودند که به نقاط مهاجرتی آنها رفته و بدین وسیله مراتب عشق و علاقه خود را متقابلاً ابراز دارند. در هریک از این سفرها دوستان جهت فراهم آوردن وسائل آسایش و راحتی وی نهایت سعی و کوشش را مبذول داشته و آرزو می نمودند که این دیدارها هرچه بیشتر به طول انجامد. در هریک از این ملاقات ها با یاران چنان مجذوب محبت های صمیمی و علاقه وافر ایشان گشته و از شراب الهی سرمست می شد که مرور زمان را احساس نمی کرد.

اکثر اوقات جلسات تا پاسی از شب بطول می انجامید. در یکی از شب ها که جلسه تا ساعت یک و نیم بعد از نیمه شب ادامه داشت. پس از ختم آن قرار شد که با اتومبیل به محل اقامت خود که یکساعت و نیم فاصله داشت باز گردیم. عده ای از دوستان که مایل به اتمام آن اجتماع نبودند ما را بوضع جالب و سرورانگیزی تا محل اقامتشان همراهی نمودند بدین صورت که پنج

اتومبیل تا مقصد ما را مشایعت نمود بطوری که اتومبیل ما در وسط قرار گرفته بود. دوستانی که در اتومبیل ما بودند از خادم درخواست نمودند مطالبی از خاطرات خود و یا در خصوص بیت العدل اعظم و یا هر موضوع دیگری که مایل باشد بیان کند و اطلاع دادند که در سایر اتومبیل های بدرقه کننده بلندگوهای قرار دارد تا آنان نیز گفته های وی را بشنوند. آن دوستان بطوری شیفته و فریفته خادم بودند که مایل نبودند دقیقه ای از وقت را بهتر دهند. بنابراین در طول راه همگی در اتومبیل ها با هم در تماس بودیم. قرار بر این شد که سئوالات دوستان را جواب دهد. اگر مطالب بسع همگی در اتومبیل های دیگر می رسید چراغ های اتومبیل های همراه دویار خاموش و روشن می شد و در غیر اینصورت فقط یک مرتبه. این کیفیت جمیع را در اتومبیل های مختلف بوجد و سرور آورده و گواهی بود به عشق و علاقه منوط آنان نسبت به مواضع و مسائل امری.

آن شب فراموش نشدنی را خادم بارها بخاطر می آورد و ذکر می نمود که سفر برای دیدن مهاجرین عزیز بی نهایت لذت بخش بوده و غالباً اظهار میداشت « هرگاه بخوام روحی جدید بیابم بیدار عشاق امر الهی مهاجرین عزیز میشتابم » دوستان نیز لطف و مرحمت خود را بوسیله نامه ابراز مینمودند. یکی از این نوع نامه ها را برای نمونه ذیلاً درج مینمایم:

پنجم شهرالجمال ۱۳۶ بدیع

حضرت ایادی عزیز امرالله ذکرالله خادم علیه بهاءالله
 بکمال خضوع، تشکیل انجمن شور روحانی ملی رضوان ۱۳۶ بفضل و عنایت
 جناب ابهی از اثرات پیام های منیعه ساحت اقدس و نیز بمناسبت اختتام
 مظفرانه نقشه پنجساله روحانیت و صفای فوق العاده ای در بر داشت.

بیاد حضور حضرتعالی در انجمن سال قبل دوستان به مزید خدمت توفیق
 یافتند و جو روحانی انجمن بیش و بیشتر شد. این انجمن که سر آغاز
 نقشه منیعه هفت ساله بود به نام حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا
 لعظمته الفدا مؤسس و بانی نقشه های بین المللی عالم بهائی آغاز گردید.
 حضرت ایادی، مطمئناً هیچ قلمی نمیتواند حالات روحانی این انجمن را

که سرپا شود و اشتعال بود تحریر نماید حتی در ایام عید اعظم
 رضوان که بهریک از این نقاط سر میزدید از طفل و جوان و نوجوان و
 بزرگسالان هریک به نحوی مشغول به تهیه و تدارک جشن های رضوان
 بودند ملاقات می نمودید علاوه بر برنامه های موسیقی و سرود و
 نمایش های امیری و کیک های پنج طبقه و هفت طبقه دست پخت
 اماءالرحمن که با تفاوتی کم و بیش در تمام نقاط یکسان بود در
 نقطه ای برای اینکه ارتباط و استمرار خدمات نقشه پنجساله و نقشه
 جدید را نشان دهند با شعله های پنج شمع کیک اوکی هفت شمع کیک
 دوم را روشن می کردند.

هم آهنگی و اتحاد و اتفاق یاران در طلیعه این نقشه جدید بما
 اطمینان تحقق اهداف جدید را میدهد. بهر حال دوستان در کانونشن
 بالاتفاق امر فرمودند مراتب خضوع و ارادت قلبی آنان را حضور
 حضرتان و قرینه محترمه جاویدخت علیها بهاالله معروض دارم.
 اگر در عرض عریضه رعایت اختصار نشد این از اطمینانی است که آن
 جناب یاران این سامان عنایتاً تعلق خاطر خاصی دارید و دوستان در
 همه حال شما را در جمع خود حاضر احساس کرده و از وفا و صفا و
 تعلقات روحانیه شما برخوردارند. عنایت نامه اخیر سرکار که حاوی بیان
 تهنیت نوروز و رضوان بود در هیافت های لیلۀ شهر الجلال یاران در
 مقدمه اخبار و بشارات زیارت گردید. و باز بیاد شما در جلسه انجمن
 جناب سیف الله رضائی شعر:

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را
 که سر بکوه و بیابان تو داده ای ما را
 را با لحن ملیح و مؤثر خواندند.

بهر حال حضرت ایادی مقصود اصلی از عرض این عریضه بیان محرومت
 و عرض ارادت و تکبیر و تحیت نمایندگان انجمن بمحضر پر انوارتان
 بود.

با رجای قلیید منشی محفل رحمت الله حسینی

ابوالقاسم فیضی نفس مقدسی که بعدها به مقام ایادی ارتقاء یافت.

از جمله مهاجرین ممتاز و برازنده که در سال ۱۹۴۰ ندای مولای محبوب را لبیک گفته و قدم به میدان هجرت گذاشت جناب فیضی بود. نخستین ملاقات ما با ایشان پس از انجام تحصیلاتشان در بیروت و مراجعتشان به طهران دست داد. در آن موقع ایشان در شرکت نفت ایران - انگلیس مشغول و منصب عالی که زمینه‌ای برای پیشرفت و ترقی سریع و درخشانی در آینده بود مشغول بودند. هرچند جناب فیضی استعدادی ذاتی و جبلی جهت ترقی در طی مدارج شغلی داشتند اما قلباً در پی ثروت و غنا نبوده و نسبت به شهرت و مقام ظاهری بی‌اعتناء بودند. زیرا در دبستان الهی درس عشق آموخته بودند. تنها آرزو و میلشان این بود که آن عشق و محبت را بنحوی شایسته ابراز نمایند. در یکی از روزهای تشرّف به مقامات متبرکه حضرت ولیّ امرالله به خادم فرمودند که فیضی را از بین محصلین بیروت جهت خدمت با امر الهی برگزیده‌اند.

پس از گذشت مدتی کوتاه جناب فیضی از کار در شرکت نفت دست کشیده بطرف نجف آباد که یکی از توابع اصفهان بود حرکت نمودند و در آنجا به تربیت و سوادآموزی اطفال بهائی مشغول گشتند. قبلاً در سراسر ایران تعدادی مدارس بهائی دایر بود. از آنجمله مدرسه تربیت در طهران که یکی پسرانه و دیگری دخترانه بود. این مدارس بعثت دارا بودن دوره‌های تحصیلی ممتاز و موازین اخلاقی و تربیتی عالی مورد توجه عموم قرار گرفته و دارای شهرت بسزائی بود. بطوری که اطفال غیربهائی نیز در آن مدارس به تحصیل مشغول شدند.

هنگامیکه خادم بدستور حضرت ولیّ امرالله برای زیارت اجّاء به سراسر ایران سفر می‌کرد جناب فیضی را در نجف آباد ملاقات نمودیم. در حین ورود توسط عده‌ای از یاران از جمله جناب فیضی که بلباس سایر روستائیانها ملبس بودند با وجهی نورانی که از شادی می‌درخشید از ما استقبال بعمل آورده خوش آمد گفتند. جناب فیضی پنج سال عمر گرانبهای خود را صرف

آموزش و تربیت کودکان بهائی نمودند و آنان را برای خدمت به عالم انسانی آماده و مهیا ساختند و همان عشقی که الهام بخش وجود ایشان در خدماتشان بود بآن نو جوانان منتقل نمودند. مساعی و مجهودات صمیمانه و خستگی ناپذیر ایشان سبب گردید که خادمانی شایسته و برازنده در دامان امر پرورش یابند که هم اکنون عتقه زیادی از آنان در میادین خدمت و مهاجرت قائم و ثابت بوده به خدمات فائده ای موفقتند.

پس از نجف آباد جناب فیضی به خراش محفل ملی بهائیان ایران عازم قزوین شدند قزوین دارای یکی از جوامع بزرگ بهائی کشور بود. در قزوین بشکل نجف آباد فیضی خود را وقف پیر و جوان کرد وی برای اجتناء از هر گروه و سنی کلاسهای تزیید معلومات امری ترتیب داد و هرکجا برای ملاقات می رفت عتقه زیادی از جوانان را که پروانه وار بدورش می گشتند بهمراه می برد و درس خضوع و روحانیت بآنان می داد. در قزوین موقت شدند که سی جوان بهائی را به شهرها و دهات برای خدمت گسیل دارند.

بعد از یکسال اقامت در قزوین با استماع ندای مولای محبوب در خصوص امر مهم مهاجرت فوراً اقدامات لازمه جهت سفر آغاز نمودند و در اوکین فرصت بنقطه مهاجرتی دیگر رهسپار شدند. خادم سالیان دراز توفیق دیدار با فیضی را داشت. این دو وجود نازنین که بعداً بسمت ایادی امراالله از طرف حضرت ولی امراالله انتخاب گردیدند و در اطاعت از فرمان مولای محبوب و کسب رضای آن حضرت نیز عاشقانه سعی و کوشا بودند بدینوسیله صمیمیتی واقعی که اساس هر پایه عشق آنان نسبت به مرکز امر حضرت ولی امراالله بود بوجود آمد. خادم پس از بازگشت از سفرهایی که بدیدار فیضی در نقاط مهاجرتی موقت شده بود داستان فداکاری و از خودگذشتگی و عشق جان سوز او را که از صفات ویژه فیضی بود در هر مجمعی بیان می داشت.

در زمان جنگ جهانی دوم نفوسی که تصمیم به امر مهم مهاجرت می گرفتند مانند جناب فیضی می باید قبل از عزیمت به مناطق مهاجرتی برای تهیه ویزا ملتی در انتظار بمانند. اکثر این پاران چون عزم سفر داشتند تا تهیه ویزا در شرایط سختی بسر می بردند. و منتظر فرصتی بودند که ویزا

را بدست آورده حرکت کنند. در بین این نفوس جناب فیضی سری پرشور و قلبی شاد و مسرور داشت و مظهر صبر و شکیبائی و استقامت و بردباری بود. با ذکر داستان های قدمای امر به اجتناء دلگرمی و قوت می بخشید و آتش عشق و فداکاری و خدمت را در وجودشان شعله ور می ساخت. احساسات روحانی این وجودات مقتسه توأم با عشق سرشارشان بانجام خدماتی ذی قیمت در میادین هجرت سبب گردید که هریک سرمشقی برای سایرین در آینده شوند.

اندکی بعد جناب فیضی به هدف خود نائل و با خانواده عازم نقطه مهاجرتی گردید. در ژانویه ۱۹۵۵ خادم و بنده در بحرین موقتاً بیدیدار ایشان شدیم. زندگی ایشان سرمشقی ممتاز از گذشت و فداکاری و محبت و صفا بود که جمیع مهاجرین آن را نمونه زندگی خویش قرار داده بودند. ایشان و خانمشان در خانه خود که در نهایت سادگی و صفا بود به ما خوش آمد گفتند واقعاً چه ساعات خوش و فراموش نشدنی بود. جناب فیضی با بیان سرگذشت مهاجرینی که در انتظار دریافت اجازه اقامت در نقاط مهاجرتی خود بودند با مسرت سخن می گفت و همه را با شادی و نشاط خود همراه می ساخت.

گرمی هوا و رطوبت طاقت فرسای آن منطقه هیچ گونه اثری در وجود فیضی و خانواده اش نداشت. آنچه بود با شادی و نشاط می پذیرفتند و دیگر مهاجرین را دلخوش می داشتند. در این میان خادم آب خواست. جناب فیضی با عرض معذرت یک لیوان آب گرم لطف نمودند و گفتند که در منزلشان یخچال ندارند. از یکی از مهاجرین شنیدم که جناب فیضی با آموزش زبان انگلیسی از وضع نسبتاً خوبی برخوردار بودند و قادر به تهیه وسائل رفاه زندگی مانند یخچال برقی می بودند اما از خرید آن امتناع می نمودند زیرا سایر مهاجرین از چنین امکاناتی برخوردار نبودند.

روزی از روزها جناب فیضی ما را بمنزل یکی از دوستان جدیدی که در آن شهر ساکن بودند دعوت نمودند ما نیز این دعوت را با شادی پذیرفته و در معیت ایشان به خانه این دوست عزیز رفتیم پس از گذشت از خیابان های زیاد به محله فقیرنشین و دورافتاده شهر رسیدیم و در مقابل درب گاراژ

بزرگی قرار گرفتیم. جناب فیضی درب را زده و با فشار دست آنرا باز نمودند. ما وارد اطاقی محقر و ساده شدیم که اثاثیه آن عبارت بود از یک تخت چوبی که خانمی مریض روی آن بستری بود. دو طفل با لباس های مندرس و نیمه عریان در کنار تخت ایستاده بودند. به محض دیدار جناب فیضی با خوشحالی و سرور فریاد زدند « عمرفیضی » « عمرفیضی » جناب فیضی در نهایت عشق و محبتی بی شائبه که وصف آن قابل تصور نیست آن دو طفل را در آغوش گرفته صورتشان را تمیز کرده و به آنها شیرینی دادند. سپس بپادر مریض توجه نموده ظرف سوپس را که همراه آورده بودند با لطف مخصوص بوی دادند. شرح و بیان احساساتمان در آن لحظات با مشاهده آن حالت فقر و درماندگی و عشق و محبت سرشار جناب فیضی بآن عائله وصف شدنی نیست.

بیشتر دوستانی که با خصوصیات اخلاقی جناب فیضی آشنائی داشتند از چنین وقایع مشابهی مطلع و از مشاهده عشق و محبت زایدالوصف ایشان متقلب می شدند جناب فیضی به اطفال خردسال عشق می ورزیدند و با آنان در هر گوشه دنیا مکاتبه داشتند. کودکان و فرزندان ما نیز از این سوخت برخوردار و بدریافت نامه های محبت آمیز و آثار مبارکه به خط زیبای ایشان مفتخر می شدند. چه سعادتى نصیب عائله ما شد که در طی حیات هنصری و پرافتخار جناب فیضی با آن نفس نفیس محشور بودیم

صدمین سال اظهار امر حضرت ربّ اعلى

۱۹۴۴ سالی پرهیجان و مملو از شادی و نشاط بود. زیرا عالم امر سالگرد قرن اولک بهانی را جشن می گرفت. در آن حین که عالم بالا باهتزاز آمده بود عالم خاک به منتهی درجه در آتش جنگ جهانی دوم می سوخت و بیم آن می رفت که عالم بشریت بسوی هلاکت و ویرانی کامل کشانده شود و از آن عذاب و رنجی که دامنگیر خود نموده بود رهائی نیابد. در چنین شرایطی سخت و ناگوار با وجود قحطی مراد غفائی، کمبود وسائل

تقلیه و نبودن اسباب یدکی و ناامنی، و خطرات راههای مسافرتی و فقدان ارتباط، حضرت ولّی امرالله به محفل روحانی ملی بهائیان ایران امر فرمودند جشن قرن اظهار امر حضرت باب را بنحوی شایسته و مجلّل در بیت مبارک حضرت ربّ اعلی در مدینه منوره شیراز در محلی که جناب ملاحسین اولّ بار بشفرف نقای مولای محبوبش نائل گردید برپا دارند. بدین مناسبت فرخنده مقرر گردید که نمایندگان انجمن شور روحانی ملی از سراسر ایران با کمال حزم و احتیاط در شیراز حضور بهم رسانند. خادم از طرف مولای محبوب حضرت ولّی امرالله مأموریت یافت که پیام هیکل اطهر یعنی لوح مبارک قرن را که در ۷۰ صفحه عزّ نزول یافته بود شخصاً به آن اجتماع برساند این مأموریت افتخارآمیز مایه سرور و نشاط خانواده ما بود. خوب بیاد دارم هنگامی که هیکل مبارک حضرت ولّی امرالله در اوائل می تلگرافی بافتخار خادم مخابره فرمودند و بشارت ارسال «توقیع مهمی» توسط یکی از اہتای مخلص و عضو محفل روحانی ملی عراق جناب داود الطویق را به محفل ملی ایران دادند که در جشن های منوی زیارت گردد و تأکید فرمودند که خادم نهایت سعی و اهتمام و دقت را برای ایصال سریع و مطمئن آن لوح مبارک بکار ببرند. چه افتخار و منقبت عظیمی و چه مسئولیت مهمّ و سنگینی. وقت بسیار تنگ و پیام از طریق عراق ارسال شد. و تا روز قبل از جشن منوی بطهران واصل نگردیده بود. این مسئله بی نهایت باعث نگرانی خادم گردیده بود که مبادا این مأموریت بموقع انجام نپذیرد. مستمراً با محفل روحانی ملی عراق در تماس و جویای این مسئله مهمّ بود.

یک خلبان بهائی بنام آقای نافذ تعیین گردید که پیام منیع مبارک را از بغداد به طهران برساند. لذا خادم با ایشان تماس گرفته و مشکل را بیان داشتند و از ایشان سوال نمودند که آیا مایلند چنین خدمتی را باسر جمال مبارک انجام دهند؟ آیا با وجود مخاطرات جنگ می توانند به عراق رفته حاصل آن ورق منشور گشته به طهران مراجعت نمایند؟ آیا آرزو دارند که چنین فرصت گرانبهائی را بدست بیاورند؟ ایشان با کمال میل جواب مثبت دادند و کسی را از طرف خود مأمور به انجام آن خدمت نمودند.

از لحظه پرواز این خلبان جهت این مأموریت تا بازگشت او به طهران در منزل ما جوی نگران کننده و ناراحت حکم فرما بود هنگامی که پیام مبارک بالاخره به سلامت رسید خادم را نشاطی عجیب فرا گرفته بود و درگاه الهی را شکرگزار بود، این روح شادی و نشاط حتی در اطفال خردسال ما اثر گذاشت و چون از جریان اطلاعاتی نداشتند بی محابا در شور و شغف بودند زیرا احساس می کردند که واقعه ای شگفت انگیز بوقوع پیوسته است.

هرچند پیام مبارک به سلامت به خاک ایران رسیده اما هنوز بمقصد نهائی خود واصل نشده بود. در آن ایام مسافرت به شیراز طولانی و مشکل و مسائل تقلیه عمومی نیز در دسترس نبود آنچه بدان احتیاج بود یک ماشین قابل اعتماد و چند لاستیک اتومبیل بود. چون ایام جنگ بود و لاستیک اتومبیل نایاب، بالاخره خادم راه حلی بنظرش رسید. با یکی از دوستان که اتومبیلش مستعمل و از کار افتاده بود تماس گرفته چرخ های اتومبیل او را به عاریه گرفته و با ماشین خودش که نسبتاً قابل اعتماد بود بسوی شیراز حرکت نمود. شتاب زده دو ساعت بعد از غروب آفتاب یعنی دقیقاً هنگامی که جلسه قرار بود آغاز شود به بیت مبارک حضرت ربّ اعلی وارد شد. سالها پس از این واقعه خادم از اینکه افتخار شرکت در آن مجلس فرخنده و تاریخی را داشت با شادی و نشاط از این جشن باشکوه یاد می کرد.

سال ۱۹۴۴ - جشن قرن بعثت حضرت ربّ اعلی *

صد سال قبل در این شب دو ساعت و یازده دقیقه بعد از غروب بعثت مبارک حضرت ربّ اعلی ارواحنا لسلطنة الفداء واقع شد و اکنون در حجرت بالای بیت محلی که جناب ملاحسین صد سال قبل در محضر مبارک حضرت ربّ اعلی حاضر بود جشن با شکوهی برپا گردید نمایندگان از سراسر ایران مخفیانه با مخاطرات زیاد که حتی جانشان هم در خطر بود وارد

* به مقاله بیت مکرم شهراز و زیارت لوح قرن در قسمت سوم کتاب مراجعه شود.

شیراز شدند.

۹۰ نفر نمایندگان انجمن شور روحانی و اعضاء محفل مقتس روحانی ملى دو به دو از درب بیت وارد و به جمعی که در آنجا مجتمع بودند ملحق گردیدند. همگی خود را با عطر و گلاب معطر نمودند. آهسته کفش ها را بیرون آورده و با نهایت خضوع وارد صحن بیت مبارک شده، طواف نموده سپس از پله های بیت بالا رفته در حجره فوقانی که یکصد سال قبل در چنین شبی حضرت باب در آنجا به اول من آمن خود اظهار امر فرمودند مجتمع گشتند. در حجره ای که مقدر بود از آنجا پیامی چنین مهیمن و بدیع برای عالم بشریت صادر شود. جناب ولی الله ورقا در لحظه ای که دقیقاً یک قرن از اظهار امر حضرت رب اعلى سپری می شد فرش گرانبهای مرحمتی حضرت ولی امرالله را گستردهند. آیات قیوم الاسماء که از قلم درّی سلطان ظهور نازل شده بود تلاوت گردید.

بیت مبارک با چهلچراغ های شمعى غرق در نور و یاد آور ایامی بود که حضرت رب اعلى در جبل ماکو حتى یک شمع برای روشنائی در اختیار نداشتند. نمایندگان انجمن شور روحانی و اعضاء محفل ملى با روحی سرشار از عشق به انجام فرائض حج نائل گشتند. در آن شب تاریخی هر قدر نمایندگان سعی مینمودند که به زیارت خود خاتمه دهند ممکن نبود گویی دیگر خواب معنائی نداشت همگی مترجه بودند که آن زمان خاطره ای بود از یک قرن قبل که وعود الهیه کتب ساری تحقق یافته و بدایت بلوغ عالم انسانی اعلان گردید.

پروگرام جشن در بیوت مجاور در حال قیام با تلاوت الواح مقتسه جمال اقدس ابهى و آیات حضرت رب اعلى و حضرت عبدالبهاء شروع گردید سپس لوح قرن تلاوت شد. لوح مبارک قرن که همگی با اشتیاق مفرط منتظر استماع آن بودند چنان مؤثر بود مثل آنکه آن ندا از ملکوت ابهى بگوش می رسید. نمایندگان با قلبی طافح از محبت جمال قدم و چشمانی از شدت شوق و ذوق گریان، آرزوی جز خدمت به آستان مبارک نداشتند. لوح مبارک قرن به فواصل معین خوانده می شد و قلوب جمیع را بعوالم روحانی سوق



می داد و مستمعین متوجه می شدند که حضرت ولّیّ عزیز امرالله با تلویح لوح قرن چه عنایت و لطفی به اجّبتای دنیا ابراز داشته اند.

اعضاء محفل ملی و جمیع نمایندگان بالتیباه از طرف حضرت ولّیّ امرالله یکی پس از دیگری سر بر آستان مقدّس گذاشته تقبیل نمودند. بعد قسمتی از لوح مبارک را جناب فروتن با لحنی خوش تلاوت کردند:

یا معشرالمؤمنین در این دم که قرن اوّل افخم کور اعظم جمال قدم که بشهادت مرکز میثاق آن صحنی رسم که آفتاب روشن قرون اولی و نیز منور قرون آخری است در شرف اختتام است بانک یا طویس و یا بشری از اهل ملا اعلی بلند است و صوت تهلیل و تکبیر و تقدیس و تسبیح در حول حرم کبریا از اعلیّ غرفات جنت ابهی متصاعد.

تبارک هذا القرن الابدع البديع و العصرالذری الشمع المبارک النبیع
الذی ما رأت شبهه عیون الاوکین و الاخرین ...

سپس در نهایت خضوع و خشوع و تعظیم و تکریم بیت مبارک را ترک کرده به محل های تعیین شده مراجعت نمودند و تا سحرگاه بزیارت ادعیه و مناجات و قرائت اشعار و غزلیات و قسمت هائی از لوح مبارک قرن پرداختند. هیمنه و عظمت این پیام جوّی روحانی بوجود آورد که شرکت کنندگان را نشئه جدید بخشید و بهالمی دیگر رهنمون نمود. کلمات لوح مبارک مثل آن بود که از ملکوت ابهی نازل می شد. سپس قبل از طلوع آفتاب دوستان (نمایندگان) بمنازلی که برایشان تعیین شده بود مراجعت نمودند.

اقتباس از یاد داشت های خادم

نمایندگان قسمت های امری در موقع برگشت به اوطان خود احساسات روحانی خویش را به اجّبتای مشتاق عرضه داشتند و عموم را به خدمت امر جمال مبارک تشویق و تحریر می نمودند. در طهران اجّبتای جمال رحمن از شمال و جنوب و شرق و غرب در جلساتی که به یاد این سال مقدّس گرفته شد کرارا حضور یافتند. مثل این بود که هرگز عطش روحانی آنان سیراب نمی شد.

خادم طبق دستور حضرت ولی امرالله راپورت کانوشن را به حضور مبارک تقدیم نمود و به وصول جواب زیر مفتخر گردید:

طهران آقای ذکرالله خان خادم علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.
 دو تحریر آن حبیب عزیز روحانی مؤذخه ۲ - ۶ و ۱۵ - ۷ سنه ۱۰۱ بمحضر اطهر اقدس حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه فائز و مشرف و خلوص صمیمی و جذبات حبّ الهی و جانفشانی در خدمت امر رحمانی کلّ بطراز تحسین و اظهار عنایت مزین بوده و هست فرمودند بنویس قسمت اول و ثانی و ثالث راپورت شیراز و مکاتیب و اوراق و عکسهای متفرقه کلّ سالماً واصل مطمئن باشند.

و راجع به راپورت زائرین فرمودند بنویس این راپورت و راپورت مفصل دیگر راجع به احتفال و جشن اعظم در مدینه مبارکه شیراز هر دو واصل و به دقت ملاحظه گردید بسیار زحمت کشیدند و وقایع را مجتم نمودند و حقیقت واقع را مرقوم نمودند این دو راپورت از هر جهت کامل و جامع و این عبد راضی و ممنون امید چنانست که به خدمات باهره در عاصمه آن اقلیم مقدس موثّق و مفتخر گردند. زادکم الله فخراً و توفیقاً. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. نورالتین زین. ۱۵ شهرالعره
 ۱۰۱، ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۴

ملاحظه گردید بنده آستانش شوقی



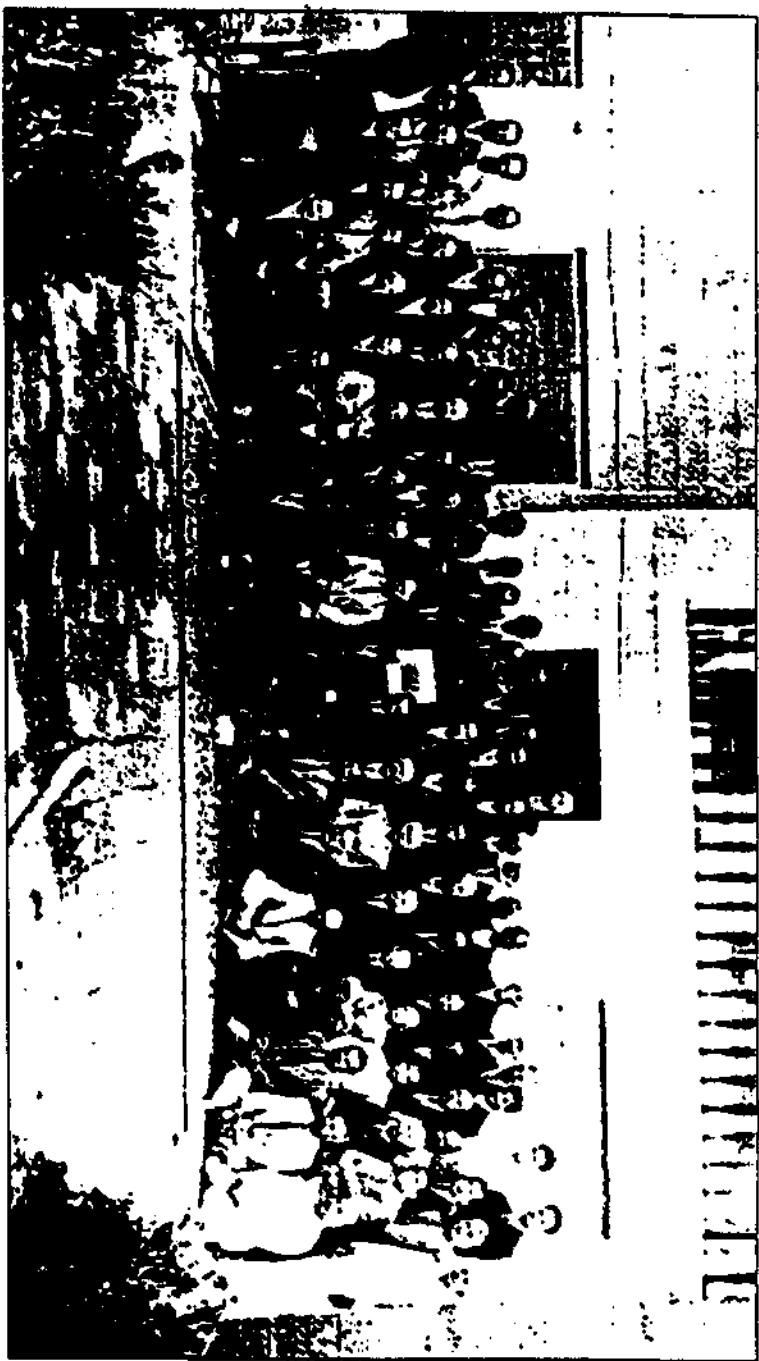
خادم بانفلق كهت رانسوم كهلر و جناب سنبه نونو



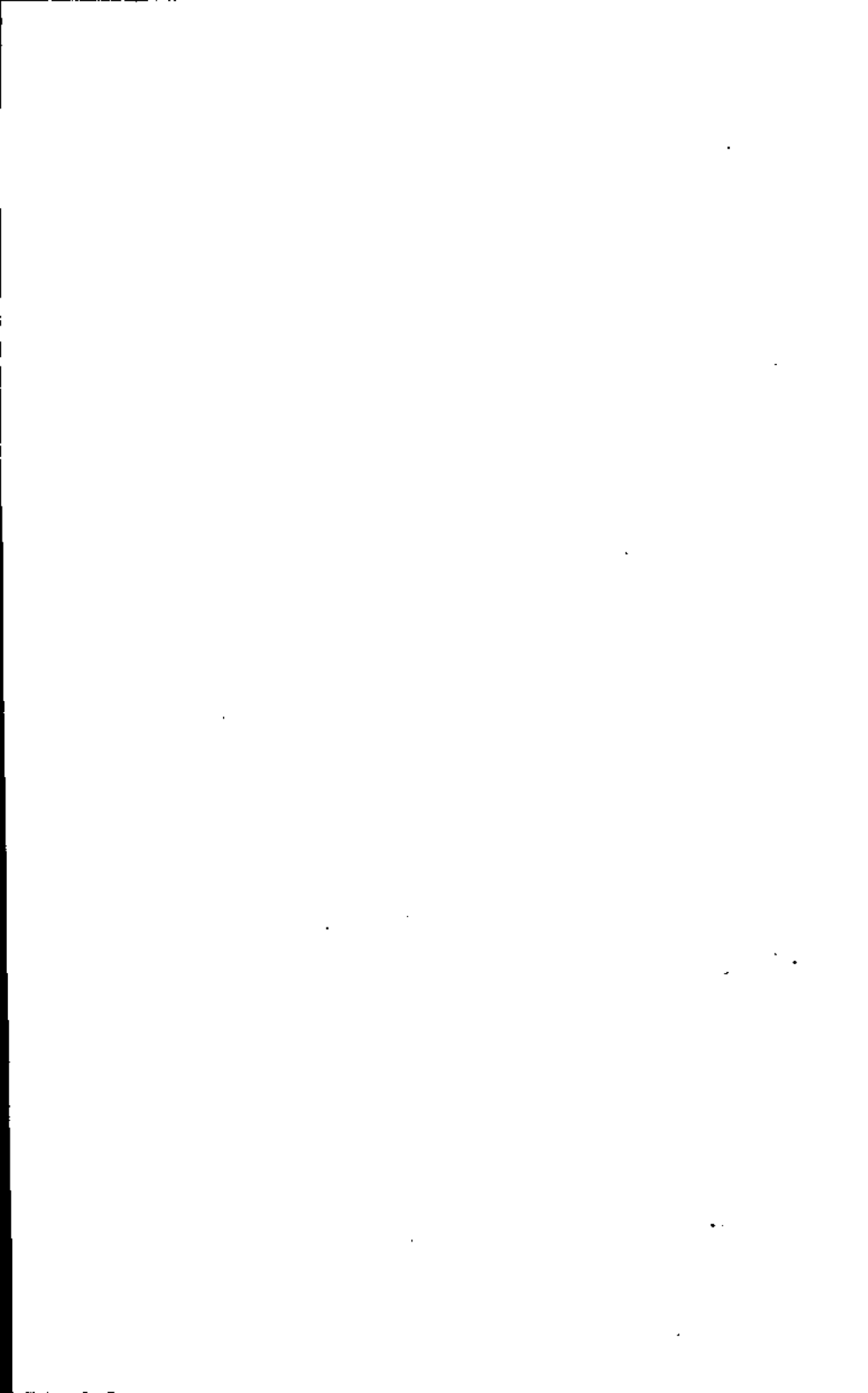
خادم بانفلق زاترين و مجاورين در حيفا ۱۹۴۰



اعضاء محفل روحانی ملی ایران سال ۱۳۴۸



جلسہ صمیمی سلاہت حضرت اہل در شیراز ۱۸۱۱



فصل سوم

انتصاب به سمت ایادی امرالله

جناب سمندر نار موقده الهیه علیه بها، الابهی ملاحظه نمایند

هو الله

ای سمندر نار موقده در سدره سیناء جمال مبارک روحی و ذاتی و کینوتی لازقانه الفداء در اواخر ایام از فم مطهر وعده فرمودند که به فیض منرار و تأییدات ملکوت اسرار نفوسی مبعوث گردند و هیاکل مقتسی مشهور شوند که انجم سما هدایتند و انوار فجر عنایت. مظاهر آیات توحیدند و مطلع انوار تقدیس مهابط الهامند و مشاعل انوار، جبال راسخاند و اطواد باذخه، سُرج نویند و بدور ظهور، وسائط الطائفند و رسائل اعطاف، منادی به اسم حقند و مبادی تأسیس بنیان اعظم. این نفوس شب و روز آرام نگیرند و آرام نینند و فراغت نجویند در مضجع راحت نیارامند آسوده نشینند، آگوده نگردند اوقات را صرف نشر نفعات الله کنند و ازمان را وقف اعلاء کلمه الله، وجوهشان مستبشر است و قلوبشان مُنشرح، فزادشان ملهم است و بنیادشان بر اساس اقوم، در ارجاء عالم منتشر گردند و در بین اسم متفرق، در هر محفلی درآیند و در هر انجمنی مجمع بیاریند به هر لسانی تکلم نمایند و هر معنی تفهیم کنند، اسرار الهی کشف نمایند و آثار رحم انی نشر کنند چون شمع در شبستان هر جمع برافروزند و چون ستاره صبحگاهی بر جمیع آفاق بدرخشند نفعات حدائق قلوبشان چون نسائم سحرگاهی آفاق قلوب را معطر نماید و فیوضات عقولشان چون باران بهاری هر اقلیمی را معطر کند. این عباد در نهایت انتظار است که این نفوس مبارکه کی موجود و این مظاهر مقتسه ظاهر و پدیدار گردد شب و روز در تضرع و ابتهالم که آن نجوم بازغه مشرق و لائح گردد و آن وجوه مقتسه جلوه نماید افواج تأیید رسد و اصواج نورا از بحر ملکوت غیب واصل گردد مقصد اینست که دعا و

تَضَرَّعْ فَرْمَانِیدْ کِهْ اَیْنِ نَفُوسْ بِهْ فَضْلِ جَمَالِ قَدَمِ زُودِ مَبْعُوثِ گَرُدَد. وَالْبِهَاءِ عَلَیْکَ وَ عَلَی کُلِّ وَجْهِ تَنْوَدُ بِالنَّوْرِ اللَّاتِحِ مِنْ اَفْقِ الْمَلْکُوتِ. ع ع

ای کاش از برای من میسر می شد که پای پیاده و لسو
 بکمال فقر بآن صفحات مسافرت می نمودم و نعره زنان در
 شهرها و دهات و کوه و بیابان و دریا یا بهاءالابهی
 می گفتم و ترویج تعالیم الهی می نمودم ولی حال برای من
 میسر نه لهذا در حسرتی عظیم هستم بلکه ان شاءالله
 شما هاموفق گردید فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء.

خادم قبل از انتصاب به مقام ایادی امرالله در تحت هدایت و اوامر حضرت
 ولی امرالله دو بار از مراکز امری، شهرها و قراء و قصبات ایران دیدن نمود
 و حاصل بشارت و عنایات مولای محبوب گردید. بعد از انتصاب به مقام
 ایادی با اذن حضرت ولی امرالله از شغل در سفارت عراق استعفا داد که
 بتواند تمام اوقات خود را وقف خدمت آستان جمال قدم نماید.

در آن دوران حتی ذکر نام ولی امر محبوب هیجانی بی نظیر در وجودش
 ایجاد مینمود و چون خود مجذوب و شیفته مقام ولایت بود، مستمعین نیز
 مفتون این جاژه می شدند. بعد از صعود مبارک با وصف اینکه از دوری و
 صعود محبوب بی تاب و توان بود ولی با کمال همت و جدیت با قلبی
 گداخته باسفار لازم قیام نمود. غالباً در سخنرانی های خود با ذکر پیشرفت
 امر در دنیا و تحریریات شخصی که از شش سفر تشرّف به اعتبار مقلّسه
 داشت قلوب حاضرین را به وجد و طرب می آورد و آنان را به خدمت و
 فداکاری تشویق و تحریص می کرد.

خادم از اوائل سال ۱۹۵۲ بخصوص در دوران نقشه جهاد کبیراکبر تا سال
 ۱۹۸۲ دائم السفر و به تمام معنی «ایادی ستار» بود.

مؤسسه ایادی امرالله

... در این قرن اعظم مبارک که آفتاب روشن قرون اولی و تیر منور قرون اخری است نفوسی از رقد هوی مبعوث شوند چون شمع در انجمن عالم بنور استقامت برافروزند، و چون بحر به محبت جمال مبارک بخروشند، و چون بنیان عظیم و چون سنی از زتر حنید به عهد و میثاق الهی مستقیم و بایمان و بیمان رتانی مستند گردند، مقاومت و مداومت شدید به جنود نقض و نکث نمایند، و کل را به ثبوت و رسوخ بر امرالله دلالت فرمایند و حصن حصین کلمه الله را لشکر پرشکوهند و مدینه امرالله را محافظ و مدافع بر مهاجمین انبوه ...

مکاتیب حضرت عبدالجبار، صفحه ۲۲۲

«التَّوَرُّوُ الْجِهَاءِ وَالتَّكْبِيرِ وَالثَّنَاءِ عَلَى إِيَادِي أَمْرِهِ ...»

دریافت تلگراف

در دسامبر ۱۹۵۱ تلگرافی از حضرت ولی امرالله واصل که حاوی بشارت انتصاب اوکین گروه ایادی امرالله بود. حضرت عبدالجبار و طائف مقتسه ایادی امرالله را در الواح مبارکه وصایا چنین تعیین فرمودند:

وظیفه ایادی امرالله نشر نفعات الله و تربیت نفوس و تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئونست ...

سالها قبل مولای محبوب بشارت تأسیس مؤسسه ایادی را در یکی از اسفار زیارت اعتاب مقتسه به خادم دادند و به ایشان فرمودند که احتیای ایران را به تأسیس قریب الوقوع این مؤسسه بشارت دهند. بنابراین چون خادم منتظر تحقق وعده های هیکل مبارک بود از وصول این تلگراف به وجد و سرور آمد. خوب به یاد دارم هنگامیکه تلگراف حاوی نام اوکین دسته ایادی امرالله واصل گردید خادم با خوشحالی بمن اظهار داشتند:

این نفوس ممتازند زیرا بمقام ایادی امرالله ارتقاء یافته‌اند .

چنان عشق و احترامی نسبت به ایادی جدیدالانتصاب داشتند که مصمم شدند تبریکات و تحیات قلبی خود را به جناب علی اکبر فروتن که از جمله ایادی گروه اول بود فوراً ابلاغ نمایند و از من خواستند باتفاق به منزل ایشان برویم . به خادم متذکر شدم در این وقت که پاسی از شب گذشته و جناب فروتن بدون شک در خوابند، آیا ممکن است این امر را فردا انجام دهید .

خادم که بسیار مشتاق ابلاغ این بشارت بود با اصرار بیان کرد برای چنین بشارتی مسرور خواهند شد که از خواب بیدار شوند . اطلاع یافتن از چنین مقام ارجمندی که بدان ارتقاء یافته‌اند را بر خواب ترجیح خواهند داد .

بنابراین قریب به نیمه شب بود که به منزل جناب فروتن رسیدیم، ایشان با لباس خواب درپ را گشودند . از دیدار ما بخصوص من که سرزده در آن موقع شب بمنزلشان رفته بودم متعجب شدند اما با وقار و ادب ایرانی ما را خوش آمد گفتند و چنان نمودند که رفتن ما در نیمه شب به منزلشان امری طبیعی است . سپس برای تغییر لباس چند ثابیه ما را تنها گذاشتند . خادم با کمال شوق و اشتیاق تلگراف مبارک را تقدیم ایشان نمود . آنشب شبی بود فراموش ناشدنی، جناب فروتن با حیرت و ناباوری تمام تلگراف را زیارت و با هیجان بی نظیری ذکر نمودند که آیا ممکن است چنین عنایتی نصیب بنده گردیده باشد؟

ما جناب فروتن را در آن حال تحیر و شعف ترک کردیم .

بهانیان عالم از اینکه شاهد تحقق مرحله‌ای از مراحل تقدم ویشرفت نظم بدیع جهان آرای الهی بودند در وجد و سرور زائدالوصفی بسر می بردند . اوکین گروه ایادی امرالله عبارت بودند از جنابان فروتن، سادرلند ماکسوله، میسن رمی، امیلیا کالینز، ولی الله ورقاء، طرازالله سمندری، هوراس هالی، دروتی بیکر، لروی آیواس، جورج تاوتزند، هرمان گروسمن و یوگو جیاگری .

به اینکه دسیسه و نیرنگ دشمنان امر است به ایشان گفتیم. مادر لبخندی زده و رو به ذکرالله نموده و همچنان که اشک در چشمانش حلقه زده بود گفت: «فرزندم یقین داشتم که منصب عظیمی در انتظار توست و تو در بین فرزندان من مستحق این مقام رفیع می باشی».

خادم در رأی خود اصرار ورزید و تأکید نمود که این امر باید سری باشد زیرا مطمئن بود که تلگراف جعلی و ساختگی است. قبول این مطلب به یقین برای وی سنگین و دشوار بود زیرا خود را قابل این مقام با چنین مسئولیت عظیمی نمی دید. لذا از مادر عزیز قول گرفتند که این امر را از عموم اعضاء خانواده مکتوم بدارند. هرچند مادر مطمئن باین لطف حضرت ولی امرالله بود ولی برای آرامش خاطر ایشان قبول نمود.

روز بعد تلگرافی خطاب به محفل مقدس روحانی ملی ایران واصل گردید که حاوی بشارت دومین گروه ایادی عزیز امرالله بود و تأیید تلگراف روز پیشین. بعد از این تاریخ خادم شب و روز نالان به درگاه جمال مبارک بود که لیاقت این منصب عالی را داشته باشد و قابلیت این افتخار و ارتقاء به مقام ایادی امرالله را حاصل نماید.

مؤسسه ایادی امرالله

در دسامبر سال ۱۹۵۱ اراده متعالیه مولای محبوب به تأسیس مؤسسه ایادی امرالله تعلق یافت. در نوبت اول دوازده نفر تعیین فرمودند و بفاصله کمتر از دو ماه در ۲۸ فوریه ۱۹۵۲ هفت نفر دیگر را به این مقام منصوب و عده حضرات ایادی را به نوزده نفر رساندند.

در پیام های مبارک، ایادی امرالله را به عنوان علمداران نقشه ملکوتی و حارسان مدیته الهیه و نظم جهان آرای الهی معرفی فرمودند. تصادفاً هفته بعد از انتصاب خادم بمقام ایادی اجازه تشریح به مقامات مقتسه را داشتیم پسر ارشد ما سوژان نیز اجازه زیارت داشت. هدیه ما برای تولدش بلیط طیاره به حیفا بود. این هدیه روحانی زیارت مقامات در حیفا

و عگا و تشرف به حضور مبارک حضرت ولی امرالله بی اندازه در روح او مؤثر بود. (در این کتاب، موژان مختصری در باره این سفر نوشته است) این سفر که آخرین سفر تشرف و زیارت اعتاب مقدسه در دوران حضرت ولی امرالله بود فراموش شدنی نیست زیرا شرف و منقبت بزرگ دیگری نیز نصیب گردید.

حضرت ولی امرالله بصرف لطف و مرحمت خود خادم را که در آن موقع زائر ارض اقدس بود و از مدت ها قبل آرزوی بردن نسخه اصل کتاب مستطاب ایقان را در قلب می پروراند، مأمور بردن این کتاب نفیس که در تحت حفظ و حراست محفل مقتس ملی بهائیان ایران بود فرمودند.

این کتاب برای مدت مدیدی در اختیار یکی از بهائیان شیراز بنام فاطمه خانم افنان بود در ۱۹۴۸ حضرت ولی عزیز امرالله به ایادی امرالله جناب سنندری دستور فرمودند که کمک و معاضدت نماید که فاطمه خانم با کمال رضایت و خوشوقتی کتاب را در محل امنی با راهنمایی جناب سنندری نگاهداری نماید. فاطمه خانم افنان با کمال مسرت قبول نموده و کتاب به طهران ارسال و در تحت نظر محفل ملی بهائیان ایران نگاهداری گردید.

در ۹ مارچ ۱۹۵۲ دو روز قبل از حرکت ما به ارض اقدس تلگرافی بعنوان محفل ملی عز نزول بخشید:

"Send original copy Iqan with pilgrims" Shoghi

نسخه اصل ایقان را با زائرین ارسال کنید شوقی (ترجمه)

دعاها مستجاب شد و خادم حامل این کتاب نفیس گردید. هرگز کلمات قادر نیست شعف و مسرت فوق العاده وی را از این افتخار که نصیبش شده بود شرح دهد.

از دفتر خاطرات خادم، ارض اقدس حیفا ۱۱ مارچ ۱۹۵۲

در سحرگاهان با چند نفر از دوستان که در آن صبح زود برای خداحافظی آمده بودند ملاقات حاصل شد. آقای عزیز یزدی و آقای نلیم نونو ما را به میدان طیاره رساندند احرام کعبه مقصود بستیم. صبح بسیار زود

دریافت تلگرافی دیگر

چندماه بعد در صبحگاه یکی از روزهای جمعه در ماه مبارک صیام ۱۹۵۲ خادم پس از صرف غذای سحری و تلاوت ادعیه و مناجات برای استراحت باطاق خواب رفت. اطفال ما مشغول صرف صبحانه بودند و من نیز آنها را مساعدت می نمودم. در این حین زنگ در بصدا درآمد. درب را گشودم. تلگرافی از کوی محبوب بود بدستم رسید. وصول این تلگراف ها غیر منتظره نبود هر روز چندین تلگراف واصل می شد ولی مخاطب این تلگراف شخصی ذکرالله خادم بود. چون مطمئن بودم که از دریافت آن سرور خواهد شد. تلگراف را به اطاق خواب برده و ذکر کردم که تلگرافی است از ارض اقدس بنام شما و برای شماست.

بی محابا از خواب برخاسته اظهار داشتند تلگراف را روی میز تحریر من بگذار. چون می دانستم که تلگراف های واصله از ارض اقدس چقدر برای ایشان عزیز و گرانبهاست لذا تقاضای وی را اجابت نمودم. طبق عادت همیشگی مراتب احترام را بجا آورده، وضو گرفته و خود را برای گشودن تلگراف آماده نمود. پس از ملتی ایشان را در اطاق ناهارخوری دیدم که در مقابل پنجره پشت بمن ایستاده بود و تلگراف را با دست در مقابل نور گرفته چندبار آنرا زیارت کرد. حتی از پشت سر هم تغییر شکل داده عوض شده بود. در حال ارتعاش با صدای بلند گریه می کرد منکه گریه وی را ندیده بودم عکس العمل این تلگراف مرا بسیار نگران نمود. سؤال کردم آیا اخبار ناگواری دریافت کرده اید؟ چون جواب نشنیدم بار دیگر سئوالم را تکرار کردم. خواهش می کنم خواهش می کنم بمن بگویند چه شده است. باز جوابی نشنیدم به ایشان نزدیک شدم محضاً تقاضا نمودم که مرا از این خبر دهشت اثر مطلع نماید.

تلگراف مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۵۲ را بدستم دادند و من با سرور و شادی بی حد و حصری زیارت نمودم.

ذکرالله خادم طهران

"Moved convey glad tidings your elevation rank Hand Cause. Appointment officially announced public message addressed all National Assemblies. May sacred function enable you enrich record services already rendered Faith Bahá'u'lláh"

مضمون تلگراف این بود که خادم بحقام رفیع ایادی امرالله (در دسته دوم) فائز شده است. از شدت حیرت توأم با سرور از جا برخاستم و با شوق و ذوقی فوق العاده تبریکات صمیمانه خود را به مناسبت احراز چنین مقام ارجمندی عرضه داشتم. اما با کمال تعجب متوجه شدم که حالت اضطراب و نگرانی شنیدی در وی ایجاد شده است. علت آنرا سؤال نمودم. جواب شنیدم: من لایق نیستم، حضرت ولیّ امرالله خود از عدم استعداد و لیاقت روحانی من آگاه می باشند. قابل قبول نیست که من ایادی امر باشم. این تلگراف بدون امضاست و باید ساختگی باشد.

این توضیحات مرا قانع ننمود. سپس تاکید کردند که این سرّ را پنهان دارم صبادا این مزاح را نزد احدی بیان کنم. در حالیکه با شگفتی خواهش وی را پذیرفتم تقاضا کردم که حتماً این مطلب را با سادشان در بین گذارند. زیرا ایشان همیشه در باره لوح حضرت عبدالیهاء که می فرمایند این عائله به بشارتی مسرت بخش مستبشر خواهد گردید صحبت میکردند و معتقد بودند که «روزی ذکرالله از مرکز امر بفضل عظیمی نائل خواهد شد». بهر حال با بی میلی با خواسته من موافقت نمودند که سادر را در جریان این امر قرار دهند. بلافاصله باتفاق به منزل سادر ایشان رفتیم به محض گشودن درب راضیه خانم فوراً متوجه رنگ پریده و ناراحت فرزندشان شدند. پریشان و مضطرب شده جویرای سلامتی او و فرزندان ما شدند. به ایشان اطمینان داده شد که همه سلامت می باشند سپس سؤال نمودند «اتفاق ناگواری رخ داده است؟ بگوئید چه خبر است و چه شده است که آنقدر نگران می باشید» من در باره تلگراف از ارض اقدس و عقیده خادم

بود و عتقه کشیری از خواهران و برادران روحانی به بدرقه آمده بودند. علاوه بر تقدیمی ها که قبلاً برای حضور مبارک داده بودند مقداری دیگر هم ضمیمه نمودند با جمیع تودیع نموده سوار هواپیما شدیم. کتاب مستطاب ایقان نسخه اصلی که به خط حضرت مولی الوزی و در حاشیه به خط جمال اقدس ابهی مرتین شده بود همراه بود. با عالمی سرور از اینکه آرزوی قلبی به همراه بردن کتاب مستطاب ایقان تحقق یافته بود غرق مسرت و شعف بودم. جناب سرهنگ خاضع در این سفر روحانی همراه بودند. کتاب مستطاب ایقان مجدداً زیارت شد مخصوصاً کتاب دیگری که به خط حضرت عبدالبهاء در همان مجلد جلد شده بود از اول تا آخر زیارت گردید. پنج ساعته به لیدا رسیدیم پس از تزویق آبله و نیز انجام مراسم گمرکی با اتومبیل حرکت نموده نزدیک غروب به بیت مبارک وارد شدیم سر و رو و جبین را بدمپوارها و تراب بیت مبارک گذاشتیم و مشام را معطر نمودیم.

دوران تشریف ۱۹۵۲ به اعتبار مقتضه بسیار مؤثر بود و وصفش ممکن نیست شاید قلباً حس می کردیم که دفعه آخری است که به حضور حضرت ولی امرالله شرفیاب می شویم هر روز در باغچه های مقام اعلی با سرودهای امری و مناجات ها قلب و روانمان را سقایه می نمودیم و واقعاً بزمین و آسمان فخر و مباهات می نمودیم که با عدم لیاقت باین مقامات مشرف می شویم و بزیارت غصن ممتاز بهاء نائل شده و به استماع بیانات و دستورات مبارک مفتخر و متباهمی بودیم. چون ایام روزه بود هر روز در گوشه ای از باغچه های مشرف به مقام اعلی در موقع افطار دکتر لطف الله جای آماده نموده و به حضور مبارک تقدیم می کرد و زائرین نیز از این نعمت محروم نبودند.

در این سفر حضرت ولی امرالله خادم را مأمور فرمودند که در زمان بین دو کنفرانس کامپالا که در قلب افریقا تشکیل می گردد و کنفرانس دیگر که انعقادش در جوار ام المعبود غرب در آمریکا می باشد در خطه افریقا از

محل هائی که احتیاء ساکن می باشند دیدن نماید ولو در آن محل فقط یک بهائی ساکن باشد و پیام لطف و مرحمت حضرتشان را ابلاغ نماید. به جناب بنائی نیز دستور فرمودند که در معیت خادم در این اسفار تا آنجا که ممکن باشد همراه شوند.

بالاخره دوران بسر آمد و بفرموده مبارک ولی عزیز امرالله زیارت کامل شد. از حیفا طبق دستور حضرت ولی امرالله عازم ایتالیا و شرکت در کنفرانس سویس - ایتالیا گردیدیم.

اهداف کنفرانس

۱ - ارزیابی موفقیت های حاصله در نقشه هفت ساله دوم.

۲ - همکاری اجتای سویس و ایتالیا.

۳ - تشویق و تشجیع احتیاء به قیامی فوق العاده ویی نظیر برای انجام اهداف نقشه دهساله جهاد کبیر اکبر روحانی.

بیشتر از شرکت کنندگان مهاجرین نقشه هفت ساله دوم بودند که باقلبی ملو از عشق خدمت به آستان مبارک در این مؤتمر تاریخی شرکت نمودند.

جلسات کنفرانس در منزل دکتر جیاگری تشکیل می شد. با وصف اینکه دکتر جیاگری اهل ایتالیا بود ولی جزء مهاجرین نقشه هفت ساله دوم محسوب

میگردید زیرا وی باتفاق همسرش آنجلیا از اوان جوانی به امریکا مهاجرت کرده و در همانجا به امر مبارک مؤمن شده بودند. زمانی که حضرت

ولی امرالله احتیاء را به مهاجرت در طی نقشه هفت ساله تشویق فرمودند،

این زوج شریف مؤمن و فداکار داوطلب هجرت شدند و مجدداً به وطن اصلی مهاجرت نمودند. خدمات ارزنده آنان الی الابد در تاریخ امر مذکور خواهد بود.

کنفرانس در روز اول نوووز در شهر برم تشکیل شد.

ذیلاً نمونه ای از تلکرافهائی که در اعیاد به حضور مولای محبوب مخابره می شد ذکر می شود:

Well beloved Guardian Shoghi Effendi

O my beloved helpless express gratitude thy holy bounties. This humble dust pray deserve. Khadem

ولتی امر محبوب

از عهده شکرانه الطافت عاجزم تننا می کنم به این ذره لیاقت عطا
شود. خادم

در دفتر خاطرات خادم می خوانیم:

شب قبل از کنفرانس جلسه ای از احتیای حقیق ایتالیا و کسانی که قبل
از تاریخ رسمی کنفرانس آمده بودند تشکیل گردید.
ایادی امرالله دکتر جیاگری بیانات مختصری در باره کنفرانس و وظائف
احتیاء در سال آخر نقشه هفت ساله دوم ابراز نمودند. من چون زائر
اعتنا مقلتسه بودم مطالبی در باره اهمیت مقامات مقلتسه و
انتظارات حضرت ولتی امرالله از احتیاء و اشاعه امر جمال اقدس ابهی
عرض نمودم. دوستانی که از مسالک مختلف اروپا آمده بودند معرفی
شدند و سخنانی به زبانهای ایتالیائی، فرانسه، آلمانی و انگلیسی ایراد گردید.
جلسه رسمی ساعت ۹ صبح روز ۲۱ مارچ ۱۹۵۲ شروع شد. شرح
روحانیت و انجذابیه که در سراسر کنفرانس حکفرما بود از عهده بیان
خارج است. مناجاتی که در محضر مبارک تلاوت کرده بودم (اللهی الهی
تو بینا و آگاهی ...) را تلاوت کردم. و مطالبم را با اشعار جناب
دوقای شهید ختم کردم:

در بقعه بیضا است عجب بزمی و حالی

ای جای تو خالی ای جای تو خالی

عصر کنفرانس ساعت سه و نیم شروع شد و پیام های مبارک حضرت
ولتی امرالله زیارت گردید. حقیقتاً در جلسات کنفرانس روحانیتی مشهود
بود که به هیچ زبانی وصف آن ممکن نیست. الطاف و عنایات مبارک را
در سراسر کنفرانس می شد مشاهده نمود و روحانیت را لمس کرد.

جلسات برای مدت سه روز ادامه داشت. مقصد اصلی از تشکیل این
کنفرانس همکاری احتیای سویس و ایتالیا بود که در تمامی مدت کنفرانس
صودد شود قرار گرفت. خانم السا اشتاینمنت Elsa Steinment مهاجر نقشه
هفت ساله اروپا و مقیم سویس نظامت جلسه را به عهده داشت.

مطالب قابل توجه آن بود که وقتی در باره امور اداری شود می شد و مسائل غامضی پیش می آمد که محتاج توافق نظر می بود، مهاجرین نقشه هفت ساله دوم که غالب آنها حضور داشتند تقاضا می نمودند برای طلب تأیید و بدست آوردن راه صحیح مناجات تلاوت گردد. جالب آنکه مطالب مورد بحث پس از تلاوت مناجات به نحو معجزه آسانی به نتیجه مطلوب می رسید.

یکی از جلسات مخصوص جوانان بود. نمایندگان جوان نطق های بسیار مؤثری ایراد نمودند. از مؤذن تقاضا شد که احساسات خود را در باره تشرف به حضور مبارک و شرح مختصری از خدمات جوانان ایران بیان نماید. واقعا جلساتی بود پر شور و هیجان.

در آخر جلسه خادم در باره فرامین و انتظارات حضرت ولی امرالله مطالبی بسیار مهیج به سمع حاضرین رساند.

خانم آنا کمپتن مهاجر نقشه هفت ساله دوم مناجاتی برای موفقیت نوزده ایادی تسمیه شده تلاوت نمود. مجتبعین کنفرانس تصمیم گرفتند عریضه ای به خاکپای حضرت غصن ممتاز بها نوشته شود.

عریضه به حضور ولی عزیز امرالله از طرف مجتبعین کنفرانس ایتالیا و سویس

دو ایادی عزیز که حاصل بشارت پیشرفت ساختمان مقام اعلی بودند ذکر نمودند که سنگ های مرمر از ایتالیا در ساختمان بکار رفته. حال ما مرمر دیگری تهیه نموده ایم و آن عبارت است از قلوبی مملو از محبت و عشق و فداکاری به جمال اقدس ابهی که از طرف احتبای سویس و ایتالیا تقدیم می داریم.



کنفرانس در ایستادہ - نوبت ۱۹۸۲



دیدار احتیای هندوراس



باتفاق مشاور قزّه‌ای جناب آنکوس کوان



کنفرانس تبلیغی بلوکس، ۱۹۸۲



فصل چهارم

خدمات بین‌المللی

اروپا

از سال ۱۹۵۲ خادم به «ایادی ستار» ملقب گردید بویژه در طی نقشه ده‌ساله وی مستمراً در سفر بود.

مارچ تا سپتامبر ۱۹۵۲

دیدار از مراکز بهائی در اروپا از جمله ایتالیا، بلژیک، سوئیس، آلمان، فرانسه، اسپانیا، پرتغال، انگلستان، اسکاتلند، نروژ، سوئد، دانمارک، هلند و لوکزامبورگ.

۱۲ تا ۱۴ اپریل ۱۹۵۲

شرکت در کنفرانس تبلیغی بنولوکس در بروکسل، بلژیک.

۱۲ تا ۱۸ فوریه ۱۹۵۳

شرکت در اوکین کنفرانس تبلیغی بین‌القارات در کامپالا - یوگاندا

۲۵ فوریه تا ۱۶ اپریل ۱۹۵۳

دیدار جوامع بهائی در تمامی قاره آفریقا

۳ تا ۶ می ۱۹۵۳

شرکت در کنفرانس تبلیغی بین‌القارات امریکا در شیکاگو

می تا جون ۱۹۵۳

دیدار از مراکز بهائی در امریکای مرکزی و جنوبی از جمله کوبا، جامیکا، هائیتی، پورتوریکو، ونزوئلا، کلمبیا، پاناما، کستاریکا، نیکاراگوا، هندوراس، السالوادور، گواتمالا و مکزیک.

جون ۱۹۵۳

دیدار از مراکز بهائی در ایالات متحده، هلند، دانمارک و سوئد

۲۱ - ۲۶ جون ۱۹۵۳

شرکت در سومین کنفرانس تبلیغی بین‌القارات در استکهلم (سوئد)

آگست ۱۹۵۳

دیدار از مراکز بهائی در هلند، بلژیک، لوکزامبورگ و فرانسه

سپتامبر و اکتبر ۱۹۵۳

دیدار از مراکز بهائی در سوئیس، ایتالیا، قبرس، لبنان و پاکستان

۷ - ۱۵ اکتبر ۱۹۵۳

شرکت در چهارمین کنفرانس تبلیغی بین القارات منعقد در دهلی نو هندوستان.

اکتبر و نوامبر ۱۹۵۳

دیدار از مراکز بهائی در تایلند، برما، هندوستان، پاکستان، عراق و ایران

دسامبر ۱۹۵۲ - فوریه ۱۹۵۵

دیدار از مراکز بهائی در کشورهای خاور دور از جمله پاکستان، ژاپون، تایوان، هونگ کونگ، ماکائو، تایلند، برما و هندوستان.

اپریل ۱۹۵۷

شرکت در انجمن شور روحانی امریکای مرکزی منعقد در شهر پاناما به نمایندگی مخصوص از طرف حضرت ولی امرالله.

اپریل - نوامبر ۱۹۵۷

دیدار از مراکز بهائی در ایتالیا، سوئیس، دانمارک، ایالات متحده، پاناما، کستاریکا، نیکاراگوا، هندوراس، السالوادور، گواتمالا، هندوراس، مکزیک، کاناداسوند، فنلاند، هلند، بلژیک، لوکزامبورگ و فرانسه.

مارچ ۱۹۵۸

شرکت در کنفرانس قاره‌ای منعقد در سیدنی استرالیا

مارچ - اپریل ۱۹۵۸

دیدار از مراکز بهائی در اندونزی، تایلند، برما و هندوستان

ژوئیه - سپتامبر ۱۹۵۸

دیدار از مراکز بهائی در آلمان سوئیس بلژیک، ایتالیا و یوگوسلاویا

سپتامبر ۱۹۵۸

شرکت در کنفرانس قاره‌ای منعقد در سنگاپور (بجای جاکارتا).

اکتبر - دسامبر ۱۹۵۸

عضو علی البدل در هیئت نه نفری ایادی امرالله مقیم ارض اقدس.

اپریل ۱۹۵۹

شرکت در تشکیل اولین محفل مقتس روحانی ملی بهائیان ترکیه از طرف مرکز جهانی امر.

ژوئیه - سپتامبر ۱۹۵۹

دیدار از مرکز بهائی در آلمان، سوئیس، انگلستان، اطریش و یوگوسلاویا.

جون ۱۹۶۰

دیدار از مراکز بهائی در آلمان، ایتالیا، سوئیس، انگلستان و فرانسه در حین حرکت به ایالات متحده.

اواخر جون ۱۹۶۰

انتقال به نیمکرا غریب بعنوان ایادی امرالله مقیم امریکا.

نوامبر ۱۹۶۰

دیدار از مراکز بهائی در آلمان.

اپریل - می ۱۹۶۱

شرکت در کانونش ملی کستاریکا، پاناما به نمایندگی از طرف مرکز جهانی بهائی

اکتبر ۱۹۶۱

دیدار از مراکز بهائی در انگلستان، هلند و سوئیس.

خاطره آن سفرهای مهیج تاریخی در اروپا که از مارچ ۱۹۵۲ شروع شد عمیقاً به روح و روانم شادی و نیرو عطا مینماید. در رم خادم بعنوان نماینده حضرت ولی امرالله شرکت کرد.

در تاریخ ۲۳ مارچ ۱۹۵۲ تلگراف ذیل از طرف حضرت ولی امرالله به دفتر بین المللی بهائی در ژنو مخابره گردید:

ایادی ستار ذکرالله خادم از طرف من موظف است از مراکز امری اروپا دیدن نماید. توصیه می شود به مسالک مورد هدف نقشه، انگلستان و آلمان توجه مخصوص مبذول دارد. (ترجمه به مضمون)

زیارت این تلکراف سروری مافوق تصور در هردو نفر ما ایجاد کرد. خادم دیگر سر از پا نمی‌شناخت که حضرت محبوب وی را به ایادی سیار ملقب فرموده است. به فوریت به تقدیم جواب اقدام کرد:

ولّی امر محبوبم حضرت شوقی افندی، از شکر الطاف قاصر، دعا میکنم لیاقت عنایت شود. خادم

در دوران سفرهای تاریخی ۱۹۵۲ عده زیادی از احتیای مؤمن و فعال اروپا را ملاقات نمودیم به ویژه تحت تأثیر مهاجرین عزیز قرار گرفتیم. دستور حضرت ولّی امرالله در این سفر دیندار از ۱۰ کشور اروپائی، بلژیک، دانمارک، هلند، ایتالیا، لوکزامبورگ، نروژ، سوئد، پرتغال، اسپانیا و سوئد بود این ممالک جزو اهداف نقشه ۷ ساله دوم احتیای امریکا و کانادا بود. ما با چشم ظاهر مفهوم بیان مبارک حضرت ولّی امرالله را در مهاجرین عزیز که نمونه‌ای از خلوص، شهامت و صمیمیت و عشق و ایمان بودند مشاهده کردیم. کسانی که با کمال انقطاع با قلب و روان بلکه با تمامیت وجود خود به خدمت آستان مقّس قائم و استوار بودند. یاد آن سفرهای مهیج در ۱۹۵۲ عمیقاً بروح و روان شادی و نیرو عطا می‌کند بخصوص یک سفر پر روح و پرهیجان که در کشور بلژیک اتفاق افتاد.

بعد از ملاقات جوامع بهانی ایتالیا در ۱۱ اپریل ۱۹۵۲ از راه میلان عازم بلژیک شدیم که در کنفرانس تبلیغی بلژیک و لوکزامبورگ که در ۱۲ - ۱۴ اپریل در بروکسل تشکیل می‌شد شرکت کنیم. اسفار حضرت عبدالبهاء مثل اعلی برای جوامع بهانی بخاطرمان گذشت که حضرت مولی‌الوری غالباً با ترن درجه سه سفر می‌فرمودند. لذا با حالت تضرع و ابتهال بعد از خواندن مناجات هردو تصمیم گرفتیم که بر اثر اقدام مبارک مشی کنیم و با قطار درجه ۳ و ارزان‌ترین قیمت به سفر ادامه دهیم. بنابراین تمام شب و قسمتی

از روز که دوران این سفر بود بر روی صندلی‌های چوبی بسر بردیم. خواب که ممکن نبود حتی راحت بودن به هیچ نوعی مقدور نبود. بعد از گذشت چند ساعت پاهایمان دردناک، بی‌حس و متورم شد. پا حالت خستگی و کوفتگی تمام شب و روز را در حالت نشسته گذرانیدیم. بالاخره تریز به مقصد رسید ولی موقعی که من برخاستم متوجه شدم که قادر به راه رفتن نیستم. پاهایم مانند دو گلوله آتش شده بود کفش‌هایم را درآوردم، پاهایم به شلّت درد می‌کرد. احتیاج به کمک داشتم. بالاخره با کمک یک‌کیگر براه افتادیم. نیم‌پان دردها تا چه حدّ مربوط به‌لت نخوابیدن و چه مقدار مربوط به کاهش جریان خون در پاهایم بود. ولی این مطلب کاملاً مسلم بود که دیگر تحمل نازاحتی بیشتری را نداشتم. تصمیم گرفتیم که اطاقی در نزدیکترین هتل به ایستگاه راه آهن بگیریم.

به محض خروج از ایستگاه چشمان به تابلوشی افتاد که به زبان فرانسه نوشته بود، اطاق برای کرایه. بنظر من آن اعلان بزرگ‌ترین هدیه‌ای بود که بما عطا می‌شد. من در آن موقع بنظر می‌آوردم که بر روی تختی برای استراحت خوابیده‌ام. وقتی اطاق را دیدم اهیستی نداشت که کوچک و پر از سر و صدا بود مهم آن بود که تخت خوابی برای استراحت داشت. بنظر من مانند بهشت برین بود من فوراً روی تخت افتادم و چشمهایم را بستم.

خادم برای کسب اطلاع از ساعت کنفرانس و تماس با اجزاء از اطاق خارج شد من هم بامید اینکه دست کم چند ساعتی استراحت کامل خواهم نمود مسرور بودم. بعد از چند دقیقه احساس کردم که شبی در مقابل تخت ایستاده، چشمهایم را گشودم با کمال تعجب همسرم را دیدم که با کمال شفقت به من نظاره می‌کند. پرسیدم چه اتفاقی افتاده. چرا استراحت نمی‌کنید. مگر خسته نیستید. ایشان جواب دادند استراحت در این موقع ممکن نیست. دوستان عزیز منتظر ورود ما به کنفرانس می‌باشند. باید الان به طرف کنفرانس حرکت کنیم.

جواب دادم که مطمئناً می‌توانند کنفرانس را بدون ما شروع کنند. آیا فکر نمی‌کنید که ما بهتر می‌توانیم وظایفمان را انجام دهیم اگر قدری استراحت

کنیم. خادم با این جملات مرا قانع کرد:

فراموش مکن که نماینده حضرت ولی امرالله هستم چطور میتوانم حتی برای یک دقیقه تأخیر کنم.

آنگاه با کمال محبت و شفقت اظهار نمود «من ترا کمک می کنم از تخت بلند شو، بمن تکیه کن، کفش هم نپوش».

با اولین تاکسی بسمت کنفرانس حرکت کردیم. همینکه بمحل کنفرانس رسیدیم منظره عجیبی را مشاهده نمودیم که بمحض خبر ورود ما به بروکسل شرکت کنندگان در کنفرانس برای ملاقات ما و خوش آمدگونی در مقابل محل کنفرانس در خیابان مجتمع شده بودند و ما را با تکبیر الله ابهی استقبال نمودند. ما با صدای شادی و شور احتیاء و کف زدن عزیزان به سالن کنفرانس رهبری شدیم باین نحو دوستان و دلدادگان جمال اقدس ابهی نماینده حضرت ولی امرالله را خوش آمد گفتند.

ناگهان بدون هیچ دلیل و برهانی علائم خستگی و کوفتگی که در اثر نخوابیدن و رنج سفر حاصل شده بود از بین رفت و قلوبمان مالا مال از شادی و مسرت گردید. آرامش بی نظیری در ما ایجاد گردید. پاهای متورم بحالت اوکیه برگشت و قیافه خسته و فرسوده به چهره ای آرام و شاد تبدیل گردید. شور و شوق احتیای عزیز در کنفرانس اثرات بسیار عمیقی در ما ایجاد کرد که هرگز فراموش نخواهد شد به طوری که تا ساعت ۲ بعد از نصف شب در خدمت دوستان عزیز غرق سرور و شادی بودیم.

این تجربه روحانی اشاره ای بود به اینکه چگونه مانده روحانی می تواند ناراحتی و امراض جسمانی را تا حد قابل ملاحظه ای برطرف نماید.

حقیقتاً مثل اینکه این کنفرانس در ملکوت ابهی بود. با ادای شکرانه به آستان جمال اقدس ابهی و با مناجات و الواح شروع شد. دستخط حضرت ولی امرالله که حاوی محبت و قدردانی از بهائیان بلژیک بود. مثل یک مفناطیس قوی و بی سابقه قلوب و ارواح حاضرین را بهم مرتبط می نمود.

این عشق و محبت خارق العاده به انواع مختلف در تمام کنفرانس های ۱۹۵۲ در اروپا نمودار بود. این کنفرانس ها با تضرع و ابتهال شروع می شد

و با سوگند و وفاداری قلبی برای اشاعه امرالله خاتمه می‌یافت. ابلاغ محبت مخصوص حضرت ولّی‌امرالله باین کنفرانس‌ها که در آخر نقشه هفت ساله دوم تشکیل می‌شد قلوب جمیع را مالمال از شوق به خدمت جمال اقدس ابهی می‌نمود.

ایرلند

چندماهی بعد از کنفرانس بروکسل ۱۹۵۲ برای ملاقات احبّاً به ایرلند سفر کردیم. سفر ایرلند بسیار جالب و پرارزش بود زیرا ایادی امرالله جناب جورج تانزند در آنجا ساکن بودند. ایشان جزو اوکین دسته ایادی بودند که باین مقام مفتخر شدند. اوکین برنامه ما در ایرلند ملاقات جورج تانزند بود. ما ایشان را برای صرف چای به هتل دعوت کردیم. در ساعت مقرر جلوی در هتل ایستادیم که هم ایشان را ملاقات کنیم و هم خیرمقدم حضورشان تقدیم کنیم. خادم صفات حمیده و خدمات ارزنده ایشان را ستوده و ذکر کرد که تا چه حد مورد لطف و مرحمت حضرت ولّی‌امرالله می‌باشند. روزی بود فراموش نشدنی.

چندین سال بعد در ۱۹۸۴ در اتاوا، در نهمین کنفرانس سالیانه بهائیان کانادا خادم خطابه‌ای در باره زندگی و خدمات پرافتخار جرج تانزند ایراد کرد و نیز ذکر نمود که حضرت ولّی‌امرالله در موردی فرمودند که فاضل‌ترین شخصیت در شرق جناب ابوالفضائل گلپایگانی و در غرب جناب جورج تانزند می‌باشند. حضرت ولّی‌امرالله دستور فرمودند که ایشان مقلّمه‌ای بر کتاب *God Passes By* و کلمات مکتونه بنویسند. حقیقتاً این بزرگترین افتخاری بود که نصیب این شخص جلیل گردید.

خادم در باره سفرهای بعدیشان به دابلین چنین مرقوم داشته‌است:

افتخار داشتم در ایرلند بر سر مزار جناب جورج تانزند بروم. جناب مزار ایشان یک نمازخانه کوچک هست و در بالای آن علامتی می‌باشد. وقتی آن علامت را از دور می‌بینید خیلی شبیه اسم اعظم است سنگ مزار ایشان بسیار ساده و پرمعنی است. تصویر کتاب مقلّمس بر آن

حکامی شده و این عبارت بچشم می خورد (من آسمان جدید و زمین جدید را دیدم) البتّه متصدیان آرامگاه قبول نکردند که مطالب بیشتری نوشته شود و لکن این جمله خودش برای بینندگان اهمیّت خاصی دارد. صمود جناب جورج تانزند در هیأت ایادی امرالله بسیار مؤثر بود و وقتی تسلی خاطر یافتند که تلگراف منیع مبارک در تاریخ ۲۷ مارچ ۱۹۵۷ به محفل ملی بهائیان جزائر بریطانیا عزّ صدور یافت.

خادم پس از اوکین ملاقات و ملاقات های بعدی با جناب جورج تانزند و احتیای ایرلند علاقه شدیدی بآنان در قلب خود احساس می کرد و به کرات به ملاقاتشان می رفت. و در مدارس تابستانه آنان شرکت می نمود. با هریک از این دیدارها این دلبستگی و علاقه مندی شدیدتر می گشت همیشه در محافل و مجالس احتیاء در نقاط مختلفه دنیا از عشق، فداکاری و از خودگذشتگی احتیای ایرلند صحبت می نمود.

کنفرانس های متعدّد در آلمان ترتیب داده شد بخصوص در اشتوتگارت و احتیاء از تمام نقاط در این جلسات شرکت جستند. جلسات کنفرانس در حظیره القدس تشکیل می شد و جنابان دکتر مولشلگل و دکتر گروسمن منازل خود را برای ملاقات های خصوصی آماده کرده بودند و با کمال عطفوت از همگی حاضرین پذیرائی میکردند.

مهاجرین و مهاجراتی که ما در اروپا بملاقاتشان فائز شدیم از شخصیت های برجسته جامعه و افرادی از خودگذشته بودند. آنان مانند همان نفوس مقتسه ای بودند که در اوان نزول الواح ملکوتی و فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء بدون ادنی توقف با عزمی راسخ به اشاعه امرالله پرداختند. در دوران ولایت حضرت ولی امرالله این دلدادگان اسم اعظم چنان قیامی نمودند که سکون در پی نداشت. وقتی در دوران ولایت امر نقشه های جدید تبلیغی تازه بر اساس آن الواح ملکوتی طرح می شد این برگزیدگان جمال قدم با کمال

خضوع و انقطاع به نقاط تعیین شده در نقشه حرکت می کردند و با تمامی وجود جانفشانی می نمودند. آنان با جذب و شوق و از خودگذشتگی بی نظیری آنچه داشتند از نیروی جسمانی، مال و منال همه را صرف اشاعه امرالله می نمودند.

در اروپا بملاقات این دلدادگان جمال ابهی نائل شدیم. آنان فوق العاده متواکل و معتقد به قدرت دعا بدرگاه حضرت احدیت بودند. این بود سر موققت آنان. خوب بخاطر دارم روزی که برای دیدن یکی از شخصیت های برجسته ایتالیا می رفتیم، ماریون لیتل که مهاجر ایتالیا بود قبل از دق الباب تقاضا نمود که چند مناجات برای موققت این ملاقات تلاوت کنیم. حالت تضرع و ابتهال این مهاجر عزیز چنان اثری برآیم باقی گذاشت که هرگز فراموش نخواهم کرد. یکی دیگر از مهاجرین اروپا را که ملاقات کردیم اوقاتی را با هم گذرانیم خانم داگمار دل Dagmar Dole بود. ایشان در یک خانواده برجسته و متخصص متولد شده بود و توسط ماریون هافسن Marion Hofman با امر مبارک اقبال نموده بود، با شور و شوق فراوان در ظل تشکیلات محفل محل با لجنات تابعه آن همکاری فراوان مینمود. ایشان برای اجابت فرمان حضرت عبدالبهاء نازله در الواح ملکوتی بسوی آلاسکا برای تبلیغ و اشاعه امر مبارک حرکت کرد و خدمات ذقیمت و چشمگیری را، بخصوص در تبلیغ اسکیموها، در آلاسکا انجام داد. بمحض اینکه نقشه ۷ ساله دوم اعلان شد وی داوطلب هجرت به کشورهای اروپا شد و به دانمارک عزیمت نمود. در آن محل باعث تصدیق ۴۷ نفر از نفوس مستعده گردید از جمله آنها یک معمار معروف دانمارکی بود که خود و فامیلش جمعاً در ظل امر وارد شدند. ما داگمار را در ضیافت نوزده روزه در شهر کپنهاگ ملاقات کردیم. او در گوشه اطاق نشسته بود، سیمای عزیزش در آن شب درخشندگی خاصی داشت زیرا اولاد و احفاد روحانی خود را ملاقات می نمود. سه قسمت ضیافت که عبارت از دعا و مناجات و مشورت و الفت و آشنائی با یکدیگر بود بوسیله محفل روحانی محل با عشق و شوق فراوان اجرا شد.

خاطرات جین دلوران Jean Deleuran شخصیت معروفی که در اثر ملاقات با داگمار بامر مبارک اقبال نمود.

حال که بزندگی گذشته‌ام فکر می‌کنم متوجه می‌شوم که زندگی من و همسر بدون معنی و هدف بود در صورتیکه در آن زمان از راحت نسبی برخوردار بودیم و زندگی مرفهی داشتیم ولی از لحاظ روحانی و قلبی قانع نبودیم. مصمم بحرکت و اقامت در نقطه دیگری در دانمارک شدیم زیرا در این موقع یک شغل بسیار جالب که مطابق ذوق و فکر من بود پیدا شده بود. آن طرح برای ساختمان یک مریصخانه بود که فی الفور قبول کردم. در نتیجه این تصمیم و موقعیت توسط سفارت آمریکا در دانمارک ملاقات داگمار دل نصیبان شد. می‌خواستیم آپارتمان را برای یکسال اجاره بدهم ولی در نتیجه ملاقات وی در اواخر ۱۹۴۷ تحول جدیدی در زندگی روحانی ما پدید آمد. ما دنبال دیانت تازه نمی‌گشتیم. کاملاً برعکس. ما خودمان را از قیود دیانت آباء و اجدادی آزاد کرده بودیم که نه شادمانی روحانی در آن بود و نه ارتباطی با زندگی روزمره ما داشت. اعتقاد ما به درستی، صداقت و امانت بود که از والدین خود آموخته بودیم و نیاز بدیانت را احساس نمی‌کردیم. فامیل همسر من عضو کلیسای لوتر و از فرقه کالونیست بودند در دوره جنگ‌های مذهبی در فرانسه بعنوان پناهنده به دانمارک آمده بودند. ما هر دو در بچگی غسل تعمید گرفته و عضو کلیسای لوتر بودیم. این رسم معمول دانمارک بود. معتقد به وجود خدائی بودیم که از اسرار و مشکلات ما آگاه است و خود واقف است که چرا قبول معتقدات کلیسای لوتر در دانمارک برای ما ممکن نیست.

وقتی النور Elenor Holibough و داگمار Dogmar Dale را در آپارتمان ملاقات کردیم. از آنها پرسیدیم که چرا به دانمارک آمده‌اند جواب گفتند که ما بهائی هستیم و برای معرفی دیانت بهائی باین کشور آمده‌ایم و توضیح دادند که دیانت بهائی دیانتی است جهانی.

اساس آن بر وحدت عالم انسانی و عدالت اجتماعی می باشد این باعث شد که سئوال‌هایی که از دیانت همیشه در فکرمان بود مطرح کنیم. صحبت ما تا ساعت دو بعد از نصف شب ادامه یافت. بدون آنکه در باره اجاره نامه و یا اسباب و اثاثیه صحبت شود. این مسئله در شب‌های بعد هم به همین منوال تکرار شد. در آخرین شب پیش از اینکه برای شغل تازه از کپنهاک حرکت کنیم کلید منزل را به آنها دادیم و با کمال تأتف از یکدیگر جدا شدیم. ناراحتی ما از این بود که چطور طاقت ندیدن یکدیگر را برای یکسال خواهیم داشت. در هر حال برای ملاقات این دو مهاجر عزیز چندین دفعه به کپنهاک آمدیم و کتاب برای مطالعه دریافت نمودیم. انور برای ملاقات ما به دهکده‌ای که موقتاً ساکن بودیم آمد. جلسه‌ای برای ملاقات او ترتیب دادیم. عده‌ای از اهالی محل به همراه کشیش آمده بودند. انور در باره ظهور جمال مبارک و تعالیم عصر جدید صحبت کرد.

سال بعد که ما به کپنهاک مراجعت کرده و در آپارتمان خود ساکن شدیم دوستی عمیقی بین ما آغاز شد بطور منظم دیانت بهانی را مطالعه می کردیم. بعد از ۶ ماه با صبر و شکیبایی و راهنمایی داگمار و انور تصمیم گرفتیم که خود را برای خدمت در این دیانت جهانی آماده کنیم. تمام مشکلات ما در بنیادگرایی فکری ما و تبعیت او هام و خرافات متداول در ادوار گذشته بود. تعالیم جمال مبارک اشکالات قبلی ما را در صورت دین برطرف کرده بود. این دیانت به هر فردی امکان می دهد که دشواری های زندگی را خود حل و فصل نماید. در ۱۴ فوریه ۱۹۲۹ ما کارت عضویت جامعه بهانی را بدست آوردیم. این دو مهاجر عالیقدر داگمار و انور دقیقاً دستورات حضرت ولی امرالله را برای تبلیغ اجراء می کردند. ما برای ابد صدیون آنها و فداکاری آن دو مهاجر عزیز می باشیم. شکر و ثنا به آستان جمال اقدس ابهی نمودیم که موهبت دیدار این دو وجود عزیز را به ما ارزانی فرمود.

وقتی داستان جین پایان رسید ما هم به محل اقامت او رسیده بودیم. خانه

او بی نهایت عالی و خیلی از روی سلیقه مبله شده بود. تمام اسباب و اثاثیه تازه و نو بنظر می رسید بجز یک میز نیمه شکسته که در کنار اطاق قرار داشت و با بقیه اثاث منزل جور نبود. او از نگاه من به آن میز متوجه فکر من شد و گفت که این میز بسیار پرقیمت و گرانبهاست زیرا ۲۵ نفر کارت تسجیل خود را بر روی آن امضاء نموده و به پیروان جمال اقدس ابهی پیوسته اند.

در ۱۹۵۳ این شخص عالیقدر با خانمش تور و دختر عزیزش در کنفرانس بین القارات که در دهلی جدید در هندوستان تشکیل شده بود شرکت کرده‌اند. زمانی که ناطقین محترم طبق دستور و فرمان حضرت ولی امرالله ندای اهمیت قیام به هجرت را بلند نمودند بسیاری از یاران بر روی صحنه رفتند. چین و خانمش و دخترش در بین جمعیت دیده می شدند. مشاهده آنها واقعا داستان ها و خاطرات گذشته را برآیم زنده نمود. این عائله عزیز هر سه با هم یکصدا و با کمال مسرت ندای حضرت ولی امرالله را لبیک گفتند و داوطلب هجرت شدند. در موقع معرفی در پشت بلندگو بیاناتی باین مضمون به جمعیت حاضر در کنفرانس اظهار نمودند.

باغبان برای تحصیل گل و میوه تخم های آنها را در یک جعبه کوچک میکارند تا آنها پرورش کنند شاخه و برگ بیار آورند بعداً آنها را از هم مجزی نموده در زمین وسیع بفاصله های معین نشا می کنند تا شاخه های تازه محل برای رشد و نمو داشته باشند و بتوانند به ثمر برسند گل و میوه بیار آورند اگر باغبان چنین کاری را انجام ندهد تمام شاخه های کوچک چون محل رشد ندارند یکدیگر را از بین می برند حالا باغبان الهی حضرت شوقی رتانی درخواست کرده اند که ما در دیار و شهرها منتشر شویم تا به رشد روحانی رسیدیم و باغ بشریت را در ظل توجهات جمال اقدس ابهی به اثمار و گل های گوناگون بیارائیم تا نوع بشر در ظل پرده یگانگی درآید.

امروز ملاحظه می کنیم که فداکاری های مهاجرین عزیز نقشه ۷ ساله دوم اجتای امریکا مثل داگمار دل، النور، ویرجینیا اریسن، ماریون لیتل،

الساشتاین من، فریزی سیور و آنا کمپتن چه اثرات عالی و کلی بر جا گذاشتند. این عزیزان شیدائیان جمال اقدس ابهی که بملاقاتشان در اروپا نائل شدیم نمونه و مثال هائی از فداکاری و از خودگذشتگی بودند. امر جمال مبارک را در مصالکی که محل مهاجرت آنان بود منتشر نمودند. احتیای دانمارک بسیار مفتون و مجذوب داگمار دل بودند کسانی که بوسیله او از ندای جمال اقدس ابهی آگاه شدند و تصدیق امر مبارک را نمودند دارای همان خصوصیات بی نظیر او بودند. عالم بهائی زحمات و فداکاری های این عزیزان را سپاس می نهد.

داگمار دل بعد از چنین زندگی پرارزش و خدمات طولانی به آستان جمال اقدس ابهی در ۱۲ نوامبر ۱۹۵۲ در سوئیس در یک مرضخانه محلی که در ماه آخر حیاش را برای معالجه بسر برده بود بملکوت ابهی صعود نمود. در ۱۶ نوامبر ۱۹۵۲ حضرت شوقی افندی تلگرافی مغایره فرمودند و در طی آن خدمات برجسته و فراموش نشدنی او را به دنیای بهائی ابلاغ نمودند و ذکر فرمودند که برای ترقی روحش در ملکوت ابهی دعا می فرمایند و بخصوص متذکر شدند که داگمار در لباس سربازی بملکوت ابهی صعود نمود. آرامگاهش برکت بزرگی برای کشور سوئیس و همه اروپاست.

چقدر داگمار سعادتمند بود که صعودش در حین خدمت به آستان جمال مبارک بوقوع پیوست. نامش نامی و یادش ابدی باد.

کنفرانس مجللی از ۳۰ اگست تا ۷ سپتامبر ۱۹۵۲ در لوکزامبورگ تشکیل شد. متصدیان این جشن با عظمت تاریخی ایادی امرالله جناب خادم و جناب جیاگری بودند. خادم اشواق قلبیته بهائیان ایران را به جمعیت حاضر در کنفرانس عرضه داشتند و جناب جیاگری حاصل تفحات مسکیه اعتبار مقته بودند. مهمانان عالیقدر که به افتخار آنها جشن گرفته شده بود مهاجرین نقشه هفت ساله دوم در مصالک اروپائی و اخلاق روحانیان بودند. این کنفرانس تاریخی بی مثل و نظیر بود.



ملاقات با احبای بازسلون در اسپانيا



دېدار احبای اشتونکارت در آلمان



دیدار از ژنو سویس سال ۱۹۵۲



ملاقات با احبای لوگزامبورگ

فصل پنجم

خدمات بین المللی

افریقا

ای بلبلان الهی از خارستان ذلت بگلستان معنوی
بشتابید و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی
فرمائید مژده به جان دهید که جانان تاج ظهور بر
سر نهاده و ابواب های گلزار قدم را گشوده چشمها را
بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوشها را مژده
دهید که هنگام استماع آمد. دوستان بوستان شوق را
خبر دهید که یار بر سر بازار آمد و هدندان صبا را
آگه کنید که نگار اذن بار داده. ای عاشقان روی
جانان غم فراق را به سرور وصال تبدیل نمائید و سم
هجران را به شهد لقا بیامیزید. اگرچه تا حال
عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی
محبوب روان. در این ایام فضل سبحانی از غمام عز
رحمانی چنین احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق
می نماید و محبوب جوای احباب گشته. این فضل
را غنیمت شمردید و این نعمت را کم شمردید.
نعمت های باقیه را مگذارید و به اشیای فانیه قانع
نشوید. برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل
بردرید تا جمال دوست بی حجاب بینید و ندیده
به بینید و نشنیده بشنوید

حضرت بهاءالله

تدارک سال مقدّس

درسال مقتس ۱۹۵۲ مقارن صدمین سال اعلان امر علنی جمال اقدس ابهی دستخطّ های حضرت ولّی امرالله و تلگرافات واصله بطور قابل ملاحظه ای رو بافزایش بود. این دستورات و تلگرافات بشارت میداد که امر جمال اقدس ابهی از مراحل محلی و ملی به سطح بین المللی ارتقاء خواهد یافت. جهاد خطیر روحانی که حضرت ولّی امرالله به آن اشاره فرمودند لغت تازه و بدیعی بود که به فرهنگ بهائی اضافه شده بود.

بهائیان ایران این موقعیت و اعلان مسرت انگیز مولای محبوب یعنی «جهاد کبیر اکبر روحانی» را جشن گرفتند

این پیام فرجبخش حضرت ولّی امرالله به جمیع اجبای دنیا امید، شجاعت، عشق و شوق بی نظیری عطا کرد که خود را مجدداً و بطور فوق العاده وقف اشاعه امر جمال قدم نمایند. تلگراف های حضرت ولّی امرالله دید تازه ای به قشون روحانی عالم عطا کرد که خود را آماده و مهیّا نموده و با یک پندار نوین و شور و عشق فوق العاده در میادین وسیع امر فقالتی بی نظیر بظهور رسانند.

حضرات ابادی که خود واله و شینا برای خدمت به آستان بهاء بودند فرامین مبارک حضرت ولّی امرالله را برای اجرای نقشه گوشزد اجباء مینمودند. خادم نیز که از لسان مبارک در باره نقشه ده ساله شنیده بود و انتظارات حضرت ولّی امرالله را از جامعه بهائی می دانست در تشویق و ترغیب اجباء به منتها درجه کوشا بود. حضرت ولّی امرالله دستورات مخصوصی برای اجرای این نقشه روحانی در موقع تشرّف به ایشان عنایت فرمودند.

در دسامبر ۱۹۵۲ تلگراف ذیل عزّ نزول یافت:

با تشکر عمیق برای خدمات تاریخی شما در اروپا توصیه می شود بعد از شرکت در کنفرانس کامپالا بافریقا مسافرت کنید. (ترجمه به مضمون)

حضرت ولی امرالله بی اندازه شرف و مهربان بودند. نه تنها بوسیله تلگراف اظهار لطف می فرمودند بلکه بوسیله افراد نیز مراتب رضامندی خود را نسبت بخدمات ذکرالله خادم اظهار می داشتند.

در نامه ۱۰ اکتبر ۱۹۵۲ دکتر لطف الله حکیم مرقوم گردیده که «مراتب قدردانی حضرتشان را نسبت به سفر خادم در مراکز اروپا» ابراز دارند. دکتر حکیم در همان نامه ذکر کردند که حضرت ولی امرالله امیدوارند که سفر ایشان به خطهٔ افریقا به همان اندازه سفر اروپا برای اشاعه امر مفید واقع شود و حضرتشان ذکرالله خادم و فامیل را به ادعیه خود اطمینان دادند. خادم وقتی دستورات حضرت ولی امرالله را نسبت به سفر افریقا دریافت کرد آن را با اعضاء لجنة مربوطه که تحت اشراف محفل روحانی ملی بریطانیا قائم به خدمت بودند در میان گذاشت آن لجنة مجلله نشانی تمام افراد بهائی مقیم افریقا را در اختیار وی قرار دادند. پس از شرکت در اولین کنفرانس بین القارات در کامپالا برحسب دستور حضرت ولی امرالله و نقشه پیشنهادی لجنة مهاجرت انگلستان در ۳۱ دسامبر ۱۹۵۲ به سمت افریقا و برای دیدن دوستان عزیز حرکت نمودیم.

مرقومه جناب دکتر لطف الله حکیم

۱۹ اکتبر ۱۹۵۲، ۴ شهرالعلم ۱۰۹

دوست قدیم و سرور معظم حضرت ایادی امرالله جناب آقای ذکرالله خان خادم روحیفناه. الله ابهی

دوست بسیار عزیز مهربان - پس از ادای حمد و ثنا و فنا و نیستی بساحت قدس دلبر مهربان حضرت ولی عزیز امر الهی معروض می دارد اولاً مهمترین مژده صحت و سلامتی هیکل اطهر می باشد، ثانیاً عریضه شما بساحت اقدس دلبر یکتا واصل. حضرت ایادی امرالله روحیه خانم از طرف مبارک امر فرمودند این پیغام مبارک را خدمت شما بنگارم عین فرمودهٔ ایشان این است.

'Write Khadem on behalf of the Guardian and tell him his letter was received and Shoghi Effendi is very happy over his wonderful services in so many centers in Europe and hopes his African trip will be as great a benefit to the Cause. Assure him and his family of prayer.

به خادم از طرف حضرت ولی امرالله بنویس که نامه ایشان رسید، حضرت شوقی افندی بسیار از خدمات عالیة ایشان برای دیدار از مراکز امری اروپا خوشوقت و امیدوارند که سفر افریقا بسیار به اشاعه امر کمک کند. ایشان و خانواده را به ادعیه مبارک مطمئن کنید. (ترجمه)

سرور عزیز یقین است همان طوریکه در اروپا بین دوستان اشتغال و انجذابی انداختید در بین یاران عزیز طهران نیز یک شور و شعفی ایجاد خواهید نمود مکاتیبی که از اطراف رسیده همیشه ذکر خیر شما و خانم و خدمات شما است خوشا بسعادت شماها که هیکل اطهر اینطور از شما راضی و مسرور می باشند. خدمت سرکار خانم خادم و خود شما عرض تکبیر صمیمانه دارم صحت و سعادت مندی شما و عموم عائله شما را از آستان الهی خواهانم. قربان محبت شما دکتر لطف الله حکیم.

نخستین کنفرانس بین المللی در قلب افریقا

قبل از شرکت در اوکین کنفرانس جهاد کبیر اکبر در فوریه ۱۹۵۳ در کامپالا و قلب افریقا طبق دستور حضرت ولی امرالله به زیارت دوستان عزیز در عراق، مصر و سودان نائل گردیدیم.

هوایما از خرطوم حرکت می کرد خیلی مایل بودیم که بهائیان را که عازم این کنفرانس تاریخی بودند و آجیانا با این طیاره سفر می کردند ملاقات کنیم. صورت اسامی مسافرینی را که با این طیاره سفر می نمودند بدست آوردیم ولی به هیچ نام آشنائی بر خورد نکردیم. در هوایما فقط دو جای خالی یکی در جلو و یکی در عقب باقی مانده بود. ما اجباراً از هم جدا نشستیم و این جدائی موثقی بسیار دشوار بنظر می رسید. ولی بهر حال با هم

در تماس بودیم و گاه گاهی به محل یکدیگر می رفتیم. این رفت و آمدها باعث شد که کسی که در سمت راست خادم در صندلی وسط نشسته بود جایش را با کمال میل و عطفوت بمن واگذار کرد. این موقعیت را غنیمت شمردیم. با نهایت تشکر بهلوی هم نشستیم. خانمی که در طرف راست من نشسته بود بی اندازه خوش رو و شیرین بنظر می آمد. حال که به آن دوران فکر می کنم متوجه می شوم که دوران شیرین و فرحبخشی بود. نشاطی که در آن مرقع برایم حاصل شده بود بسیار پرارزش بود. ما فوق العاده از عزیمت به نخستین کنفرانس بین القارات در هیجان بودیم. شادی عجیبی سراپای وجودمان را فرا گرفته بود. بسیار مشتاق بودیم که این خوشی و نشاط را با سایرین سهیم شویم. با هم مشورت کردیم که چگونه می توانیم در هواییما در باره امر مبارک با افراد صحبت کنیم. این مسئله را بسیار آهسته و در گوشی با هم در میان گذاشتیم من اشاره به خانمی کردم در سمت راست من جلوی پنجره نشسته بود قرار شد که امر مبارک را به این خانم ابلاغ نماییم. اما چگونه؟

خادم پرسید آیا می توانی سر صحبت را باز کنی؟

من گفتم این بسیار آسان است. نگاه کن چه کفش راحتی قشنگ و زیبایی دارد. من می توانم راجع به این کفش صحبت کنم که هرگز چنین کفش راحتی زیبایی در عمرم ندیده ام. خادم گفتند بسیار خوب می توانی با این سؤال با ایشان آشنا شوی.

من با کمال ذوق و اشتیاق به تمجید کفش راحتی آن خانم پرداختم. خانم عزیز که اینهمه تمجید از کفش راحتی شنیدند اظهار کردند.

آیا واقعاً این کفش را دوست دارید؟

پرسیدم آن را از کجا خریده اید؟

از امریکا.

سعی کردم که صحبت را ادامه دهم. گفتم من خودم بزودی به امریکا می روم قطعاً شبیه آن را پیدا خواهم کرد. سعی کردم هرطور شده علت رفتن به امریکا و شرکت در کنفرانس امریکا را ذکر کنم و همچنین علت رفتن به

کامپالا را نیز شرح دهم.

خانم عزیز سؤال کردند آیا شما در کامپالا دوستانی دارید که به خاطر آنها سفر می کنید؟

از این سؤال حدس زدم که ایشان هم بی میل نیستند که علت رفتن من را به کامپالا بدانند حالا نوبت من بود که سؤال کنم گفتم شما چگونه؟

در جواب من با اشتیاق ذکر کردند «البته دوستان زیادی دارم و برای شرکت در یک کنفرانس به آنجا سفر می کنم» خیلی عجیب است منم برای شرکت در کنفرانس به آنجا سفر می کنم. بسیار خوشحال بودم که اسم بهائی را بخصوص ذکر کنم، گفتم این یک کنفرانس بهائی است.

خانم عزیز با کمال مسرت ذکر کردند منم برای شرکت در همان کنفرانس به کامپالا می روم. ایشان سؤال کردند آیا شما بهائی هستید؟ با شغفی فوق تصور ذکر کردم بله من بهائی هستم. با خاطری آرام، شاد و شیرین ذکر کردند: منم همینطور.

گفتم ممکن است بفرمائید افتخار آشنائی با چه کسی دارم، ذکر نمودند من «مارگریت سیرز می باشم»، در آن حال متوجه شدم با چه کسی صحبت می کنم «همسر جناب ویلیام سیرزا» سعی می کردم امر مبارک را به خانم شخصی که در عالم بهائی بنام و مشهور بود ابلاغ کنم.

در آن زمان ویلیام سیرز و مارگریت دو مهاجر فداکار و مشهور امر در افریقا بودند و برای خدمات ذیقبتشان در امر هجرت در نزد اجتهاء بسیار محبوب بودند. شخصاً از اوصاف و احوال این دو مهاجر عزیز داستانها شنیده بودم. حال با این خانم برجسته رویو شده بودم با کمال تعجب مطر از شادی و شغف در حالیکه اشک در چشمان هردوی ما حلقه زده بود از جای برخاستیم و یکدیگر را برای این دوستی عمیق روحانی در آغوش فشردیم. مسافرتین طیاره که به خوئی آگاه بودند که ما احدی را در طیاره نمی شناختیم یکمرتبه ناظر صحنه عجیبی شدند و متوجه شدند که امر خارق العاده ای اتفاق افتاده است. ولی هرگز نمی توانستند تصور کنند که این رابطه روحانی تا چه حد عمیق است.

نخستین کنفرانس بین المللی تبلیغی

برای شرکت در اولین کنفرانس جهاد کبیر اکبر در فوریه ۱۹۵۳ به کامپالا قلب افریقا وارد فرودگاه شدید جناب لروی ایواس Leroy Ioas که نمایند حضرت ولی امرالله را در این کنفرانس بین القارات داشتند از طرف مؤس محبوب مأموریت مخصوصی داشتند و آن این بود که هر بهائی سیاه پ را ملاقات می کنند از طرف ایشان در آغوش گرفته تکبیر و تحیت سر عزیز را ابلاغ نمایند. جناب آیواس این دستور را بوجه احسن انجام دادند فرودگاه طبعاً همگی سیاه پوست بودند جناب آیواس فرد فرد آنان را آغوش گرفته و به تکبیرات مشتاقانه حضرت ولی امرالله مفتخر نمود آنها با وجود اینکه ادنی اطلاعی از امر مبارک نداشتند این طرز مواجهه آنان که جناب آیواس با کمال خلوص و علاقه انجام دادند اثرات عمیق قلب و روانشان ایجاد کرد خبر این کنفرانس در کامپالا سر و صدائی کرده بود. مخبرین جراید در فرودگاه حضور داشتند و این وقایع برایشان با جالب بود. روز بعد از ختم کنفرانس وقایع آن و نمایندگی جناب ایواس در جراید بطور مختصر ذکر شده بود اثر بسیار مثبتی در اذهان باقی گذاشت. خادم با اتفاق نه نفر از حضرات ایادی امرالله در این کنفرانس شرکت کردند جناب طرازالله سمندری، جناب موسی بنانی، جناب ولی الله رقا، جناب شعاع الله علای، سرکار خانم دروتی بیکر، جناب علی اکبر فروتن، جناب هوراس هالی و جناب لروی ایواس و جناب خاضع.

کنفرانس بسیار جالب و فوق تصور بود مطابق انتظار حضرت ولی امرالله تعداد زیادی از افریقائی های بومی و دوستان بهائی از تمام دنیا در شرکت داشتند بفرموده حضرت ولی امرالله دوستان افریقائی بسیار خوش رثوف و مهربان هستند. جمعیت حاضر در کنفرانس شاهد و ناظر داستان باورنکردنی از خلوص نیت و پاکی وجدان بومی های افریقا بودند این بود که یکی از جوانان بومی روی صحنه رفت و به جمعیت حاضر خطابی کرد که شایان تقدیر بی اندازه بود. وی چنین گفت که ما

تصدیق های افریقا به پاس شناختن جمال مبارک باید این مشعل فروزان امر را که بما هدیه شده است در دست گیریم و آتش عشقی در نفوس ایجاد کنیم و جنگل های افریقا را با عشق و محبت جمال مبارک مشتعل سازیم. مطلب بسیار جالب بود و برای اوکین بار شنیده می شد جمعیت حاضر در کنفرانس که خود از عاشقان جمال قدم بودند چشمهایشان از شوق و شغف گریان شد، بیان این جوان بومی اثری فوق تصور در قلبهایشان ایجاد کرد و تنمنا نمودند که اسم این جوان عزیز را بدانند. ولی او خواهش حاضرین را رد کرد و گفت که اسم من مهم نیست. پیام حضرت بهاء الله است که قلوب ما را به هم مرتبط کرده است. مجدداً جمع حاضر اصرار کردند که نام گوینده ذکر شود. این جوان مشتعل و متورالفکر گفت که این طرز تفکر و عقیده مربوط بعد از زیادی از ما بومی های افریقائی است که تصمیم گرفته ایم خودمان را وقف اشاعه این دیانت عظیم جهانی نمائیم و امر مبارک را بتمام قوی اشاعه دهیم. من فقط سخنگوی این جمع می باشم.

تصور نمی توان کرد که چه غوغائی در کنفرانس ایجاد شد و چطور قلوب حاضرین را متوجه تبلیغ و اشاعه امر مبارک نمود. با چشمانی مملو از اشک شادی برای مدتی به افتخار این نفوس مخلص و فداکار دست می زدند. خادم بدستور حضرت ولی امرالله سفری به ممالک مصر و سودان نمود و من هم در این اسفار همراه ایشان بودم. ما هر دو بسیار تحت تأثیر خلوص و ایمان آن عزیزان قرار گرفته بودیم. ولی تجربیات ما در قلب افریقا، در کنفرانس کامپالا براتپ مؤثرتر و غیرقابل قیاس بود.

نماینده حضرت ولی امرالله در اوکین کنفرانس سنه مقس جناب لوی ایوانس بودند. در شروع کنفرانس دستخط پر از مهر و عطوفت مولای محبوب خطاب به مجتمعی کنفرانس قرائت گردید. در این پیام حضرت ولی امرالله به جمع کثیری از بومی های آفریقا خطاب نموده و ظاهراً میل مبارکشان آن بود که سالن مملو از بومی های عزیز افریقا باشد. انتظار هیکل مبارک به تحقق پیوست. در زیر چادر کنفرانس تقریباً نصف افریقائی های تازه تصدیق و نصف دیگر مهمانانی بودند که از اطراف و اکناف برای حضور در کنفرانس آمده

بودند. هیکل مبارک باین جمعیت باشکوه که از بسیاری نژادهای دنیا بخصوص افریقائیان تشکیل شده بود تحتیت و خوش آمد گفته و ذکر فرمودند که نفوس افریقائی «نژاد سیاه» همیشه مورد عنایت مخصوص حضرت عبدالبهاء بودند و آرزوی حضرتشان این بود که تبلیغ دست جمعی در آن سامان صورت گیرد و از اعماق قلب رجا نمودند که عده کثیری در این قاره بدیانت جمال اقدس ابهه پیوندند.

حضرات ایادی امرالله دلدادگان جمال اقدس ابهه چه در ملاقات‌های فردی با افراد شرکت کننده و چه از طریق سخن‌رانی‌های خود در کنفرانس علاقه مخصوص و مراتب بندگی خود را نسبت به مولای محبوب که بدستور او در حرکت بودند عملاً و روحاً به جمع حاضرین ابلاغ نمودند.

یک قوه عظیم روحانی در کنفرانس ایجاد گردید. شرکت‌کنندگان که از نژادهای مختلف بودند حکم یک نژاد و ملیت را پیدا کرده بودند. در نتیجه دنیائی از عشق و شادی و فداکاری بی حد و حصر در جمعیت ایجاد گردید. قلب‌ها برای خدمت به آستان الهی در طیش بود. عده زیادی از حاضرین در کنفرانس برای سفرهای تبلیغی به حرکت آمدند. این اتحاد و اتفاق در جمعیت کنفرانس که از نژادها و رنگ‌های مختلف تشکیل شده بود نه تنها بی‌سابقه بلکه معجزه‌آسا بود. کلمات قادر نیستند که آنچه مشاهده شد بیان نمایند. اما آنچه بنظر می‌رسد اینست که حضرت ولی امرالله کنفرانس‌های چهارگانه را شاید به اینجهت ترتیب دادند که ما به معنی حقیقی وحدت بشر پی بریم بخصوص در قاره افریقا که این اصل وحدت بی‌اندازه لازم و ضروری بود. برای سالیان دراز بعد از این کنفرانس خادم غالباً خاطرات آن دوران را بیاد آورده و راجع بآن کنفرانس تاریخی و اتحاد و اتفاق اجتهاد در آن کنفرانس صحبت می‌نمود.

مسافرت به کنیا

پس از کنفرانس کامپالا که از لحاظ روحانیت غیرقابل وصف بود در ۲۵ فوریه ۱۹۵۳ با قلبی شاد و مستبشر طبق دستور حضرت ولی امرالله سفر

خودمان را در قارهٔ افریقا آغاز نمودیم. حضرت ولّی امرالله به جناب بنانی اوکین مهاجر و فاتح روحانی قارهٔ افریقا که در کامپالا ساکن و بسیار مورد الطاف حضرت ولّی امرالله بودند دستور فرمودند که تا آنجا که ممکن است باتفاق جناب خادم در نقاط مختلفه از اجتهاء دیدن کنند.

برای شخص من این موقعیت بسیار ارزنده بود زیرا نه تنها با همسرم که ایادی امر بود سفر می‌کردم بلکه افتخار سفر با یکی دیگر از حضرات ایادی امرالله را نیز داشتم.

ما از کامپالا به کنیا سفر کردیم. اوکین توقف ما در نایروبی بود. بملاقات اجتهاء در آنجا فائز شدیم بخصوص دوستان عزیز می که از آن راه به مقصد خود عزیمت می‌نمودند از جمله ایادی امر دروتی بیکر، جناب خاضع، جناب ویلیام سیرز و جناب ویلیام فاستر که مهاجر لیبریا بودند و آقای حسن صبری یکی از مهاجرین افریقا و عدهٔ زیاد دیگری از مجتهدین در کنفرانس کامپالا.

این سفر برایم بسیار لطف و معنی داشت. نه تنها در جمع ما حضرات ایادی امرالله بودند بلکه عده‌ای از مهاجرین که در نایروبی اقامت داشتند دوستان بسیار عزیز و قدیمی ما در ایران بودند. از جمله آقای عزیز یزدی و ثریا یزدی که در این نقطهٔ دور از ایران بملاقاتشان نائل می‌شدیم. امثال این موهبت مرتباً در نقاط مختلفهٔ افریقا نصیبمان می‌شد زیرا علاوه بر مهاجرین عزیز ایرانی که در همه جا دیده می‌شدند و غالباً از دوستان قدیم هم بودند با مهاجرین و مهاجرات سایر نقاط که با عشق و خلوص نیت و منتهای فداکاری برای ترویج شریعت مقتس حضرت به‌الله با زاد توکل باین نقاط آمده بودند آشنا شدیم. بملاوه ملاقات با تازه‌تصدیق‌ها بسیار سبب نشاط و سرور بود.

در دورهٔ اقامت ما درکنیا جلسات تبلیغی زیادی دائر بود. در یکی از این جلسات به ملاقات خانمی از اهل انگلستان بنام آیرین بنت Irene Bennett نائل شدیم. خادم بسیار تحت تأثیر اخلاص و روحانیت این خانم عزیز قرار گرفته بود. در شبی از شب‌ها آیرین تصمیم گرفت که بجمع اهل بهاء بپیوندد و در آن موقع در نایروبی سه ایادی امرالله حضور داشتند خانم دروتی بیکر،

جناب خادم و جناب خاضع. البتّه جلسه‌ای بود که هرگز از خاطر نرود به خصوص که آیرین عزیز بعد از تصدیق بخاطر اینکه از این فیض بهره مند شده و به شناسائی جمال مبارک فائز شده دو شبانه روز اشک شمع و شادی نثار می‌کرد واقعاً همگی تحت تأثیر این وجود عزیز قرار گرفته بودیم من شخصاً میل داشتم می‌توانستم به آیرین کمک کنم. از خانم دوستی بیکر تقاضا کردم که لطف خودشان را از آیرین دریغ ندارند و به آرامش خاطرش کمک کنند. خانم دوستی بیکر با کمال تفقد ذکر کردند:

عزیز من ابدأ از این موضوع ناراحت نباش این گریه نیست بلکه تضرع بدرگاه جمال اقدس ایهی است و برای او بسیار لازم و ضروری است. این اشک‌ها برای او تعمید روحانی است این قطرات اشک برای صیقل دادن روح وی می‌باشد.

واقعاً هر زمان با یک تازه تصدیق مواجه میشوم و بیاد آن ایام می‌افتم هرگز این گفتار را فراموش نمی‌کنم.

حبشه (اتیوپی)

روز ۲۸ فوریه ۱۹۵۳ خانم و آقای بنانی بنده و خادم بطرف ادیس آبابا حرکت کردیم مدت ۵ روز در آن شهر برای دیدن اجتهاء توقف نمودیم. جامعه اجتهای اتیوپی یکی از قدیمترین و محکمترین جامعه‌های بهائی در افریقا بود. اجتهای اتیوپی با ذوق و شوق بی حد و حصری از دو ایادی عزیز استقبال نمودند شبها در جلسات خصوصی و عمومی تبلیغی به زیارت دوستان عزیز حبشی نائل بودیم و روزها برای ملاقات فرد اجتهاء بود که برای خیرمقدم گفتن به دو ایادی عزیز تشریف می‌آوردند. از جمله کسانی که به خصوص مورد توجه قرار گرفتند و ملاقاتشان ذیقیمت بود جناب محمّد مصطفی رئیس محفل روحانی ملّی مصر و آقای گبلا بطا یکی از بهانیان اوکیه اتیوپی و خانم و آقای صبری الیاس که در ۱۹۳۳ به افریقا مهاجرت کرده بودند دوران اتیوپی دوران فراموش نشدنی می‌باشد.

بازگشت به کنیا

در ۵ مارچ ما مجدداً به نایروبی مراجعت کردیم در مراجعت بواسطه تغییر شدید هوا هر چهارنفر کم و بیش مریض شدیم ولی بیماری خادم شدیدتر بود. چند روزی این کسالت بطول انجامید جناب بنانی برای دریافت نامه‌ها و اخبار رسیده به منزل آقای یزدی که در نایروبی ساکن و مهاجر بودند تشریف بردند. در ضمن نامه‌های رسیده نامه‌ای از محفل ملی امریکا مشعر بر اینکه خانم مرضیه گیل برحسب دستور حضرت ولی‌امراالله مقاله خادم «در باره سفر ماکو و حبس حضرت ربّ اعلیٰ» را ترجمه نموده‌اند که در جلد ۱۲ عالم بهائی به چاپ خواهد رسید بود. این خبر بسیار شغف انگیز و بخصوص در آن شب بسیار بموقع بود.

قرار بر این بود که خادم و دورتی بیکر برای اجتهاء در باره زیارت ارض اقدس و فرمایشات حضرت ولی‌امراالله صحبت نمایند و برای خادم صایه تأتف بود که بعلت کسالت نتوانست در جلسه شرکت کند و فرمایشات حضرت ولی‌امراالله را که خانم دورتی بیکر بیان میکرد بشنود. البته من در مراجعت از جلسه نکته به نکته مطالب را برای ایشان تعریف کردم.

تانزانیا

در ۷ مارچ ۱۹۵۳ جنابان بنانی و خادم و بنده و سیمه خانم بنانی از طریق ممباسا Mombasa برای ملاقات چند هفته به دارالسلام تانکانیا که حالا به تانزانیا معروف است حرکت کردیم. دارالسلام بمثل ادیس‌آبابا دارای جامعه بهائی قوی بود در آنجا عده زیادی از مهاجرین از ایران، مصر، انگلستان و هندوستان مستقر شده بودند. چون جمعیت نسبتاً زیادی داشت جلسات مستمراً تشکیل می‌شد. در این شهر بسیاری از دوستان قدیمی ما مهاجرین این نقاط بودند از جمله خانم و آقای جلال نخجوانی، و خانم و آقای محمّد یزدانی خانم و آقای صبری، دیدن آقای مطرولا کسی که کتاب اسلمنت

(بهاء الله و عصر جدید) را بزبان سواحیلی ترجمه کرده بود بسیار ذیقیمت بود. البتّه ما بملاقات ایشان در چند هفته قبل در کنفرانس کامپالا نائل شده بودیم. جلسات بسیار عالی تبلیغی مرتباً تشکیل می شد و احتیای عزیز با مبتدی های خود شرکت می کردند. هر هفته ۱۰ تا ۱۲ مشحری حقیقت حضور داشتند و عده ای از آنان بشرف ایمان فائز شدند. من خیلی تحت تأثیر سخاوت خانم بنانی قرار گرفتم زیرا به هر بهانی تازه تصدیق یک انگشتر اسم اعظم هدیه می کردند. مثل این بود که گنج تمام نشدنی از این هدیه پرازش همراه داشتند. در مابین این تازه تصدیق ها با شخصی بنام تام هوپر Tom Hooper آشنا شدیم. وی کشیشی از اهالی انگلستان بود که در یکی از این جلسات امر مبارک را تصدیق نمود. داستان مؤثری راجع به تحقیق روحانی خود بیان کرد و از اینکه توانسته بود حضرت مسیح را در رجعت ثانی بشناسند مسرت بی پایان ابراز نمود. آن جلسه به منتها درجه شور و جذبه رسید. قلوب چنان با هم متحد بود که گونیا ارواحشان حکم یک روح پیدا کرده بود. هوای دارالسلام در روز بسیار گرم بود و چون ایام روزه بود بعد از سحری و افطار بکنار دریا می رفتیم و دسته جمعی در آن نقطه زیبا و فراموش نشدنی صبح و شب به درگاه جمال مبارک ملتمس گردیده، بدعا و راز و نیاز می پرداختیم و طلب تأیید و توفیق برای پیشرفت امر در افریقا می نمودیم. دورانی بود فراموش نشدنی که هرگز از خاطر نرود.

زامبیا

۱۵ مارچ از دارالسلام به سری مقصد بعدی حرکت کردیم آن شهر بنام بلانتیر Blantyre بود که قسمتی از فدراسیون رودزیا و مالزیا محسوب می شد و حالا بنام جمهوری مالای Republic of Malawi معروف می باشد. خانم بنانی و بنده در بلانتیر ماندیم. جناب بنانی و خادم برای پیدا کردن اجتهاء ماشین گرایه نموده بطرف زامبیا حرکت کردند. آقای دادلی اسپیت کوتندل اوکین مصدق شهر دارالسلام و اوکین بهانی زامبیا بود. حضرت

ولت امرالله امر فرمودند که این دو ایادی عزیز پیام محبت حضرتشان را به تمام اجنبای افریقا برسانند لذا دو ایادی عزیز جناب بنانی و خادم وقت زیادی را صرف پیدا کردن منزل آقای کوتندل نمودند و به نتیجه نرسیدند زیرا که فقط نمره پستی وی را داشتند از طرف دیگر آقای کوتندل از تشریف فرمائی دو ایادی عزیز آگاه بود لذا پسرش را برای پیدا کردن آنان به شهر گسیل داشته و خودش با دوچرخه برای پیدا کردن آنها در حرکت بود. ناگهان در خیابان به یکدیگر برخورد کردند و بطور غیرمترقبه، شاید به علت دیدن قیافه دو ناشناس در شهر، یکدیگر را شناختند.

این ملاقات بسیار مؤثر بود. حضرات ایادی عزیز بعد از ذکر پیام محبت و لطف حضرت ولت امرالله راجع به تبلیغ امر و در باره کنفرانس کامپالا و اشارات آن صحبت داشتند. باضافه عکس های کنفرانس را به ایشان نشان دادند که نمودار عظمت امر در خطه افریقا بود و این کار در آقای کوتندل بسیار مؤثر واقع شد. وی بنویسه خود از فعالیت های گذشته که عبارت از تبلیغ برادرش و دو نفر دیگر در بلاتیر بود ذکر نمود.

آقای کوتندل بسیار تحت تاثیر این ملاقات قرار گرفت که ولت امر محبوب دو نماینده خود را برای دیدن یک بهائی در آن شهر فرستاده بودند. او با صدای رسا که از شادی و شغف لریزان بود گفت که در منتهای جتیت به اشاعه امر خواهد کوشید و ذکر نمود که قطعاً شما از خدمات آتیه من در امر باخبر خواهید شد.

افریقای جنوبی

سفر بعدی ما در افریقا به شهر جهانسبورگ بود که در افریقای جنوبی قرار دارد. هواپیما یکساعت در سالزیوری رودزیا که حالا بنام حراره زسبابوه معروف است توقف کرد.

در ۱۶ مارچ خادم در دفتر یادداشت خود ذکر کرده است که طیاره با سرعت ۱۴۰ مایل در ساعت در حرکت و از پنجره طیاره منظره بسیار زیبای

رودخانه‌ای که در ۱۰۰۰۰ فوت زیر پا در جریان بود دیده می‌شد. واقعاً سالزبوری بسیار زیبا و قشنگ بود که هر دوی ما بسیار مایل بودیم که می‌توانستیم در آن شهر اقامت کنیم و امر جمال مبارک را انتشار دهیم. در آن زمان بهانی در آن شهر وجود نداشت.

از آنجا بطرف جوهانسبورگ حرکت کردیم. هدف از این سفر این بود که بملاقات رجینالد توروی Reginald Turvey که نقاش معروف و تنها بهانی در جهانسبورگ بود نائل شویم.

در ورود به شهر تلفنی با ایشان صحبت شد و از آدرس ایشان اطلاع حاصل گشت روز بعد برای ملاقات ایشان به نمایشگاه نقاشی که در خارج از شهر قرار داشت رفتیم، محل کار ایشان بسیار وسیع بود و کارهای نقاشی به چهاردیوار محل کارشان نصب شده بود ولی آقای توروی در محل کار نبود. دستیار جوان ایشان بما خوش آمد گفت و تقاضا کرد که برای ملاقات آقای توروی قدری صبر کنیم. مسرد جوان همکار وی بسیار مؤدب و مهربان بود شاید خیال می‌کرد که ما چهارنفر به آنجا برای خرید تابلوهای او رفته‌ایم. طولی نکشید که آقای توروی وارد شد. دو ایادی عزیز خودشان را معرفی نموده و مقصد ملاقات را ذکر نمودند که از طرف حضرت ولّی‌امراالله برای ملاقات ایشان و سایر اجتای افریقا آمده‌اند و الطاف حضرت ولّی‌امراالله را بایشان ابلاغ نمودند.

آقای توروی در انگلستان تصدیق امر مبارک را نموده بود ولی برای مدت ۱۴ سال تنها فرد بهانی در افریقای جنوبی بود. این ملاقات برای ایشان بسیار حائز اهمیت بود که الطاف حضرت ولّی‌امراالله شامل حالش می‌باشد. از شدت هیجان نمی‌توانست تعادل خود را حفظ کند. بنیوار تکیه کرد تا خود را از افتادن حفظ نماید. تمام رفتار و حرکات و وجناتش حاوی قدردانی از مولای عزیزی بود که دو نفر ایادی برای دیدن او گسیل داشته‌اند. تمام این سالها با وجود تنهایی از لحاظ روحانی زنده و بانشاط و در اشاعه امر بین نفوس برجسته کوشا بود.

دو ایادی امر از ایشان دعوت نمودند که به محل اقامتشان در هتل بروند

آقای توروی و خادم و بنده در اطاق جناب بنانی برای دیدن عکس‌های کامپالا و شرح کنفرانس گرد هم آمدیم. جناب توروی بسیار تحت تأثیر جمعیت زیاد احتیاً در کنفرانس کامپالا قرار گرفت. بخصوص که جمعیت کثیری از آنها از افریقائی‌های بومی بودند که در یک محلّ مجتمع شده بودند. چون خود وی برای سالیان دراز تنها بهائی شهر بود نمی‌توانست تصور نماید که دیگران هم در افریقا از این گنج ثمین ایمان به امرالله بهره‌مند گردیده باشند و زندگی خود را وقف انتشار آن نمایند این بشارت بزرگی برای ایشان بود که بدانند تنها نیستند و در تبلیغ امر باید کوشا باشد. بملاوه دو ایادی برای دیدن ایشان و ملاقات احتیاً به افریقا آمده‌اند که صحبت و لطف مولای محبوب را به ایشان ابلاغ نمایند.

در ۱۹ مارچ یک خانواده آلمانی که مقیم جهانسبورگ بودند و آقای توروی امر مبارک را بآنان ابلاغ نموده بود ما را به شام دعوت نمودند. بیشتر اوقات در آن شب راجع به تعالیم مبارک و وحدت عالم انسانی گفتگو شد. این مسافرت ما به جهانسبورگ موقعیت تازه‌ای برای ایشان بود که به دوستانش نشان دهد که امر مبارک امری جهانی و دارای جامعه بین‌المللی است.

خیلی از اشخاصی که توروی امر را بآنان ابلاغ کرده بود نسبت به تعالیم بهائی علاقه‌مند بودند و وی بسیار از این موفقیت شادمان بود.

در مدت چند روز اقامت ما در جهانسبورگ علاقه‌ای عمیق و روحانی بین ما و توروی ایجاد شده بود و هر پنج نفر تصمیم گرفتیم تلگراف تبریک عید صیام را حضور حضرت ولی‌امرالله تقدیم کنیم. بخوبی بیاد دارم که همه ما با کمال اشتیاق در اطاق جناب بنانی حاضر شدیم که جواب تلگراف را که از حضور مبارک رسیده بود زیارت کنیم.

مضمون تلگراف مبارک، خطاب به توروی، خانواده بنانی و خانواده خادم این بود که در اعتبار مقتسه برای موفقیت آنان دعا میفرمایند. این تلگراف که از محبوب عالم واصل شده بود عشق و نیروی جدیدی در همه بوجود آورد. با این عشق و علاقه صفرط بقیة سفر در افریقا را ادامه دادیم.

کنگوی بلویک

در ۲۵ مارچ ۱۹۵۳ از جهانسبورگ از راه الیزابت ویل بسوی کنگوی بلویک حرکت کردیم که اکنون بنام لومومباشی Lumbumbashi معروف است. هواپیما بخاطر هوای طوفانی یک توقف در بولاوایو Bulawayo داشت. وقتی به الیزابت ویل رسیدیم قرار بود با آقای وحدت که یکی از بهانیان کنگوی بلویک بود و در شهر کامینا Kamina تقریباً ۶۰۰ کیلومتری الیزابت ویل اقامت داشت ملاقات کنیم. هواپیما به آن شهر فقط هفته ای یک روز پرواز داشت و تاریخ آن در هفته معین نبود. رفتن به کامینا مشکل بنظر می رسید. خادم تلگرافاً مراسم حضرت ولی امرالله را به آقای وحدت توسط مادام مولیتر Mme. Molitor ابلاغ نمود ضمناً از ایشان دعوت کرد که اگر ممکن است در لئوپلدویل بما ملحق شود.

جمعه ۲۷ مارچ ۱۹۵۳ وارد لئوپلدویل شدیم. قبل از تماس با مادام مولیتر که مهاجر لئوپلدویل بود قرار بود در هتل جا تهیه کنیم. اما با کمال تعجب متوجه شدیم که تمام هتل ها غیر از یکی از آنها پر می باشد. فقط هتل رجینا دو اطاق داشت آنهم فقط برای یک شب. بعد از اینکه صاحب هتل مطمئن شد که ما این دو اطاق را پس از یکشب تخلیه خواهیم کرد نام ما را ثبت نمود. یک اطاق برای آقا و خانم بنانی و یک اطاق برای خادم و بنده. خادم این شرایط را پذیرفت زیرا بنظر او یک شب و یک روز کافی بود که خانم مولیتر را ملاقات کنیم و عنایات حضرت ولی امرالله را به ایشان ابلاغ نمائیم. اما بعداً متوجه شد که مادام مولیتر در شهر مانادی Matadi زندگی می کند و فاصله آن با لئوپلدویل زیاد می باشد. بعلاوه تماس با تلفن اشکال زیاد داشت زیرا خطوط تلفن مرتباً قطع و وصل می شد و تماس غیر مقنن بنظر می رسید. بنابراین یک روز برای ملاقات مادام مولیتر کافی نبود. روز بعد خادم به دفتر هتل اطلاع داد که اطاق برای چند شب دیگر لازم است زیرا مسئله ای پیش آمده است که قبلاً پیش بینی نشده بود. متصدی هتل اظهار داشت که این غیرممکن است زیرا دو جنرال بلویکی این دو اطاق

را از ماههای قبل رزود کرده‌اند. خادم با کمال شگفتی گفت «پس برای ما یک محل دیگر پیدا کنید والا ما نمی‌توانیم اطاق‌ها را تخلیه کنیم» متصدی هتل دوباره تکرار کرد که این غیرممکن است. این دو اطاق در رزود دو جنرال بلژیکی می‌باشد. خادم اجباراً قبول کرد. چون ماندن در هتل میسر نبود ؟ بلیط هواپیما تهیه نمودیم که به ماتادی برای دیدن خانم مولیتر برویم. خادم به اطاق جناب بنانی رفت تا ایشان را از تصمیم جدید مطلع سازد ولی متوجه شد که ایشان به سختی مریض می‌باشند. وقتی باطاق خودمان برگشت متوجه شد که من نیز به درد معده و سرماخوردگی مبتلا شده و سردرد شدیدی داشتم. اطاق بی‌اندازه گرم، بدون پنجره و هواکش بود. بوی شدید ماهی که از آشپزخانه در فضای اطاق پیچیده بود ناراحتی مرا تشدید می‌کرد. کم‌کم حالت بدتر شد. به سرگیجه سختی دچار شده بودم. نمی‌توانستم راه بروم. خادم از مشاهده حال من و کسالت جناب بنانی هیچ‌علاجی نیافت مگر آنکه به متصدی هتل اوضاع هر دو را اطلاع دهد.

متصدی هتل از این خبر بی‌اندازه ناراحت شد و با کمال غضب گفت که این دو باید به مریضخانه بروند. من فوراً یک پزشک خبر می‌کنم که از آنها دیدن کند. پزشک فی‌الغور حاضر شد. اول برای عیادت من آمد. بعد از امتحانات بسیار دقیق و مفصل گفت که من حقیقتاً مریض می‌باشم. ابتدا صلاح نیست که از تخت حرکت کنم. بعداً برای عیادت آقای بنانی رفت. با کمال تعجب همان دستور را برای آقای بنانی صادر کرد. پس از اینکه پزشک گزارش عیادت ما دو نفر را داد متصدی هتل اجباراً قبول کرد که ما در محل خود بمانیم و جای دیگری برای ژنرال‌ها تهیه کند.

من کم‌کم احساس بهبودی کردم و براه افتادم. دیگر حالت سرگیجه نداشتم. در این موقع خادم تلفناً احوال آقای بنانی را پرسید. با کمال تعجب خبر شدیم که آقای بنانی هم حالشان بهتر است. در ضمن هرچهار نفر به شدت گرسنه بودیم صلت‌ها برد غذا نخورده بودیم. دور هم جمع شدیم و به مشورت پرداختیم که آیا دستور دکتر را اطاعت کنیم و گرسنگی را تحمل کنیم و یا اینکه به رستورانی که در هتل قرار داشت برای خوردن غذا برویم و

شاید خوردن غذا به همگی ما کمک کند. اما مواجه شدن با متصدی هتل سخت همه ما را نگران کرده بود. بهر حالت هر ۴ نفر وارد رستوران شدیم. متصدی رستوران و مهمانان هتل که از بیماری ما مطلع بودند باور نمی‌کردند که به چشم خود بهبودی معجزه‌آسای دو نفر را که به قول پزشک معالج در حال مرگ بودند ببینند. خوردن غذا در بهبودی ما اثر عجیب داشت. چون جناب بنانی و من هنوز کاملاً بهبودی حاصل نکرده بودیم. خادم تصمیم گرفت که خود به تنهایی به ماتادی محلی که مادام مولیتر زندگی می‌کرد برود و مراتب لطف و مرحمت حضرت ولی‌ام‌الله را ابلاغ نماید. ولی موقعیکه وی قصد سفر به ماتادی را داشت مادام مولیتر وارد هتل شده و توسط مأمور هتل کارت شخصی خودش را برای ما ارسال و روی آن نوشته بود: «تلفن هتل کار نمی‌کند. آیا اجازه می‌دهید در اطاق برای ملاقات شما بیایم؟ من در سالن زیر هتل می‌باشم.»

من برای راه رفتن در راهرو و استنشاق هوای آزاد از اطاق خارج شده بودم بهمین دلیل از کارت مادام مولیتر اطلاع نداشتم. در این موقع خانمی بمن نزدیک شد و سؤال کرد:

«آیا شما خانم خادم می‌باشید؟ من مادام مارتا مولیتر می‌باشم. پیغامی برای شما فرستادم آیا دریافت کرده‌اید» این ملاقات باورکردنی نبود. کسی را که با کمال شوق و اشتیاق عقبش می‌گشتم در خود هتل یافتم. بعد از یک مصافحه طولانی و گرم با عجله به اطاق برگشتم که این خبر بهجت اثر را به خادم ابلاغ کنم. او کارت مادام مولیتر را در دست داشت و قصد داشت برای ملاقات ایشان به سالن پائین برود.

این مهاجر عزیز بسیار دوست‌داشتنی، وارسته و عاشق امر بود. در اثر فداکاری‌هایش قطعاً در آینده تعداد بیشماری در ظلّ امر جمال مبارک وارد خواهند شد. او نقاش ماهری بود که در بلژیک به امر مبارک اقبال نموده و با همسرش که بهائی نبود به این نقطه برای مهاجرت آمده بود. از پول نقاشی که عایدش می‌شد برای ترویج و اشاعه امر جمال قدم استفاده می‌نمود. چون شوهرش بهائی نبود میل نداشت که پول او به مصرف مخارج

۱۳۳

امری آن محلّ برسد. مارتا بی اندازه مؤمن و پر حرارت بود و ملاقات دو ایادی امر که برای دیدن وی آمده بودند بی اندازه او را تحت تاثیر قرار داده بود. بطوری واله و شیدا شده بود که بیان قاصر از توصیف آن می باشد.

انگولا

۲۹ مارچ برای ملاقات دو مهاجر پرتغالی به لواندا Luanda در آنگولا نزدیک شهر لئوپولدویل عازم شدیم. این دو مهاجر عبارت بودند از :

Exma Senora Dama Gugdes Demelo Rocha & Exma Laura Rodriguez

لورا رودریگز برای دیدن ما به هتل آمد. خادم و جناب بنانی اخبار اوّلین کنفرانس بین القارات در کامپالا را بطور مفصل برایش شرح دادند. بخصوص عکس‌های کنفرانس که شاهد زنده‌ای بود از اتفاقاتی که در آن مدت کوتاه روی داده بود. وی بسیار از پیشرفت‌های روزافزون امر مشعوف گردید و متوجه شد که این کنفرانس خود معرفت تعالیم نجات بخش جمال مبارک می باشد. پدر شوهر این خانم اوّلین مهاجر بهائی در آنگولا بود. اخبار اشاعه امر امید تازه‌ای برای اجتهاد در این محلّ‌های منفرد ایجاد کرد شب بعد یک جلسه تبلیغی تشکیل شد. در میان کسانی که شرکت داشتند یکی قنسول بلژیک بود که از امر مبارک اطلاع حاصل کرد و نیز شوهر غیربهائی یکی از مهاجرین اظهار داشت که قصد دارد تصدیق امر مبارک نماید. او و خانمش عازم پرتغال بودند. موقعیکه کشتی آنها بطرف پرتغال حرکت میکرد به ملاقاتشان نائل شدیم. آنها مجدداً تکرار کردند که میل دارند ثبت نام نموده و به جرگه بهائیان عزیز دنیا بپیوندند.

بازگشت به کنگو

برای استفاده از وجود دو ایادی عزیز مدام مولیتر اوقات عزیزش را در غیبت ما از محلّ، صرف تشکیل یک جلسه عمومی نمود و اعلان‌های

مختلف در محل های مورد نظر گذاشت و حتماً اکثر استفاده را برای ترویج تعالیم جمال مبارک نمود. البته این فعالیت ها باعث ترویج امر مبارک در ماههای بعد شد. در مدت اقامت ما جلسات عمومی تبلیغی مرتباً تشکیل می شد و عده ای از علاقمندان شرکت می کردند. آقای مولیتر کمک های شایانی در تشکیل این کنفرانس ها بخاطر خانمش می نمود و در جلسات حاضر می شد و شخصاً بسیار علاقه مند بود که تعالیم جمال مبارک را انتشار بدهد.

در مدت قلیلی که در کنگو بودیم خانم مولیتر سعی کرد که منتها درجه استفاده ممکنه را برای اشاعه امر بنماید. در ۲ اپریل من با ایشان با کشتی به برازویل Brazzaville که تحت حکومت فرانسه بود رفتم. این محل فاصله کمی با کنگوی بلژیک داشت حالا بنام جمهوری مردم کنگو نامیده می شود. مادام مولیتر از من خواهش کرد که به تنهائی به یک کتاب فروشی که کتب امری در آنجا گذاشته شده بود بروم و تمام آنها را خریداری کنم شاید صاحب آن کتابخانه مجدداً آن کتابها را سفارش بدهد و بدینوسیله امر مبارک در آنجا اشاعه پیدا کند. من هم این دستور را مو به مو اجرا کردم. صاحب کتابخانه با کمال تعجب کتابها را عرضه کرد و ذکر نمود که تا به حال هیچکس طالب این کتابها نبوده است. البته جواب من کاملاً واضح است. دنباله صحبت را گرفتم و از عظمت این دوره و تاریخ و ارزش معنوی کتابها برایش شرح دادم. وی بسیار خوشوقت شد و گفت که امیدوار است دوباره با هم ملاقات کنیم.

در ۱۹۵۳ عده کمی از اجتهاد در کنگوی بلژیک و فرانسه بودند. آیا آن زمان این خانم مهاجر عزیز (مادام مولیتر) هرگز می توانست تصور کند که الان هزارها مؤمنین به جمال مبارک در آن خطه مشغول اشاعه امر باشند. چندین سال بعد از این تاریخ یکی از محافل محلی کانادا از من دعوت کردند که راجع به مسافرت در افریقا صحبت کنم. وقتی که راجع به مادام مولیتر و فعالیت های ایشان و کمی علاقه ساکنین کنگوی بلژیک ذکر کردم یکی از حضار مجله ای بهائی را ارائه داد که عکس عده زیادی از بهائیان

کنگوی بلژیک و فرانسه در آن چاپ شده بود و جناب سیرز ایادی امر در وسط آن جمعیت دیده می‌شدند. این مرقعیت در اثر فداکاری مادام مولیتر مهاجر عزیز کنگوی بلژیک بنست آمده بود.

بعد از بازگشت از برازویل ما چهارنفر با هوایما به سوی منرویا *Monrovia* و لیبریا *Liberia* حرکت کردیم. خانم و آقای مولیتر با یکی از دوستانشان و یک ژنرال انگلیسی برای خداحافظی آمده بودند. دسته بزرگی از گل سرخ برای بدرقه راه به ما هدیه نمودند ما هم آن گل‌های سرخ مرحمتی آنان را برای بهائیان لیبریا همراه بردیم. این نمونه عشق و محبت روحانی بهانی بود که بصورت دسته گل از یک سمت افریقا به سمت دیگر برده می‌شد.

اگرچه در آن زمان جمعیت اجتباء در افریقا کم بود ولی ارتباطات روحانی بسیار قوی موجود بود. بیشتر اجتباء را مهاجرین تشکیل می‌دادند. الان عده زیادی از اجتباء عاشق و فداکار در افریقا موجود می‌باشند. این نیست مگر به سبب خدمات و زحمات مهاجرین اولیه در افریقا.

لیبریا

هوایما در راه لیبریا مواجه با طوفان و باد و باران سختی شد. بخصوص در روی آکرا *Accra* و گانا *Ghana* وقتی هوایما به زمین نشست ما متوجه شدیم که بلیط ما اشتباهی صادر شده است. اجباراً در فرودگاه رابرت پرت *Robertsport* از هوایما خارج شدیم. این محل تقریباً ۵۰ مایل تا ساحل فاصله داشت. قرار بر این شد که وسیله‌ای پیدا کنیم و به منرویا برویم. نه وسائل نقلیه عمومی موجود بود و نه ماشین برای کرایه. هرچهار نفر مشورت کردیم که چه راه حلی پیدا کنیم. در این موقع یک افریقائی مقیم رابرت ویل که از اوضاع ما مطلع شد با کمال لطف و محبت ما را دعوت کرد که با اتومبیل او به منرویا برویم. ما بی اندازه تحت تأثیر این لطف و مرحمت قرار گرفتیم، فی الفور دعوتشان را قبول کردیم و بالطف جمال مبارک به منرویا رسیدیم. با کمال تعجب متوجه شدیم که تمام هتل‌ها

و مسافرخانه‌ها پر بودند. مجبور شدیم به پلیس مراجعه کنیم. بالاخره در اثر تلاش و کوشش پلیس دو اطاق در دو محل در منزل دو امریکائی مقیم لیبریا برایمان پیدا کرد. آنها با کمال لطف و صحبت ما را پذیرفتند. ما از بنانی‌ها جدا شدیم ولی این دو محل بسیار بهم نزدیک بود بطوری که غالباً با یکدیگر بودیم. آقای امریکائی که ما در منزلشان بودیم خیلی مهمان‌نواز و مؤدب بود. منزل بسیار بزرگی داشت ولی اطاقی که در اختیار ما گذاشته بود اطاق کوچکی در طبقه دوم بود و هوا بخوبی در آن جریان نداشت ولی با وصف این بی‌اندازه ممنون بودیم که اقلأً محلی برای اقامت داریم.

دو مهاجر امریکائی که در آنموقع در مونرویا زندگی می‌کردند ویلیام فوستر William Foster و والرئ ویلسون Valerie Wilson بودند. خادم نشانی آنها را که از سفارت امریکا گرفته بود همراه داشت و برای ملاقات آنها عازم گردیدیم.

متأسفانه آن روز جمعه عید پاک بود و خیلی مشکل بود بتوان کاری انجام داد. تمام مغازه‌ها بسته بود و غالب اعضاء سفارت امریکا نیز به محل کار نرفته بودند. خادم با تحقیقات مفصل متوجه شد که آقای فاستر برای زیارت اعتاب مقلسه به حیفا رفته است. یکی از کارمندان سفارت ما را به منزل والرئ ویلسون راهنمایی کرد. بی‌اندازه از ملاقات این مهاجر عزیز خوشوقت شدیم. ایشان قبول کردند که شام را در رستوران با ما صرف کنند. بعد از صرف شام به منزل والرئ برگشتیم. در آنجا پدر و یکی از دوستان والرئ که به امر مبارک علاقه مند شده بود حضور داشتند، پدر والرئ مقام بزرگی در کلیسا داشت. بسیار ستوال‌های گوناگون در باره امر مبارک نمود. با وجودیکه در سنوالاتش حالت شگ و وجود داشت ولی بسیار شخص منصفی بود وقتی جواب سنوالات قانع‌کننده بود قبول می‌کرد.

ما دو روز بعد با والرئ و دوستش به کلیسا رفتیم. در آن روز نخست وزیر لیبریا ناطق جلسه بود. ما موثق شدیم که در باره امر مبارک با او صحبت کنیم. وی اظهار نمود که با یک بهائی بسیار عزیز به نام ماتیو بولاک Mathew Bullock آشنا می‌باشد و از امر بهائی اطلاع دارد و به تعالیش

احترام می‌گذارند.

چند روزی در منرویا اقامت کردیم و موفق به زیارت اجّای عزیز منرویا و یاران مقیم حومه آن شهر شدیم. یک کنفرانس در منزل مهاجر عزیز والری ویلسون تشکیل شد که بسیاری از حضار تازه‌تصدیق بودند. سمیحه خانم بنانی و من در این کنفرانس از سفر افریقا و ملاقات اجّاء سخن گفتیم و دو ایادی عزیز در باره کنفرانس کامپالا صحبت نمودند و عکس‌های آن کنفرانس را ارائه دادند. شبی بود فراموش نشدنی. یاران یکدل و یک‌جان مصمم به خدمت امر مبارک شدند و از اینکه حضرت ولی‌امراّله دو نفر از حضرات ایادی را برای ملاقات آنها اعزام داشته‌اند بی‌نهایت قدردانی و شکر‌گزاری کردند.

سیرالتون

سه شنبه ۷ اپریل ۱۹۵۳ خادم سعی کرد که بلیط هواییما برای فری‌تاون Freetown رزرو کند معلوم شد که فقط هفته‌ای یک‌دفعه هواییما به طرف فری‌تاون می‌رود. چون هواییما همواره پر بود احتمال پیدا کردن جا در هواییما مشکل بنظر می‌رسید. باین دلیل خادم مصمم شد که یک هواییمای خصوصی که بصورت تاکسی پرواز می‌کرد اجاره کند. این هواییما فقط ۴ جا داشت و تمام چهارجا قرار بود پر باشد والاّ طیاره توازنش را از دست می‌داد. خلبان این مطلب را بطور وضوح تکرار کرد که حتماً باید ۴ نفر باشند. یکنفر که خود خلبان بود سه نفر دیگر لازم داشت. من داوطلب شدم که جزو ۴ نفر باشم منوط بر اینکه جناب بنانی بعلت خستگی نخواهند این سفر مشکل را انجام دهند. جناب بنانی هم قبول کردند که من به جای ایشان بروم. خادم و من متوجه بودیم که این سفر پرخطر می‌باشد زیرا فصل باران بود. در آن موقع هوا طوفانی و پرواز بر روی اقیانوس خطرناک بنظر می‌رسید. در هر حال رفتن مسلم بود فقط یک نفر لازم داشتیم تا ۴ نفر کامل شود و موازنه طیاره حفظ گردد. واقعاً نمی‌دانستیم که چگونه طیاره

را با ۴ نفر پر کنیم. چه کسی حاضر می باشد در این فصل و این هوا به سیرالئون برود. من و خادم چمدان کوچکی که برای این سفر کوتاه لازم بود مرتب کردیم و در ایوان که در مقابل باغ آقای هاردی Hardy صاحب خانه ما قرار داشت بر روی نیمکت نشستیم و مناجات و تضرع بدرگاه جمال اقدس ابهی نمودیم که نفر چهارمی پیدا شود. در حالیکه مناجات می خواندیم آقای هاردی مناجات ما را قطع کرد و اظهار نمود که آیا ممکن است در این سفر همراه ما باشد. هردو یک صدا و با شوق و نشاط عجیبی برخاستیم و با رضایت و خوشوقتی تمام گفتیم البتّه البتّه این بسیار سبب خوشوقتی ما خواهد بود. او نمی دانست که تا چه حد مشتاق بودیم که یک جای خالی در قطار پر شود. مطمئناً هرگز در عمر خود چنین شوق و اشتیاقی را از هیچکس ندیده بود. جمعیت تکمیل شد فقط منتظر خلبان بودیم که بدانیم چه ساعتی باید حرکت کنیم. در این حین هردو ملاحظه کردیم که جناب بنانی بیباغ هاردی وارد شدند. قلب جناب بنانی بمثل آئینه مصفا بود آنچه در قلبشان بود در صورتشان نمایان می شد. من متوجه شدم که خیلی آشفته بنظر می رسند. من عرض کردم که جناب بنانی چه اتفاقی افتاده. لطفاً بفرمائید. فرمودند بله درست فهمیدید من خیلی ناراحت می باشم. چرا شما با جناب خادم می روید؟

به ایشان گفتم برای اینکه هوایما احتیاج به چهارنفر دارد که توازن هوایما حفظ شود. بعلاوه این مسافرت بسیار خطرناکی است. من نمی خواهم همسرم را تنها بگذارم. اگر قطاره سقوط کند ما با هم از این دنیا خواهیم رفت. در جواب گفتند اگر شما نروید من بجای شما خواهم رفت.

من باین مطلب تسلیم شدم زیرا ایشان ابادی امر بودند لذا عرض کردم هرطور بفرمائید اطاعت می کنم. بزودی خلبان آمد و هرچهارنفر حرکت کردند. پرواز روز چهارشنبه ۱۹ اپریل ۱۹۵۳ ساعت ۴ بعدازظهر بود. تصمیم براین بود که در روز بعد ساعت ۱۰ صبح مراجعت کنند. من به محل اقامت خانم بنانی رفتم و شب را در اطاق ایشان گذراندم. خانم بنانی بسیار خانم زنده دل، شوخ، مؤمن و بذله گو بودند واقعاً مصاحبشان بسیار دلپذیر بود

۱۳۹

صبح روز بعد وقتی از موعد مراجعت آنان گذشت ناراحتی عجیبی در قلب خود احساس نمودم ولی هر قدر سعی کردم که ناراحتی درونی خود را نشان ندهم ممکن نبود. دو نفر ایادی عزیز ما در طیاره کوچک بر روی دریای متلاطم و طوفانی در پرواز بودند واقعاً وحشتناک بنظر می رسید.

کم کم خانم بنانی در ناراحتی با من شریک شدند بخصوص وقتی شوهرهای عزیز ما نه تنها در ساعت معین برنگشتند بلکه ساعت ها گذشت و اثری پیدا نشد. کم کم دل شوره و وحشت زدگی با گذشتن دقائق اوج می گرفت باز هم تا ساعت ۴ بعد از ظهر امیدواری داشتیم ولی وقتی از آن موقع گذشت خاطر جمع شدیم که حتماً واقعه بدی رخ داده است. لذا شروع به تضرع و مناجات بساحت محبوب الهی نمودیم. بعد از خواندن مناجات های متعدد خانم بنانی که شخصیتی بسیار قوی و مؤمن بودند مرا مخاطب قرار داده و گفتند حالا موقع آن فرا رسیده است که مناجاتی برای ارواح از دست رفته عزیزانمان تلاوت کنیم. با کمال وحشت و اضطراب با صدای بسیار بلند و غمناک اظهار کردم «چه گفتید؟» نمی توانستم این مسئله را قبول کنم که همدم و همسر خود را از دست داده ام. خانم بنانی سعی کردند که در من آزمایش ایجاد کنند و ذکر کردند چون هنوز مراجعت نکرده اند ممکن است که طیاره سقوط کرده باشد. آیا شما باراده الهی راضی نیستید؟

من در آن موقع از خود بیخود بودم و نمی دانستم چه باید بکنم ولی هنوز نمی توانستم قطع امید کنم. ولی هر چه زمان می گذشت امکان خطر بیشتر جلوه می نمود.

شاید این واقعه وحشتناک اتفاق افتاده باشد. خانم بنانی که صدای بسیار جذاب و شیرین در خواندن مناجات داشتند به تلاوت مناجات و الواح جمال مبارک مشغول گردیدند. بعد از تلاوت آیات با آرامش و کمال عطفوت سؤال کردند.

«حالا چه تصمیم داری؟ آیا به دومین کنفرانس بین القارات و جشن افتتاح مشرق الاذکار خواهی رفت؟» در حالی که قوت ایمان ایشان را در قلب تحسین می کردم جواب دادم.

آیا سؤال شما جلی است ؟

فرمودند البته جلی است.

عرض کردم. «آیا تصور می کنید که باید به تنهایی باین کنفرانس بروم. نه هرگز هردو با هم خواهیم رفت من چطور می توانم تنها بروم.» ترس تمامی وجودم را فرا گرفته بود. خانم بنانی اظهار داشتند « من واقعاً از تو تعجب می کنم. شوهرهای ما جان خود را در راه امر جمال مبارک از دست داده اند، چه سعادتى بالاتر از این ممکن می باشد. ما حالا کارهای زیادی داریم که باید انجام دهیم. باید خدمات برجسته بامر مبارک کنیم. یک نقشه بزرگ تبلیغی برای دنیای بهائی آماده است. درب های مشرق الاذکار به روی دنیا باز شده است. چه بسیار اجتهای مخلصى که آرزو دارند به زیارت آم الصابند غرب فائز شوند و این آرزوی دیرینه آنها تحقق یابد. حضرت عبدالبهاء با دست مبارکشان سنگ بنای آن را نهادند و اجتهاء نیز با تمامی وجود خود چه مالی و چه جسمی فداکاری کردند تا این مشروع عظیم احداث شد. امروز آن روز است. چطور می شود این موقفتیت را از دست داد.

من مثل خانم بنانی نه به خود متکی بودم و نه منقطع. هنوز در آن موقع آرزو می کردم که ایکاش در سفر با هواپیمای کوچک بر روی دریای متلاطم همراه خادم می بودم و چنانچه هواپیما سقوط هم می نمود اقلًا تا لحظه آخر با هم بودیم.

بالاخره بعد از ساعت های طولانی هردو ایادی عزیز خسته و کوفته مراجعت نمودند. وقتی خادم داستان مسافرت با هواپیمای کرایه ای را تعریف کرد باورکردنی نبود.

از دفتر خاطرات خادم:

خلبان هواپیما در حال پرواز مشروب می خورد و هردفعه که یک بطری تمام می شد پنجره هواپیما را پائین می کشید و با شدت هرچه تمامتر بطری خالی را به وسط دریا پرتاب می کرد. در اثر این عمل هواپیمای کوچک به شدت تکان می خورد و بدور خودش در هوا می چرخید. جناب بنانی که با کمال شدت و قوت به دستگیره هواپیما چسبیده بودند با

هر تکان قویاً فریاد می زدند «یا بهامالاهی» و من نیز منتظماً «هل من مفرج» را با صدای بلند تلاوت می کردم.

بالاخره هواپیما در خارج از جاده بزمین نشست در حالی که بجای خودش قرار نگرفته بود. آنقدر این هواپیما سبک و کوچک بود که هر چهارنفر ما آنرا بلند کردیم و در مسیر جاده مخصوص هواپیما قرار دادیم.

وقتی که به مقصد رسیدیم. مأمور گذرنامه میل داشت بداند که برای چه کاری به فری تان Free Town آمده ایم. مشروحاً ذکر کردم که من و جناب بنانی بهائی هستیم و برای ملاقات آقای کول Mr. Cole آمده ایم و آدرسی که در دست داشتیم به ایشان ارائه دادم. مأمور گذرنامه گفت: که چنین محلی در فری تاون موجود نیست ولی ناراحت نباشید من می توانم در این مورد به شما کمک کنم زیرا این شخص که برای ملاقاتش آمده اید پسرعموی من می باشد.

هردوی ما از این حسن اتفاق بسیار مسرور شدیم که نشانی صحیح بدست آوردیم. ولی آنچه که در این سفر گذشت از وضع هواپیمای کرایه ای تا نشانی مشکوک و غیرصحیح آقای هاردی میهمان دار، ما را بسیار ناراحت کرده بود ولی بامیبد اینکه اقللاً یک شب در هتل استراحت خواهیم کرد خوشحال بودیم.

بعد از جا بجا شدن در مهمانخانه آدرس جدید را به متصدی آنجا نشان دادم و تقاضای همراهی نمودم. وی با حال یأس گفت چنین خیابانی در فری تاون موجود نیست من با تأتف اظهار داشتم چطور ممکن است؟ این نشانی را رئیس اداره گذرنامه که پسرعموی آقای کول Cole است به من داده است. در این صورت سفر ما باین صفحات بی نتیجه و مسافرت با هواپیمای کرایه ای و خدماتی که متحمل شدیم بی فایده بوده است. متصلی مربوطه در جواب من گفت: «من تمام عمرم در این جا زندگی کرده ام چنین خیابانی در این شهر موجود نیست» گفتم آیا متوجه هستید که این مسافرت طولانی را بر روی اقیانوس با این همه

دردسر برای چه منظوری انجام داده ایم؟ فقط برای این بوده است که آقای کول را ملاقات کنیم. او حتماً در این شهر زندگی می کند. پرسید «آیا شما قبلاً در این شهر بوده اید» گفتم نه گفت «پس چطور او را می شناسید؟» گفتم که او بهائی است، من و آقای بنانی هم بهائی هستیم و برای دیدن وی آمده ایم. متصدی هتل گفت این شخص چقدر اهمیت دارد که برای ملاقات با او متحمل این زحمات شده اید؟ بعد از سؤال و جوابهای بیشمار جناب بنانی و من باین نتیجه رسیدیم که متصدی هتل نمی تواند بفهمد که چطور بهائیان دنیا بهم مرتبط می باشند لذا سکوت کرده و در قدرت فکری و عقلی میهمانان خود شک نموده است.

در حین این گفتگوها یک آقای انگلیسی که جزو مهمانان هتل و ناظر این بحث ها بود. بخصوص که داستان تجارب تلخ سفر هواپیما را از آقای هاردی شنیده بود بسیار تحت تاثیر این مباحثات قرار گرفت از جا برخاست و گفت:

آیا من می توانم کمکی بشما بکنم؟ من ناظر تمام قضایا بودم و تمامی مطالب را شنیدم. اگر دوست شما در فری تاون زندگی می کند مطمئناً می توانیم او را پیدا کنیم. چرا همین الان بطور مرتب و منظم عقبش نمی گردید. مطمئناً او را پیدا خواهید کرد. شاید او خارج از شهر زندگی می کند و یا نام خیابانی که در آن زندگی می کند خودش تسمیه نموده است.

صاحب هتل که آرام شده بود گفت:

این ممکن است چون در این شهرکسانی هستند که در محل های تازه و خارج از جاده زندگی می کنند.

آن شخص خوش قلب انگلیسی با کمال بزرگواری گفت:

اجازه دهید که ماشین و راننده ام را در اختیار شما بگذارم و از همین حالا دنبال خانه های تازه بنا شده بگردید.

من و جناب بنانی با تشکرات فراوان با ماشین و راننده این شخص

نوع دوست برای پیدا کردن خانه آقای کول حرکت کردیم. البته در تمام دوره مصاحبه با صاحب هتل جناب بنانی مشغول دعا و مناجات بودند و مکرراً دعای «هل من مفرج غیرالله» را تلاوت می کردند. ایشان دعایشان مستجاب شد. بعد از مدت کوتاهی حرکت در اطراف و دیدن جاده های تازه متوجه شدیم که آقای کول خانه ای بر روی تپه ای بنا کرده است. خیابانی که خانه اش در آن واقع شده خودش نام گذاری نموده است. قرار بود همگی از تپه بالا برویم تا به خانه آقای کول برسیم. راننده ماشین بسیار مرد مهربان و مؤدب بود و حاضر شد با ما تا خانه آقای کول همراه باشد.

جناب بنانی مصمم شدند که هرطوری شده از تپه بالا بروند بزودی متوجه شدند که مسافت طولانی تر از آنست که تصور کرده بودند و بسیار احساس خستگی می کردند. من و راننده ماشین با کمک هم جناب بنانی را بمنزل آقای کول رساندیم.

در اینموقع بسیار دیروقت بود. فقط خدمتکار در منزل بود و منتظر ورود آقا و خانم کول بود که وارد شوند ناگهان با کمال تعجب ملاحظه کرد که سه نفر شخص ناشناس وارد شدند و نمی خواست ما را به خانه راه دهد. من تمام اشکالات سفر و صحبت با رئیس هتل و لطف و مرحمت نهمان انگلیسی در هتل و اشکال بالا آمدن از تپه را برایش شرح دادم و تقاضا کردم که او اجازه دهد که در منزل وارد شده و منتظر صاحب خانه بشویم.

بزودی آقای کول و خانمش وارد شدند و بی اندازه از دیدن میهمانان غریبه تعجب کردند که سه نفر آدم ناشناس در اطاق نشسته بودند. البته بزودی شبهه مرتفع شد زیرا من و جناب بنانی با کمال شرف و مسرت آغوش خود را برای در بر گرفتن آقای کول باز نموده و به ایشان تحیت الله ابهی گفتیم و ذکر نمودیم که بهانی هستیم و از طرف حضرت ولی عزیز امرالله مأمور به ملاقات ایشان می باشیم. این جملات تأثیر عمیقی در آقای کول نمود بطوری که دیگر قادر نبود آرامش خود را

حفظ کند. با کمال تعجب پرسید:

آیا ولیّ امر محبوب، شما دو نفر را برای دیدن من فرستاده اند؟

آیا این عنایت و مرحمت ممکن است که شامل حال شده باشد؟

من گفتم که البته شما بهانی هستید و ما برای دیدن احتیای عزیز
افریقا مأموریت داریم که لطف و مرحمت ولیّ امر را به یک یک
احتیای افریقا ابلاغ نمائیم.

دو ایادی عزیز آقای کول را به هتل محلّ اقامت خود دعوت نمودند و از
آقای انگلیسی میهمان هتل که منتهای لطف و همراهی را در باره آنان انجام
داده بود صمیمانه تشکر کردند.

تمام آن شب و روز بعد را با آقای کول گذرانندند. آقای کول برای سالیان دراز
تنها بهانی شهر بود و از سایر احتیای افریقا اطلاعی نداشت. از اخبار
دنیای بهانی کاملاً بی اطلاع بود. این ملاقات برایش بسیار ذیقیمت بود که
از اخبار دنیای بهانی مطلع می شد. در نتیجه شوق و شور فوق العاده ای در
او ایجاد شده باعث گردید که هدف تبلیغی برای خودش در نظر بگیرد و امر
جمال مبارک را به تمام اهالی فری تاون ابلاغ نماید.

این دو ایادی بسیار از این سفر خوشحال و مسرور بودند تمام این
موفقیت ها را مدیون دستورات حضرت ولیّ امرالله می دانستند. آقای کول
مانند یک ماهی بود که مدتی از آب جدا مانده بود و حال مجدداً به
اقیانوس امر پیوسته و از اخبار دنیای بهانی مطلع شده است. وی متوجه
شد که لطف و مرحمت جمال قدم و ولیّ امر همیشه شامل حالش می باشد.
این ملاقات مجدداً به او حیات روحانی عطا کرد.

با وجود آنکه برای دو ایادی امر این سفر بسیار موفقیت آمیز بود و از
مصاحبت آقای کول لذت های فراوان برده بودند ولی هردو بسیار از بازگشت
با هوایما در اضطراب بودند. برگشتن هم مانند رفتن بسیار وحشتناک بود.
خادم اذکار حضرت اعلی «هل من مفرج غیرالله ...» را تلاوت می کرد و
جناب بنانی دست پدامن جمال اقدس ابھی شده بودند و حفظ جمال مبارک را
رجا می کردند. آقای هاردی که در این سفر مأموریتی نداشت بی اندازه از این

مسافرت پشیمان بود. من هنوز نمی توانم علت تقاضای همراه شدن او را در این سفر ۲۴ ساعته بدانم.

صبح روز بعد پس از فرستادن نامه های تشکر به صاحب خانه ها که با لطف و مرحمتشان منزل های خود را در اختیار ما گذارده بودند محل را ترک کردیم. خانم والری ویلسون ما را به فرودگاه رساندند. جدا شدن از این دوست عزیز و مهاجر فداکار کار آسانی نبود.

در تمام این ملاقات ها مطلب تقریباً یکی بود. اگر یک بهائی و یا تعداد زیادی از دوستان بهائی در خدمت به امر مبارک شرکت می داشتند پیام لطف و مرحمت حضرت ولی امرالله و تشویق آنان به خدمت و شرکت در انجام اهداف نقشه جهاد کبیر اکبر شامل حالشان می شد.

مراکش

در ۱۱ اپریل ۱۹۵۳ ما بطرف کازابلانکا در مراکش حرکت کردیم. در سر راه از شهرهای کاناکری Conakry در گینه فرانسه که حالا بنام گینیا Guinea خوانده می شود و داکار Dakar و سنغال Senegal دیدن کردیم و بدینار مهاجرین در شهرهای نامبرده نائل شدیم

۱۲ اپریل ۱۹۵۳ در کازابلانکا بملاقات اجتای عزیز که از تمامی نقاط جمع شده بودند فائز گردیدیم. هتله ای نیز از یاران ریاط بجمع ما پیوستند. جلسه ای بود بسیار روحانی و آموزنده زیرا بیشتر حضار از مهاجرین بودند. در این زمان ما از ایادی امرالله جناب بنانی و خانم بنانی جدا شدیم

تونس

بسبب مسافرت های پی در پی با هواپیما غالباً اتفاقات جالبی رخ می داد که یکی از آنها را در این جا برای خوانندگان عزیز ذکر می نمایم.

در ۱۵ اپریل ۱۹۵۳ سفری برای ملاقات اجتاء به تونس نمودیم. من در

قسمت چپ در ردیف راه رو جا داشتم و خادم نیز در طرف پنجره هواپیما و بعثت سفرهای طولانی از هر مرقعیت استفاده نموده استراحت می کردیم. در قسمت چپ راه روی طیاره یک آقای تونسسی با رفیقش که در کنار پنجره هواپیما نشسته بود میل داشت بدانند که من که هستم و به کجا می روم. از حرف زدن من به زبان فرانسه معلوم بود که اهل تونس نیستم کنجکاوی آن ها در باره من قوی تر شد. این مطلب برایشان مسلم بود که برای دیدن شهر تونس می روم. آقایانی که نزدیک بمن در راه روی طیاره نشسته بود پرسید آیا این دفعه اول است که به تونس می روید.

جواب دادم بله. پرسید در کدام هتل جا گرفته اید و ادامه داد و گفت «من اهل تونس می باشم و بسیار مایلیم در مورد پیدا کردن هتل و غیره هرکمکی که از دستم بر می آید انجام دهم».

من می دانستم که بهائیان تونس از ورود ما اطلاع دارند و مطمئناً محلّی را برایمان در نظر گرفته اند، در جواب ایشان گفتم خیلی از لطف شما ممنونم ولی ما دوستان بی شماری در تونس داریم مطمئناً محلّ بسیار خوب و راحتی را برایمان تهیه کرده اند. این گفته من بر تعجب آن دو افزود در جواب گفتند «اینطور که فهمیدیم شما برای اولین بار به تونس سفر می کنید. آیا این صحیح است؟»

در جواب گفتم: «بله صحیح است»
گفت «چطور ممکن است که شما با عده زیادی از اهالی تونس بدون دیدن آن ها آشنا باشید؟» نحوه کلام آندو کاملاً عرض شد. بحالت مشکوک سؤال کردند «آیا این عده دوستان شما جوانند یا پیر» البته من در این مورد جوابی نداشتم چون هیچکدام از آن ها را ملاقات نکرده بودم و نمی شناختم. در جواب گفتم: «مطمئناً آنها از تمام طبقات مردم می باشند. زن، مرد، پیر، و جوان» این جواب من آن ها را مطمئن کرد که من از عقل تهی می باشم. هردو با قیافه مسخره آمیز بمن نظاره نمودند که هرگز فراموش نخواهم کرد. به من این مسئله بسیار گران آمد. سعی کردم که شخصیت خود را ثابت کنم و به آنها بفهمانم که آنچه گفته ام صحیح

بوده است گفتیم: « من بهائی هستم و دوستان من هم بهائی می باشند. من وقتی آن ها را به بینم خواهم شناخت.» البته این جواب کار را خراب تر کرد. برای آن ها شگ و شبهه ای باقی نماند که واقعاً از عقل بری می باشم. دیگر علاجی نداشتیم. هرچه صحبت ادامه می یافت قضیه بدتر می شد. تصمیم گرفتم که سکوت کنم و کلمه ای ذکر نکنم که بدتر از این نشود. ولی در قلب دعا می کردم و از جمال مبارک تمنا می نمودم که این شبهه مرتفع شود.

وقتی هواپیما توقف کرد من و خادم جلد بودیم و قبل از این دو نفر از طیاره خارج شدیم. آنها هم بعد از ما پیاده شدند. پشت پنجره آهنی که مسافرین طیاره را از تماشاکنندگان جدا می کرد بهائیان تونس بیش از ۳۰ نفر از زن و مرد پیر و جوان بانتظار دیدن ایادی امر آمده بودند و شمایل مبارک حضرت عبدالیهاء را در دستشان نگه داشته بودند و از دور فریاد الله ابهی بلند بود. آن ها ایادی امر را از روی عکس می شناختند و ما نیز به وسیله شمایل مبارک دانستیم که آنها بهائیان عزیز تونس می باشند.

این یاران عزیز با فریاد شادی و نشاط با صدای بلند خوش آمد می گفتند. آن دو نفر مرد تونس که بعد از ما از هواپیما پیاده شدند به یکدیگر می گفتند.

« این باور کردنی نیست این جمع دوستان تونس از تمامی طبقات می باشند زن و مرد و پیر و جوان »

ما دو روز بسیار عالی و روحانی در تونس با احتیاء داشتیم. تمام اوقاتمان به ملاقات دوستان عزیز گذشت. هرکجا می رفتیم و در هر جلسه ای شرکت می کردیم ذکر محبوب یکتا حضرت ولی امرالله و نقشه جهاد کبیر اکبر بود. مسائل و مطالبی که طرح می شد برای پیشرفت نقشه و جالب تأییدات الهی بود، بسیار تحت تاثیر جامعه بهائیان تونس قرار گرفتیم زیرا تمام نیرو و وقت احتیای عزیز صرف تبلیغ و ترویج صلح عمومی و پیشرفت امر جمال اقدس ابهی می شد. اعلان شجاعانه من و هم سفرها در هواپیما و ذکر اینکه «دوستان بسیاری در تونس داریم» خواب و خیال نبود در این دو روز بقدری به دوستان تونس علاقه مند شدیم که گسستن از آنان آسان نبود.

این خاطره ارزنده آنقدر در روحیه ما در نثر اثرات شیرین باقی گذاشت که تصمیم گرفتیم که اگر هیکل مبارک اجازه بفرمایند در تونس و اطراف آن که به مهاجر احتیاج داشته باشد و جزء اهداف نقشه ۱۰ ساله باشد مستقر شویم چون خادم در تحت فرمان حضرت ولی امرالله قائم به خدمت بود عریضه ای عرض نمود و تقاضای هجرت به تونس نمود.

عریضه بحضور مبارک حضرت ولی امرالله

ای مولای محبوب بی همتا، این عبد عاصی در مقابل تأکیدات مقتضه مبارکه راجع به هجرت و تشتت در دیار پس از مناجات و تضرع بآستان منیع جمال قدم در فکر هشتم که اگر الطاف مبارک شامل شود و وسائل ویزا فراهم گردد. این بنده به معیت عائله و اطفال محل اقامت را به تونس انتقال دهد. و در این سیل قدمی بردارد. اگرچه اجازه اقامت و ویزا معلوم نیست تا چه اندازه قرین موفقیت باشد مگر آنکه فضل و عنایت بی منتهایت معین و ظهیر گردد. عرض این چند کلمه به خاکپای مبارک از این لحاظ است که مبدا بر خلاف اراده منیحه مقتضه قدمی برداشته شود. شبهه ای نیست که آنچه آن خسرو کند شیرین بود. جان و هستی ناقابل این بنده را در مقابل اقدام مبارک قدر و بهائی نیست. تحصیل رضای مبارک مسرت این عبد و عائله و اطفال است. ذکرالله خادم

حضرت ولی امرالله تلگرافاً عنایت و مرحمت خود را برای خدمات خادم ابلاغ فرموده و دستور دادند که در طهران بماند.

سفر افریقا بعد از تونس به پایان رسید. ذوق و شوق دیدن دوستان عزیز افریقا در آن خطه وسیع در ۱۹۵۳ خاطرات بسیار گرانبهائی در قلب و روانم بجا گذاشته است و وقایع روحانی گذشته همیشه در منظر من می باشد. و الی الابد خود را مدیون لطف و مرحمت مولای عزیز حضرت ولی امرالله می دانم که چنین موهبتی بدون لیاقت به ما ارزانی فرمود.



حضرات ایلمدی امرالله در آگین کنفرانس تبلیغی، کلیلا یو کلسا



اوکین کنفرانس بین المللی کامپالا، یوگندا ۱۹۵۳



حضرات اهدای اسرافه دروش بهکر، ذکرافه خادم و
جلال خاضع در نایروبی کنیا

فصل ششم

خدمات بین المللی در شرق و غرب

افتتاح امّ المعابد غرب

با شور و شرف فراوان برای شرکت در جشن معظم افتتاح مشرق الاذکار امریکا به شیکاگو وارد شدیم مکانی که بقدم حضرت عبدالبهاء مزین شده بود. محفل ملی امریکا با کمال لطف اطاق های ایادی امرالله را مشخص کرده بودند. در هر اطاق نامه ای مبنی بر خوش آمد و یک دسته گل زیبایی از گل های سرخ و بسته پاکات و کاغذهای مربوط به هر ایادی امر را قرار داده بودند.

جزو این دسته اوراق کاغذهای مربوط به برنامه افتتاح مشرق الاذکار ضمیمه بود و ملاحظه شد که محفل ملی بدستور حضرت ولیّ امرالله تغییراتی در برنامه داده اند. یکی از آنها این بود که خادم می بایستی منتخبانی از آیات حضرت اعلی را تلاوت کند و قسمت هائی از آن آیات را که با دست مبارک حضرت ولیّ امرالله مرقوم شده بود ضمیمه بود خادم خاطره تشرّف ۱۹۵۲ را بیاد آورد که این آیات همان بود که بدستور حضرت ولیّ امرالله در حضورشان تلاوت شده بود. در ضمن تلاوت حضرت ولیّ امرالله نحوه تلاوت آیات حضرت اعلی را تعلیم فرمودند. خادم غالباً بیاد تشرّف ۱۹۵۲ و خاطرات آن روز به خصوص شادی و مسرت عجیبی در خود احساس می نمود. آرزوی خادم این بود که بعد از تلاوت آن اوراق پریها که به خطّ سریع حضرت ولیّ امرالله بود الی الابد چون جان شیرین محفوظ نگاه دارد. البتّه در حضور مبارک ذکری از آن آرزوی قلبی نگردید ولی در قلب و روان از درگاه جمال اقدس ابهی تمنی و التماس نمود که این هدیه نفیس پایشان عطا شود.

با کمال تأسف در آن موقع این دعا مستجاب نشد چه که تقدیر الهی نوع دیگری مقتر شده بود. ولی در ۱۹۵۳ در هتل شیکاگو در مابین اوراق و مکاتیب این هدیه نفیس واصل شد. واقعاً الفاظ قادر نیستند مراتب ذوق، شوق و تشکر خادم را از رسید این اوراق که به خط خود حضرت ولّی امرالله بود بیان کند، بعلاوه تغییر در پروگرام اثر خاصی در ایشان ایجاد کرد و بطوری تحت تأثیر قرار گرفت که سیل اشک از دیدگانش جاری شد. زیرا وعده حضرت ولّی امرالله را بخاطر آورد که در یک تشرّف به ارض اقدس که تقریباً ۱۶ سال قبل از این تاریخ بود (۱۹۳۷) به ایشان بشارت داده بودند که در افتتاح مشرق الاذکار آمریکا حضور خواهد داشت و آیات حضرت اعلی را تلاوت خواهد نمود. این بیان مبارک مشعر بر این بود که در آن زمان وقایع آینده امر در مقابل نظر مبارک بود. البتّه خوانندگان عزیز بخوبی می دانند که در دوران ولایت حضرت ولّی امرالله رسم بر این بود که آقایان زائرین از مسافرخانه جنب مقام اعلی تا مقام اعلی و اطراف آن در حضور مبارک شرفیاب و به زیارت مقام اعلی فائز می شدند.

در آن زمان بعد از زیارت مقام اعلی نوبت خانم های شرقی بود که در بیت مبارک حضرت عبدالجباء مشرف می شدند. بعد از ظهر همان روز نوبت بنده بود که شرفیاب شوم. هیکل مبارک حضرت ولّی امرالله ضمن مطالبی که ذکر فرمودند باین موضوع متذکر شدند که «شما با جناب خادم در افتتاح مشرق الاذکار امریکا شرکت خواهید کرد و در موقع تلاوت آیات حضرت ربّ اعلی بوسیله جناب خادم حضور خواهید داشت» جملات قادر نیستند بیان کنند که چطور خود را صدیون ولّی محبوب امرالله می دانم زیرا در خود لیاقت چنین افتخاری را سراغ نداشتم.

سالها گذشت وعده حضرت ولّی امرالله تحقق پذیرفت و باین نعمت عظمی فائز شدیم. هدیه نفیس و اوراق به خط حضرت ولّی امرالله کاملاً ما را بخود مشغول نمود. دوران زندگی و تشرّف ها بخاطر آمد بعد به بقیه اوراق و مکاتیب رسیدگی کردیم. در مابین آنها جمعبه بسیار بزرگی جلب نظرمان را کرد و آن هدیه مارگریت سیرز Margarete Sears شامل کفش هانی بود که

نظیرش را در هوایما بسوی کامپالا بیا داشتند. ایام کنفرانس کامپالا و مسافرت بسیار شیرین هوایما را در معیت این خانم عزیز بخاطر آورده بوسیله نامه تشکرات قلبی خود را ابلاغ نمودم.

افتتاح مشرق الاذکار، امّ المعابد غرب

اول ماه می ۱۹۵۳ برای اوکین بار قدم به مشرق الاذکار گذاشتم که به هدایت و راهنمایی حضرت عبدالبهاء بنا شده بود.

وقایع تاریخی آن دوران یک یک از مقابل نظرم گذشت که این بنای عظیم با چه فداکاری‌ها و چه شهامت‌ها و چه از خودگذشتگی‌ها باین مرحله رسیده است. سفر حضرت عبدالبهاء به بلاد غرب در نظر مجسم گردید که با زحمات بسیار و با کهنولت سن احتیای دنیا را بلطف و مرحمت خود امیدوار می فرمودند. در اثر این سواهب احتیای عزیز دنیا جان و مال و هستی خود را وقف اجرای نقشه‌ها و ساختن مشرق الاذکار ها نمودند. در نتیجه نقشه‌های تبلیغی اجرا شد، امر مبارک توسعه بی نظیری پیدا کرد و این ساختمان عظیم الشان بوجود آمد. با تضرع و مناجات بدون انقطاع بدرگاه ربّ الارباب این بنای رفیع برای دیدن عموم دنیا آماده گشت.

نکته مهمّ این بود که بعد از حضرت عبدالبهاء راهنمای ملکوتی ما حضرت ولیّ عزیز امرالله بودند که بهائیان دنیا را به وظائف امری خود آشنا می نمودند و دائماً هدایت می فرمودند. در تحت حمایت چنین مولای حنونی ما ناظر افتتاح چنین معبد جلیلی بودیم. بودن در مشرق الاذکار برای اوکین دفعه آنقدر مؤثر بود که با الفاظ و عبارات نمی توان آن را توصیف کرد، بطوری مهیج بود که می توانستیم ترجمات روح را که در آن سالن موج می زد لمس کنیم. این احساسات روحانی در افراد بصورت قطرات اشک بود که از چشم‌ها جاری بود، کمتر کسی می توانست از ریزش اشک شادی خودداری کند.

روز ۲ می ۱۹۵۳ افتتاح عمومی مشرق الاذکار

احتیای عزیز با کمال همت از شرق و غرب برای افتتاح اوکین ام المعابد غرب شرکت کردند برنامه در سه نوبت اجراء شد هریار ۱۱۹۱ نفر (به تعداد صندلی های سالن) شرکت کردند.

شرکت کنندگان با قلبی مملو از تشکر به آستان جمال اقدس ابهی با طمانینه و احترام خاصی خود را آماده این جشن عظیم تاریخی نموده بودند و شاکر بآستان جمال مبارک که به چنین موهبتی فائز شدند و شاهد چنین جشن تاریخی گشتند.

۱۳ نفر از ۱۸ نفر ایادی امرالله علمداران امر جمال اقدس ابهی در جلسه حضور داشتند: امه البهاء روحیه خانم، شعاع الله علائی، دورتی بیکر Dorothy Baker، موسی بنانی، امیلیا کالینز Amelia Collins، علی اکبر فروتن، هوراس هالی Horace Holley، ذکرالله خادم، طرازالله سمندری، سیگفرد شافلاخر Siegfried Schopflocher، جرج تانزند George Townshend، کارین ترو Corinne True، ولّی الله ووقا وپل هنی Paul Haney در میان یاران مشتاق می درخشیدند.

ناظم جلسه ایادی امرالله جناب پل هنی بجمع حاضرین خوش آمد گفتند و امه البهاء روحیه خانم را با کمال اعزاز و احترام به عنوان نماینده حضرت ولّی امرالله معرفی نمودند. ضمناً متذکر شدند که مأموریت حضرتشان این بوده که از طرف حضرت ولّی امرالله این معبد را برای پرستش خدای یگانه افتتاح نمایند.

روحیه خانم پس از ابلاغ خوش آمد به جمعیت حاضر از طرف مولای خونن حضرت ولّی امرالله از حاضرین تقاضا کردند در موقع دعا و مناجات و تلاوت الواح مخصوصه جمال اقدس ابهی همگی بیاخیزند. تمام جمعیت با احترام بی حد و حصر و با قلبی آکنده از عشق جمال اقدس ابهی برپا خاستند. شروع کنفرانس از آیات جمال مبارک، قرآن مجید و کتاب مقتس انجیل بود، انسان احساس می کرد که جمعیت حاضر قلبیشان در ظل الطاف جمال اقدس ابهی بهم مرتبط شده است. اشک شوق و شادی از چشمانشان

جاری و ساری بود. بنظر می‌رسید که هریک از جمع حاضر کاملاً با محبوب ابهی در راز و نیاز می‌باشد. کلمات و ادعیه که خوانده می‌شد واقعاً مثل این بود که از ملکوت ابهی بگوش می‌رسید. توصیف این موقعیت بسیار سخت و دشوار می‌باشد زیرا مربوط به عالم روح است و تشریح آن ممکن نیست.

بعد از ادعیه و مناجات‌ها برنامه جلسه شروع شد. خادم جزء مجریان برنامه افتتاح معبد منظور شده بود. ایشان با قلبی مملوّ از تشکر و عشق به جمال اقدس ابهی قسمت‌هایی از آیات نازل در قیوم‌الاسماء را که حضرت ولّی‌ام‌الله چندی قبل انتخاب فرموده و ایشان در حضور حضرتشان خوانده بود و مورد تصویب وجود مبارک قرار گرفته بود تلاوت نمود. جناب سمندری نیز مناجات بزیان فارسی تلاوت کردند. پس از آن با آواز دسته جمعی و دلنشین گُر پروگرام در معبد خاتمه پذیرفت.

۲ می ۱۹۵۳ بعد از ظهر جلسه در مشرق‌الاذکار آغاز گردید.

این رویداد روحانی به نهایت درجه شدت و حرارت و روحانیت رسید و دقائق بسیار حساس فرا رسید. واقعه فراموش‌نشده پرده‌برداری از شمایل جمال اقدس ابهی و حضرت اعلی بود جمیع حاضرین با بی‌صبری تمام منتظر چنین فرصت گرانبها بودند. چه که دقائقی بود تاریخی، جمعیت با توجه مخصوص بآستان مبارک خود را آماده چنین زیارتی می‌نمودند واقعاً زیانم از شرح و بسط قاصر است. قلب‌ها در سینه‌ها می‌طپید و به نظر می‌رسید که جمعیت حکم یک تن واحد داشت و هیچ آرزو و آمالی جز زیارت شمایل جمال اقدس ابهی و حضرت اعلی را نداشتند. همگی کاملاً متوجه بودند که این موقعیت دیگر باین زودی‌ها بدست نخواهد آمد. هریک دعا و مناجات می‌نمود و متوجه بود که این یک سفر روحانی است و باید حلاً اکثر استفاده را نمود.

ترتیب و تنظیم این جلسه بسیار دقیق بود و بی‌اندازه عالی طرح‌ریزی شده بود. روحیه خانم شخصاً از طرف حضرت ولّی‌ام‌الله فرد فرد را با عطر گل اهدائی حضرت ولّی‌ام‌الله معطر نمودند. ما جمع حاضر در نهایت آرامش

با قلبی پرشور و عشق به محبوب ابهی و حضرت ربّ اعلیٰ به طرف میزی که آن دو شمایل مبارک گذاشته شده بود حرکت کردیم. در دو طرف میز که شمایل ها بر روی آن قرار داشت حضرات ایادی امرالله در دو طرف به مثل یاسبان در نهایت صلابت و متانت ایستاده بودند. یک نظر به هریک از شمایل بسیار ذیقیمت بود و به عالمی می‌آرزید. جمعیت هم برای آن لحظه دقیقه شماری می‌کرد. ولی هرکس مختار بود هرطور قلبش اراده کند زیارت نماید. بعضی یک لحظه نگاه می‌کردند و رد می‌شدند عده‌ای در مقابل شمایل بحال احترام می‌ایستادند و دقائق زیاد صرف می‌کردند. بعضی ها با کمال خضوع زانو می‌زدند و دعا می‌خواندند و راز و نیاز می‌نمودند. عده‌ای با صدای بلند می‌گریستند واقعاً صحنه‌ای بود فراموش نشدنی.

حضرات ایادی امرالله بخصوص امة البهاء، روحیه خانم گوهری شمین در جمع ما بودند. در شخص خادم هیجان فوق العاده‌ای ملاحظه می‌نمودم. ایشان منتها درجه علاقه و احترام را بشرکت کنندگان مجتمع در کنفرانس داشتند. احترام و توجهشان به حرم حضرت ولّی امرالله بی اندازه مؤثر بود. این مسئله برای من درس بزرگی بود. این دقائق حسّاس برای ابد در ذهن من باقی ماند. ایشان بمن آموختند که معنی احترام و تواضع چیست.

دومین کنفرانس بین القارات

بعد از افتتاح مشرق‌الاذکار در امریکای شمالی واقع در ویلمت Wilmette دومین کنفرانس بین القارات در تاریخ ۳ تا ۶ می ۱۹۵۳ در پالمهاس Palmer House در شهر شیکاگو تشکیل گردید. پس از خواندن الواح مبارک حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء به زبان های مختلفه ایادی امرالله جناب پل هنی، ناظم جلسه امة البهاء روحیه خانم را به عنوان نماینده حضرت ولّی امرالله به جمع حاضر در کنفرانس معرفی نمودند. حضرت حرم بعد از ابلاغ تحیت مخصوص از طرف حضرت ولّی امرالله بیان مهیمن و مهیج حضرت ولّی امرالله را بزبان انگلیسی قرائت نمودند.

اینک شده‌ای از آن پیام‌ها که به بهائیان شرق مرقوم داشتند به نظر خوانندگان عزیز می‌رسانم.

یا احبّاء البهّاء و مشاعل حُبّ و منابع ذکره بیسن برتبه، چه مقدار عظیم و خظیر است این جهاد جهانی روحانی و چه رفیع است مقام و منزلت فارسان مضمار عبودیت و مجاهدان و باسلان این مبارزت در این عصر اعزّ مشعشع نورانی آنچه را لسان عظمت در این روز فیروز بآن شهادت داده بیاد آورید قوله عزّ بهانه. «لعمرا لله از برای ناصر مقدر شده آنچه که خزائن ارض بآن معادله ننماید» در این اوان که جشن اکبر ابهی برپا صدای الوحا الوحا یا احبّاء البهّاء العجل العجل یا امناء البهّاء از عالم بالا متصاعد و هتاف یا طویسی و یا بشری و یا عزّا و یا شرفاً لمن قام بکلیتته علی نصره امرالبهّاء از ملا اعلی متتابع و رتّه ملکوتی انصرونی انصرکم العهد منکم و الوفاء من رتکم و معینکم و ناصرکم، از خلف سُرّادق ابهی مرتفع. یوم یوم جهاد کبیر اکبر است و زمان زمان تشّت و هجرت و مجاهدت و مبارزت و جانفشانی و استقامت در سبیل امر مالک قدر ...

در این پیام که خوانده شد حضرت ولیّ امرالله فتوحات گذشته را مرقوم داشتند و امیدواری حضرتشان این بود که اهداف نقشهٔ مورد نظر و توجه احتیای عزیز قرار گیرد و به فتح روحانی ممالک و اقطار جهان موفّق گردند و این فرصت گرانبها را از دست ندهند. حضرات ایادی امرالله حاضر در کنفرانس به مجتعمین معرفی شدند. هرکدام در ضمن صحبت کوتاهی خاطرنشان جمعیت نمودند که نظری به خدمات و صدقات و فداکاری‌های احتیای عزیز در دوران گذشته بنمایند که با دادن جان و مال و منال به آستان جمال مبارک خدمت نمودند آنان اشاره کردند که ما نیز در تحت ارشاد حضرت ولیّ امرالله باید با تمام قوی بکوشیم که اهداف نقشه عملی گردد. واقعاً محرکه‌ای بود. جنبه و شوری که امهٔ البهّاء و سایر ایادی عزیز در جمعیت ایجاد کردند باعث شد که ۱۳۰ نفر بر روی صحنه رفتند و آمادگی

خود را برای هجرت در نقشه ده ساله جهاد کبیر اکبر اعلام نمودند. در جلسه شب امة البهاء با کمال لطف مطالبی بسیار مؤثر از زندگی شخصی خردشان برای حاضرین تعریف نمودند. جمیع بیار تحت تأثیر خلوص و ایمان ایشان قرار گرفتند. در ضمن ذکر کردند که در این امر هرکس خدمت تر است مقرب تر می باشد. شرط تقرب بآستان جمال قدم بندگی و اخلاص است. مثلاً علی اصغر خادم مقامات را مثل زدند که وجودشان بسیار عزیز بود. در آن بساط قدس جز صدق و خلوص و وفا در خدمت به آستان مبارک مقبول نیست. واقعاً آن شب شب فراموش نشدنی بود روحیه خانم تا دیروقت صحبت می کردند. در آخر شب با تبسم محبت آمیزی با وجود اینکه نزدیک به نیمه شب بود و بسیار خسته بودند ذکر نمودند «میل دارم با یک یک دوستان عزیز دست بدهم و شخصاً احساساتم را ابراز بنمایم» حقیقتاً فرمایش ایشان بسیار در همه مؤثر واقع شد. ایشان به سالن پائین هتل تشریف بردند و کسانی که قبلاً خدمتشان نرسیده بودند یک یک جلو رفته به ایشان معرفی گردیدند. ساعاتی که در آن ایام در آن مؤتمر گذشت ذکرش روح و روان را تازگی می بخشد.

تواقیع صادره از کلک گهربار حضرت ولی امرالله چنان شور و هیجانی در جمعیت حاضر در کنفرانس بوجود آورد که همگی بدون استثناء صایل و مشتاق بودند که به نحوی از انحاء در این جهاد روحانی شرکت کنند. لذا برای شرکت کنندگان در کنفرانس جلسات خصوصی ترتیب دادند که در باره اهداف نقشه و محل های مهاجرتی مشورت کنند و غالباً حضرات ایادی را دعوت می نمودند که راهنما باشند. در یکی از این جلسات که بنده هم حضور داشتم جناب خادم مورد مشورت دوستان عزیز قرار گرفتند. از جمله کسانی که با حرارت و عشق فراوان داوطلب هجرت شد جناب منیر وکیل بود.

منیر وکیل

جناب منیر وکیل و خادم با یکدیگر دوست صمیمی بودند. منیر وکیل عضو محفل ملی عراق بود و غالباً در هر سفر که خادم به عراق می رفتند در

بارہ مأموریت ہائی کہ حضرت ولی امر اللہ بایشان عنایت کردہ بودند با ہم صحبت می کردند و در طرز اجرای آن با ہم مشورت می نمودند. از بین دو دوستی عمیقی میان این دو نفر ایجاد شده بود جناب وکیل در ارتش عراق بعنوان ژنرال خدمت می کردند ولی در قسمت های سیاسی دخالتی نداشتند و از لحاظ امکانات مالی در رفاه بودند، در نتیجه شرکت در کنفرانس اظهار تمایل کردند کہ از آنچه دارند بگذرند و بعنوان مهاجر نقشہ دہسالہ بہ یک نقطہ دیگر کہ جزو اهداف نقشہ باشد بروند و بقیہ عمر را فقط بہ خدمت آستان مبارک مشغول گردند. ایشان درخواست کردند کہ خادم یک نقطہ مهاجرتی بایشان پیشنهاد کنند. خادم ذکر کردند کہ تمام محل ہائی کہ در نقشہ ذکر شدہ است هدف است و مورد رضای مولای محبوب می باشد. شما خودتان محل را انتخاب کنید. ایشان ذکر کردند چطور می توانم محلی را انتخاب کنم کہ هیچ اطلاعی از آن ندارم. مسئلہ بسیار غامض شدہ بود. خادم پیشنهاد کردند کہ چشم ہایتان را ببندید و انگشت خود را بر روی یکی از این نقطہ های هدف بگذارید و بہ همان جا بروید. جناب وکیل این پیشنهاد را قبول کردند. اتفاقاً انگشت ایشان روی کریا سوریا Kuria Muria قرار گرفت. این جزیرہ ای بود صخرہ ای با پست و بلندی های شدید در ساحل دریای عربستان. آقای وکیل وقتی نقطہ مشخصہ را دیدند ذکر کردند. این کجاست ؟ خادم در پاسخ ذکر کردند کہ « من نمی دانم » آقای وکیل با خلوص نیت و عشق بہ خدمت بہ تنفیذ اهداف نقشہ ذکر نمودند:

« ابدأ ناراحت نباشید من حتماً این محل را پیدا خواهم کرد. »

چندماہ بعد کاغذی از منیر وکیل رسید. نوشته بودند کہ من مشغول پیدا کردن کریا سوریا می باشم و هنوز آن را نیافتہ ام. اما ہرگز دست بر نمی دارم و بالاخرہ بہ فضل جمال مبارک آن را پیدا خواهم کرد. چندی نگذشت کہ کاغذ دیگری از ایشان رسید. سرقوم داشتہ بودند کہ محل را پیدا کردم، این جزیرہ کوچکی است در ساحل دریای ہند. جمعیت آن فقط ۶۰ نفر می باشد. اثری از مدنیت مادی در آن جانیست خانہ ها مانند کلبہ و رسائل زندگی از هیچ نوع وجود ندارد. غذای ما مامی دریاست. ما مامی را می گیریم و بر روی

سنگ که از آفتاب سوزان عربستان داغ است کباب می کنیم. بعد از بحث در بارهٔ محلّ خود در نامه‌شان داستان جالبی را تعریف نمودند که روزی یک عدد بادمجان بطرف ساحل پرتاب شد. ایشان آنقدر از دیدن آن خوشحال شده بودند که برای اهالی تعریف کردند که چطور آن را می‌توان بصورت غذای لذیذی درآورد. اهالی محلّ بسیار متعجب از اطلاعات و تجربیات ایشان شدند. از ایشان سؤال کردند که چرا با داشتن این غذاها راحتی‌های زندگی به چنین نقطه‌ای آمده‌اند؟ در جواب گفتند: «من برای دوستی بشریت و شماها باین نقطه آمده‌ام» بعداً در کاغذشان شرح دادند که چطور کلبهٔ کوچکی برای خود ساختند تا کسی بتوانند در آن شخصاً استراحت کنند. زیرا در موقع طوفان و باران ماوانی دیگر در آن جزیره وجود نداشت. در کاغذ دیگری چنین ذکر کردند «که من بی اندازه وزن کم کرده‌ام و حال خوب نیست ولی نمی‌خواهم محلّ مهاجرتم را ترک کنم.»

مقامات دولت انگلستان که این محلّ تحت‌الحفاظه آنها بود بسیار نگران شدند وقتی شنیدند که یک ژنرال ارتش عراق در کریاموریا زندگی می‌کند برای اطلاعات بیشتر نمایندهٔ دولت انگلستان با چند نفر دیگر یک سفر خصوصی به کریاموریا نمودند که از فعالیت‌های این ژنرال آگاه شوند. واقعاً این یک موفقیت بسیار عالی برای این مهاجر برجستهٔ جمال اقدس ابهی بود که فرصت بدست آورد که امر مبارک را به آنها اعلان نماید. در عکس زیر ملاحظه می‌کنید که آقای منیر وکیل که جزو فارسان امر حضرت بهاء‌الدین می‌باشد در مقابل محلّی که با دست‌های خود ساخته بود ایستاده است.

خادم بعد از برگشتن از یکی از اسفار که بدستور حضرت ولی‌ام‌الله به عراق رفته بودند برای من چنین تعریف کردند «من در جلسه‌ای که آقای بغداد شرکت کرده بودند حضور داشتم. جناب منیر وکیل هم از کریاموریا مراجعت نموده بودند و در جلسه حضور داشتند. ایشان بی اندازه خسته ناتوان و بسیار ضعیف بنظر می‌رسیدند. منیر وکیل از تجربیات مهاجرتش بطور تفصیل بیان کرد و اوضاع زندگانی را در کریاموریا بطور وضوح شرح داد. بعد از تمام شدن مطالبش یکی از دوستان بیا خواست و گفت:

منیر نمی‌دانست که محلّ کجاست و بکجا می‌رود. حالا من می‌دانم
 کریا سوریا کجاست و زندگی در آنجا به چه نحو است. من حاضرم بجای
 منیر بروم. ما سرباز جمال مبارک هستیم. نمی‌توانیم محلّ خدمت و
 هجرت را خالی بگذاریم.



جناب منیر وکیل در کنار کلیه خود در جزیره کوریا سوریا

چه عاشقانی جمال مبارک بدنیا عطا کرده‌اند. این عشق سوزان آن‌هاست که
 به ما اجازه می‌دهد بخود بیایم و بگوئیم که بهائیان در تمام نقاط دنیا
 موجودند. جانفشانی‌ها و از خودگذشتگی‌های منیر وکیل باعث شد که تاج
 افتخار بر سر گذارد و به نام فارس امر حضرت بهاءالله **Knight of Bahá'u'lláh**
 تسمیه گردد.

خانم الای بیلی

حضرت ولی‌امران الله با دید ملکوتی خود نقشه دهساله جهاد کبیر اکبر را طرح و آن را به دنیای بهائی عنایت فرمودند. به دوستان عزیز فرصت بی نظیری داده شد که عمیقانه نقشه خدمت خود را طرح نمایند و این فرصت گرانبها را از دست ندهند و با یکدیگر در تأسیس ملکوت الهی بر روی زمین تشریک مساعی نمایند. بعضی فی الفور بدون تأمل داوطلب خدمت برای اجراء نقشه ده ساله شدند.

یکی از آن نفوس مقتسه خانم الای بیلی Ella Bailey بود. این خانم بزرگوار در سن ۸۸ سالگی تصمیم گرفت که برای مهاجرت به افریقا برود. هیچ مشکلی و هیچ مرضی تصمیم این خانم عظیم الشان را عوض نمی کرد.

خادم در باره این خانم مسن اطلاع پیدا کرده بود که در چنین موقعیتی برای مهاجرت به افریقا اسم نویسی کرده است. خیلی مشتاق شد که به دیدن ایشان برود. دکتر میلانی پزشک ایشان بود و در خانه خودش ایشان را بستری کرده و بعلت کسالت شدید این خانم ملاقات با او را ممنوع نموده بود. ولی در این محدودیت استثنائی قائل شدند. چون جناب خادم ایادی امر بودند بنده هم این شانس نصیب شد که در خدمت ایشان بدیدن این جوهر وفا و خدمت و عشق برسم. خادم دست این خانم عزیز را در دست گرفت و از او احوالپرسی کرده و از تصمیمات آینده اش پرسید، او از دیدن ایشان بسیار مسرور شد و گفت « الحمدالله حالم بهتر است و بدرگاه خداوند متعال دعا می کنم که آنقدر به من عمر عنایت فرماید که به افریقا برسم، آیا شما در پیام نخواندید که همه باید بخدمت برخیزند حتی اشخاص پیر و مسن هم نباید از این نعمت محروم بمانند. آنها می توانند استخوان های خود را در محل های اهداف نقشه پخاک بپارند. این بزرگترین آرزوی من می باشد. بقدری بیانات ایشان با ایمان و ابقان و فداکاری ذکر شد که اثرات عمیقی در هردوی ما باقی گذاشت که اینست رسم خدمت به آستان مبارکه. ما وجودی را ملاقات کردیم که عصاره محبت و خدمت بود و اتکاء او فقط به جمال

اقدس ابهی بود و بس.

در این مقال شته‌ای از داستان زندگی الا بیلی را زیب این دفتر مینمایم:
بیادلوح مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب سمندر افتادم که
میفرمایند:

ای سمندر نار سوخته در سدره سینا جمال مبارک روحی و ذاتی و
کینوتی لارقانه الفداء در اواخر ایام از قم مطهر وعده فرمودند که
به فیض مدرار و تأییدات ملکوت اسرار نفوس مبعوث گردند و هیاکل
مقتسی مشهود شوند که انجم سماء هدایتند و انوار فجر عنایت. مظاهر
آیات توحیدند و مطالع انوار تقدیس ... این نفوس شب و روز آرام
نگیرند و آرام نبینند و فراغت نجویند در مضجع راحت نیارامند، آسوده
نشینند ... چون ستاره صبحگاهی بر جمیع آفاق بدرخشند ... این عبد
در نهایت انتظار است که این نفوس مبارکه کی موجود و این مظاهر
مقتسه ظاهر و پدیدار گردد.

خانم الا بیلی شاید یکی از آن نفوس بود که حضرت عبدالبهاء در این لوح
منیع مبارک بآن اشاره فرمودند. وی با تمام وجود خدمت کرد.

شرح حال خانم الا بیلی، ترجمه آقای اسمعیل سیاهپوش

خانم مارتا بیلی Martha Bailey در تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۸۸۴ در شهر
هوستن در ایالت تگزاس پا به عرصه زندگی گذاشت. در ایام کودکی
همراه والدینش به ناحیه سان دیاگو در کالیفرنیا نقل مکان کرد و در یک
خانه یک طبقه به زندگی خود ادامه داد. خانم بیلی در دو سالگی دچار
فلج اطفال شد و یکی از پاهایش از کار افتاد. بر حسب حالت کودکی
وی به هوای آزاد و طبیعت علاقه مند شده با وجود نقص جسمانی با
مهارت اسب سواری می‌کرد.

در جوانی علاقه به خدمت به هموعان در وی پدیدار شد. عادت اتخاذ
تصمیم او به تحصیل در رشته تعلیم و تربیت همانا امکان راهنمایی و

تربیت کودکان بعنوانین و وسائل مختلف بود وی در کلاس های مختلف دبستان تدریس نمود. به حتی شاگردان بوی علاقه مند شدند که محبت معلم و مربی خود را برای همیشه در قلوب خود احساس می نمودند. ... تصاویر ایتام کودکی ایشان صباحت منظر و جذابیت مخصوص وی را نشان می دهد. خانم بیلی مخصوصاً از ازدواج خودداری نمود تا بتواند به عده ای بیش از افراد یک خانواده خدمت کند.

خانم لوا گتسینگر Lua Getsinger به خانم بیلی تعالیم الهی را تعلیم داد و او که روح مستقندی داشت قبل از تشریف فرمائی حضرت عبدالبهاء به امریکا باصر مبارک اقبال نمود. از آنجائیکه احتیای الهی مقیم کالیفرنیا امید و انتظار متبرک شدن سواحل اقیانوس کبیر را با اقدام سرکار آقا نداشتند عده ای از آنها به شیکاگو رفتند تا حتماً مولای خود را زیارت کنند خانم بیلی نیز باین سفر تاریخی خود اقدام نمود. خصائص اخلاقی و ممتاز الا بیلی بر دوستداران ایشان و احتیای مقیم سانفرانسیسکو واضح و مبرهن بود او اولین ناظم محفل روحانی برکلی بود و برای مدت بیش از بیست سال باین سمت انتخاب می شد. او پیوسته با بیان و حسن اعمال خود دیانت مقدس بهائی را تبلیغ می نمود. معیناً مایل بود که تظاهر ننموده بدیگران بیش از خود فرصت انجام این قبیل خدمات را بدهد ... هرگز از بیلی را روی صحنه نطق و خطابه مشاهده ننمودم. او هرگز مایل به معرفی خود و کسب شهرت نبود. اطاق کارش در کلوب زنان برکلی که سالیان دراز عضو کلوب مزبور بود بشابۀ درمانگاه افراد پریشان حال و مستأصل بود. ارائه تعالیم الهی بدیگران بوسیله خانم بیلی مانند تقدیم گرانبهاترین مایملک فردی از افراد به پادشاه مملکت می نمود. اصالت نظر و شیرینی گفتار و کردار از صفات مشخصه او بود. خانم بیلی هرگز عقیده و نظریه خود را به دیگران تحمیل نمی نمود. در عین حال پیوسته تشنگان وادی حرمان را بعنوانین مختلف دعوت می کرد تا آب حیاتی را که شفابخش صلل و نحل عالم است بنوشند. حیات پاک و مقدس او موجب ایجاد بهترین

وسائل ترویج و معرفتی پیام الهی که با دل و جان در راه اشاعه آن کوشا بود می گردید. بدون تظاهر و خودنمایی فباکاری می کرد بارها مهمانی های مجلل برای اجتهاد و دوستان ترتیب می داد در حالیکه مهمانان نمی دانستند که غذای میزبانان اغلب عبارت بود از چای و نان و شاید قدری سوپ. اوقات و ایام وی صرف مسرود کردن دل شکستگان، یاری مستمندان، ملاقات مرضی، و صفابخشیدن به روح مراجعین پیشمار که دائماً بیدار و ملاقاتش می آمدند می شد ...

خانم بیلی کالیفرنیا را که سالیان دراز در آنجا بسر برده بود در تاریخ ۱۴ جولای ۱۹۵۳ برای همیشه ترک کرد.

خانم بیلی در دومین کنفرانس تبلیغی ۱۹۵۳ در شیکاگو شرکت کرد و ما در این زمان بود که به دیدن روی نازنینش نائل گشتیم. آرزوی قلبی وی که شرکت در نقشه جهاد کبیر اکبر و حرکت به سوی نقطه مهاجرتی بود تحقق یافت و آفریقا را برای هجرت در نظر گرفت

الا بیلی بآرزوی قلبی خود رسید. در مدت کوتاه که در افریقا بود باز آرام ننشسته بود و به خدمت مشغول بود. چند ساعت قبل از صعودش به ملکوت ابهی با یکی از اعضاء محفل ملی سابق افریقا ملاقات کرد و یک جوان ایرانی الاصل را چنان منقلب نمود که دیگر تاب و توان نداشت و به خدمت امر قیام نمود و به فیزان در افریقا مهاجرت نمود.

آرزوی الا عملی شد، در ۲۶ اگست ۱۹۵۳ در خاک افریقا مدفون گردید. حضرت ولی امرالله تلگرافی مملو از لطف و مرحمت بعد از درگذشتش سخا بره فرمودند و او را در ردیف ایادی امرالله درونی بیکر و ماریون جک Marion Jack قرار دادند و فرمودند نقشه دهساله قربانی لازم داشت و آن قربانی سرگ شجاعانه الا بیلی بود. او بمقام شهادت نائل شد و سبب افتخار جامعه بهائیان امریکا گردید. جسد او مایه تقدیس خاک قاره افریقا خواهد بود.

متعاقب این دو مؤتمر تاریخی یعنی افتتاح مشرق الاذکار ولست که به قدم

مرکز میثاق الهی مزین شده بود و دومین کنفرانس بین‌القارات در شیکاگو،
 اعضاء محافل ملی امریکای جنوبی و مرکزی با دورتی بیکر ایادی امر و
 مهاجرین آن نقاط در جلسه‌ای مجتمع شدند که در باره اهداف نقشه برای
 امریکای لاتین مشورت نمایند. دورتی بیکر پیام مبارک حضرت ولی‌امرالله
 را بسمع اعضاء محافل روحانی رساندند که حضرت شوقی افندی مایلند که
 احتیای ممالک لاتین با ایادی ایرانی ملاقات نمایند. این موضوع مطرح شد
 و قرار بر این شد که جناب ورقا به امریکای مرکزی و جناب خادم به
 امریکای جنوبی سفر نمایند. این تصمیم مورد قبول دو ایادی عزیز قرار گرفت
 ولی خادم بعداً متوجه شدند که امریکای مرکزی در آن موقع سال بسیار گرم
 و مرطوب می‌باشد و بالعکس امریکای جنوبی از آب و هوای بهتری
 برخوردار است لذا خادم داوطلب رفتن به امریکای مرکزی شدند و چون جناب
 ورقا در سنین بالاتر بودند از ممالک امریکای جنوبی براحتی دیدن نمودند.
 در این سفر تاریخی جناب خسادم از کوسا و دو مرکز در جامائیکا،
 کینگزستون و پرت پرنس Porto Prince و پرتوریکو Portorico و
 بگوتا Bogota و کالی Cali و در امریکای مرکزی پاناما و
 کتاریکا و نیکساراگوا و السوادور و گواتمالا دیدن نمودند
 خانم گیل ولسن Gale Woolson مهاجر امریکای لاتین و عضو محفل روحانی
 ملی که مترجم جناب خادم در ممالک امریکای مرکزی بود چنین می‌نگارد.
 دوستان عزیز ممالک امریکای مرکزی جناب خادم را یک دانشمند بتمام
 معنی در امر می‌دانستند ولی جناب خادم بایشان اظهار می‌داشتند که
 باین ممالک آمده‌اند که از آنان درس خضوع و خشوع و خدمت فرا
 گیرند. رفتار صمیمی و آرام، عشق و علاقه عمیق جناب خادم بآستان
 جمال مبارک، فهم و درایت وی در آثار و الواح جمال قدم قلوب آنان را
 بتمامه مستقر کرد. خیلی جالب توجه است که ملاحظه می‌شد که
 چقدر زود احتیای عزیز به ایشان علاقه مند شده و احترام فوق‌العاده
 به ایشان ابراز می‌داشتند در حقیقت وحدت روحی بتمام معنی در جمع
 حاضر مشاهده می‌شد با وجودیکه از لحاظ زبان و آداب متفاوت بودند

ولی تمام این موانع در لحظه‌ای از بین رفته و یک علاقه روحانی و ابدی جایگزین آن گردید.

ایادی امر با کمال خلوص و از تمامی قلب و روان صفات و رفتار دوستان امریکای لاتین را بطوری که حضرت ولی‌امراالله ابراز می‌داشتند ستودند و تصمیمات دوستان عزیز را در راه خدمت امر قدردانی نمودند. این قدردانی در فرد فرد آنان شوق و ذوق بی‌منتها بوجود آورد و مصمم شدند که وظائف تازه را با کمال قدرت و همت و رشادت بمنصه ظهور رسانند و جناب خادم در باره عهد و میثاق الهی و تبلیغ و تبشیر امر مطالبی عرضه داشتند و قوای روحانی آنان را تقویت نمودند.

همانطور که جزو خصوصیات ذاتی ایادی امر جناب خادم بود ایشان با کمال خلوص و محویت در باره عشق و احترام و اطاعت بدستورات حضرت ولی‌امراالله صحبت می‌داشتند و جمع حاضر را بفرمان مبارک و دستورات صادره از مرکز امر تشویق و ترغیب می‌نمودند. کسانی که در جلسات سخنرانی ایشان حضور داشتند قلباً ارتقاء روحانی یافته و روح تابناکشان باعلی درجه شادی می‌رسید و باغزای روحانی عجیب و تقویت می‌شد.

حضرت ولی‌امراالله در باره خدمات عاشقانه و پر از شور و انجذاب خادم توسط دوستانی که در جلسات ایشان شرکت کرده بودند مطلع می‌گشتند. در یکی از مکاتیبی که لونی کاسول Louise Caswell در ۱۹۵۳ از روحیه خانم حرم مبارک دریافت کرده بود و برای همکار و دوست عزیزش آرتومس Aertamus ارسال داشته چنین آمده است:

ایادی محترم امرالله ذکرالله خادم بسیار در قلب ولی‌امراالله عزیز می‌باشد. از هر شهر و دیاری که می‌گذرد اخباری مملو از تشکرات عمیق دوستان از ملاقات ایشان و تقویت روحانی اجباء و بالاتر از همه عشق و اطاعت از دستورات حضرت ولی‌امراالله است واصل می‌گردد. این مکتوب به خط حرم مبارک امه البهاء روحیه خانم از طرف

حضرت ولت امرالله نگاشته شده و بامضای ایشان نیز موشح گردیده است. من شخصاً بیاد می آورم که بهائیان عزیز که من هم جزء آنان بودم تا چه حد شادی و احساسات عمیق روحانی فقط از ملاقات و دیدن روی عزیز روحانی جناب خادم به دست می آوردند و می دانم که ایشان بعداً به کستاریکا و گواتمالا برای ملاقات دوستان عزیز عازم شدند.

بعد از سفر کلمبیا خادم یک کاغذ بسیار دوستانه به محفل ملی امریکای مرکزی برای تشکر از ملاقات دوستان و بخصوص مساعدت خانم گیل ولسن برای ترجمه بزبان اسپانیولی نگاشتند:

دوستان بسیار عزیزم. محفل ملی بهائیان امریکای لاتین قبل از اینکه امریکای لاتین را ترک کنم می خواهم با کمال اشتیاق تشکرات قلبی خود را بساحت آن محفل مقدس تقدیم نمایم. برای من صوفیّت بسیار ارزنده ای بود که بملاقات خواهران و برادران عزیزم در کلمبیا، برنگیلا Barranguila، بورکارامننگا Burcaramanga پُگانا و کالی برسم.

حقیقتاً قادر نیستم احساسات عمیق و تشکرات قلبی خود را به ولت امر محبوب عرضه دارم که این لطف و مرحمت را از من دریغ نداشتند و اجازه فرمودند که با احتیای عزیزش در جزائر و محل های ذکر شده در بالا ملاقات نمایم.

باید به محفل مقدس شما تبریک عرض کنم که چنین افرادی در ظل تشکیلات شما در کلمبیا ساکن می باشند و با چنین عشق و شوری با سر خدا قائم هستند. آن عزیزان دل و جان قول دادند که به پیروزی های بیشتری در ظل نقشه ده ساله نقشه جهاد کبیر اکبر موثق گردند و قلب صولای محبوب را شاد و مستبشر نمایند. ایکاش می توانستم بر اثر اقدام آن ها و عشق و محبتشان مشی نمایم. تمنا دارم مراتب خضوع و خشوع و احترام مرا به تمامی دوستان عزیز در نقاطی که ملاقات شد ابلاغ بفرمائید. با عرض خضوع و محویت ذکرالله خادم

حضرت ولی امرالله به حضرات ایادی امرالله مأموریت دادند که مدت کوتاه بین کنفرانس های بین القارات را بدین اجتهاد و تشویق آنان به خدمت و هجرت صرف بنمایند.

در مدت غیبت خادم درسفر با امریکای مرکزی، ایادی امرالله خانم دروتی بیکر مرا بمنزل خودشان دعوت نمودند که در مدت غیبت جناب خادم مهمان ایشان باشم. با کمال مسرت این دعوت را قبول کردم و از اینکه چنین موقعتی بدستم آمده آستان جمال مبارک را شاکر بودم ولی نمی دانستم که خانم دروتی بیکر برنامه های مفصل برایم ترتیب داده اند که هرشب در یکی از جلسات تبلیغی در مواضع مختلف در لایما Lima و کلیولند Cleveland و نقاط اطراف صحبت کنم. البته تجربیات لازم را برای این کار نداشتم. حضورشان عرض کردم که آمادگی این نوع خدمت را هنوز ندارم. خانم بیکر درس بزرگی بمن دادند. ذکر نمودند کلید موفقیت در هر امری آنست که شما قدم اول را بردارید و با دعا و تضرع و مناجات موفقیت بدست خواهید آورد. در هر حال برنامه درست شده بود چطور ممکن بود که این موهبت بزرگ را از دست بدهم. بنابراین همانطور که خانم بیکر گفته بودند با توکل به جمال مبارک و قلبی محلو از قدردانی قبول کردم. هرشب ساعت ۵ بعد از ظهر یکی از دوستان برای همراهی من به منزل خانم بیکر می آمد و بعد از ختم جلسه مجدداً بمنزل ایشان بر می گرداند. شب هروقت و هر ساعتی که بر می گشتم خانم بیکر را با شوهر عزیزش فرانک در آشپزخانه جالبی که داشتند مشغول صحبت می دیدم. به محض ورود من هردو نفر با آغوش باز استقبال می کردند و از جریان جلسه سؤال می نمودند و باین خدمت تشویق می کردند. بعداً من به اطاعتی که برایم تعیین شده بود می رفتم و نمی دانم که تا چه موقع شب صحبت آنها ادامه داشت. خانم دروتی بیکر بمن گفتند که تنها در آخر شب است که هردو وقت دارند در باره مسائل زندگی و برنامه روز بعد با هم مشورت کنند.

ایادی عزیز دروتی بیکر بسیار خانم رشوف، مهربان و خدمتگزار امر بودند. تماسی وقتشان صرف تبلیغ و اشاعه امر مبارک میشد. روزی مرا به زیرزمین

منزلشان بردند و برایم شرح دادند که برای تبلیغ و جلسات تبلیغی چه کارها می کنند. انبار کوچک منزل ایشان شامل ظروف شیشه ای بزرگ و کوچک محتوی انواع و اقسام مرباها و حلویات بود. ایشان شرح دادند که موقعی که میوه فراوان است ایشان میوه ها را بصورت خام یا پخته در ظرفهای مخصوص نگهداری می کنند تا برای جلسات تبلیغی آماده باشد. حتی در غیبت ایشان اجتناب می توانستند جلسات تبلیغی را اداره کنند. منزل ایشان محل رفت و آمد تمام بهائیان اطراف بود. مبتدی ها، دوستان و آشنایان مرتباً برای ناهار، عصرانه و شام در آن منزل رفت و آمد می کردند و با تعالیم امر آشنا می شدند. در آن موقع لایما جمعیت بهائی زیاد داشت و تمام جمعشان مدیون دروتی و فرانک بیکر بودند. در مدتی که در خدمتشان بودم درس های بسیار ارزنده گرفتم که کلید موفقیت در هر امری این است که اوکین قدم را به اتکاء به لطف خداوند متعال بردارید و با مداومت و مرور در الواح و آثار بخدمات ارزنده نائل شوید. بکرات نمونه های باوژی از عشق و شوق و محویت و فنا به آستان جمال اقدس ابهی و اطاعت صرفه از دستورات و فرامین حضرت ولی امرالله در این وجود ذیقیمت عزیز مشاهده نمودم.

بعد از دو هفته اقامت در لایما خانم بیکر به قصد شرکت در جلسه محفل ملی عازم شیکاگو شدند. من هم با ایشان برای دیدن برادرم هوشنگ که در آن زمان محصل دانشکده پزشکی در شیکاگو بود همراه شدم. در ضمن راه ایشان بمن تذکر دادند که بواسطه گرفتاری های فراوان نتوانسته اند به مکاتبات رسیده جواب دهند و پرسیدند:

« آیا حاضری بمن کمک کنی؟ » من با کمال شوق عرض کردم « البته » ایشان خواستند که نامه هائی که می بایست جواب دهند بخوانم و جواب را نیز بطوری که دستور دهند در صفحه کاغذ نوشته و ضمیمه نمایم. در موقعیکه مشغول نوشتن جواب ها بودم بکمربه ایشان مکشی کرده و گفتند: « قرار بود کاری را انجام دهم و بکلی فراموش کردم » در گفتارشان حالت تأسف شدید موجود بود و فرمودند:

من به السی آستن Elsie Austin قول داده بودم که برایش دعا کنم. او عازم مهاجرت به افریقا می‌باشد. در حال حاضر مشکلات فراوان است و موقعیت مناسب مهاجرت نیست. تقاضا دارم با من همکاری کنید. با کمال شغف عرض کردم «البته هرچه بفرمائید اطاعت می‌کنم.»

دورتی بیکر خواهش کردند که (هل من مفرج غیرالله) را ۹۵ مرتبه ذکر کنیم، من بحریمی و خانم بیکر به انگلیسی.

ایشان بسیار آرام و شمرده مشغول تلاوت شدند و با هر کلمه قطرات اشک چون سروراید غلطان بر گونه‌هایشان سرازیر بود. من مات و متحیر مفتون این همه صفا و روحانیت شدم. دنیائی از عشق و ایمان در وجناتیشان ظاهر و نمایان بود. این قطرات اشک از قلبی وارسته سرچشمه می‌گرفت. دعای من دیگر مهم نبود. در آن حال فکر کردم بهتر است به این ملاتکه‌ای که با محبوب مربوط شده است نظاره کنم و بیاموزم. وقتی ایشان ۹۵ مرتبه را تمام کردند ماشین را در کنار جاده متوقف کردند و از حال رفتند. من بسیار مضطرب شدم و نمی‌دانستم چه باید بکنم. تابحال به چنین حالتی برخورد نکرده بودم و دلیل آنرا نمی‌دانستم. فکر کردم شاید وضع قلبی ایشان خوب نیست. در عین حال فکر کردم شاید از گرما و خستگی راه باشد. اوداقی را که در دستم بود بصورت بادبزن در آوردم که شاید کمی از گرمی هوا بکاهم و مرتباً ایشان را صدا می‌کردم «دوروتی دوروتی» چند دقیقه‌ای این حالت دوام داشت ایشان چشمانشان را باز کردند. بسیار مسرور و شاد بودند و ذکر کردند که خیلی متأسفم که آنقدر سبب ناراحتی شما شدم خدمتشان عرض کردم که آیا شما همیشه بعد از زیارت الواح و آثار در این حالت می‌باشید؟ در جوابم ذکر نمودند:

«وقتی شما از جمال مبارک تقاضائی آنقدر مهم دارید قطعاً تأثیرات عمیق در روح شما حاصل می‌شود» من جرأت و جسارت پیدا کردم که شاید سؤالات من را جواب بگویند. عرض کردم آیا چطور می‌توانید در صلا کبیر کاملاً و عمیقاً افکارتان را متمرکز در آیات منزله جمال قدم نمانید که از مسائل روزمره زندگی مشتت نشود؟

در جواب گفتند باید صبر کنید تا واقعاً احساس روحانیت مخصوص به شما دست دهد و عشق و آمادگی خواندن صلا کبیر را داشته باشید. من شخصاً برای اینکه خودم را آماده کنم چندین مناجات می خوانم تا این حالت روحانی را کسب نمایم آنوقت است که فکرم فقط متمرکز در صلا می شود.

در مدت قلیلی که با ایشان بودم علاقه و احترام من لحظه به لحظه افزوده می شد. متوجه شدم که این خصوصیات روحانی ایشان است که خادم از روحانیت و خلوص نیت و عشق ایشان باجرای دستورات حضرت ولی امرالله و اطاعت صرفه نسبت بفرامین مبارک صحبت می کند. یک نمونه از آن عشق و اطاعت محضه از دستورات ولی عزیز امرالله در آن ایام مهاجرت به نقاط اهداف نقشه ده ساله بود. ایشان در طی راه اظهار داشتند قصد دارند از عضویت محفل ملی خود را معاف نموده و برای هجرت در نقشه ده ساله اسم نویسی کنند. من بی اندازه در آن موقع از تصمیم ایشان متحیر شدم.

در آن زمان با خود فکر می کردم که ایشان عضو محفل ملی امریکا می باشند و در چنین هیأت مجللی خدمت می کنند. در حال حاضر وظیفه این هیأت ترویج روحانیت و تحکیم اتحاد بین اجباء و تشویق به مهاجرت طبق نقشه ده ساله می باشد. چه خدمتی ارزنده تر از این می توان به آستان جمال مبارک تقدیم نمود. در آن زمان و موقع عقیده داشتم که می بایستی از چنین موقعیتی استفاده کنند و استعفا ندهند. البته اینها مطالبی بود که در ذهنم می گذشت ولی بزبان نیاردم ایشان متوجه افکار قلبی من شدند. با نگاهی عمیق به من نظر کردند و ذکر نمودند:

آیا به خاطر داری که ولی امر محبوب صلا می مهاجرت دادند؟ این شامل عموم اجبائست دوستان عزیز بهائی باید باب ممالک دیگر دنیا را به روی امر باز کنند. ما چطور ممکن است خود را از این نعمت محروم کنیم، من با شوهرم فرانک در این باره مشورت کرده و مصمم شده ایم به West Indies برویم. ما جمیعاً باید مطیع فرامین ولی امر محبوب باشیم. چه کسی می داند که قسمت ما چیست؟ چه اتفاقی برای ما در آتیه رخ خواهد داد. مسلماً ما در ممالک مهاجرتی بسیار

مفید واقع خواهیم شد و به اشاعه امر کمک خواهیم نمود.

من مجدداً دورتی بیکر را با کمال اشتیاق در کنفرانس سوم در سوئد و همچنین در کنفرانس چهارم که در نیودهلی تشکیل شد ملاقات نمودم. کنفرانس سوئد که در قلب اروپا تشکیل شد دوستان از تمامی اروپا و سایر نقاط دنیا برای اشاعه امر جمال مبارک در آن شرکت کردند. جلسات کنفرانس فوق العاده روحانی و دنیائی از عشق و فداکاری بود. اینک چند کلمه ای در باره کنفرانس ها که شاهد آن بودم بعرض خوانندگان عزیز می رسانم.

سومین کنفرانس بین القارات در شهر استکهلم پایتخت سوئد در ۲۱ تا ۲۶ جولای تشکیل گردید.

از قارئین عزیز اجازه می خواهم شه ای از سالن کنفرانس بعرض برسانم. محل کنفرانس در شهر قرار داشت بمحض ورود در جلسه صحنه کنفرانس جلب نظر می نمود چه که با گلهای رُز بالوان مختلفه و گلهای سوسن و زنبق زینت شده بود، گلهای متنوع و گوناگون صحنه بالای کنفرانس را پوشیده بود بطوری که ناطقین جلسه در بین دریائی از گل مطالب خود را عرضه می داشتند.

روز ۲۲ جولای ناظم جلسه خانم Edna True ادنا ترو نماینده لجنة تبلیغ اروپا بنام نامی حضرت ولی امرالله جلسه را افتتاح نمودند. ایادی امر جناب دکتر جیاگری پیام حضرت ولی امرالله را که حاوی ۱۲ هدف برای پیشرفت امر در اروپا بود بسمع حاضرین رساندند سپس خانم اناکمپتن مهاجره عزیز و باشهامت در تبلیغ و ترویج امر که در نقشه ۷ ساله اول و نقشه ۷ ساله دوم عامل مؤثری بود پیام مجمع شورای بین المللی در حیفا را قرائت نمود.

۱۴ نفر از حضرات ایادی امرالله حاضر در کنفرانس معرفی گردیدند. خانم دورتی بیکر در ضمن سخنان خود ذکر کردند که «حالا من می خواهم مثلی که بسیار مصطلح و بسیار جالب توجه است در رابطه با امر مبارک به سمعان برسانم و آن این است که اروپا نبض دنیاست» اگر ما این نبض را قوی کنیم دنیا را بنام نامی جمال مبارک فتح کرده ایم.»

مجموعین کنفرانس عبارت بودند از ۱۷۶ نفر از عزیزانی که در طی نقشه ۷ ساله دوم باصراقبال نموده بودند. ۶۶ نفر از آلمان. ۴۲ نفر از ایران، ۴۸ نفر از انگلستان و عده

دیگری از سایر ممالک دنیا. در این کنفرانس هم مانند سایر کنفرانس های نقشه ده ساله حاضرین به نعمت زیارت شمایل جمال اقدس ابهی جل شانته و حضرت ربّ اعلیٰ فائز گردیدند. این دو شمایل تحفه مقّس و شینی بود که حضرت ولّی عزیز امرالله برای زیارت مجتعمین در کنفرانس های چهارگانه اهداء فرمودند کلمات قادر نیستند که احساسات حاضرین در کنفرانس را بیان کند. همینقدر می توان گفت که مطالب کنفرانس و زیارت دو شمایل مبارک حسّ شوق و خدمت و جانفشانی خارج از تصویری در عوم حاضرین ایجاد نمود.

دو شب کنفرانس در باره تاریخ امر در گذشته و مقام جمال اقدس ابهی و مشقات وارده بر جمال مبارک و برگزیدگان اسم اعظم بود. سخنرانان این دو جلسه ایادی عزیز جناب جرج تانزند و ذکرالله خادم بودند چند جمله از سخنان آنان را بسم قارئین عزیز می رسانم.

جورج تانزند یک ادیب عالیقدر، یک نویسنده برجسته، یک شخص والامقام در کلیسا، بعد از یافتن محبوب حقیقی تمام موقّیت های مادی زندگی را فدای خدمت به آستان جمال مبارک نمود.

ایادی امر جورج تانزند مشقات و صدماتی که بر انبیای اولالعزم وارد شده و سرگردانی و سرگونی جمال مبارک را که در این دور مقّس به منتها درجه رسیده تشریح نموده و یادآور شدند که این سرگونی ها و بلیّات که انبیاء متحمّل شدند به بشر می فهماند که دنیای دین قابل اعتناء نبوده و فقط یک حقیقت کلی موجود است و آن عشق به خدای متعال است که باید قلوب را مسخر نماید و ارتباط روحانی بین فرد و مظهر الهی را برقرار کند.

صحبت ذکرالله خادم

یکصد سال پیش جمال مبارک تنها بودند و اظهار امر فرمودند نفوس مبارکی که شناختند نرد عشق باخند جان و مال و هستی خود را فنا نمودند و با خون خود شجره امر را آبیاری نمودند. حالا بعد از گذشت

۱۰۰ سال عاشقان جمال ابهی در ۲۵۰۰ نقطه از نقاط دنیا ساکنند و به ۹۰ زبان تکلم می نمایند. ضمناً موفقیت های حاصله تا آن زمان را یادآور شدند که موفقیت اخیر تشکیل محفل ملی ایتالیا و سرنیس می باشد که یکی از ارکان بیت العدل اعظم است. امید و طید است که در ۱۹۹۳ بیت العدل اعظم تشکیل شود و ما شاهد آن روز بزرگی باشیم که حضرت دانیال نبی بآن بشارت داده و گفته است خوشا بحال کسی که بآن روز برسد.

چهارمین کنفرانس بین القارات در تاریخ ۷ - ۱۵ اکتبر ۱۹۵۳ در شهر نیویورک در تحت نظارت محافل ملی هند - پاکستان و برما تشکیل گردید اجتهاد از شرق و غرب و شمال و جنوب با شرق و ذوق بی نظیری مجتمع شدند و عده شرکت کنندگان ۴۸۹ نفر از کشورهای مختلف - ایران - عراق - مصر - افریقا - ترکیه و امریکا بودند. این جمع از لحاظ آداب و زبان بسیار متفاوت بودند ولی هیچیک از این تفاوت ها مانع مشورت و اقدام برای اهداف نقشه نبود. ما در کنفرانس یک دنیای نویسی را مشاهده کردیم که نمونه وحدت بشر بود و در نوع خود بی سابقه. همگی یکدیگر را عاشقانه دوست می داشتند زیرا همگی بندگان معشوق حقیقی، جمال اقدس ابهی بودند.

تنها آرزوی هر فردی آن بود که بتواند در انجام اهداف نقشه سهمی داشته باشد لذا در جلسه ای که برای دواطلبان هجرت و اجرای اهداف نقشه بود جمعیت کثیری بروی صحنه رفتند و آمادگی خود را برای خدمت بآستان مبارک ابراز داشتند. فرد فرد اجتهادی که عاشقانه به خدمت برخاسته بودند با لطف و محبت خاص حضرات ایادی اصرالله مواجه می شدند. ادعیه و مناجات های متعدد پزیران های مختلف در تمام طول کنفرانس تلاوت گردید و واقعاً مثل آن بود که کلمات مناجات ها از عالم بالا بگوش می رسید. در جمع حاضر کسی نبود که بتواند از ریزش اشک که چون سیلاب جاری بود خودداری کند صورت جذاب و روحانی جناب فیضی را در آن کنفرانس هرگز

فراموش نمی‌کنم زیرا از یک قلب سوخته و آکنده به عشق محبوب ابھی بر می‌خواست و این جذبۀ روحانی را به سامعین به منتها درجه‌ی ارزانی می‌داشت. این صوت و استغاثۀ جناب فیضی همیشه در قلب و روانم جا دارد. جمع حاضر در کنفرانس در قلب خود هیچ کاری را مهم‌تر از خدمت و مهاجرت در راه نوایای حضرت ولی‌ام‌الله و اجرای نقشه ۱۰ ساله نمی‌دانستند.

خدمات حضرات ایادی پس از کنفرانس‌ها

کنفرانس‌های چهارگانه جهاد کبیر اکبر به پایان رسید. حضرات ایادی امرالله نقشه‌های برگشت به اوطان خود را ترتیب داده بودند. در آخرین جلسه گرد هم آئی‌های آنان دستور مبارک حضرت ولی‌ام‌الله عزّ و وصول بخشید که ایادی امر از نقاط اطراف کنفرانس دیدن کنند و احتیاج را به اجرای نقشه تشویق نمایند. اگرچه کنفرانس به پایان رسیده بود ولی وظائف ایادی در قبال نقشه در آن برهه از زمان خاتمه نیافته بود هریک با شور و شوقی فراوان ندای ولی‌امر را لبیک گفتند و بوظائف حتمی خود در قبال نقشه ادامه دادند.

سهم دروتی بیکر دهلی و اطراف آن بود. دروتی هم خود را مصروف جوانان نمود و آنان نیز در تحت راهنمایی دروتی که قلبش به شعله محبت‌الله مشتمل و محلّ مهاجرتی خود را در گرنادا Grenada انتخاب نموده بود با تمامی قلب و روان بنزد هجرت و عشق باستان جمال مبارک را در قلوب آنان بیفشاند و آنان را چنان دل‌باخته خدمت و هجرت نمود که همگی یکدل و جان‌واله و شیدا آماده هجرت گردیدند. من از یکی از آن جوانان شنیدم که در روز آخر ملاقات با دروتی عزیز، وی در مقابل جمعشان ایستاده با قدرت و هیمنه چندین دفعه تکرار کرد: «ایکاش برایم مقدور بود که جان ناقابل خود را در راه خدمات و مجاهدات شما فنا کنم.» «آنقدر این لحن از اعماق قلب بود که قلوبمان را لرزان نمود. بایشان اطمینان دادیم که بر وفق فرامین مبارک تا آخرین لحظه حیات کوشا خواهیم بود.

دروتی بیکر که محل مهاجرتی خود را تعیین نموده بود هرگز به مملکت مورد نظر خود گرنادا نرسید. هواپیمای وی از کراچی به مقصد لندن از راه بیروت و رم در دریای مدیترانه نزدیک جزیره البا Elba در ۱۰ ژانویه ۱۹۵۲ سقوط کرد.

این واقعه ضایعه بزرگی برای اهل بهاء بود. نفس نفیسی با چنین روح و عشقی بی حد و حصر به ملکوت ابهی صعود نمود و یارانش را در سوز و گداز بی نظیری قرار داد. حضرت ولّی عزیز امرالله خدمات وی را ستودند و دستور فرمودند که جلسه یادبود شایسته‌ای در مشرق‌الاذکار منعقد گردد.

ترجمه تلگراف منیع مبارک که بافتخار محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا به مناسبت صعود ایادی امرالله دروٹی بیکر شرف صدور یافته است:

از صعود جانگداز و نابهنگام دروٹی بیکر ایادی برارنده امرالله و مروج فصیح البیان تعالیم الهیه و حامی ثابت قدم مؤسّسات امریه و مدافع دلیر اصول و مبادی آئین الهی قلوب محزون و متأثر است. خدمات باهرا متدایه‌اش بر افتخارات سالهای عهد رسولی و سنین اوکیته عصر تکوین دور بهائی افزوده است. از صمیم قلب برای ارتقاء روح آن متصاعده الی الله در ملکوت ابهی دعا میکنم منتسبین را به عواطف قلبی و موفور این عبد اطمینان دهید. روح پرفتوحش مشمول الطاف و عنایات لانهایه الهی است.

مقتضی است محفل تذکری شایسته مقام و خدمات جاودان او در مشرق‌الاذکار منعقد سازید. امضای مبارک شوقی

خادم و من در ۱۹۸۵ سفری به گرنادا نمودیم. محفل روحانی جلسه‌ای برای ملاقات با ایادی امر در یکی از شهرهای نزدیک تشکیل دادند. جمعیت اجتهاد از جمیع اطراف جمع شده بودند. قبل از شروع پروگرام ناظم جلسه شرح مبسوطی در باره مؤسسه ایادی و عهد و میثاق الهی بیان نمود. این صحبت بسیار جالب و آموزنده بود. من بعد از جلسه از ایشان سوال نمودم

که این عشق روحانی را در چه زمان آموخته اند؟ وی ذکر نمود که ما جمعی بودیم که به وسیله فرانک بیکر Frank Baker به شرف ایمان فائز شدیم و در نزد ایشان الواح و آثار مبارکه را مطالعه و تحصیل نمودیم. من مجدداً در ۱۹۸۹ سفر دیگری به گراناادا نمودم و قسمت اول این کتاب را بزبان انگلیسی در آن محل شروع نمودم. این را بفال نیک گرفتم که هنوز دوتی بیکر مرا برای خدمت امر تشریح می نماید. منزلی که در آن ساکن بودم در نزدیک خانه ای بود که فرانک بیکر ساکن بوده و الآن در تصرف امر است و یک فامیل بهائی در آنجا زندگی می کنند. به محض ورود به این خانه آرامشی مخصوص به انسان دست می دهد.

هندوستان

خادم علاوه بر سفرهائی که به افریقا و نیمکره غربی نمودند به دستور حضرت ولی امرالله چندین سفر به جنوب شرق آسیا نمودند. نخستین این سفرها در ۳۰ اکتبر ۱۹۵۳ واقع شد که به هندوستان (اگرا، بمبئی، پونه، پنج گنی و کلکته) و تایلند (بانگکوک) و ژاپن رفته و به دیدار دلدادگان جمال قدم فائز شدند.

حضرت ولی امرالله در تاریخ ۹ سپتامبر ۱۹۵۴ به حضرات ایادی مقیم ایران (سندری، روقا، علائی، فروتن، خاضع و خادم) دستور فرمودند که از طرف هیأت ایادی یک نفر را تعیین کنند که با محافل روحانی ملی هندوستان، برما و پاکستان بمنظور تنفیذ اهداف نقشه ده ساله جهاد روحانی ملاقات نموده و تصمیم قطعی برای خریداری زمین مشرق الاذکار شبه قاره هند اتخاذ نمایند. البته این موضوع جزء اهداف نقشه دهساله آن محفل ملی بود و محفل ملی ایران نیز در تحقق آن سهم بود.

در ۱۰ اکتبر ۱۹۵۴ خبر بهجت اثری واصل شد که آقای اردشیر رستم پور یکی از بهائیان حیدرآباد مبلغ ۱۰۰۰ روپیه برای خرید زمین مشرق الاذکار که

در حومه دهلی نو قرار داشت تقدیم نموده، با وجودیکه این اقدام تاحتی سبب ترضیه خاطر حضرت ولّی امرالله بود ولی هنوز موضوع فرستادن یک ایادی امر بعنوان نماینده هیأت ایادی صورت عمل به خود نگرفته بود.

خادم داوطلب سفر شد و در ۱۲ دسامبر ۱۹۵۴ آمادگی خود را برای این مأموریت از طرف هیأت ایادی تلگرافاً بساحت اقدس عرض نمود. خادم با هدایت حضرت ولّی امرالله برای ملاقات احتبای بغداد و دهلی نو و شرکت در جلسه محفل روحانی ملی بهائیان هندوستان که در ۲۷ دسامبر ۱۹۵۴ تشکیل می شد سفر کرد و تلگرافاً عنایات مبارک را ملتزم شد. حضرت ولّی امرالله تلگرافاً تصویبشان را اعلام نموده دستور فرمودند که محفل ملی باید مجتانه تمام قوای خود را صرف خرید حفاظر قدس در جاکارتا، کلمبو و رنگون نمایند و به خادم دستور فرمودند که مزار مقدس والد جمال مبارک را در نجف و کربلا با کمک محفل ملی عراق معین و مشخص نماید و بادعیه حضرتشان خادم را مطمئن فرمودند: «ادعیه من همراه شماست».

در ۲۷ دسامبر با محفل ملی هند ملاقات نموده و آنان را به تشویق و تحریص بر اجرای اهداف نقشه مربوط به آن محفل مقدس نمود. محفل ملی تلگرافی حضور مبارک حضرت ولّی امرالله عرض نمود و خاطر مبارک را اطمینان دادند که منتهای جدیت را برای اجرای اهداف نقشه دهساله مربوط به هندوستان در اسرع وقت انجام خواهند داد. این کار شامل مراکز امری جاکارتا و کلمبو و ساختمان مرکز بهائی در رنگون خواهد بود و با کمال جدیت دنبال خواهد شد.

تمام طول سفر در هندوستان وقف تشویق احتبای عزیز بر اجرای اوامر مبارک بود که قیام عاشقانه و فداکاری های لازمه را برای انجام اهداف نقشه دهساله بنمایند.

در ۳۰ دسامبر ۱۹۵۴ خادم با اتفاق اعضاء محفل ملی هند از زمین مشرق الاذکار دیدن بعمل آورد و مناجات با کمال جذب و خلوص تلاوت نمود و طلب تأیید و توفیق برای انجام این مشروع عالی کرد که حقیقتاً موفقیتی بزرگ بود و وجوه لازم برای اجرای این مشروعات بوسیله احتبای تبرّع گردید.

یک هفته در کراچی بنیدار اجتاء فائز شده و از آنجا سفری با ترون به هیدرآباد برای ملاقات فرد ممتاز برجسته آقای اردشیر رستم پور که نام نامیشان برای ابد در تاریخ امر در هندوستان و با مشرق‌الاذکار هند مرتبط می‌باشد نائل شد.

در ۹ ژانویه ۱۹۵۵ موقعی که آمادۀ حرکت از دهلی نو بود هدیه نفیس تلگراف حضرت ولّی عزیز امرالله واصل شد.

"Deeply appreciate services urge friends ... concentrate objectives
Plan, assure loving prayers."

عمیقاً از خدمات شما قدرانی میکنم تاکید کنید که دوستان در اجرای اهداف کوشا باشند و آنها را بادهیۀ من اطمینان دهید (ترجمه به مضمون).

مراتب لطف و مرحمت حضرت ولّی عزیز امرالله مکرراً به خادم ابلاغ می‌شد و وی را به خدمت آستان مبارک تشویق می‌نمود. این بود که آتش عشق به خدمت همیشه در قلب و روان او شعله‌ور بود.

مرقد والد جمال مبارک

پس از اجرای فرمان مبارک حضرت ولّی امرالله در هندوستان، چون هنوز محلّ مرقد والد حضرت بهامانله مشخص نشده بود لذا سفرهای متعددی در ظرف سه سال برای انجام این منظور انجام یافت.

از دفتر خاطرات خادم:

دستورات و تأکیدات هیكل مبارک حضرت ولّی امرالله برای اجرای اهداف نقشه چنان شود و هیجانی در جمع اجتاء در بغداد ایجاد نمود که غیر قابل توصیف است. غالباً شب‌ها بدور هم جمع می‌شدند و به تضرع و زاری می‌پرداختند که الطاف مبارک حضرت بهامانله شامل حال گردد و

به خدمت موفق شوند. یکی از شب‌ها تضرع و ابتهال اوج گرفت. جمیع در آن لیل تاریخی در آن محفل نورانی که بارقه الطاف و عنایات مبارک از هر سو عیان بود حالت غریبی داشتند و دست تضرع به آستان جمال قدم بلند نمودند، مناجات و آیات تلاوت گردید و از اعماق قلب مسئلت نمودند که تسهیلی در تنفیذ این مشروع مقلس فراهم گردد.

با هدایت حضرت ولی امرالله و تفرس‌های پی‌درپی شبانه روزی اجتهای عراق و معیت ایادی امرالله خادم محل مرقد والد جمال قدم تعیین گردید.

از دفتر خاطرات خادم:

باری پس از آنکه راپورت به شرف لحاظ و تصویب مبارک ولی امر فائز گردید، امر مطاع مبارک بانتقال رمس مطهر والد جمال اقدس ابهلی عز صدر یافت. امر فرمودند ایادی آسیا جمیعاً به بغداد عزیمت نمایند و در تشییع تاریخی آن رمس مطهر که یکی از اهداف نقشه مقصد روحانی دهساله جهاد کبیر اکبر بود حضور بهم رسانند و مراتب صحوت و بندگی خود را تقدیم دارند.

لذا حضرات ایادی امرالله، جناب علیمحمد ورقا، جناب طرازالله سمندری، جناب علی اکبر فروتن و جناب جلال خاضع از طهران به بغداد عزیمت نمودند. این عهد مستمند در آن موقع حسب الامر مبارک حضرت ولی امرالله در سفر آمریکای مرکزی، آمریکا و کانادا و حضور در کانوشن تاریخی پاناما بودم.

حضرت ولی امرالله در ۱۷ جولای ۱۹۵۷ طی تلگرافی انتقال رمس والد جمال مبارک را به دنیای بهائی اعلام فرمودند:

انتقال رمس جناب میرزا جزوگ، یکی از اهداف مهم نقشه جهاد کبیر اکبر را به ایادی امرالله و محافل روحانیه ملیه ابلاغ کنید. (ترجمه به مضمون)

ژاپن

لجنة تبلیغ آسیا در امریکا در تحت هدایت حضرت ولی امرالله کنفرانس از ۲۳ تا ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۵ در ژاپن تشکیل داد. خادم به نمایندگی حضرت ولی امرالله در این کنفرانس شرکت نمود. من هم افتخار حضور داشتم. هدف کنفرانس تزئید عدد محافل محلّیه در ژاپن و تأسیس مقدمات تشکیل محفل روحانی ملی شمال شرقی آسیا بود. کنفرانس در یک بنای مجلّلی در شهر نیکو که متعلق به امپراطور ژاپن بود تشکیل گردید. در بالای تپه مرتفعی قرار داشت و منظره‌ای بسیار مصفا و زیبا و دلنیر داشت. نمایندگان از ممالک مختلفه از جمله جزائر کارولین *Caroline*، گوام *Guam*، ماریانا *Mariana*، هنگ کنگ *Hong Kong*، کره *Korea*، فرمز *Formosa* (که حالا تایوان *Taiwan* نامیده می‌شود) و ماکائو *Macao* آمده بودند، نماینده محفل ملی امریکا و لجنة تبلیغ آسیا خانم شارلوت لینفوت *Charlotte Linfoot* بودند. بعد از دعا و مناجات بساحت جمال اقدس ابھی پیام مبارک حضرت ولی امرالله قرائت شد. پیام مبارک قلوب احتیاء را بهم مرتبط نمود. امید و اطمینان بخشید که مساعی جمیله فرد فرد احتیاء مورد توجه هیکل مبارک می‌باشد.

پیام مبارک به جمعیت حاضر در کنفرانس این بود که شش محفل جدیدالتأسیس در ژاپن تشکیل و در ۱۹۵۷ محفل ملی شرق آسیا انتخاب گردد. این پیام فوق‌العاده در قلوب احتیاء نفوذ نمود و در هر جلسه‌ای اوج می‌گرفت بطوری که در جمع حاضر کاملاً واضح و عیان بود. قلوب بهم مرتبط بود هر یک در قلب و روان تعهد می‌کرد خدمتی که لایق آستان جمال مبارک باشد انجام دهد و در این اهداف سهم بسزانی داشته باشد.

این کنفرانس بمن درس‌های آموزنده‌ای داد. متوجه شدم که جز تعالیم جمال مبارک هیچ قوه‌ای قادر نیست فرق مختلفه و ادیان متفاوته و الوان متنوعه را در ظلّ خیمه یک‌رنگ در آورد. شرکت‌کنندگان در کنفرانس بدرجه‌ای از روحانیت رسیدند که جان نثار یکدیگر می‌نمودند. تمام کنفرانس‌هائی که در

۱۳۰

آن زمان در دنیای بهائی در تحت هدایت حضرت ولی امرالله تشکیل می‌شد سرشار از چنین عشق و روحانیتی بود. جمع حاضر در کنفرانس با تماسی وجود مشتعل می‌شدند و منتظر فرصت بودند که خدمات ارزنده‌ای تقدیم آستان جمال مبارک نمایند.

من در آغاز ورود به ژاپن خودم را غریب حس می‌کردم ولی در طول سه روز کنفرانس دیگر حدود و ثغوری برای ملیت، نژاد و آداب وجود نداشت. واقعاً وحدت عالم انسانی را می‌توانستیم بتامها در آن جمع مشاهده کنیم و توجّات روح را لمس نماییم این بود که اشک شوق و شادی از چشمان عموم جاری بود.

خاطرات آن سه روز جزء ایام شیرین زندگی من محسوب است و هرگز فراموشش نخواهم کرد. از آن پس خادم مستمراً با دوستانی که در کنفرانس ملاقات کرده بود بالاخص با مهاجرین ژاپن مکاتبه می‌نمود.

بعد از کنفرانس نیکو از شهرهای ژاپن، هنگ کنگ، تایلند، برما، سنگاپور، فیلیپین و ویتنام دیدن کردیم. هدفمان دیدن مراکز امری، مهاجرین، تازه‌تصدیق‌ها و ابلاغ کلمه‌الله بود. مطلبی که هرگز فراموش نشده و نخواهد شد دیدن هیروشیما در ژاپن بود که با ترن از این شهر تاریخی دیدن کردیم. ژاپنی‌ها مردمی بسیار خوش‌رو و نظیف هستند. نه تنها در نظافت شخصی ممتازند بلکه این نظافت در منازلشان، در ترن‌ها و اتوبوس‌ها و وسائل نقلیه صلاحه می‌شود. نمونه این نظافت در ترنی بود که ما را بسوی کیوتو می‌برد. ترن بی‌اندازه جالب و تماشائی بود. صندلی‌ها از مخمل قرمز بود و در پشت سر آن کتان ابریشمی سفیدی برزری شده نصب گردیده بود در مقابل صندلی‌ها میز برای پذیرائی مسافریین ترن بود و در مقابل آن لیوان بلورینی بدیوار ترن نصب شده بود و با گل‌های قشنگ و تازه زینت شده بود. مهماندارهائی که در ترن رفت و آمد می‌کردند خانم‌هائی بسیار تمیز، شیرین و خوش‌پوش بودند. دود کمرشان از همان پارچه‌ای که بر پشت صندلی‌ها نصب شده بود با همان نوع برزری دوزی‌ها بقرم پیش‌بند بسته بودند و از همان‌ها پذیرائی می‌نمودند. واقعاً ترن حالت رؤیائی داشت.

مقصد ما از این سفر رفتن به کیوتو برای ملاقات خانم اگنس الکساندر * بود که در آن موقع مهاجر ژاپن بودند. سفرکردن با ایشان برایم افتخار بزرگی بود که هرگز فراموش نخواهم کرد. بعد از ملاقات ایشان باتفاق به هیروشیما رفتیم.

در ۱۰ اکتبر ۱۹۵۵ توسط مهاجرین ژاپن به اطلاع ما رسید که یک کلاس انگلیسی در هیروشیما در Y.M.C.A. تشکیل می شود. آقای دکتر رابینسن عهده دار این جلسه بود. در این کلاس هرکس حق داشت ده دقیقه صحبت کند. این بنظر یک موقعیت بسیار مناسبی بود که عده ای از ژاپنی ها را ملاقات کنیم. ما جمعاً تصمیم گرفتیم که این موقعیت ارزنده را از دست ندهیم. اگر فرصت مناسبی بدست آید امر جمال مبارک را در صحبت های خود بگنجانیم. ما چهار نفر بودیم. خادم، اگنس الکساندر، آقای ممتازی که مدت ها مهاجر ژاپن بودند و بنده. همگی تصمیم گرفتیم که از ده دقیقه حق صحبت صرفنظر نموده و آن را به جناب خادم تفویض کنیم.

خادم با کمال صراحت و شهامت راجع به صلح عمومی و وحدت عالم انسانی مطالبی ابراز داشت. در زمانی که صحبت می کرد بقیه ماها با ادعیه و توجه به جمال اقدس ابهی طلب تأیید و توفیق برای ناطق خود می نمودیم که شاید مطالب ایشان در این جمع مؤثر واقع شود.

زمانیکه مطلب ایشان تمام شد یک مرد جوان بنام هونکوارا Honkawa مقیم هیروشیما که دانشجوی دانشگاه هیروشیما بود و تخصص خود را در شیمی و انگلیسی می گرفت برای مدت ده دقیقه (که سهم ایشان در صحبت بود) مطلب برادری و اخوت را دنبال نمود و تأکید کرد که چقدر احتیاج به ظهور دیانت و تعالیم جدید می باشد که ما بشر را در این برهه از زمان هدایت کند. این مطلب که عقیده یک نفر ژاپنی اهل هیروشیما بود بی اندازه اثر کلام و صحبت خادم را قوی تر کرد. بعد از صحبت آقای هونکوارا عده زیادی خوراان مطالعه کتب امری شدند.

* اگنس الکساندر در ۲۷ مارچ ۱۹۵۷ به دست ایادی امرالله منصوب شدند.

هونکاو و شوچی Shoji که هر دو اهل هیروشیما بودند مجذوب امر مبارک شدند و در ۱۱ اکتبر ۱۹۵۵ با امر مبارک اقبال نمودند. این دو تازه تصدیق برای صرف ناهار با ملحق گردیدند و تمام آن روز بعد از ظهر صرف جواب سؤالات آنان در باره امر جهانی جمال مبارک و وظائف ما در ظل مؤتسات امری گردید. ما با اتفاق این دو تازه تصدیق برای دیدن محلی که در اثر بمب اتم منفجر شده بود و بعنوان بنای یادبود صلح نگهداری شده بود رفتیم. مدت ۵ روز در هیروشیما توقف کردیم ۱۰ اکتبر تا ۱۱ اکتبر و ۲۱ تا ۲۳ اکتبر. شوچی و هانکاو در این مدت غالباً با ما بودند. سؤالات مفصلی از تعالیم بهائی نمودند بخصوص صلح عمومی و وحدت عالم انسانی بسیار مورد علاقه آنان بود و مطلب دیگری که توجه آنان را جلب نموده بود این بود که جمال مبارک رجعت بودا در دیانت بودائی می باشد. در ۲۳ اکتبر آقایان هونکاو و شوچی به هتل برای خداحافظی از ما آمدند. احساسات محبت آمیز آنها بسیار مؤثر بود. آنها با چشم گریان و قلبی پر از محبت جمال اقدس ابھی تقاضا کردند که ازادشان بحضور مبارک ولی امر تقدیم گردد. در همان روز تلگراف ذیل بحضور حضرت ولی امرالله مخابره شد.

"Hiroshima opened to the Faith two first believers Honkawa, Shoji beseech Beloved's blessings confirmation."

هیروشیما بروی امر مفتوح شد، هونکاو و شوچی اقبال نمودند، الطاف مبارک را سائلیم (ترجمه)
حضرت ولی امرالله در جواب مرقوم داشتند.

"Assure Honkawa, Shoji, loving prayers..."

هونکاو و شوچی را به ادامه مخصوص الطینان دهید (ترجمه)
تجربیات ما در هیروشیما با محل های دیگری که دیدن کرده بودیم بسیار فرق داشت. متوجه شدیم که علاقه زیادی واقعاً علاقمند و منتظرند که راه های تازه برای اصلاح بشریت پیدا کنند. در مدت کوتاهی که در هیروشیما بودیم و با مردم آشنا شدیم وقت ما صرف صحبت در باره وعود و

تعالیم حتمیّه جمال مبارک شد. دلیل اینکه اهالی هیروشیما مخصوصاً جمعیت جوان آنقدر عمیقاً به تعالیم حضرت بهاء الله علاقمند بودند کاملاً واضح و روشن است. زیرا آنها در جنگ جهانی دوم بسیار صدمه دیدند و هنوز هیولای جنگ در برابرشان زنده است. اولیای امور، هیروشیمای قدیم را که شامل خرابی ها و زجرهای انسانی است به همان صورت نگهداری نموده و به معرض نمایش گذارده اند. از جمله نمونه ای از جماد و نبات و انسان که در اثر منفجر شدن بمب های اتمی بصورت وحشتناکی مجروح و درهم آمیخته شده بودند. دیده می شد که مردم هرگز فراموش نکنند که جنگ چه بلایانی را همراه دارد. در نزدیکی این محل موحش یک هیروشیمای تازه، شهر بسیار تشنگ و مدرن با تمام تجهیزات لازم ساخته شده است. شهر کهنه و نو کاملاً به هم چسبیده است یک قسمت شهر نمونه سرور و زندگانی و فرآورده های علمی و قسمت دیگر یادآور دانشی مرگ و استعداد بشر برای خرابی و انهدام. بدون شبهه این مقایسه کمک بزرگی برای فهم این موضوع است که بشر نیازمند یک نیروی روحانی است که مردم را از این ورطه های هولناک نجات بخشد.

برمه Burma

پس از گذشت یک ماه از سفر در ژاپن خادم و من از بهائیان برمه دیدن کردیم. در ۲۳ نوامبر ۱۹۵۵ وارد رنگون شدیم. بهائیان رنگون و اطراف آن در مرکز بهائی حظیرة القدس برای ملاقات ایادی امر و شنیدن اخبار و بشارات ارض اقدس حضور بهم رساندند.

خادم در مواضع مختلفه و ترقیات امر در دنیا صحبت نمود ولی در تمام مراحل صحبت ایشان حاکی از عشق عمیق به مولای محبوب حضرت ولی امرالله بود که تمامی وجودش را مستخر کرده بود. در مطالب خود ذکر می کرد که:

ما بهائیان دنیا فریضه ای بسیار مقتس داریم و آن تفرس در آثار

جمال اقدس ابهی و حضرت مولی الوری است و می بایستی در تحت راهنمایی های مولای محبوب فرائض مقتضی خود را دنبال کنیم و آن هدایت نفوس و تشویق یکدیگر به خدمت آستان جمال اقدس ابهی و اطاعت از تشکیلات در این دور مکرم است. باید در نظر داشته باشیم که با خدمات خالصانه خود در تشکیلات می توانیم سهم شایانی در بنیان گذاری این نظم پدید الهی داشته باشیم.

مطالب ایشان چنان در حاضرین مؤثر واقع شد که اشک شوق و شادی، عشق و محبت جمال اقدس ابهی از چشم هایشان جاری بود. این اصل مسلم بود که احتیای عزیز حاضر در کنفرانس مصمم بودند که با تمام قوی خود را برای جانفشانی در ترویج امر الهی آماده کنند.

برنامه سفر ما از دو جهت جالب بود، یکی ملاقات وجوه نورانی احتیای عزیز برمه که با شوق فراوان آماده خدمت بودند و دیگری ابلاغ امر مبارک به افراد برجسته ای بود که تا آن زمان دست رسی به آنها مشکل بنظر می رسید. روز پنجشنبه ۲۴ نوامبر ۱۹۵۵ سفارت خانه های سنگاپور، سیلان و اطریش برای تهیه ریزا مراجعه نمودیم. در هریک از این سفارت خانه ها موفقیت زیادی جهت ابلاغ تعالیم حضرت بهاء الله بدست آوردیم. سفير سیلان شخصی بود بسیار باشخصیت، خوشرو و مهربان. مکالمات مفصلی راجع به لزوم احتیاج بشر به یک مقتدای روحانی مورد بحث قرار گرفت. وی از امر مبارک مطلع شده و تمایل زیادی برای دانستن تعالیم حضرت بهاء الله نشان داد.

شاهکار سفر ما به برمه دیدن دهکده دیدانانو Daidanaw بود که بنام دهکده حضرت عبدالبهاء نامیده می شد. این دهکده شش ساعت با رنگون بوسیله کشتی فاصله داشت. ما وقتی به دیدانانو رسیدیم با استقبال مهیج و بی سابقه ای برخورد کردیم و بیدار جمعیت زیادی از بهائیان عزیز موقعی که کشتی به بندر رسید فائز شدیم. همگی برای استقبال ایادی امر آمده بودند. با فریادهای شادی «الله ابهی» می گفتند. بیشتر آنها با ریکشا که یک فرم دوچرخه ایست که در جنب آن محلی برای مسافر دارد آمده بودند. این وسیله نقلیه هنوز در آن قسمت دنیا مرسوم می باشد. ما هرکدام با یکی از این

ریکشاها بطرف مرکز بهائی دیدانائو رفتیم. مرکز بهائی ساختمان و حیاط بسیار وسیعی داشت. بر سر درش نوشته شده بود. «دیانت جهانی بهائی» نزدیک این ساختمان مزار ابادی امرالله سید مصطفی رومی بود که در جنگ جهانی دوم کشته شد.

دوستان عزیز گفتند که سید مصطفی اوکین کسی بود که امر جمال مبارک را باین دهکده رساند. سید مصطفی در ایام جوانی بوسیله جمال افندی در مدرس هندوستان تصدیق امر جمال مبارک را نمود. او بسیار فریفته و مجذوب امر شد و از اینکه توانسته بود به این حقیقت دست یابد بی اندازه مفتخر و سرافراز بود. وی در معیت جمال افندی به هندوستان و برمه و اقالیم جنوب شرقی آسیا برای اشاعه و تبلیغ امر الهی سفر کرد. او هرگز بعد از تصدیق امر آرام ننشست و با شجاعت بی نظیری به خدمت امر پرداخت اگر می‌دانست که کسی طالب دانستن امر جمال مبارک است مسافت‌های زیاد را می‌پیمود که به تبلیغ موثق شود. وی علاوه بر تقویت مراکز امری در رنگون و ماندلی مرکز بهائی در دیدانائو را تأسیس کرد.

تشکیل مرکز بهائی در کونگ جان گون

پنجاه میل از رانگون دهکده ای است بنام کونگجانگون Kungiangoon ، که سید مصطفی حامل پیام الهی به این دهکده گردید. یکی از احتیاء روزی در خیابان‌های رانگون شخصی را دید که با اضطراب زیاد می‌دوید مثل اینکه ملجأ و پناهی برای خود می‌جست. آن شخص بهائی علت نگرانی را از وی پرسید، معلوم شد ناراحتی او برای یافتن و کیلی است که از حقّ وی در مقابل دادگاه دفاع نماید، دوست بهائی سید مصطفی را به‌ار معرفی کرد و اطمینان داد که سید مصطفی می‌تواند به‌او کمک نماید. سید مصطفی که از این مسئله اطلاع پیدا کرده بود تصادفاً همان روز در قایق مسافرتی به ملاقات قاضی شهر نائل شد و داستان را شرح داد. قاضی

که سید مصطفی را بسیار محترم میداشت قول داد که نهایت همکاری را بعمل آورد و سید مصطفی نیز اطمینان داد که هدفی جز برقراری عدالت ندارد، اگر این مرد خطا کار نیست از بند آزاد شود.

خوشبختانه پس از محاکمه، حکم برائت او صادر شد.

پس از این واقعه سید مصطفی از هیچگونه کمک به اهالی دهکده دریغ ننمود، غالباً عده زیادی از آنان که به شهر می آمدند میهمان سید مصطفی بودند. در نتیجه اهالی قریه به او و دوستانش شدیداً علاقمند شدند. روزی یکی از آنان از وی پرسید چطور است که او با سایرین اینهمه تفاوت دارد و تا این اندازه رثوف و مهربان است. سید مصطفی جواب داد علت آنست که وی بهائی است و آنگاه در باره دیانت بهائی و اهداف آن با ایشان صحبت داشت. هشتاد نفر از اهالی قریه به امر مبارک مژمن شدند. اوکین دسته ده نفری مورد تعلیم قرار گرفتند و قرار شد که آنان هرکدام مطالب و مباحث آموخته را به دیگران تعلیم دهند. جمعی که ما در دیداناتو ملاقات کردیم نفوس عزیزى بودند که بوسیله سید مصطفی به امر اقبال نموده بودند.

حضرت عبدالبهاء لطف و عنایتشان شامل این دهکده شد و آن را به نام مبارک خود دهکده عبدالبهاء نامیدند.

سید مصطفی با کمک مالی بهائیان رنگون محلی برای مطالعه در دیداناتو تأسیس نمود. کتاب های امری از قبیل ایقان، کلمات مکتونه، مفاوضات و مناجات های امری را که پزیران برمانی ترجمه شده بود مورد استفاده قرار داد. سید مصطفی سه دفعه بمقامات متبرکه مشرف شد. دو بار در زمان حضرت عبدالبهاء، بار اول در سال ۱۸۹۹ حامل تابوت مرمر برای جسد مطهر حضرت باب بود و یکدفعه نیز بعد از صعود مبارک در دوران ولت عزیز امرالله به زیارت نائل آمد. خلوص و ارادتش به ولت امرالله بی متتها بود. شب و روز در تحت اوامر مبارکشان بخدمت آستان موفق بود. به مسائل مادی ابداً توجهی نداشت. آنقدر عاشق و شیدای امر بود که در زمان پیروی برای خدمت امر نشاط و قدرت جوانی داشت.

احتیای دیداناتو چنین حکایت کردند که در دوره جنگ جهانی دوم، دورانی که

غرور ملی در منتهای حدت و شدت بود دشمنی خاصی علیه بیگانگان برانگیخته شده بود. یک گروه ۳۰۰۰ نفری این دهکده را احاطه نمودند که محلّ را از نفوذ خارجیان و اشخاص غریبه محفوظ نگه دارند. آنان متوجه شدند که سیدمصطفی رومی اهل برمه نیست. جمعیت خانه ایشان را آتش زدند و سر ایشان را از بدن جدا کرده و بدنش را تکه تکه نمودند. قبل از این تاریخ اجّاء سعی کردند که وسیله فرار ایشان را از دهکده فراهم کنند. او در جواب گفت که من پیرم و محلّی را که برای زندگی و خدمت در نظر گرفته‌ام رها نخواهم کرد. اجّای عزیز با دنیائی از غم تکه‌های بدن ایشان را جمع آوری کرده در مقابل مرکز بهائی در دیدانانو دفن نمودند. در موقعیکه بر سر مزارشان رفتیم گل‌های بسیار زیبایی روئیده و محل مزار با گل‌های رنگارنگ مشخص شده بود.

این داستان غم‌انگیز راجع به این خادم برازنده امرالله و مروج شریعت جمال اقدس ابهی با آنهمه فداکاری و جانفشانی از طرفی تحقش بسیار دشوار بود و از طرف دیگر درس استقامت، و وفا و خدمت در برداشت که با هیچ گنجی برابری نمی‌نمود.

اجّای عزیز برای جبران این واقعه دلخراش ما را به قسمت‌های دیگر دهکده بردند که دیگران را ملاقات کنیم و متوجه شویم که در اثر این فداکاری‌ها امر مبارک چه شهرت و عظمتی پیدا کرده‌است، اجّاء ذکر کردند که اکثریت جمعیت دهکده بهائی می‌باشند. تبلیغ بطور سریع در پیشرفت است. حتّی غیربهائی‌ها برای رفع اشکالات خود به محفل روحانی مراجعه نموده و هدایت و راهنمایی می‌شوند.

بعد از صعود سیدمصطفی رومی حضرت ولیّ امرالله وی را بمقام ایادی امر ارتقاء دادند و خدمات مشعشانه وی را که از ۱۸۷۵ بشرف ایمان فائز شد و تا سن ۹۹ سالگی که در اثر مرگ وحشتناک روحش از عالم تراب به ملکوت ابهی رجوع نمود تقدیر فرمودند.

حضرت ولیّ امرالله دستور دادند که اجّای هندوستان و برمه در ساختن مقبره مجلّی برای سیدمصطفی رومی تشریک مساعی نمایند و خود وجود

مبارک مبلغ ۳۰۰ پوند برای این منظور مرحمت فرمودند که مقبره ایشان بالاترین زیارت گاه برای اجتهای برمه باشد و دستور دادند جلسات تذکر شایسته در تمامی هندوستان بنام ایشان برپا گردد.

موقعیتی بسیار بجا و فراموش نشدنی برایمان حاصل گشت که شب صعود حضرت مولی السوری در خدمت اجتهاء بدعا و مناجات و تضرع برای موفقیت در تبلیغ و ارتقاء روح سید مصطفی رومی پیردازیم.

تنگا

در دوران نقشه ده ساله خادم بدستور حضرت ولی امرالله در تمامی نقاط مورد لزوم برای تحقق اهداف نقشه دهساله سفر می کرد. وی در این سفرها چنان عاشقانه و از تمامی وجود راجع به نقشه جهاد کبیر اکبر و اطاعت فرمان مبارک حضرت ولی امرالله سخن می راند و این مطالب چنان در شخص خودش مؤثر بود و شور و شوق خدمت و هجرت نمایان و آشکار بود که چه اجتهای ایرانی و چه سایر مسالک مجذوب خدمت به آستان جمال مبارک در تحت هدایت ولی امر محبوب می شدند.

به کسانی که علاقه مند به هجرت بودند از هیچ خدمتی فروگذار نمی کرد. آنقدر در کمک باین برگزیدگان جمال قدم پایداری می نمود تا بالاخره مطمئن می شد که شخص علاقه مند با امر هجرت موافق خواهد شد. یکی از آن داستان ها را بعنوان نمونه بعرض قارئین محترم می رسانم.

در یکی از این سفرها با آقای دادلی بلیک لی Dudley Blakely در یکی از این کنفرانس ها که با امر حضرت ولی امرالله تشکیل شده بود آشنا شد. ایشان آرزومند بودند که خدمتی که مورد رضای ولی عزیز امرالله باشد انجام دهند. خادم به ایشان گفتند اگر می خواهید قلب مولای محبوب را شاد کنید اقدام به مهاجرت برطبق اهداف نقشه دهساله نمائید. این بزرگترین خدمتی است که می توانند حضرت ولی امرالله را شاد و مسرور نمایند. ایشان با کمال شوق قبول کردند و تنگا Tonga را که جزو اهداف نقشه بود انتخاب نمودند. مثل

سایر مهاجرین نقشه دهساله با عشق و شور و انجذاب در تحت توجهات جمال اقدس ابهی اقدام به گرفتن ویزا برای تنگا نمودند. برای تحصیل ویزا احتیاج شدید به دانستن فنی که مورد نیاز مملکت تنگا باشد می بود. تنگا احتیاج به کشاورز داشت که بتواند چای کاری را در تنگا شروع کند. ایشان بعنوان کشاورز وارد مملکت تنگا شدند. بوزارت کشاورزی قول دادند که تخم های چای را دوستشان جناب خادم بعنوان هدیه به مملکت تنگا خواهند فرستاد.

خادم به آقای علی زاده راستان که تبر در کشت چای داشت و در لاهیجان زندگی می کرد رجوع نمود. بعد از چندی صندوق حامل تخم های چای واصل شد. من چون از قضایا اطلاع نداشتم صندوق را باز کردم به تصور اینکه بادام باشد سعی کردم یکی از آن ها را بشکافم ولی هرچه سعی کردم ممکن نشد. لذا مطلب را با خادم در بین گذاشتم. او با شوخی و مزاح گفت. « اینها تخم های چای است و می تواند ویزا برای یک مهاجر تهیه کند » صندوق حاصل بنر چای به مملکت تنگا فرستاده شد. نامه ای مبنی بر تشکر از طرف رئیس کشاورزی تنگا بعنوان خادم رسید که از این هدیه برای مملکت تنگا تشکر کرده بودند. ولی هوای لاهیجان با هوای تنگا فرق داشت. تخم های چای بعمل نیامد ولی ویزا برای بلیک لی تهیه گردید مهاجرت آقای بلیک لی و فعالیت ایشان بعد از مدتی قلیل باعث شد که محفل روحانی در تنگا تشکیل شود.



بفتاح اصناف، محفل ملی هندوستان در اراضی مشرق الازکر

کنفرانس تبلیغی آسیا در نیو یارک، ۱۹۵۵ سال

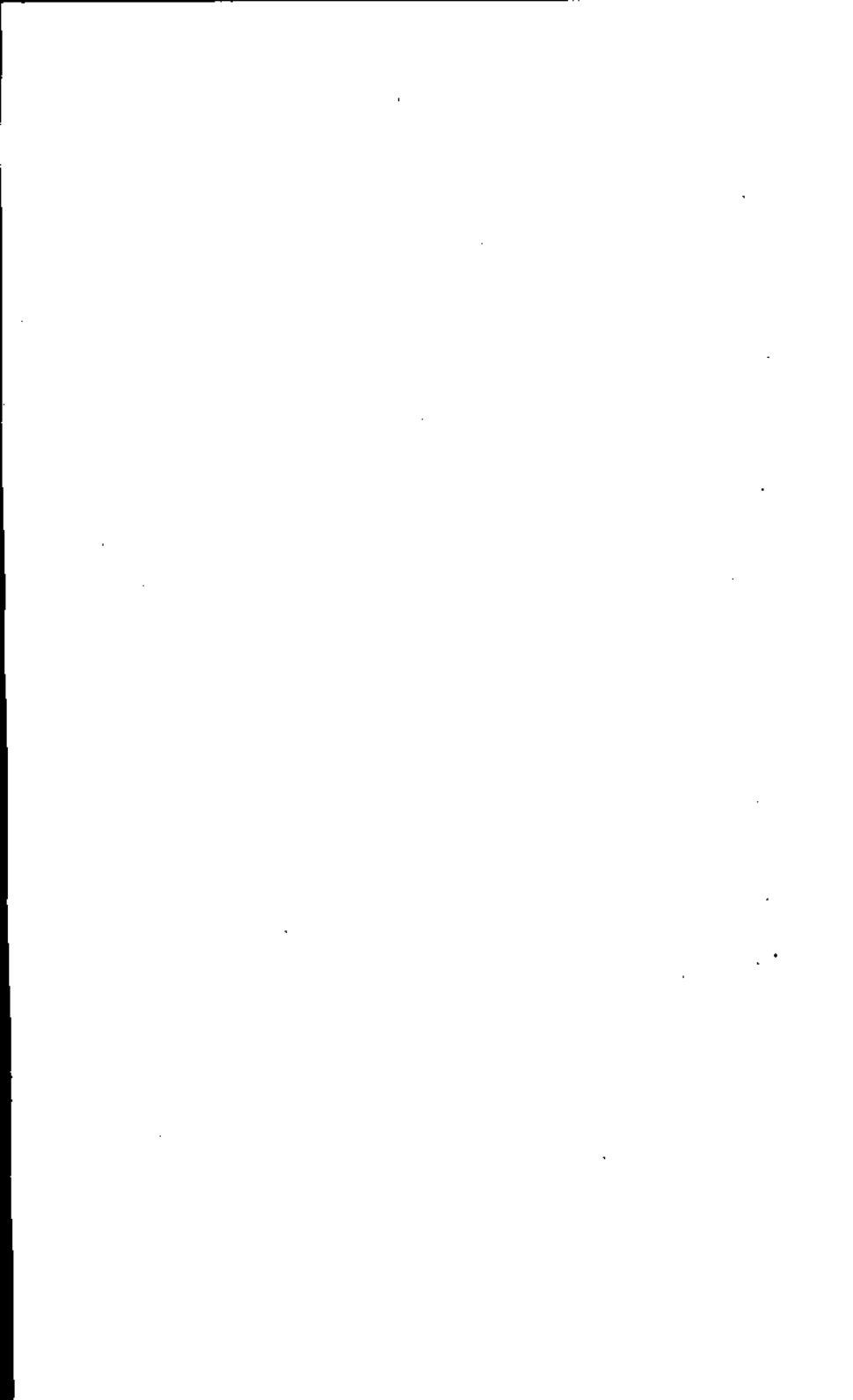




دهدار از شرق دور بافتنای عده‌ای از احتبای نابینا، ۱۹۵۵



دهدار از شرق دور بافتنای عده‌ای از احتبای ماکتو، ۱۹۵۵



فصل هفتم

صعود حضرت ولیّ امرالله

توقیع زیر اوکین اثر قلم معجز شیم حضرت ولیّ امرالله بعد از صعود حضرت عبدالبهاء است که باعزاز احتیای الهی در خطّه ایران عزّصعود یافته است:

هوالله - احتیای حقیقی جانفشان حضرت عبدالبهاء را در عبودیت آستانش سهیم و شریکم و در این مصیبت جانسوز یعنی فرقت و حسرت جمال بی مثالش هرآن مونس و ندیم. هرچند هیکل بشری مولای هنون از دیده عنصری متواری گشت ولی چون سحاب از وجه شمس مرتفع شد اشراق تأییداتش قوی تر و عون و صون جمالش اکمل شدید تر و قوی تر از قبل خواهد بود. باید همگی بقوّه خلاقیت کلماتش نظر نمائیم و منتظر تأییدات غیبیه اش شویم ... امید و طید این بنده شرمنده آنست که بعون و تأیید حضرت عبدالبهاء روحی لرمسه الاطهرالفداء و باثر ادعیه احتیایش که از قلوب محترقه منیره شان صادر است موثق گردد... و به تعاون و تعاضد یاران و مشورت دوستان و صلاحدید بیت العدل عمومی که بنص قاطع مرجع کلّ امر است موثق باجرای وصایای مبارکه شود ... آرزونی جز خدمت امرش نداشته و نخواهم داشت ... و بر ترویج تبلیغ در شرق و غرب عالم الی حین الممات خواهیم کوشید تا عاقبت در ملکوت ابهی باجر و ثواب عظیم نائل گردیم و بنعمت فوذ بلقایش فائز شویم.

۱۶ ژانویه ۱۹۲۲ بنده آستانش شوقی رتانی

تشکیل چهار محفل ناحیه ای در امریکای مرکزی و جنوبی

این موفقیت بزرگ در دنیای بهائی در اثر خدمات بی شائبه و از خودگذشتگی مهاجرین نقشه ده ساله جهاد کبیر اکبر به دست آمده بود. حضرت ولّی امرالله حضرات ایادی امرالله را به عنوان نماینده مخصوص باین کانونشن ها گسیل داشتند. ذکرالله خادم نیز نماینده حضرت ولّی امرالله در کانونشن ناحیه ای پاناما و مکزیک بود.

چون دوران این سفر بیش از هفت ماه بود تصمیم گرفته شد که همگی خانواده در این سفر همراه باشیم. جمعی از احتبای ایران و عراق نیز برای شرکت در کانونشن پاناما اسم نویسی نموده بودند.

دو روز قبل از حرکت جناب خادم بصوب مأموریت خود تلگراف منیع مبارک به عنوان محفل روحانی ملی ایران واصل گردید که احتبای شرق ملزم به حضور در کنفرانس پاناما نیستند، اهم امور تبلیغ کلمه الله است.

این تلگراف تصمیم ها را عوض کرد و شامل من و اطفالم نیز می شد لذا از رفتن منصرف شدیم و بااطفالمان نیز گوشزد کردیم که رضای حضرت ولّی امرالله می بایستی سرلوحه زندگی ما قرار گیرد.

صبح روز بعد تلگراف دیگری بعنوان خادم به امضای دکتر لطف الله حکیم عزّ ووصول بخشید که «ولّی امر محبوب همراهی همسر و اطفال شما را تصویب میفرمایند» این تلگراف که مبنی بر رضایت حضرت ولّی امرالله در مورد مسافرت جمع ما بود از طرفی شادی و مسرت بی متتها در همه ما ایجاد کرد و از طرف دیگر بسیار آموزنده بود زیرا مشعر بر این بود که حضرت ولّی امرالله از تمامی امور آگاهند. این آگاهی، ایجاد روحانیت عمیق در فرزندان ما نمود و مقام و منزلت حضرت ولّی امرالله در قلوب اطفال ما برای ابد محفوظ ماند لذا با شوق و ذوق فراوان خود و اطفالم عازم سفری پر هیجان شدیم و مطمئن بودیم که مورد رضای ولّی امر محبوب نیز می باشد.

مأموریت ایادی امر خادم در این سفر بیش از ۷ ماه طول کشید. وظیفه ایشان ملاقات اجتهاد در آمریکای مرکزی، کانادا، آمریکای شمالی و اروپا و بالاخص تقویت جوامع بهائی و افراد در ثبوت بر عهد و میثاق الهی بود. در تمام این مدت الطاف و عنایات حضرت ولی امرالله شامل حال بود با تلگراف ها و نامه ها خادم را به انجام دستورات مخصوصه مفتخر می نمودند و او نیز بعشق اجرای فرامین محبوب دقیقه ای آرام نداشت و برای اطاعت دستورات مبارک سر از پا نمی شناخت.

در ۲۶ مارچ ۱۹۵۷ تلگراف دیگری واصل گردید:

احسانات عمیق شما را قدردانی میکنم و برای موفقیّت شما در
اعتاب مقلّسه دعا مینمایم. (ترجمه)

سفر با امریکای مرکزی و حضور در کانونشن پاناما

من در این قسمت از سفر همراه خادم نبودم لذا بعضی از یادداشت های
واصله از اجتهاد را ذیلآ درج مینمایم:

کانونشن پاناما جلسه ای بسیار باشکوه بود، در آن زمان محفل ملی
آمریکای مرکزی شامل مکزیک، پاناما و آنتیلا Antilies بود که به دو
محفل ملی کوچکتر تقسیم گردید.

سفر اول به پاناما در سال ۱۹۵۳ برای ملاقات اجتهاد در ممالک لاتین بود.
سفر دوم به پاناما بمنظور شرکت در کانونشن ۱۲ جون ۱۹۵۷ بود که بسیار
مورد توجه حضرت ولی امرالله بود.

تلگرافی از حضرت ولی امرالله در ۲۲ اپریل ۱۹۵۷ واصل گردید:

Khadem care Bahá'í Panama

Loving remembrance Shrine, Shoghi.

سفر امریکای مرکزی از زمان حرکت از شیکاگو تا مراجعت به آن شهر ۵۴
روز بطول انجامید. واپسوت این سفر در ۲۷ جون به حضور مبارک تقدیم شد.

خلاصه‌ای از یادداشت روت پیرنگل

از یادداشت‌های واصله در پاناما سیتی:

مهاجرین نقشه هفت ساله اول و نقشه هفت ساله دوم که به فتوحات مهتی نائل شده بودند در کانونشن حضور داشتند.

جناب خادم عموم حاضرین را به فتح اقالیم و انجام اهداف نقشه دهساله ترغیب نمودند کانونشنی بود تاریخی، بی نظیر، روح خدمت و فداکاری مهاجرین جلسه کانونشن را باعلی درجه روحانیت رساند. در آن سفر تاریخی جناب خادم از کستاریکا، نیکاراگوا، هندوراس، السالوادور، گواتمالا، هندوراس انگلیس و مکزیک دیدن نمودند.

جناب خادم علاقه وافری بدیدن هندوراس داشتند زیرا در یکی از تشرّف‌هایشان باعتبار مقتسه حضرت ولی امرالله احتیای لاتین را مورد لطف و مرحمت خود قرار داده و خدمات آنان را ستودند و فرمودند: «احتیای لاتین اراضی برای مدرسه تابستانه ایتیاع نموده و اسم آنرا کریلا گذاشتند» ایشان بسیار مشتاق بودند که از کریلا که در هندوراس قرار داشت دیدن کنند. رفتن به کریلا آسان نبود زمین پست و بلند، جاده خاکی و پیاده روی در وسط تابستان گرم بی اندازه مشکل بود. ما مجبور شدیم در وسط راه زیر سایه درختی قدری استراحت کنیم. جناب خادم مناجات مطوّلی از حضرت عبدالبهاء در حفظ داشتند تلاوت نمودند. آن مناجات روح و روانی تازه به ما بخشید از شدت و حرّات حرارت هوا نیز کاسته شد، باران ملایمی باریدن گرفت دومرتبه بحرکت ادامه دادیم دیدن دوستان لاتین در کریلا بسیار مؤثر بود جناب خادم خدمات و فعالیت آنان را ستودند و به لطف و مرحمت حضرت ولی امرالله امیدوار نمودند.

مدرسه زمستانی بهائی امریکای مرکزی بنام کریلا که مورد علاقه

حضرت ولی امرالله بود از ۲۵ تا ۳۰ سال گذشته بر فراز تپه‌ای در ۸ مایلی (تگوسی کالبا) در هندوراس تشکیل و آهنگ مناجات به آستان الهی فضای آن نواحی را پر کرده بود. در اینجا مدرسه زمستانه بهائیان امریکای مرکزی بنام کریلا بوسیله محفل ملی هندوراس تأسیس و جلسات خود را در آن ایام برگزار می نمودند. منعوتین بوسیله هواپیما، اتوبوس، کامیون، یا پیاده در این محل حضور می یافتند تا معارف امری بیشتری کسب کنند. عده‌ای از اجنبای پاناما کستاریکا، نیکاراگوا، السالوادور و گواتمالا و نواحی هفت گانه هندوراس در این مدرسه شرکت نمودند

برنامه کلاس‌ها شامل نکات مهم و مختلف از جمله نظم اداری بهائی - نقشه ملکوتی - بهترین هدیه به حضرت ولی امرالله و آستان الهی - طبایع دوگانه بشری - ارتقای روح - ایادی امرالله - احکام بهائی و اهمیت تبلیغ امرالله بود.

(از اخبار امری ایران جون ۱۹۶۹)

لازم می دانم در این مقام داستانی از زیارت اعتاب مقلسه و تشرّف به حضور حضرت ولی امرالله را بعرض قارئین عزیز برسانم زیرا ارتباط با ملاقات اجّاب در صالح لاکین دارد.

در آن زمان آقایان زائرین بعدازظهرها به حضور حضرت ولی امرالله مشرف می شدند. صبح‌ها آزاد بود و غالباً بخواندن کتب امری، الواح و آثار و ملاقات‌های فردی و جمعی و زیارت مقامات می گذشت. یکی از صبح‌ها که جناب خادم با جناب حسین روحی (یکی از شخصیت‌های برجسته در امر) برای کسب معلومات جغرافیائی و دانستن اساسی محلّ هائی که امر جمال مبارک در آن استقرار یافته درکرة جغرافیا که در مسافرخانه موجود بود به تفحص و تجسس پرداخته و با دقت مسافتات شهرها را در نظر می گرفتند و اسم‌ها را می خواندند و فاصله‌ها را می سنجیدند. یکی از آن شهرهاچی چی کاستینگو Chichicastingo در گواتمالا بود که حتی تلفظش آسان

نبرد. این سبب نشاط فراوانی برای آن دو شده بود بالاخره هرطور بود با تلفظش آشنا شدند.

بعد از ظهر آن روز که موقع تشرّف بحضور بود حضرت ولی امرالله با کمال شعف و مسرت در باره پیشرفت امر در دنیا صحبت فرمودند که حمد آستان قدس خدای یکتا را که امر مبارک به محلّ هائی رسیده که حتّی تلفظش آسان نیست. در آن موقع با تبسم ملکوتی به دو زائر اعتبار مقتسه نظر نموده فرمودند. امر مبارک به چیچی کاستینگو رسید.

جناب خادم و جناب حسین روحی تفحص در نقشه جغرافی را بیاد آوردند و بسیار تحت تأثیر بیان مبارک قرار گرفتند. در آن موقع حضرت ولی امرالله رو به جناب خادم نموده فرمودند " شما در آتیه از کریلا و چی چی کاستینگو دیدن خواهید کرد" این بود که دیدن کریلا هم از لحاظ علاقه و فعالیت اجبای لاتین مهم بود و هم چون مورد تقدیر حضرت ولی امرالله قرار گرفته بود حائز اهتیت بود.

از یادداشت های دانالد ویتزل Donald Witzel عضو هیأت معاونت.

اوکین دفعه ای که بملاقات جناب خادم ایادی امرالله نائل شدم در رضوان ۱۹۵۷ بود ایشان نماینده حضرت ولی امرالله در کانونشنی بودند که در پاناما تشکیل می شد چه در کانونشن ناحیه ای جدید و چه در ملاقات های عمومی و خصوصی جمعیت حاضر را باالطاف حضرت ولی امرالله امیدوار می نمودند و احتیاج شدید به خدمت در قبال نقشه و فتح اقالیم مذکوره در نقشه ۱۰ ساله را تذکر می دادند.

فقدان اسفناک و غیرقابل تحمّل صعود محبوب اهل بهاء حضرت ولی امرالله در چندماه بعد (۴ نوامبر ۱۹۵۷) دنیای بهائی را در غم عمیقی فرو برد و تغییرات بزرگی در جناب خادم مشهود شد. با وجود این مصیبت جناب خادم زندگی خود را وقف حضرت ولی امرالله و خدمت باستان جمال مبارک نمودند. این بزرگترین نمونه و سرمشقی بود

برای مهاجرین در آمریکای لاتین. آنان نیز تمامی اهداف مربوط به نقشه آمریکای لاتین را با تمام رساندند و حتی محل‌های جدیدی نیز به نقشه تبلیغی اضافه کردند. در ۱۹۶۱ جناب خادم نماینده هیأت مجلله ایادی ارض اقدس در کانونشن ملی پاناما و کستاریکا بودند در شب اول اپریل ۱۹۶۱ قبل از تشکیل رسمی کانونشن یک مهمانی مجلل در سالن هتل گلن بریا گردید اجتهای عزیز لاتین با شور و شوق فراوان شرکت نمودند. این کانونشن در وهله اول مخصوص اجتهای آمریکای مرکزی بود ولی دوستان عزیز از سایر نقاط نیز شرکت کردند. جناب خادم اهداف باقی مانده نقشه ۱۰ ساله جهاد کبیر اکبر را گوشزد نموده و اجتهای مجتمع کنفرانس را به خدمت آستان جمال اقدس ابهی تشویق و تحریص نمودند محبت و ارادتی که خود عمیقاً به حضرت ولی امرالله داشتند بآنان تعلیم دادند و ما را به آن منبع فیض و طراح نقشه ده ساله نزدیک کردند و فهماندند که ما باید اهداف نقشه را با جدیت تمام دنبال کنیم و به مرحله عمل درآوریم و روح ولی امر عزیز را در ملکوت ابهی شاد و مستبشر نماییم.

خاطرات روت پرینگل Ruth Pringle (مشاور قاره‌ای)

در تابستان ۱۹۶۹ جناب خادم سفری به هائیتی نمودند. کنفرانس با حضور دو نفر از ایادی امرالله جناب خادم و دکتر مهاجر باوج روحانیت رسید. این کنفرانس در تحت نظر هیأت مشاورین قاره‌ای آمریکای مرکزی و آنتیلیها Antilies بود. نمایندگان تمام مؤسسات امری از جزائر کارائیب بدور هم جمع شدند. ما شاهد یکی از موقعیت‌های بسیار استثنائی بودیم زیرا بملاقات دوستان عزیز که از نقاط بسیار دور بدور هم جمع شده بودند موفق گردیدیم. کنفرانس مملو بود از احساسات و عشق اجتهاء بآستان جمال اقدس ابهی حقیقتاً جشن و ضیافتی بود بی نظیر.

خاطرات دانالد ویتزل Donald Witzal

جناب خادم در رضوان ۱۹۷۱ به ونزونلا برای شرکت در کانونشن ملی که در قسمت بومی ها Guajira تشکیل می شد حضور بهم رساندند. ایشان اولین ایادی امری بودند که در این کانونشن ملی شرکت می کردند. دوستان مجتمع در کانونشن مقدم ایشان را گرامی داشتند. جناب خادم جمعیت حاضر در کنفرانس را بنام نامی حضرت ولی امرالله شوقی افندی و در تحت هدایت بیت العدل اعظم به خدمت آستان بهاء خواندند. این کانونشنی بود که هرگز فراموش نخواهد شد.

ترینیداد و تویاگو، سال ۱۹۷۱

کانونشن ملی ترینیداد و تویاگو در تحت هدایت محفل ملی ونزونلا تشکیل گردید. کانونشنی بود بسیار باشکوه و جلال. در شب شروع کانونشن نمایندگان دولتی در ترینیداد و تویاگو شرکت نمودند. جناب خادم نماینده بیت العدل اعظم و من (دانالد ویتزل) به نمایندگی مشاورین قاره ای آمریکای جنوبی، دکتروالدن وودارد Dr Walden Woodard نماینده محفل ملی ونزونلا و سه نفر از اعضاء هیأت معاونت در جلسه حضور داشتیم ایادی امرالله نطق بسیار جالبی در باره بوجود آمدن یکی دیگر از اعمده و ارکان بیت العدل اعظم ایراد کردند.

دانالدویتزل در نامه خود باین قسمت از الواح وصایا رجوع نمودند:

... حضرت ایادی امرالله علیهم بهاء الله و جمیع یاران و دوستان بالاتفاق بنشر نفعات الله و تبلیغ امرالله و ترویج دین الله بدل و جان قیام نمایند دقیقه ای آرام نگیرند و آنی استراحت نکنند در ممالک و دیار منتشر شوند و آواره هر بلاد و سرگشته هر اقلیم گردند دقیقه ای نیاسایند و آنی آسوده نگردند و نفسی راحت نجویند در هر کشوری نصره

یابها، الابهی زنند و در هر شهری شهرة آفاق شوند. در هر انجمنی چون شمع برافروزند و در هر محفلی نار عشق برافروزند تا در قطب آفاق انوار حق اشراق نماید و در شرق و غرب جم غفیری در ظل کلمة الله آید و نفحات قدس بسوزد و وجوه نورانی گردد. قلوب رتانی شود و نفوس رحمانی گردد.

خاطرات خانم مینون ویتزل Mignon Witzel

من مدت مدیدی نبود که در نیکاراگوا مهاجر بودم و با اشکالاتی که سایر مهاجرین معمولاً برخورد می کنند مواجه بودم. در آن زمان احساس کردم که ناراحتی های بی حد و حصر دارم و مشکل تر از همه به مرض مالاریا مبتلا شده بودم. در آن موقع بسیار حساس زندگی جناب خادم بدیدن من آمدند. ایشان به من درس شجاعت و استقامت ندادند. برای من داستان مهاجرین و اشکالات آنها را بیان نکردند بلکه شریک غم من گردیدند محبت خالص ذاتی ایشان بود که مرا در بر گرفت، تمام اشکالات من را عمیقاً حس کردند. این حالت و تفقد مخصوص مرا از ناراحتی های خودم نجات داد. برای ابراز تشکر و قدردانی، عزیزترین شیء که داشتم تقدیم حضورشان نمودم و آن اوکین نسخه کلمات مکتوبه حضرت بهاء الله بود و بامضای حضرت عبدالبهاء موصح گردیده بود. من تقاضا کردم که بمن قول دهند و این هدیه نفیس را برای خود محفوظ نگاه دارند و به دارالانکار نفرستند. هرگز قادر نیستم که شرح دهم که ایشان با چه خضوع و خشوع و احترامی آن هدیه را بر قلب خود گذاردند و بوسه ها بر آن زدند.

در ۱۹۷۱ جناب خادم به ونزونا تشریف آوردند و در منزل ما مهمان بودند. این بعد از صعود محبوب القلوب احبّاء حضرت ولی امرالله بود. این زمان در مقایسه با سال ۱۹۵۷ تغییرات کلی در ایشان حاصل شده بود. ما صدای مناجات و الواهی که با سوز دل تلاوت می کردند از

اطاق خواب ایشان می شنیدیم.

با وجود این دوران سخت ایشان از هیچ نوع کمک و همراهی در باره اجتهاد و تشویق به خدمت و جانفشانی بآستان جمال اقدس ابهی فروگذار نمی کردند. با وجود اینکه یک شخصیت دیگری پیدا کرده بودند و از فقدان حضرت ولی امرالله زجر می کشیدند ولی تمامی وجودشان حکایت از عشق و خدمت بآستان جمال اقدس ابهی بود.

سفر آمریکای مرکزی در یوم چهارشنبه ۱۲ جون ۱۹۵۷ باتمام رسید خادم برای مدت ده روز مجدداً در ایالات ایلنوی، ایندیانا و میسیگان برای دیدن محافل و گروه ها و افراد بهائی در نقاط منفرد سفر نموده و در جلسات عهد و میثاق که در محل های مختلف تشکیل می شد شرکت نمودند که در این زمان من در معیت ایشان بودم یکی از جالب ترین جلسات رفتن به مدرسه تابستانه لوهلن بود.

در آن اوقات مدرسه بحالت مدرن امروزی نبود، مدرسه بهمان طرزى بود که خانم اگلستن Egleston هدیه کرده بود. دارای عمارتی بود در طبقه در طبقه بالا اطاق های خواب بود و در طبقه زیر دفتر مدرسه و قسمتی برای ناهارخوری، اطاق نشیمن، اطاقی برای مکاتبات و آشپزخانه بود. چون جمعیت شرکت کنندگان در مدرسه زیاد بود عده ای روی زمین می خوابیدند و با یک پتو و یک بالش قانع و خوشحال بودند. با وجود تمام اشکالات روزمره و تنگی جا اجزاء با ذوق و شوق فوق العاده به جلسات می رفتند استفاده روحانی می نمودند. بعد از جلسات در قهوه خانه ای که در قسمتی از باغ بود و جای زیادی هم نداشت بگرد هم جمع می شدند و در بار صحبت های شنیده شده روز بحث می کردند و یکدیگر را در عشق جمال مبارک تقویت می نمودند. عشق و شوری که در مدرسه بود به اجتهاد قوت روحانی عطا می کرد شرح آن بقلم و بیان ممکن نیست.

در ۲۲ جون ۱۹۵۷ مکتوبی از دکتر لطف الله حکیم منشی ایرانی حضرت ولی عزیر امرالله واصل گردید. حضرت ولی امرالله دستور فرمودند که جناب

خادم در باره تقویت روحانی اجتهاد و عهد و میثاق الهی صحبت بندارند. صحبت های ایشان در مدرسه و سایر جلسات در باره فرمایشات حضرت ولی امرالله بود. ایشان عشق به حضرت ولی امرالله و تمسک به عهد و میثاق را در قلوب اجتهاد چنان انبات نمودند که هر یک شعله ای فروزان گشتند و بعد از ترک مدرسه تابستانه باهیجانی بی نظیر به تبلیغ و تبشیر امر پرداختند و سبب تصدیق نفوس مستعده گردیدند. در آن زمان اجتهاد عزیز در تقویم های خود دوران شرکت در مدرسه را ثبت می نمودند و سالیانه در مدارس تابستانه شرکت می نمودند این بود که جمعیت کشوری در دوره های مدرسه شرکت داشتند و این خود سبب تقویت روحانی عائله های بهائی بود.

یکی دیگر از جلسات قابل ذکر که خادم در آن شرکت کرد جلسه ای بود که در کلیولند Cleveland تشکیل گردید. سخنران این جلسه خانم مارگری مکرمیک Marjory Mc Cormick بودند. جمعیت مجنوب سخنان ایشان شده بودند.

خادم و بنده دیر به جلسه رسیدیم اجتهاد که مترجم شدند یک ایادی ایرانی در جلسه حضور دارد تقاضا کردند که ایشان مطالبی را بسمع حضار برسانند. جناب خادم چنان با خلوص در باره اهداف نقشه ده ساله ولی امر محبوب سخن رانند که قلبی نبود که به عشق جمال مبارک نظید و چشمی نبود که نمناک نباشد واقعاً غوغائی بود قلوب مترجمه ملکوت الهی بود و همگی در قلب طلب تأیید می نمودند که اهداف نقشه را انجام دهند.

در تاریخ ۲ جولای ۱۹۵۷ برای ملاقات اجتهاد و سرازر امری بطرف پنسیلوانیا و نیآگارفالز Niagara Falls و از آنجا به کانادا برای دیدن اجتهاد حرکت نمودیم و از ۹ جولای تا ۱۹ جولای از شهرهای کانادا دیدن بعمل آمد جلساتی بود بسیار روحانی. اوکین ملاقاتی که با اجتهاد داشتیم در دفتر محفل ملی کانادا در تورانتو بود. جلسات متعددی در منترال، تورانتو، اتاوا، همیلتون، جرج تاون، لندن و پترزبورگ تشکیل گردید. عده ای از اجتهاد عازم نقاط مهاجرتی بودند. جلساتی بود پرشور و هیجان که هرگز

از یاد نرود،

کالیفرنیا - مدرسه تابتانه Geyserville Bahá'í School

در ۲۹ جولای ۱۹۵۷ تلگراف ذیل به مدرسه تابتانه مخابره گردید.

دوم آگست در مدرسه خوراهم بود مایلم عذّه هرچه بیشتر اجتهاء را ملاقات کنم. ذکرالله خادم

این سفر بسیار طولانی بود زیرا با اتوبوس از اماها بصوب سانفرانسیسکو حرکت کردیم. محلّ مدرسه در قسمت مصفائی قرار داشت. ناطقین جلسه با کمال شور و عشق در باره اهداف نقشه دهساله سخن می رانندند. جناب خادم الطاف حضرت ولّی امرالله را به جمع حاضر ابلاغ نمودند.

در ۶ اگوست ۱۹۵۷ تلگراف ذیل واصل شد.

از خدمات ذیقیمت شما قلباً قدردانی مینمایم و برای موفقیتتان دعا میکنم. (امضاء مبارک)

وصول تلگراف های حضرت ولّی امرالله روحی تازه میبخشید و خادم سر از پا نمی شناخت و آن عشق و محبت را بشمامه بدوستان عزیز منتقل می کرد.

صحبت ایشان در مدرسه در باره عشق و خدمت و اجرای اهداف نقشه دهساله جهاد کبیر اکبر و سفرهای تبلیغی بود که هیجان فوق العاده ایجاد نمود. موضوعی که در مدرسه جالب بود وجود جوانانی بود که با منتهای علاقه بدور ناطقین جمع می شدند و کسب معلومات می نمودند و با عزمی جزم نقشه آتیه خود را طرح می کردند و آن انجام نقشه دهساله و خدمت و مهاجرت برای اهداف نقشه بود.

روزهای ۲ تا ۱۸ اگوست به ملاقات اجتهاء در مدرسه و مراکز امری کالیفرنیا و در کنفرانس ها و مجامع خصوصی و عمومی گذشت. زیارت اجتهاء و شوق و عشق آنان با اجرای نقشه دهساله روح و روانی تازه بخشید. سپس با تصامی فامیل به ملاقات اجتهاء و مراکز امری در پنسیلوانیا نیویورک و نیوجرسی و بستن موقت گردیدیم. شاهکار این سفر زیارت محلّهائی بود که

بقدم حضرت عبدالبهاء متبرک شده بود.

مدرسه تابستانه گرین ایکر Green Acre (۲۳ اگوست ۱۹۵۷)

این مدرسه که بقدم حضرت عبدالبهاء مرتن شده بود دارای روحی دیگر بود. چه شبها و روزها که با کمال عجز و ابتهال از درگاه جمال قدم طلب تأیید شد که عنایت بفرمایند تا فرامین حضرت ولی عزیز امرالله بوجه احسن انجام گیرد و احتیای عزیز به خدمت، مهاجرت و تبلیغ و تبشیر امر نازنین در ظل اهداف نقشه ۱۰ ساله جهاد کبیر اکبر موفق گردند.

جلسات مدارس تابستانه اثرات بسیار عمیق و مثبتی در قلوب اطفال ما بجا گذاشت. آنها در سنین کودکی و جوانی راه زندگی روحانی خود را برگزیدند.

این موقعیت بسیار مهتی است که احتیاء می توانند بوجه احسن برای خانواده خود انجام دهند و آنان را با روح و تعالیم امر در مدارس تابستانه آشنا نمایند تا هریک بنفسه روش زندگی روحانی خود را انتخاب نماید.

یکشنبه ۹ سپتامبر ۱۹۵۷ از اطاقی که بقدم حضرت عبدالبهاء مشرف شده بود دیدن نمودیم و با کمال تضرع و ابتهال از آستان حضرت عبدالبهاء طلب تأیید نمودیم. در گرین ایکر در جلساتی بسیار باشو و انجذاب شرکت کردیم. صحبت درباره عشق خدمت پستان جمال اقدس ابهی بود. قلوب در نهایت صفا و الطاف و عنایات حضرت عبدالبهاء شامل بود این آخرین جلسه جناب خادم در امریکا بود.

در این زمان افراد فامیل ما از یکدیگر جدا شدند، جناب خادم و کمینه با دو نفر از فرزندان، رامین و می بصوب اروپا حرکت نمودیم. سپتامبر ۱۹۵۷ از طریق کپنهاک به سوئیس جائیکه مادر و خواهرم مهاجر بودند وارد شدیم. سوئیس آخرین مأموریت ما در اروپا بود. با دیدن مراکز مختلفه

سوئیس در ۱۵ تا ۲۰ سپتامبر مأموریت جناب خادم در این سفر اتمام یافت. ۱۶ سپتامبر ۱۹۵۷ تلگرافی به حضور مبارک حضرت ولی امرالله

تقدیم گردید:

ولی امر بسیار محبوب حضرت شوقی افندی رتانی،

این ذرة فانی منتظر وصول اوامر مطاعه آن محبوب می باشد با عرض

محویت خادم.

در این زمان به ملاقات اجباء در بعضی شهرهای سوئیس بخصوص مهاجرین

نقشه ۷ ساله اول و دوم که با کمال همت و شجاعت مشغول ادامه خدمت

در نقشه ده ساله بودند فائز گردیدیم دیدن این مهاجرین روح و روان تازه عطا

نمود.

مدرسه تابستانه سوئیس Bex Les Bains (۲۵ سپتامبر ۱۹۵۷)

۱۲۵ نفر در مدرسه تابستانه شرکت نمودند. مهاجرینی که با تماسی وجود در

تنفیذ اهداف نقشه می کوشیدند حضور داشتند جناب خادم و جناب فیضی

جزو ناطقین مدرسه بودند مدرسه به منتها درجه روحانیت رسید. همگی میل

داشتند از دستورات اخیر مولای خود واقف گردند.

از دفتر خاطرات خادم:

در ۲۲ و ۲۵ سپتامبر در راه مراجعت از آمریکا به ایران از طریق اروپا

در مدرسه تابستانه سوئیس در به له بن در حوالی ژنو زیارت دو تلگراف

مولای محبوب روحی و ما اعطانی لثراب رسمه الفداء نائل گردید.

در این دو تلگراف هیکل مبارک امر می فرمایند این عابد در راه

مراجعت بایران سفری به ممالک اسکاندیناوی (دانمارک - سوئد - نروژ

و فنلاند) و بلژیک، هلند و لوکزامبورگ نموده بعد با تعلیمات

مخصوص و طلبیدن نسخه ای از راپورت تقدیمی یکی از اجبای نازنین

به خاکپای مبارک در باره بیروت عازم آن صوب گردیده عموم اجباء را

ملاقات و اوامر مبارکه را به نفوسی که در متن تلگراف مبارک ذکر

فرموده بودند بکمال صراحت ابلاغ و اتمام حجت نماید.

September 22, 1957

Heart felt historic services advise visit Scandanavian

Benelux friends on way Persia, visit also Beyrout. Shoghi

خدمات تاریخی شما را از صمیم قلب تقدیر مینمایم. توصیه میکنم در مسیر سفر به ایران اجبای اسکانندیناوی و بنلوکس را ملاقات نمایند همچنین از بیروت دیدن کنید. شوقی
جواب تلگراف:

ولی امر محبوب حضرت شوقی افندی رتانی - حیفا
این عبد آستان چگونه میتواند از عهده شکر نعمای آن محبوب برآید.
مشتاقانه دعا مینمایم که لیاقت اعتماد آن محبوب دل و جان را بدست
آدم. در اجرای اوامر مطاعه ویزای کشورهای بنلوکس، اسکانندیناوی و
بیروت را تهیّه خواهم کرد. فانی خادم.
این آخرین دستور از حضرت ولی امرالله بود.

یک روز بعد از دریافت این تلگراف خادم خواب هولناکی دید و شیرینی
زندگی ما را به تلخی کامل تبدیل نمود. آنقدر آن خواب وحشتناک بود که
بهیچ وجه قادر نبودم وی را آرام کنم و دلائلی برای آرامش وی نداشتم.

رؤیای وحشتناک

خادم در عالم رؤیا مشاهده نمود که در حالی که در تشییع شخص بسیار
مهمی شرکت داشته انگشتی اسم اعظم از دست وی بزمین افتاده است.
بی اندازه بدحال و ناراحت و کاملاً بیچاره و بی نوا شده و هیچ راه علاجی
نداشت. این خواب وحشتناک تمامی وجودش را احاطه کرده و آرام و قرار
نداشت و مریقباً تکرار میکرد: عجب خواب وحشتناکی، عجب خواب وحشتناکی.
بسیار سعی کردم او را آرام کنم ولی کوشش من بی فایده بود لذا ذکر کردم
خواب که نباید حتماً درست باشد؟ تمامی خوابها که حقیقت ندارد.
وی گفت این خواب صحیح است. این خواب حتماً حقیقت دارد ولی نمیتوانم
آن را تعبیر کنم. آیا چه اتفاقی افتاده یا خواهد افتاد. آیا چه کسی از این

دنیا صعود کرده است؟

من منتهای قدرت خود را بکار بردم که این ناراحتی و مشکل را تا آنجا که ممکن است تخفیف دهم لذا گفتم آیا چه کسی در عالم امر دارای شخصیت ممتاز می باشد؟

شاید تعبیر خواب شما جناب سمندری باشد زیرا شخصیتی بسیار برجسته و روحانی در عالم امر دارند. ممکن است صعود ایشان اتفاق افتاده باشد. البته ضایعه بزرگی می باشد ولی خواست خدا را باید قبول کرد.

گفت «بله البته راست می گویی. پس چرا من تا این درجه ناراحت هستم؟ انکارم مشوش است نمی توانم خودم را آرام کنم.»

دورتر به ذکر کردم شاید برای مادرتان ناراحت می باشید در جواب گفتند: «اینهم ممکن است.»

من برای اینکه از اینهمه هم و غم بکاهم داوطلب شدم که فوراً به طهران مراجعت کنم و خبر سلامتی فامیل را به ایشان مخابره نمایم. این پیشنهاد بسیار مؤثر واقع شد. احساس کردم مراجعت من و اطلاع از سلامتی فامیل ممکن است اثرات مثبتی داشته باشد و قدری از ناراحتی ایشان بکاهد.

ریاض و رامین چند روز قبل از این تاریخ به ایران مراجعت کرده بودند. پیشنهاد کردم من نیز با می، دخترمان، به طهران مراجعت کنم.

وقتی بطهران رسیدم تلفنی با مادر و فامیل ایشان تماس گرفتم و جویای احوالشان شدم. مادر ایشان من را به سلامتی خود و تمامی فامیل امیدوار نمودند. من فوراً به خادم تلگراف کردم «فامیل همگی سلامتند». خادم

مأموریت خود را همان طور که حضرت ولی امرالله دستور فرموده بودند ادامه داد ولی هیچگونه آرامشی در نهادش ایجاد نشده بود. بطوری که چندی بعد برابم ذکر کرد:

بمحض اینکه در مقابل اجتناب برای صحبت و ادای خطابه ای می رفتم صحبت با ریزش اشک آغاز می شد و شب ها به تضرع و مناجات می گذشت. کسانی که در اطاق مجاور هتل بودند از ناراحتی من مطلع

شده از مأمورین هتل تقاضا کردند که مرا باطاق دیگر منتقل نمایند. در دوران قبل از این تاریخ بجز در موقع انتصاب ایشان بمقام ایادی هرگز مشاهده نکرده بودم که حتی یک قطره اشک از چشمش جاری شود. شخصی بود بسیار شاد و به زندگی امیدوار و پر از شور و نشاط. هر وقت از کار روزانه برمی گشت کسانی که در همسایگی منزل ما زندگی می کردند از ورود وی به منزل مطلع می شدند زیرا شخصی بود بسیار گرم و مهربان و شاد. بچه های ما با این شادی و مسرت بزرگ شدند. با آمدن پدر به منزل از سر و روی او بالا می رفتند و در آغوش او بسیار خوشحال و شادمان بودند. زندگی ما سراسر شیرین و شاد بود. این بود که صناهای خنده بگوش همسایه ها می رسید. ولی در این موقع و زمان بسبب آن خواب هولناک اوضاع تغییر کرد. هرکجا می رفتند سخنرانی ایشان از اول تا آخر با حزن و الم شنیدی همراه بود. دوستان عزیز بسیار متأثر می شدند و نمی دانستند چه اتفاقی افتاده و خود وی هم جوابی برای این تأثرات نداشت.

خادم سفر خود را مطابق فرمان حضرت ولی امرالله دنبال نمود.

قبل از حرکت از ژنو به زیارت ابلاغیة مبارک که جناب دکتر حکیم بتاریخ ۱۶ سپتامبر از طرف هیکل مبارک مرقوم داشته بودند توسط جناب سلیم نونو نائل گردید:

سرود معظم ایادی امرالله جناب ذکرالله خادم

روحي لمحبتکم الفدا پس از عرض محویت و فنا و نیستی به آستان قدس محبوب نازنین ولی محبوب عزیز امرالله معروض میگردد. هیکل اطهر امر فرمودند به شما بنگارم و آن اینکه آخرین راپورت مفصل شما از نظر اطهر گذشت فوق العاده از شما تقدیر عمیقانه میفرمایند ... شما به ملاقات دوستان رفتید در موقعیکه امر مبارک احتیاج به تقویت روحانی زیادی داشت. در باره تقویت روحانی دوستان از همه جا خیرهای خوب و خوش انجذاب اجباء در باره شما به ساحت قدس رسیده این خیلی سبب سرود قلب مبارک شده. دو مکتوب اخیر شما ذکر حرکت شما بطرف اروپا در هشتم سپتامبر بود نمیانم حالا کجا تشریف دارید.

این است که این مکتوب را خدمت آقای سلیم نونو ارسال میدارم که به شما برساند. به شما و خانم عرض تکبیر الله ابهی دارم امیدوارم همیشه شاد و مسرور باشید و پیش از پیش موفق و مؤید بر خدمت امر صهارک باشید. قربان شما و محبت شما اراده‌مند لطف الله حکیم.

پس از وصول نامه جناب دکتر لطف الله حکیم، منشی ایرانی حضرت ولّی امرالله در آن زمان، جناب خادم مطمئن گردید که سفرهای وی مورد رضای حضرت ولّی امرالله بوده است.

افتتاح حظیرة القدس لوگزامبورک (اول تا سوم نوامبر ۱۹۵۷)

آخرین مأموریت جناب خادم از طرف مولای عزیز حضرت ولّی امرالله شرکت در مراسم افتتاح حظیرة القدس لوگزامبورک بود. تعداد زیادی از اجنبای مسالک اروپائی در این کنفرانس شرکت نمودند. مهاجرین نقشه هفت ساله دوم حاضر در کنفرانس درخشش خاص داشتند. هدف کنفرانس آمادگی روحانی اجنباء برای جانفشانی و فداکاری در باره اجرای نقشه دهساله بود. یکی از مهاجرین نقشه هفت ساله دوم آنها کمپتن فاتح لوگزامبورک ناظم کنفرانس بود.

روز اول دو ایادی عزیز دکتر گروسمن و ذکرالله خادم کنفرانس را به نام حضرت ولّی امرالله شروع نمودند. دکتر گروسمن اهداف نقشه و انتظارات حضرت ولّی امرالله را بسمع اجنبای مجتمع در کنفرانس رساند و جناب خادم با ابراز شکر و ثنا بساحت قدس محبوب یکتا حاضرین را متوجه نمود که امر جمال مبارک از مرحله محلی و ملی به مرحله بین المللی رسیده است. هفته‌ای در باره سفر هفت ماه خود به مسالک امریکای مرکزی و کشور های کانادا و ایالات متحده به عرض حاضرین در جلسه رساند. کنفرانس سه روز بطول انجامید. اجنباء با اشتیاق و شور بی نظیری جلسه را ترک نمودند. خادم پس از اتمام جلسه بسوی آلمان حرکت کرده و در فرانکفورت موفق به

خرید یک ماشین سواری شد که باتفاق چند نفر از دوستان از جمله ایادی امرالله جناب فیضی بایران مراجعت کنند.

در ۴ نوامبر در موقعی که برای تحویل گرفتن ماشین به کارخانه می‌رفت یکی از دوستان بهائی برخورد کرد. ایشان بدون هیچ مقدمه‌ای ذکر کرد: «آیا این خبر و ضایعهٔ بزرگ را شنیده‌اید؟» چه خبری؟ «حضرت ولّی امرالله صعود فرمودند». خادم بامید اینکه چنین خبری نمی‌تواند درست باشد بسوی مرکز بهائی در فرانکفورت رفت تا خبر صحیح را بدست آورد. ایادی امرالله جناب فیضی در حظیرة القدس تشریف داشتند و این خبر را تأیید نمودند.

از دفتر خاطرات جناب خادم

افتتاح حظیرة القدس لوگزامبورگ مقارن با یک شب قبل از صعود مبارک حضرت ولّی عزیز امر الهی در لندن بود. گونی هیکل اطهر که قصد خروج به ممالک اخری و ملکوت ابهی داشتند با این برنامه بصرف فضل و عنایت اراده فرمودند این عبد ذلیل مستمند را با جسم نحیف و عدم لیاقت از حضور در مراسم تشییع عرش مبارک در لندن محروم نفرمایند زیرا اگر این عهد طبق نقشهٔ قبلی خود به ایران عزیمت نموده بود دیگر خروج مجلّه از ایران و سفر به انگلستان امری صعب و دشوار بود.

خبر جانگداز صعود مولای محبوب و بی‌هتا چون اعظم صاعقه در فرانکفورت آلمان بسمح این عبد ناتوان رسید و این عبد را ملازم بستر نمود. تا یکسال عبرات و زفرات از دیده و قلب این بینوا قطع نمی‌شد و همواره با خود زمزمه می‌نمودم که:

آن مصریان غلامی دهند و سر بریدند

دیلمی چنین تو شاهی قریان نکردیش جان

با تن خسته و خاطری پریشان در حالیکه ضعف و مرض غلبه نموده و قدرت حرکت را از این عهد ذلیل سلب کرده بود به همت و معیت ایادی عزیز امرالله جناب فیضی به لندن رهسپار و در مراسم تدفین

عرش مطهر حضور یافتم.

این ضربه مثل ساعتی‌ای بنا بر نوشته خود ایشان در دفتر خاطرات، وی را روحاً و جسماً خورد نمود.

از آن به بعد غذا نمی خورد و نمی خوابید بقدری وضع مزاج و روحیت وی بد شده بود که دوستان عزیز باوفا تصور کردند که اگر وضع باین گونه ادامه پیدا کند ایشان نمی توانند در مراسم تشییع شرکت کنند. باین جهت بایشان متذکر شدند که اگر غذا نخورید نمی توانید در ۹ نوامبر در مراسم شرکت کنید. ما برای کمک به شما مجبوریم دست و پای شما را محکم نگه داریم و سوپ مقوی در حلق شما بریزیم. آنطور که برابم ذکر شد دیگر این مسئله شوخی نبود و کاملاً جلتی بود بالمآل قدری مؤثر واقع شد. چون در آن حال تنها آرزوی وی این بود که اقلّاً در مراسم تشییع شرکت کند و قدری از تألمات روحی خود بکاهد.

از سن ۱۹ سالگی تا آن زمان در ظل عنایات حضرت ولّی امرالله مستریح بود. عاشق و دلباخته وجود مبارکش بود. بعشق او و در تحت هدایت او به معشوق حقیقی جمال اقدس ابهی عشق می ورزید و خدمت می کرد. کسی را از دست داده بود که در تمام مراحل زندگی راهنمای خدماتش بود. آرزوی قلبش بود. مایه خوشی و امیدش بود. ناگهان ابواب مسنود شد. روابط قطع گرهید. او امر مبارک که مرتباً بصورت نامه و یا تلگراف می رسید متوقف شد. از دست دادن وجود مبارک حضرت ولّی امرالله ضربه‌ای سخت برای وی و تمام حضرات ایادی عزیز بود.

یکی از دوستانم که در مراسم تشییع در لندن Great Northern Cemetery شرکت کرده بود برابم چنین نقل کرد:

جناب خادم با سر و صورت کاملاً پوشیده، مریض و ناتوان، با قدم‌های لرزان، افتان و خیزان در صف ایادی در حرکت بود.

البته این روایت برای من کاملاً قابل فهم بود و غیر از این انتظاری نمی رفت. او محبوب خود را از دست داده بود. تا آخرین لحظه حیات بیاد ولّی امرالله دلخوش بود، بعدها بکرات مرقدشان را در لندن زیارت کرد و

نوع زیارتش بی سابقه بود.
ناامیدی به تمام معنی

شاید من اوکین کسی در ایران بودم که خبر صعود حضرت ولی امرالله و دریافت نمودم. زیرا تلگراف ها در شرق بآدرس خادم می رسید. در غیبت وی من آن ها را دریافت می نمودم. این بار چون به نام محفل ملی ایران بود تلگراف را بدفتر محفل ملی بردم و خودم در راهرو نشستم که مطمئن باشم که خبر صحیح نمی باشد. با کمال تأتف صحت خبر تأیید شد. دنیائی از غم و تأثر بهائیان ایران را فرا گرفت. سیل اشک بود که از دیده ها باریدن گرفت. دنیای بهائی در غم عمیقی فرو رفت بنظر می رسید که ما بهائیان ایران و بهائیان دنیا یتیم شده ایم. سرور و برادر حقیقی ما را رها کرده. پشت و پناه خود را از دست داده ایم. افرادی مثل من که در مراسم تشییع شرکت نکرده بودیم بدعا و مناجات متوسل می شدیم و تشنه گرفتن اخبار بودیم و آنچه بدست می آوردیم با دیگران در میان می گذاشتیم. اخبار وارده از لندن را بوسیله دوستانی که در مراسم حضور یافته بودند با سیلاب اشک برای یکدیگر بازگو می نمودیم و آنچه شنیده بودیم بعداً با مکاتبه و مراسله تأیید می شد.

مقداری از خبرهای واصله این بود که روز تشییع اجتای مقیم لندن و سایر کسانی که برای تشییع مولای خود در لندن مجتمع شده بودند باضافه حضرات ایادی امرالله در مراسم با قلبی سوزان و چشمی گریان شرکت کردند. دلدادگان آن ولی امر محبوب در ۶۰ اتومبیل، عرش مبارک مولای خود را مشایعت نمودند. مولائی که تمامی حیاتش صرف اشاعه امر جمال مبارک شده بود. و برای این منظور صدمات لاتمه و لاتحصی تحمل فرموده بود. حتی در اثر فشار کار شاید دوران زندگانی ذیقیمت عزیزش کوتاه شده بود. عزیزانش را در غم و ماتم عمیقی برای ابد باقی گذاشت. آنطور که برایم ذکر شد محل عرش مبارک از گل های مختلف و الران مختلف پوشیده شده بود. هریک از شرکت کنندگان با قلبی مالا مال از حزن دسته گلی زیبا نثار ولی

محبوب امریها می نمود.

حضرات ایادی امرالله و اهتای زائر عرش مبارک مولای محبوب را گریان و سالان وداع گفتند. می توان تصور کرد که این منظره ای بود که نظاره کنندگان هرگز فراموش نکرده و نخواهند کرد. ما که از این مشایعت محروم بودیم می توانستیم احساس کنیم که آن مراسم تا چه حد غم انگیز و فوق تصور جان گداز بوده است. خاطره این محرومیت برای ابد در قلب ما باقی ماند ولی کاملاً معتقد بودیم که در برابر مشیت الهیه حق چون و چرا نداریم.

از دفتر خاطرات خادم:

در لندن و متعاقب آن در ارض اقدس حضرات ایادی عزیز که بفتناً مواجه با این فاجعه عظمی گشته بودند شب و روز بتضرع و ابتهاج پرداختند و در قصر مبارک که رمزی از سلطنت الهیه جمال قدم جل سلطان و «منظر الاکبر للبشر» است تصمیمات مهمه در سبیل تحقق نوپای مقتسه و تنفیذ اهداف نقشه ملکوتی مولای محبوب اتخاذ نمودند تا بحول و قوه سلطان قدم سفینه امرالله را که آن صلاح قدسی به دلالت ولی امر مقتش بدست ایادی عزیز سپرده از گردباد حوادث محفوظ داشته بساحل نجات رسانند و در پایان نقشه وعود الهیه که جمال اقدس ابهی جل کبریانه در لوح مبارک کرمل نازل فرموده بودند با تاسیس بیت العدل اعظم الهی «الذی جعله الله مصدر کل خیر و مصوناً من کل خطا» تحقق پذیرد.

از آن پس جلسات ایادی خاتمه یافت و هریک بصوب محل های مأموریت روحانی خویش رهسپار گردیدند.

حال آخرین وظیفه این عبد شرمسار از قبیل آن مولای خون سفر به بیروت و ابلاغ اوامر مطاعه مبارک بود. لذا متوکلآ علی الله روز ۸ ژانویه ۱۹۵۸ (۱۹ دی ۱۳۳۶) از طهران بصوب بیروت عزیمت نمود و برای تیتن و تبرک ایام قلیل اقامت در بیروت (از ۸ تا ۱۱ ژانویه) را در هتل بسول که به قدم مبارک حضرت عبدالبهاء جل شاناه فانز

شده بود بیترتبه نمود.

دیگر مگر خواب بنیده می‌رود؟ حضرت مولی‌الوری در ایام اقامت مبارکشان در این هتل و در این حجره تشریف داشته‌اند. در هر آن شمول الطاف و تأییدات الهیه محسوس است و با تضرع و ابتهاج با قلب حزین هزاران خاطرات و افکار از ماضی و حال و مستقبل از خاطر می‌گذرد.

از قضایای الهی و تقدیر حق قدیر جناب نوبدی هم برای انجام مأموریت روحانی خویش که هیأت ایادی ارض اقدس به ایشان ابلاغ نموده بودند در همان اوقات وارد بیروت شدند.

آن شب در حجره مبارک به دعا و مناجات گذشت و از حضرت من طاف حوله الاسماء که ارض با را به قدم خود در ایام جمال اقدس ابھی مشرف فرموده بودند استعانت طلبید. دیرگاهی از شب خواب غلبه نمود. در عالم رؤیا مشاهده شد که حضرت مولی‌الوری اراده فرمودند حجره تاریک و مظلم را روشن فرمایند. بنازم به بازوی عبدالبهاء.. با دست مبارکشان ریسمان زنجیر وار چراغ برق را که در کنار تخت خواب بنیوار نصب شده بود کشیدند. دفعتاً اطاق روشن همه جا غرق نور شد. این عبد با قلبی طافح از شکرانه و سرود از خواب برخاست. صبح جناب نوبدی تشریف آوردند تفصیل را به ایشان عرض و تأکید نمود که اینک حضرت عبدالبهاء حامی و پشتیبان شما است. ظلمت مبتل به نور شده.

ابلاغیه حضرات ایادی امرالله:

یاران عزیز

هنوز نه روز از استقرار هرح مطهر ولی محبوب امرالله حضرت شوقی افندی در لندن نگذشته بود که ما بیست و شش نفر ایادی امرالله با سمت « حارسان صنفیت جهانی حضرت بهاء الله که در مرحله جنین است » در مرکز جهانی امرالله اجتماع نمودیم تا در باره اسف‌انگیزترین وضعی که از حین صعود حضرت عبدالبهاء اهل بهاء بدان مواجه

گشته‌اند به مشاوره پرداخته و برای حفظ مصالح عالیّه امرالله کلیّه تدابیر مناسب و لازم را اتخاذ نناییم.

در ۱۸ نوامبر ایادی امرالله در بهجی محفلی در حرم اقدس در حواله مقنس ترین مقام عالم بهائی بنام مبارک منعقد ساخته سپس بروضه مبارکه داخل و در نهایت خضوع و انکسار بآستان مقنس ساجد گشتیم. ... حیات حضرت ولّی امرالله را که به تمامه مصروف فناکاری بی نظیر گشته تمکن نمودیم رفته رفته قلب حزین ما تسلی یافت، ما خود می‌دانستیم که حضرت شوقی افندی اوکین شخصی بودند که ایادی و جمیع احتیای متفرق در عالم را متذکر می‌داشتند که ظهور حضرت بهاء الله قوی و ذخائر ایمانی نوع بشر را چنان بحرکت آورده که بالمال وحدت ملل و اقوام و نصرت نظم جهان‌آرای الهیش را متحقق خواهد ساخت. در پرتو این استنباط جمع ایادی با کمال امتنان و شکرانه به مواهب لاتحصانی که حضرت شوقی افندی به اهل بهاء ارزانی داشته و چون میراث مرغوب جهت آنان باقی گذاشته‌اند متوجه گردیدند.

آیا مرکز جهانی امرالله با اعتبار مقنسه و مؤسساتش به کمال رزانت تأسیس نگردیده؟ و آیا امر الهی در ۲۵۴ مملکت از مصالح مستقله و اقالیم تابعه مستقر نگشته؟ و آیا محافل ملیّه و ناحیه‌ای که طلائی بیت‌المدل عمومی محسوب‌اند در بیست و شش منطقه از مناطق عظیمه قارات عالم بر اساس متین استوار نگردیده؟ آیا حضرت ولّی امرالله قطع نظر از ترجمه‌های بی نظیری که از آثار مقنسه امریه برای یاران انگلیسی زبان باقی گذاشته‌اند شاهکارهای گرانبھانی در تبیین و تشریح آیات الهی که معرف بنای رفیع البنیان نظم سریع التکامل الهی و جامعه جهانی بهائی است بجهت ما بردیمه نگذاشته‌اند. آیا حضرت ولّی امرالله بر اساس رزین الواح مبارکه حضرت مولی‌النوری معروف بنقشه ملکوتی جهاد جهانی را برای ما طرح نفرموده‌اند که مساعی و مجهودات ما را تا سال ۱۹۶۳ رهبری و هدایت نماید؟ بعلاوه آیا حضرت ولّی امرالله با بصیرت معنوی که به

حوائج حال و استقبال جامعه بهائی داشته‌اند. هیأت بین‌المللی بهائی و جمع هیأت ۲۷ نفری ایادی با هیأت‌های معاونین را بوجود نیاورده‌اند و در آخرین ابلاغیه مبارک خطاب به اهل بهاء ایادی را بعنوان « حارسان مدنیت جهانی حضرت بهاء الله که در مرحله جنین است » معین نفرموده‌اند ؟

اینگونه افکار با توجه به پیش آمد جانگناز عظیمی که در طی این ماه اهل بهاء بآن مبتلا گشته‌اند این موضوع را آشکار ساخته است که حضرت شوقی افندی با تعیین ایادی امرالله و همچنین انتصاب هیأت بین‌المللی بهائی یعنی مؤتسه‌ای که باید مآلاً به بیت عدل عمومی تبدیل یابد اساس نظم جهان‌آرای حضرت بهاء الله را به کمال اتقان پایه‌گذاری نموده‌اند.

ما ایادی امرالله بعنوان حارسان مدنیت جهانی حضرت بهاء الله که در مرحله جنین است یک هیأت نه نفری از ایادی تعیین نموده‌ایم که در مرکز جهانی امرالله بانجام خدمات مشغول باشند ... و با ایادی امرالله که در قارات دیگر به خدمت مشغولند نیز بوسیله مکاتبه ارتباط برقرار خواهد گردید. همین هیأت در مورد مسائل مربوطه به اجرای اهداف نقشه دهساله نیز با محافل ملیه مکاتبه خواهد نمود و نسبت به موضوعات مربوط به مسائل اداری با استناد به نصوص مقتسه در آثار امریه که هادی محافل در یافتن راه حل صحیح است محافل ملیه را مساعدت و معاضدت خواهد کرد.

اما راجع به هیأت بین‌المللی که از طرف حضرت ولی امرالله تعیین و در توفیق مبارک خطاب بعالم بهائی بآن بشارت داده شده این هیأت به ورود ایام عاقبت با تشکیل بیت العدل عمومی آن هیأت عالی‌ای که بفرموده حضرت مولی‌الوری در الراج و صایا به موهبت مصونیت از خطا مختص و به بیان « جعله الله مصدر کلّ خیر و مصنواً من کلّ خطیاً » مخاطب گردیده مقصد و هدف خویش را بمرحله تحقق خواهد رسانید. وظیفه اصلی هیأت بین‌المللی بهائی این بوده است که بعنوان

نمایند حضرت ولّی امرالله در مسائل مربوطه بدولت اسرائیل و محاکم قانونی اقدام نماید.

یاران محبوب آیا میراث مرغوبیکه حضرت ولّی امرالله برای عموم ما باقی گذاشته افتخار ثبوت در امر حضرت بهاء الله و جانفشانی در سیل تبلیغ امر نازنینش نمی باشد؟ تمنای قلبی ما از هر فرد بهائی این است:

اکنون مانند زمان صمود حضرت عبدالبهاء وقت آن رسیده که بهائیان حقیقی با ابراز ثبوت در میثاق و انبساط و سرور روحانی در پیش بردن امور خطیره ایکه به هریک از جامعه های بهائی در نقاط مختلفه عالم و بهر فرد بهائی سپرده شده ممتاز و مشخص گردند...

ایادی امرالله با تصمیم به اجرای کلیه نوایا و امیال مصرحه حضرت ولّی امرالله از محافل ملیه دعوت می نمایند که به انعقاد کنفرانس های بین القارات بطوری که از طرف حضرتش برای سال ۱۹۵۸ طرح ریزی گردیده اقدام نمایند و هریک از آنها را مرکز و محور تصمیمات خود قرار دهند و از این راه وظائف مربوطه به مرحله بعدی جهاد جهانی روحانی را به انجام و اتمام رسانند. بملاوه شایسته است وظائف دیگری که در نقشه دهساله پیش بینی شده و باید تا سال ۱۹۶۳ تحقق یابد همواره در مد نظر داشته باشیم.

ضمناً بدعوت نه نفر ایادی مقیم مرکز جهانی امر الهی کلیه ایادی امرالله مجتمع گشته و تصمیم خواهند گرفت که چه موقع و به چه کیفیت هیأت بین المللی بهائی مدارج تکامل خود را که از طرف حضرت ولّی امرالله مشخص گردیده طی نموده و منجر به دعوت برای انتخاب بیت العدل عمومی بوسیله کلیه محافل روحانیه ملیه گردد. همینکه این هیأت منصوص الهی بوجود آمد کلیه اوضاع و احوال امرته مجدداً تحت مطالعه و تدقیق قرار گرفته و با مشورت ایادی امرالله تدابیر لازمه جهت اقدامات آتیّه اتخاذ خواهد گردید.

ای ثابتان بر پیمان این طیر بال و پر شکسته و مظلوم چون آهنگ

ملاء اعلیٰ نماید و بجهان پنهان شتابد و جسدش تحت اطباق قرار یابد و یا مفقود گردد باید افغان ثابتۀ راسخه بر میشاق الله که از سترۀ تقدیس روئیده اند با حضرات ایادی امرالله علیهم بهاء الله و جمیع یاران و دوستان بالاتفاق به نشر نفحات الله و تبلیغ امرالله و ترویج دین الله بدل و جان قیام نمایند دقیقه ای آرام نگیرند و آنی استراحت نکنند در ممالک و دیار منتشر شوند و آوازۀ هر بلاد و اقلیم گردند. دقیقه ای نیاسایند و آنی آسوده نگردند و نفسی راحت نجویند و در هر کشوری نعرۀ یا بهاء الابهی زنند و در هر شهری شهرۀ آفاق شوند و در هر انجمنی چون شمع برافروزند و در هر محفلی نار عشق برافروزند تا در قطب آفاق انوار حق اشراق نماید و در شرق و غرب جم غفیری در ظلّ کلمۀ الله آید و نفحات قدس بوزد و وجوه نورانی گردد و قلوب رتانی شود و نفوس رحمانی گردد. در این ایام اهم امور هدایت ملل و اسم است باید امر تبلیغ را مهمّ شمرد زیرا اس اساس است. این عبد مظلوم شب و روز بترویج و تشویق مشغول گردید دقیقه ای آرام نیافت تا آنکه صیبت امرالله آفاق را احاطه نمود و آوازۀ ملکوت ابهی خاور و باختر را بیدار کرد یاران الهی نیز چنین باید بفرمایند اینست شرط وفا و اینست مقتضای عبودیت آستان بهاء.

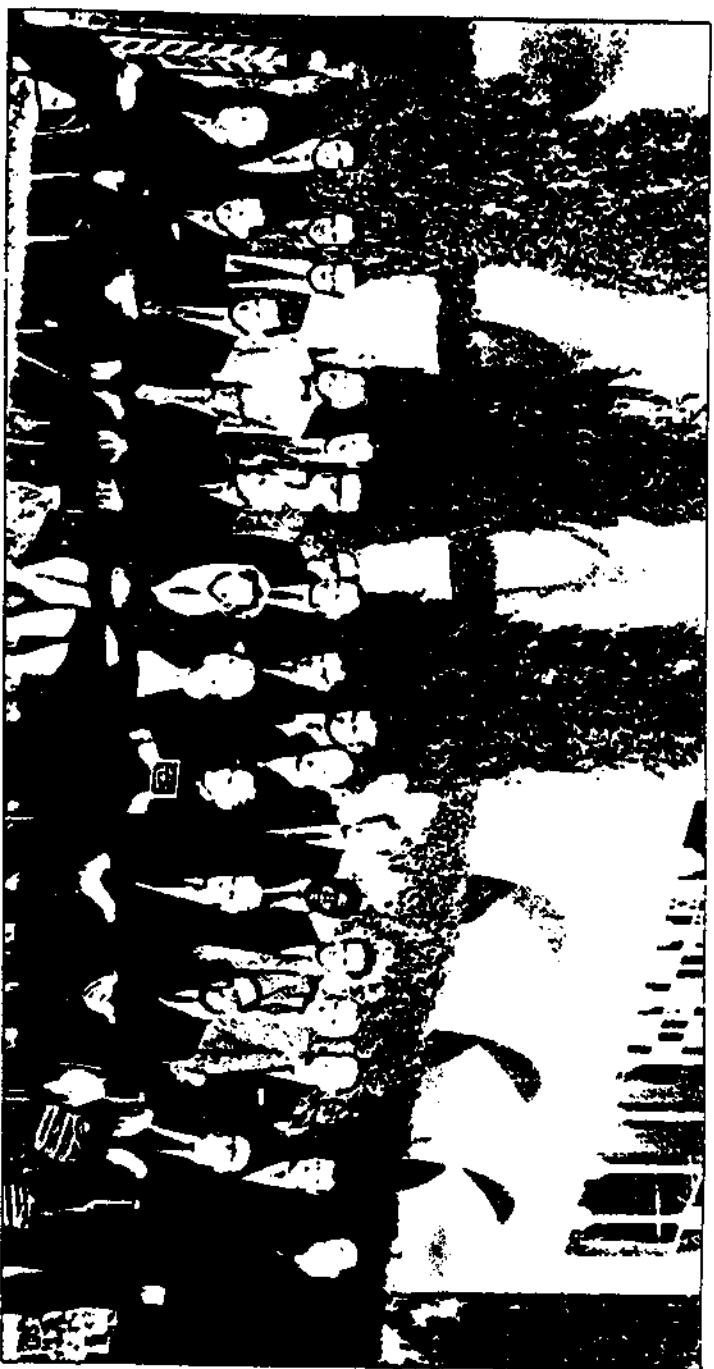
با کمال خضوع در خدمت مقدس حضرت بهاء الله

بامضاء ۲۶ نفر ایادی امرالله حاضر در قصر بهجی عکا اسرائیل

۲۰ نوامبر ۱۹۵۷



زیارت نیادی امراهه خادم
از مرقد مطهر حضرت ولی امراهه در لندن



حضرات ایلچی اسرائیل و اصحاب بیت العمل اعظم الہی
اعتناء تقہ جہہ کبیر و اعتناء ازلین بیت العمل اعظم

فصل هشتم

خاطرات سالهای پس از صعود حضرت ولی امرالله

بنام گوینده توانا

ای صاحبان هوش و گوش آنکه سرور دوست اینست، ای بلبل
معنوی جز در گلبن معانی جای مگزین و ای همد سلیمان عشق
جز در صبای جانان وطن مگیر و ای عنقای بقا جز در قاف وفا
محل مینیر. اینست مکان تو اگر بلاسکان پیر جان بریری و آهنگ
مقام خود رایگان نمائی.

حضرات ایادی عزیز امرالله با دل‌های غم زده اقدامات مربوط به نقشه ده
را ادامه دادند. شخصاً تصور نمی‌کردم که ایادی امرالله خادم بشوند
محبوب را که دائماً با یکدیگر در تماس و برای مدت ۱۷ سال واسه
سخابرات و مکاتبات از تلگراف‌ها در شرق بود تحت‌الکتاب ولی چه
نبود. این دست پروردگان جمال مبارک با وجود اینکه سرور و ولینمیت
را از دست داده بودند با ثبات و استقامتی بی‌نظیر امر را از
طوفان‌های مهیب عبور دادند و به ساحل نجات رساندند. مثل این بود
ابر از مقابل شمس مرتفع شده و حرارت شمس هدایت قویاً جلوه نمود
راه گشای اعتناء گشته بود. می‌دانیم که در چنین شرایطی هیأت معصوم
خطا بوجود آمد.

بعد از مراسم تشییع در لندن من کاملاً از حال خادم بی‌خبر بودم. پس
مکتبی طولانی یک روز درب منزل را زدند. وقتی درب را باز کردم مردم
دیدم پشت درب ایستاده بدون حرکت با صورتی غم زده و پژمرده
هیچگونه آثار حیات و شادی مثل یک مجسمه. این همسر من بود

بسیار لاغر و نحیف می نمود مثل اینکه آلام دنیا بر شانه وی سنگینی می کرد.

من اوک او را بزحمت شناختم. او مجتهد غم بود ولی متکی به تأییدات جمال قدم. هرگز خواننده عزیز نمی تواند درک این دوره از زندگی من را بنماید. من بعد از صعود مبارک در طهران تنها بودم و هر روز با غم صعود همعنان. منزلی که در آن زندگی می کردیم احتیاج به تعمیر داشت باران که در آن زمان بصورت سیلاب می بارید از طاق بر روی فرش، میل و اثاثیه اطاق مستراً می چکید. من در آن موقع ادنی توجهی بهیچ چیز غیر از اسف و الم از صعود مبارک نداشتم. روزی مادرم بدیدنم آمد. بود من مغموم روی تخت خواب نشسته بودم. چهار سطل در اطراف اطاق زیر چکه ها قرار داشت که اطاق را مرطوب ننماید. با وجودیکه از آن دوران زمانی گذشته است ولی هنوز آن منظره و آن خاطره در مقابل دیدگانم می باشد. نوشتن خاطرات آن دوران کاری بسیار صعب و دشوار است زیرا هنوز قادر نیستم شدت تألمات وارده بر وی (خادم) و خودم و تمامی فامیلم و احتیای آن دوران را شرح دهم که چگونه این طوفان هم و غم اثرات بسیار صعب و دشواری را نه تنها برای ما بجا گذاشت بلکه تأثرات بی پایانی برای تمام بهائیان دنیا بوجود آورد که تخفیف آن مستلزم مرور زمان بود.

از دفتر خاطرات خادم

در اوکین جلسه گردهم آئی ایادی عزیز که بعد از صعود مولای محبوب در قصر بهجی تشکیل شد. همگی بدور میز جمع شدیم و تمامی ما در قلب و روان در تب و تاب بودیم. صندلی صدر میز را بیاد ولی امر محبوب خالی گذاشتیم باشد که انفاس قدسیه شان از ملکوت ابهی یار و مددکار گردد. قلوب همگی ما مالا مال از غم بود از تمامی قلب و روان از جمال مبارک تمنای عاجزانه می نمودیم که ما را براه صحیح هدایت فرموده صبر و شکیبائی عنایت فرماید و قلوبمان را بالطف بهیه خود آرامش بخشد تا بتوانیم کشتی امر را بساحل نجات رسانیم. من برای مدت یکسال در این حالت غم زدگی و افسردگی شدید بودم. در

عالم خواب بحضور مبارک حضرت ولی امرالله مشرف شدم. لطف حضرتشان شامل عالم بود. اجازه حضور مرحمت فرمودند وقتی باطاعت فرمان مبارک نشستم فرمودند: «پالتو را از تن در آورید که راحت باشید من چنانچه مرسوم آن زمان بود اطاعتاً درآوردم ولی بر شانه انداختم. حضرت ولی امرالله با یک نگاه عمیق که در اعماق قلبم نفوذ کرد فرمودند ناراحت هستید از تن درآورید». در روز بعد تغییر حالتی برآیم دست داد که قدری از شدت دل افسردگی و غم زدگی من کاسته گردید.

در اینجا بمرور است که چند کلمه ای از زندگانی روزمره حضرت ولی مقتس امرالله بعد از صوم حضرت عبدالبهاء ذکر گردد تا متوجه گردیم که ولی عزیز امرالله در زندگانی روزمره چه فداکاری ها نمودند تا امر جمال مبارک به پایه ای رسید که در تحت هدایت ایادی عزیز امرالله مرکز مصون از خطا، بیت العدل اعظم بوجود آمد.

بعد از صوم حضرت عبدالبهاء حضرت ولی امرالله بنهایت قدرت و عظمت و کمال و جلال و سطوت زمام جامعه بهائی را بنیست گرفته ... کشتی امر الهی را در دریای پرانقلاب حوادث مدهشه و وقایع مرعبه بساحل مقصود رهبری فرموده اند ...

امر الهی در دوره فرخنده حضرت ولی امرالله ارواحنا فداء روز بروز بر توسعه و عظمت خود افزود و بر اثر تعلیمات و تشویقات متوالیه آن حضرت افراد جامعه بهائی در شرق و غرب عالم قیامی عاشقانه نمودند و بوظائف روحانیه خویش عامل شدند تا آنکه در پرتو تأییدات و توفیقات متابعه و فداکاری و جانفشانی افراد جامعه و سیر و حرکت صلفین و ناشرین در صالک و دیار صیت امرالله جهانگیر شد ... اساس تشکیلات بهائی بر روی پایه حکم و متین نظامات صحیحه استوار شد و محافل مقننه روحانی محلی و ملی در اقالیم مختلفه

تأسیس و در بعضی از ممالک اروپا و ایالات متحده امریکا محافل ملی و محلی بهائی از طرف دولت برسمیت شناخته شد.

بنای مشرق‌الاذکار امریک که اوکین سنگش بدست مبارک حضرت عبدالبهاء نهاده شده بود در ایام مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداء اکمال و اتمام پذیرفت.

محفظه آثار بین‌المللی در ارض اقدس تأسیس گشت و قصر مبارک بهجی بهصرف امر درآمد باحسن طراز تعمیر و غرفه‌های آن بنای مقنس مزین بکتب و آثار امریه گردید.

اگر بخواهیم آنچه را که در ایام مبارک حضرت ولی امرالله در عالم امر واقع شده و ترقیاتی را که نصیب جامعه پیروان امر حضرت بهاء الله گردیده یک یک شرح دهیم این مختصر مبتل بکتابی مفضل شود.

در ترویج منبع سال ۱۰۱ می‌فرمایند:

«نظم بدیع جهان آرایش نقاب از رخ برانداخت و دعائم قصر مشیدش بید حامیان دلیرش در نهایت استحکام و برحسب وصایای محکمه متقنه مرکز عهد اقومش مرفح و منصور گردید. در خلال این احوال سروچین مبادی سامیه‌اش در بساط غبرا بهزسی آهین و انقطاعی بی نظیر متشبث گشتند و باهد مدن عالم مهاجرت نمودند و در جزائر بعیده در محیط اعظم مشوگلاً علی الله متوطن گشتند قلب ترمرد اصفای علیا حضرت ملکه معظمه را بمغنایس محبت الله بریودند و در اعلی‌المقامات کوس استقلال شرع بهاء را بکوفتند.»

بدیهی است در ظل ظلیل مولای محبوب حضرت ولی امرالله ارواحنا لالطافه الفناء امر الهی دائره‌اش باین وسعت رسیده و اهل بهاء باین همه فتوحات باهره و انتصارات جلیله در میدان خدمتگزاری باامر حضرت احدیه موثق و مؤید گردیده‌اند زیرا کشتی امر خفا و سفینه الله در

دربای بلایا و رزایا فقط بدلاکت ملکوتی و راهنمائی الهی ذات مقتس
مولای توانا آن ناخدای کشتی امرالله ارواحنا لقدوته الفناء از امواج
سهمگین ... بسلامت وارد ساحل نجات گردیده و راکبین سفینه همراء را
بسرمنزل مقصود رسانیده است ...

هیكل مبارک مقتس ولی امرالله ارواحنا فداء راحت و آسایش خود را
برای هدایت و تربیت من فی العالم و ارشاد بنی آدم فنا نموده ... هیكل
اقدس معمولاً صبح خیلی زود مشغول تحریر می شوند و تا ساعت ۶
عصر متوالیاً بکار مشغولند ساعت شش که از مکتب مبارک (اطاق
تحریر) به پائین نزول اجلال می فرمایند زائرین و مسافرین بساعت اقدس
تشرّف حاصل می نمایند. هیكل مبارک یا در بعضی خیابان های شهر
هیفا باتفاق زائرین قدم می زنند و یا بیاضچه های مقام اعلی برای
زیارت و دادن دستورات لازمه به باغبانان و مستخدمین عتبات مقتسه
تشریف فرما می شوند.

... پس از مراجعت به بیت و مرخص شدن رجال و حضرات اماء الرحمن،
هیكل مبارک مجدداً تشریف برده پاکتهای پستی آنروز را مفتوح و
مطالعه می فرمایند تا هروقت که تنظیم و ترتیب امور مربوطه به اوراق
و مکاتیب واصله بطول انجامد هیكل مبارک بیدار و مشغول کارند
رسیدگی به جمیع امور از جزئی و کلی مانند گلکاری بیاضچه های مقام
اعلی و مراقب شریفه حضرت روقه مبارکه علیا و رمسین اطهرین حضرت
غصن الله الاظهر و والده ماجده حضرت مولی الوری و روضه مبارکه در
عکا ... و مرتب ساختن امور محفظه آثار بین المللی ارض مقتس ... و
غیره تحت نظر مستقیم هیكل مبارک مولای توانا ارواحنا فداء است.
(از انتشارات محفل روحانی ملی ایران)

از دفتر خاطرات خادم:

چگونه قلم این عبد ناتوان قادر به توصیف هزاران هزار فتوحات و
انتصارات باهره و آثاری که در طی قرون و اعصار بی حد و شمار مایه
تأسیس مدنیت الهی است خواهد بود. مدنیتی که اصول و احکامش را

شارح اعظم وضع فرمود و حضرت ربّ اعلیٰ بآن اشاره دادند و حضرت مولی‌الوری هندسه‌اش را ترسیم و تبیین فرمودند و مولای محبوب که اکنون این بی‌نویان را به حرمان و فراق مبتلا فرموده اعمده و ارکانش را نصب نمودند و مدنیستی که بالمآل «سبب بلوغ عالم برتبه کمال و تبدیل ارض به نقطه‌ای از فردوس اعظم» خواهد بود «اذا تری الارض جنة الابهی ف سبحان ربنا الیهی الابهی و سبحان ربنا العلیّ الاعلیٰ»

مگر اینکه هریک بر وفق استعداد و قابلیت خرد بشری خویش به آیات و آثار آن طلعات قدسیّه و الواح مقتسه مبارکه مولای محبوب و بشارات و اخباری که باقر قلم گهریارش در طی ۳۶ سال ولایت نازل گشته مراجعه ننمایم و به تمقن و تقرّس و مطالعه و تحصیل بپردازیم. امید چنان است که فوز لقا و توتل باذیال غصن ممتاز بهاء در عالم بالا نصیب شود و نتایج آن آثار مقتسه باهره را در محضر انش در ملکوت ابهی مشاهده کنیم.

دوره جدید در عالم امر

حضرات ایادی عزیز امرالله علمداران نقشه دهساله جهاد کبیر اکبر بعد از صعود مولای خود حضرت ولیّ عزیز امرالله در ۱۵ نوامبر ۱۶۵۷ بکرات در حیفای برای مشورت و تبادل افکار جمع شدند. با وجودیکه قلوبشان مالمال از غم و تأثر بود اما با مراسلات و مکاتبات مستمره و تشویق بهانیان دنیا به خدمت و تبلیغ اهداف نقشه را تکمیل نمودند. در نتیجه نقشه ملکوتی مولای محبوب در سراسر جهان با فتوحات محیرالعقول و مافوق انتظارات آن هیأت تنفیذ گردید. نوایا و وعود ولیّ امر محبوب تحقق یافت و محافل ملیه یکی بعد از دیگری تشکیل شد. دنیای بهانی در اثر این فتوحات بی سابقه آماده برای تشکیل بیت العدل اعظم (مرکز مصون از خطا) گردید.

در دوران ؟ ساله اول نقشه جهاد کبیر اکبر احتیای عزیز در سراسر دنیا در تحت هدایت حضرت ولی امرالله خدمات برجسته ای با امر مبارک نمودند. این فتوحات لایتهایه را حضرت ولی امرالله مرتباً در کانونشن های ملی دنیا اعلان می فرمودند و قلوب یاران مشتاق را مرتباً بشوق و اشتیاق می آوردند. در پیام منیع مبارک که در ۱۹۵۷ مرقوم داشتند مژده عنایت فرمودند:

« ۱۲۰ اقلیمی که از پراغ حضرت عبدالبهاء مهندس نقشه الهی در الواح تاریخی تبلیغی مذکور گردیده کل تا این تاریخ در ظل امر مبارک اب بزرگوارش درآمد ... »

همچنین تعداد مراکز امریه را در کشورهای اروپا، افریقا، امریکا، و استرالیا اعلان می فرمودند. واقعاً جوامع بهائیان دنیا در شوق و ذوق بخدمت از هم سبقت می گرفتند.

در ضمن دستور منیع مبارک که در ۱۹۵۷ مرقوم داشتند بشارت ۵ سلسله کنفرانس ها را بسمع احتیاء رساندند و هشت نفریادی جدید تعیین فرمودند. هشت نفری که به این مقام اسنی ارتقاء یافتند عبارتند از ایناک اولینگا، ویلیام سیرز، جان ربارتز، حسن بالیوزی، جان فرابی، کالیس فدرستون، رحمت الله مهاجر و ابوالقاسم فیضی. این آخرین پیام حضرت ولی امرالله به دنیای بهائی بود.

قسمتی از پیام منیع مبارک مولای توانا حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه مؤرخ اکتبر ۱۹۵۷:

« بمناسبت پنجمین سال حلول سنه مقلتس تاریخی که مقارن با جشن های منوی اظهار امر حضرت بهاء الله در سیاه چال طهران است و تنها چند ماهی با وصول جهاد جهانی روحانی دهساله به نیمه راه خود فاصله دارد جهادی که کافه مؤمنین حضرتشی بدان قیام کرده اند. این عبد تشکیل یک سلسله کنفرانس های بین القارات را که عددشان پنج خواهد بود و متعاقباً در کامپالا عاصمه یوگاندا واقع در قلب قاره

افریقا و در سیدنی قدیمترین مرکز امر بهائی واقع در نیمکره جنوبی و در شیکاگو جایی که نخستین بار نام حضرت بهاء الله بدنیای غرب اعلان شد و در فرانکفورت واقع در قلب قاره اروپا و در جاکارتا عاصمه جمهوری اندونزی منعقد خواهد گردید بکمال اشتیاق اعلام می نماید...

از کسانی که افتخار دعوت و تشکیل این کنفرانس های تاریخی را دارند رجا دارم که جنبش و حرکتی نمایند و برحسب مرتبه و استعداد و وظیفه و بضاعت بنحوی شایسته خود را در مدت کوتاهی که بافتتاح اوکین کنفرانس باقیمانده برای قیاسی دلیرانه مهیا سازند و در این ساعت خجسته فرصت را غنیمت شمرده با ابراز صفات و خصال باهره ای که مشخص و متمیز مقام شایسته خدمتگزاری در سبیل امر حضرت بهاء الله باشد و در تأمین موفقیت و اشتهار کامل این کنفرانس ها که برای تجلیل و تعظیم اسم اعظم و علی الخصوص بمنظور تسریع در پیشرفت و تقدیم مؤتسات نظم نجات بخش جهانی اش و تمجیل در تأسیس ملکوتش در قلوب ابناء بشر تشکیل می شود جهد بلیغ مبذول دارند».

اکتبر ۱۹۵۷ امضاء مبارک

ایادی امرالله ذکرالله خادم جزو نمایندگان انتخاب شده حضرت ولی امرالله در این کنفرانس ها نبوده لیکن در آن زمان بعد از صعود حضرت ولی امرالله حضرات ایادی امرالله قائد و راهنمای این کنفرانسهای پنجگانه بودند. پیامی از هیئت ایادی مقیم ارض اقدس به جناب خادم رسید که ایشان هم در این مؤتمر تاریخی در سیدنی شرکت نمایند و کمک برای نمایندگی آن کنفرانس باشند.

کنفرانس سیدنی به قلم ایادی امرالله ذکرالله خادم

برحسب اراده مقتضای مطاعه مولای محبوب و بیهمتا حضرت غصن

مستاز ارواحنا لرمسه الاطهر الفداء دومین کنفرانس تاریخی بین القارات در سیدنی عاصمه استرالیا از تاریخ پنجشنبه اول تا پنجم شهرالبهائم ۱۱۵ بدیع با حضور قریب دویست نفر از اجتای عزیز الهی از هشت مملکت و جزیره انعقاد یافت.

بی مناسبت نیست قبل از شروع مطالب بشکرانه توفیق و حضور در چنین کنفرانس مجلل تاریخی مطالبی را که این مستمند در رکاب مبارک و از فم اطهر مولای بیهمتا... قریب ۲۰ سال قبل راجع باسترالیا استماع نموده برای اجتای عزیز بنگارد. در آن ایام روزی مولای محبوب با وجه بسیم و خرامی ملکوتی بر سفح کرمیل جبل الرّب مشی می فرمودند برای اوکین بار این عید از فم اطهر بیانات مقتسه ذیل را راجع به هجرت و انذارات مبارک قریب باین مضامین استماع نمود که با لحنی بسیار مؤثر می فرمودند. من در این ایام اجتاء را تشجیع می کنم به ترک اوطان با زاد توکل حرکت کنند و ندای الهی را بنقاطی که هنوز صیت امر را نشنیده اند برسانند بجزائر خلیج بحرین و احساء که وطن شیخ احمد احسانی است. پس دست مبارک را محاذی رأس بلند فرموده بنهایت تاکید فرمودند «منتظرم خبرش بگوش من برسد که اجتای ایران چه قیاسی کردند.» حمد آستان قدس منیمش را که قوه نافذ اراده مقتسه مبارکه نفوس مخلصه منقطعه ای و علی رأسهم ایادی برازنده امرالله جناب فیضی را بر اجابت و امتثال فرمان مبارک مبعوث فرمود نور هدایت الهی بر سراسر خلیج تاییده و فتوحات و انتصارات عظیمه باهره ظاهر شد. در ایام حیات مبارک محفل مقتس ملّی ناحیه ای عربستان که بفرموده مولای خون از وقایع مهتمه مرحله ثالث نقشه جهاد روحانی کبیر اکبر است در رهوان سنه ماضیه تأسیس و عمودی دیگر از اعمده و ارکان نظم بدیع الهی در آن اقطار نصب گردید.

متعاقب این بیانات مبارکه با نهایت مسرت فرمودند. در ایام جنگ الواحی از قلم مبارک نازل شد و در آن الواح مبارکه می فرمایند وقتی

که احتیای امریکا جزائر پاسیفیک و زلاند جدید را فتح کردند بر سریر سلطنت جاودانی جالس خواهند شد. این الواح مبارکه که یکسال بعد از جنگ با امریکا رسید شور و انجذاب بدیعی در احتیاء ایجاد کرد عده‌ای قیام کردند از جمله مستر و میسز دان Mr. & Mrs. Dunn با عدم بضاعت و با وجود آنکه آشنا بمعادات قوم نبودند فقط زبان آنها را می دانستند با زاد توکل حرکت کردند می دانید کجا رفتند؟ به استرالیا که ابعاد نقاط دنیاست و با فلسطین ۱۲۰۰۰ مایل مسافت دارد. در نتیجه قیام ایشان عده‌ای با امر مبارک اقبال کردند مراکز امری و محافل روحانی تشکیل شد. احتیای استرالیا موقوف بتأسیس محفل روحانی ملی و اوقاف بهائی شدند یکی از اعمده و ارکان نظم بدیع الهی در قاره استرالیا نصب شد. احتیای استرالیا آنها را پدر و مادر روحانی خود خطاب می کنند و می گویند Mother Dunn و Father Dunn .

جمال قدم در آیات مبارکه می فرمایند «لویسترون التور فی البرآه يظهر من قطب البحر ویقول ائی محی العالمین.» منظور از این آیه مبارکه ارتفاع امرالله در وسط بحار بود. استرالیا در قطب بحار است مقصود اروپا نبود امریکا نبود استرالیا بود آنروز فرمودند و مصداقش امروز ظاهر شد. دشمنان امرخواستند که امر الهی را در بریر یعنی ایران مسدود کنند از وسط دریاها سر برآورد. این سرمشق احتیای ایران است باید با زاد توکل حرکت کنند. تجربه کنند ببینند چگونه الطاف الهی شامل خواهد شد قیام کنند مبعوث خواهند شد.

نتیجه هجرت تاریخی پدر و مادر روحانی احتیای استرالیا و تحقق مواعید جمال اقدس ابهی جل جلاله امروز متجاوز از یکصد و چهل مرکز بهائی در استرالیا و زلاند جدید و تشکیل دو محفل مقتس روحانی ملی در آن قاره است. مستردان عزیز ما دیده از عالم ناسوت بریست و بجهان ملکوت گشود و در جوار رحمت پرورده‌گار صاوی کرد ولی خانم محترمه عزیزش ایادی پرازنده امرالله اکنون در کبر سن با وجه نودانی در بین اولاد و احفاد روحانی عزیز خویش ناظر و شاهد اینهمه

فتوحات می باشد. بنازم به بازوی حضرت ولی امرالله که در ایام مقتس مبارکش با ثار ذات اقدس امنع اعلائی خویش در هر دقیقه و آن هزاران فتوحات و انتصارات باهره برای امر اعز محبوب ابهای خویش تحصیل فرمود. از جمله ارتفاع امرالله و انتصارات باهره محیرالعقول در آن اقطار شامعه است. هنوز احتیای عزیز ایران بخاطر دارند لیالی فراموش نشدنی را که برای تلاوت آیات در زیرزمین ها دور هم جمع می شدند شمعی افروخته از خوف اعداء نور ضعیف شمع را با حائل می نمودند و یا آنکه شمع روشن را در میان تنور خاموش نهاده گرد آن می نشستند و با آن حال و کیفیت آهسته بتلاوت آیات پرداخته از ملکوت ابهی استمداد می جستند. حال نور الهی بفرموده مبارک از وسط دریاها سر برآورده و پرتو انوارش عیون اولی الابصار را خیره و مبهوت نموده است. دیگر دلدادگان امر الهی از خوف اعداء در دهلیزهای تاریک و تنگ جمع نمی شوند و صوت تهلیل و تکبیر را در سینه های خود و در زوایای زیرزمین ها خاموش نمی کنند فریاد یا بهی الابهی و یا علی الاعلی علی رؤوس الاشهاد از مشارق اذکار بلند است و از فراز تپه ها و وسط اقیانوس ها و بحار و اصل بعمان آسمان.

این نمونه ای است از هزاران فتوحات و انتصارات باهره عظیمه که بکف کفایت ابدع جوهره فریده عصاء مولای محبوب و بیهمتای اهل بهاء حضرت ولی امرالله ارواحنا لقدرته الفداء در عالم وجود و حیث شهود مشهود گردید و در ظل لواء و تمسک بحبل ولای مبارکش چنین فتح و ظفر عظیمی حاصل گشت اگرچه این بی نویبان و اهل عالم صدهوش قدر آن ایام را ندانستیم و بشرط بندگی قیام نمودیم. ما عرفناه حق معرفته و اکنون باین حرقت و حرمان مبتلا گشته و شب و روز در آتش هجران سوختیم.

الحمدالله با تأییدات غیبیه حضرت غصن ممتاز الهی «مقداری تربت مقلته ضریح روضه مبارکه مع مشتی از گچ سقف حجره سجن مبارک حضرت رب اعلی در ما کو را باین مؤتمر تاریخی ارسال فرموده و

بنمایند مخصوص خویش ... و ایادی عزیز امرالله (مادر دان) مأموریت دادند که در مقابل آن مظلومیت و ابتلاء که بشهادت جمال اقدس ابی عین ابداع نفسی را بمظلومیت آن دو مظهر مقتس الهی مشاهده ننموده در میان مشرق الاذکار قرار دهند تا معلوم و واضح شود که چگونه قوه نافذ کلمه الله در انفس و آفاق تأثیر نموده و در طی مدتی بیش از یک قرن که در تاریخ بشر اقل از آنی محسوب است امر الهی از آن مظلومیت کبری باین درجه از عزت و جلال رسید اینست در حقیقت مصداق بیان مبارک حضرت ربّ اعلی ارواحنا لرشحات دمه الاطهر فناء که خطاب بذات مقتس خود فرموده:

« اصبر یا قرة العین بان الله قد ضمن عزک علی البلاد و من علیها
 هو الله کان علی کل شیء قدیراً » جای همه عزیزان ایران و جهان خالی و نمایان بود. در حینیکه پس از تلاوت آیات و شکرانه بساحت قدس جمال قدم جل کبریانه این دو تحفه مقتس در جوف دو جمبه نقره بهمان وضع که مولای محبوب و بیهتا ارسال فرموده بودند اکنون پس از صعود مبارکشان بالتیابه از طرف آن طلعت ربانی در حالیکه عبرات و زفرات از عیون و قلوب جاری و متصاعد بود الی الابد در بنیان مشرق الاذکار قرار گرفت. تفاوت این سلسله کنفرانسهای بین القارات با مؤتمراتی سنه مقتس که اولی در ایام مبارک و این کنفرانسها بعد از صعود مبارک انعقاد یافت ظاهر و عیان بود. ای مولای محبوب از ملکوت جلالت نظری بر قلوب محترقه این بینوایان فرما « لیس لنا الا تسلیم والرضا » جمعی بتو مشغول و تو غائب ز میانه. این چه موهبتی بود که این ذلیلان چنین ایام مبارکی را درک کردیم و بدیده عنصری شاهد این همه فتوحات و انتصارات شلیم گنج حجرة سجن مبارک ما کو که طلعت علی اعلی در آن جبل بفرموده مبارکشان فرداً واحداً بسر بردند و بموقعی آمدند که احدی از اوکین مبتلا نشده اکنون با توجهات ولی امر محبوب ابهایشان باین روح عظمت و جلال طی براری و بحار می نماید و صفحات چرپید آن مسالک با طبع رسم زیبای مشرق الاذکار

از یکماه قبل بشارت و نوید می دهد که هنقریب آن تحفه مقتس و نفیس که متعلق به سجن مظهر الهی در قرن ۱۹ بود به قازة استرالیا ورود خواهد نمود و آن کنز ثمین النی الابد در دل مشرق الاذکار جای خواهد گرفت و قطب بحار بر براری و اتلال فخر و مباهات خواهد نمود. چنین فتح و ظفر نمایانی در روز دوم کنفرانس حاصل گردید. شب ما قبل آن احتبای عزیز در حظیرة القدس مآلی که حقیقتاً واردین بمحض ورود احساس روحانیت بدیع می نمایند جمع شدند. حظیرة القدس مآلی استرالیا بسیار مجلل و دارای تأسیسات مهتة از قبیل کتابخانه و قرائت خانه و سالن های متعدد کنفرانس و تبلیغ و وسائل تکثیر اوراق و نشریات امرتیه می باشد و مزین بقطعات اسم اعظم و شمایل های مبارکه و آثار نفیسه است و دارای باغچه ها و حدائق روح افزا و عمارتی مجزا جهت سکونت ایادی امرالله مادر دان عزیز در سیدنی معروفیت تام دارد همینکه بتاکسی های شهر ذکر نمائید عازم مرکز بهائی هستید شما را به حظیرة القدس می رسانند.

در آن شب تاریخی بعد از تلاوت آیات مقتسه احتبای عزیز بعد از معطرشدن بعطر گل سرخ عنایتی مبارک فرداً با کمال خضوع بزیارت شمایل مقتس مظهر الهی جمال اقدس ابهی جلّ جلاله و شهرات مبارک که هیکل اطهر بوسیله نمایندة منحصرو و گچ سقف حجره سجن مبارک در جبل ساکو جهت وضع در بنیان مشرق الاذکار نائل گردیدند. زیان از بیان مراتب خضوع و انکسار آن برادران و خواهران روحانی عزیز در حین زیارت شمایل اقدس عاجز و قاصر است هریک بنحوی مراتب بندگی و خضوع خویش را بساحت اقدس محبرب ابهی تقدیم می نمودند دموع از عیون جاری بود و جمیع براز و نیاز و طلب عون و عنایت درسیبیل خدمت بعبتة مقتسه سامیه مألوف.

صبح روز بعد عموم برای عزیمت باراضی مشرق الاذکار در حظیرة القدس جمع شدند و نقشه های معبد باشکال مختلف زیب سالن حظیرة القدس بود و در بالای تالار بر روی میز نمونه ای از سنگ سفید مصنوعی که

عبارت از ترکیبی از گوارتر یا پولک‌های متللا، صدف مانند بود قرار داشت که برای نصای خارجی مشرق‌الاذکار در نظر گرفته شده این طرز نما اختراع جدیدی است در فن معماری که برای اوکین دفعه در تزئین مشرق‌الاذکار بکار خواهد رفت بسیار زیبا و بادوام و از لحاظ مقاومت با حرارت و باران و سایر جهات بر آنچه تا حال معمول بوده امتیاز دارد.

جلسه با تلاوت مناجات شروع گردید و در صدر مجلس کرسی راحتی برای ایادی عزیز امرالله فاتح قاره استرالیا میسب دان گذارند و از ایشان طلبیدند که در پشت بلندگو شمه‌ای از خاطرات خویش و آنچه مناسب دانند بیان نمایند جمیع پروانه‌وار گرد مادر روحانی خود جمع شدند مادر دان عزیز آن روز حقیقتاً درس خضوع و محویت بمعصوم آموخت با قیافه متبسم و خندان با کمال لطف و ملاحظت پس از تکبیر الله ابهی اظهار فرمود راجع بچه موضوعی می خواهید صحبت نمایم. یکی از حضار پیشنهاد نمود از مصائب و مشکلاتی که در سبیل مهاجرت از بدو ورود خویش باین قاره متحمل شدید بیان فرمائید. این خانم محترمه اندکی تأمل نمود پس فرمودند. من ابتدا در سبیل خدمت بعتبه سامیه جمال قدم جل شانه تحمل مشقتی ننموده‌ام و آنچه بر من وارد شده لطف و عنایت محض بوده و بهیچ وجه بخاطر ندارم زحماتی در سبیل هجرت تحمل نموده باشم. حضار عزیز که سراپا گوش بودند از این معنی درشگفت شدند و به روحانیت و خضوع این ورقه مطمئنه موقته درود فرستادند. جلسه در سکوت عمیق فرو رفت یکی از محتفلین اظهار داشت آیا ممکن است از صادر عزیز روحانی خود تقاضا نمائیم از موافقت‌های خویش در تبلیغ و انتصاراتی که در سبیل خدمت باستان مقتس حضرت بهاء الله جل اسم‌الاعلی نصیب ایشان گردیده برای ما بیان نمایند مادر دان عزیز با جمله‌ای کوتاه از ایادی امرالله جناب فدرستون که در قسمت راست ایشان قرار داشتند سؤال فرمود آیا من خدمتی کرده‌ام که قابل وصف و بیان باشد. از این جمله و بیان حالتی

عجیب پدید آمد سبحان الله مولای محبوب و بیهمتای اهل بهاء حضرت ولی امرالله ارواحنا لقدرته الفداء چه نفوس مقتضی مخلصه ای را در ایام مبارک با این درجه از خضوع و محویت تربیت فرمودند. این خانم محترم اکنون بین صدها فرزندان و نواده های روحانی خویش زیست می نماید و همگی پروانه وار حول شمع وجودش جمعند و بدل و جان در خدمتش بر یکدیگر سبقت می جویند و جمیع مواهب روحانیه خویش را صدیون قیام عاشقانه این ورقه منجذبه و قرین متساعد عزیزش می دانند و مادر عزیز روحانشان از یکی از اولاد و احفاد خویش سؤال می کند آیا بخاطر داری من کاری کرده باشم که در این انجمن نورانی و در محضر جمال قدم جلّ شانه و کبریانه قابل ذکر باشد پس جمله هائی کوتاه و پرمعنی مملو از لطف و محبت در عین حال با حالتی مزاح آمیز برای دوستان بیان فرمودند. این عبد مستمند آنچه را از لسان مبارک مولای عالمیان در وصف این ورقه مخلصه و قرین عزیزشان استماع نموده بود و صدر این ورقه را به نقل آن بیانات دریات مطرز نمود و در آن حلقه از برای سرور خاطر دوستان عزیز نقل کرد محتفلین کف زنان احساسات شدیدی در تجلیل مادر روحانی خویش ابراز داشتند. چنانچه معروض شد احتیای عزیز استرالیا بسیار قدر این خانم محترمه و قرین عزیزشان را دانسته و می دانند و بزیارت مرقد پدر دان میروند. در مدرسه تابستانه محل اقامت صادر دان درختهایی را که آن نفس نفیس غرس نموده است با کمال دقت مواظبت و نگهداری می کنند.

پس از انجام این قسمت از پرگرام در آن روز تاریخی از طرف نایب رئیس محفل مقتس ملی استرالیا راپورت اجرانات معبد و دستورات منیعه مبارکه و وضع اراضی و ساختمان و کنتراتهائی که برای بنای معبد منعقد نموده اند با ذکر جزئیات و مصارف بتفصیل بیان کردند مولای محبوب و بیهتا در پیام منیع مبارک ثلث مصارف بنای معبد ام المعابد مذکور در نقشه یعنی مشارق اذکار افریقا و استرالیا و اروپا را بنفسه الاقدس تقبل فرمودند و در ایام حیات مبارک عنایتی های آن

مولای هنون باین مشارق اذکار رسیده و صندوق های مشارق اذکار به وجوه عنایتی مبارک مفتخر و متیقن گردیده است از این لحاظ از وجوه عنایتی مبارک و احتیای عزیز مبلغی معادل با ۷۹۰۰۰ لیره موجود داشتند و در آن حفلة روحانی حقیقتاً الطاف و عنایات مبارک موج میزد و محتفلین نیز هریک بر دیگری سبقت گرفته بنام خویش و عائله و یا نفوس مخلصه بنام متصاعدین تبرعات کریمانه تقدیم داشتند که جمع آن بالغ بر ۲۰۰۰۰ لیره گردید و تا میزان معین جهت تکمیل بنا که ۱۵۰۰۰۰ لیره تخمین گردیده فقط ۴۱۰۰۰ لیره باقی خواهد ماند که لاجرم دوستان عزیز در سراسر عالم بطیب خاطر و با کمال شغف تقدیم خواهند نمود و این معبد جلیل در ظرف ملتی کمتر از یکسال یعنی در ماه مارچ آتیہ مقارن با نوروز ۱۱۶ بدیع در ظل عنایات خفیة مولای محبوب بفضل و مته و کرمه پایان خواهد یافت و خاتمة آن فاتحة فتوحات و الطاف لانهایه از برای آن صنع جلیل در قطب بحر و جمیع جزائر پاسیفیک بل سراسر عالم خواهد گشت.

پس با قلبی مملو از شکرانه و روحی مطمئن عموم محتفلین خود را مستمته نمودند پس از صرف مختصر غذائی مجتمعاً بسوی معبد عزیمت نمایند و در عداد اوکین زائرین ام المعابد قازة استرالیا قرار گیرند و در باغچه های حظيرة القدس عکس رسمی کنفرانس در آن روز تاریخی برداشته شد و از هر اقلیم و جزیره نیز عکس جداگانه با مهاجرین و احتیای مقیم در آن نواحی از برای ضبط تاریخ تهیه گردید. شرکت کنندگان در کنفرانس چنانچه ذکر شد از ۲۰ مملکت و جزیره بودند باینقرار: ارض اقدس، ژاپن، فرمز، کره، جاکارتا، جزائر سلیمان، جزائر تنکا، جزائر ساموا، جزائر فی جی، نیوزلاند، ایران، پاکستان، گینه جدید بودند و با وجود آنکه مولای محبوب و بیهمتا قاطبة اهل بهاء را بحضور در این کنفرانس های خسه دعوت فرموده بودند معذک بروفق پروگرام و طرح هیکل مبارک و محافل روحانیة ملیه مجریان نقشه ملکوتی جهاد روحانی کبیر اکبر هیچ محفلی رسماً در این کنفرانس

شرکت نداشت و محفل روحانی ملی استرالیا تنها محفل ملی بود که اداره کنفرانس و شرکت در آن را بر وفق اراده مبارک متعهد بود و در بقیه کنفرانسهای بین القارات در هریک چند محفل روحانی ملی برحسب امر و اراده مبارک رسماً شرکت می نمایند. در استرالیا فواصل شهرها بیکدیگر غالباً زیاد و همچنین مسافات جزائر باسینیک نسبت بیکدیگر بسیار بعید است اولگین نقطه ورود باسترالیا در شمال یعنی شهر داروین به سیدنی عاصمه قاره متجاوز از هفت ساعت پرواز با طیاره اقیانوس بینای سریع السیر است لذا شرکت ۲۰ مملکت و جزیره و حضور احتیای عزیز از نقاط مختلف و مسافات بعیده در آن کنفرانسهای تاریخی حائز نهایت اهمیت می باشد. اکنون اتومبیل ها با نظم و ترتیب مخصوص بهدایت پلیس که قبلاً اعزازاً لامرالله از طرف محفل مقتس ملی استرالیا اهمیت آن روز تاریخی گوشزد شده و در جراند و مجلات اعلانات و مقالات شتی درج گردیده بود بسوی اراضی مشرق الاذکار که بر فراز تپه ای با طراوت و لطافت چون بهشت برین مشرف بر اقیانوس و شهر بزرگ سیدنی قرار دارد روان است پلیسهای موتور سیکلت سوار در طول جاده مراقب حرکت وسائل نقلیه اند عله ای از نفوس غیر بهائی نیز راه مشرق الاذکار پیش گرفته و قوه معنویه ای این نفوس را باراضی معبد دلالت می نماید. هوا در نهایت لطافت طبیعت در کمال صفا. صوت تهلیل و تکبیر بملکوت ابهی بلند است و یاران عزیز از فوز بچنین موفقتیت و فتح و ظفری متباهی و شکرگزار. اساس مشرق الاذکار گذاشته شده و طبقه زیرین تا کف بنا در ظرف شش هفته که حقیقتاً اسباب شگفت و حیرت است و حاکی از عشق بی نظیر احتیای عزیز آن قاره در خدمت باستان مبارک و تحقق نوایای مبارکه می باشد باتمام رسیده و نصف سقف طبقه تحتانی نیز تکمیل گردیده و اکنون بر روی سقف که کف مشرق الاذکار است این احتفال مجلل و عظیم فراهم آمده دستگاه ضبط صوت و دوربین های عکاسی و فیلم برداری جریان آن روز تاریخی را ثبت می نماید حقیقتاً جای همه خالی است دو معمار معروف

استرالیا که از بهترین مهندسين سيدنى محسوبند در معبد حضور یافته و ناظر اين احتفالىند و با طراح اصلى معبد ... ميسن ريمى که رسم زيباى مشرق الاذکار را تهيه نموده اند و اين طرح بشرف تصوير مبارک فائز گرديده و در باره زيبائى و هندسه مشرق الاذکار صحبت مى نمايند و مسرت قلبى خویش را از اينکه افتخار ساختمان چنين معبد نصيب ايشان گرديده ابراز ميندارند.

متعاقب اين احتفال تاريخى پس از صرف شام اجتباى عزيز در سالن بزرگ هتلى اجتماع نموده و از هر مقوله صحبت داشتند حقيقتاً مجلس انسى برياست و نمونه اى از عالم بالا ظاهر و هويدا.

خادم سفرهاى خود را ادامه داده و در اروپا و امريكا يکرات سفر کرد و در غالب جلسات شرکت نمود. و در بعضى از آنها بنمايندگى بيت العدل اعظم حضور يافت.

يکى از آن سفرها که من در سميت ايشان بودم در موقع مراجعت از اروپا به ايران به شهر زاگرب يوگسلاوى بود داستان جالبى اتفاق افتاد که براى خوانندگان عزيز ذکر مى نمايم.

در ۱۹۵۸ بعد از يک مسافرت طولانى در اروپا بقصد مراجعت به ايران در سر راه در زاگرب که در يوگسلاوى قرار دارد توقف نموديم. ولى در پيدا کردن هتل موققت بست نياورديم لذا به پليس مراجعه نموديم. در آن زمان مسافرين قرار برد براى پيدا کردن جا به پليس مراجعه کنند. پليس ما را به منزل خانمى که استاد دانشگاه بود و اطاق براى اجاره داشت راهنمايى نمود. مهماندار ما خانم بسيار فهميده و باشخصيتى بود. او منتهای سعی خود را بعمل آورد که وسائل راحتى ما را فراهم کند. او وسائل نظافت و شستشو بطور کامل نداشت. لذا آب براى استحمام و شستشو در سطل هاى بزرگ گرم مى کرد و با معذرت خواهى فراوان در اختيار ما مى گذاشت.

در آن زمان ما بسيار صايل بوديم بدانيم که اعتقادات مذهبى مردم در چه زمينه مى باشد. لذا براى ديدن کليساها به شهر رفتيم و از چند کليسا ديدن

کردیم. درب کلیساها بروی همه مردم باز بود ولی مراسم و برنامه خاصی نداشت. جمعیت مردم دسته دسته می آمدند و می رفتند و عده ای هم بر صندوق ها می نشستند و زمزمه می کردند. گویی با خدای خود راز و نیاز می نمودند و در صندوق های اعانه پول می ریختند و شمع روشن کرده خارج می شدند. در آن زمان نه تنها دولت تشویق نمی کرد بلکه تأسیسات مذهبی وجود نداشت. ولی هیچ کس نمی توانست مانع آنها شود که خدا را بیاد بیاورند. این دیدار در من بسیار مؤثر واقع شد. متوجه شدم که مردم هرکجا هستند و در هر موقعیتی می باشند احتیاج به مرئی الهی دارند و گرسنه مائده روحانی می باشند.

خانمی که در منزلش زندگی می کردیم مشمول همین مسأله بود و دارای همین آمادگی روحانی بود. در موقعیکه ما عازم رفتن از زاگرب بودیم. من به آشپزخانه رفتم که از مهمان نوازی ایشان تشکر و ضمناً خداحافظی کنم. او نیز بنوبه خود از اینکه با ما آشنا شده بود اظهار رضایت کرده سؤال نمود.

حالا به کجا میروید؟

ما ایرانی هستیم و بوطن خود مراجعت می کنیم.

شما مسلمان می باشید؟

خیر ما بهائی هستیم.

بهائی چیست؟ آیا دین تازه می باشد؟

این مذاکرات بسیار مشکل بود زیرا اشکال زبان داشتیم. او فقط آلمانی خوب صحبت می کرد و کمی فرانسه می دانست. من هم آلمانی نمی دانستم ناچاراً با فرانسه صحبت می کردیم. در این مکالمات متوجه شد که دیانت بهائی دیانت مستقل می باشد و برای وحدت ادیان آمده است. این خیلی برایش مؤثر بود. گفت ممکن است به من بگویند که دیانت بهائی در چه قسمت از انجیل ذکر شده است و کدام آیه در انجیل است که دیانت بهائی را ثابت می کند؟ تمام این مطالب بسیار آرام و در نهایت احتیاط بحث می شد. وی با کمال عجله پنجره ای که بخارج باز می شد بست و پرده ها را

خدمات در مرکز جهانی و مراقبت در اجرای نقشه دهساله جهاد کبیر اکبر مستقر شوند و بقیه در قسمت های دیگر دنیا به پیشرفت امر تبلیغ و کمک به محافل ملی و جوامع بهائی پردازند.

در سنه ۱۹۵۹ در جلسه سالیانه ایادی امرالله در ارض اقدس احتیاج شدیدی به سکونت یک ایادی در نیمکره غربی بنظر رسید. خادم داوطلب این خدمت شد که به ممالک متحده نقل مکان کند. وظیفه ایشان عبارت بود از حفظ و صیانت امرالله و تشریح و تبلیغ در ممالک متحده آمریکای شمالی، کانادا، امریکای جنوبی، امریکای مرکزی، و جزائر انتیلاها باضافه اداره و راهنمایی هیات معاونت در خدمات مربوطه.

برای اینکه این نقل و انتقال براحتی انجام پذیرد. خادم تقاضا کرد هیات ایادی در ارض اقدس اجازه و اوراق لازمه برای سکونت در امریکا را قبل از ورود ایشان به امریکا تحصیل کنند که ایشان و فامیل با داشتن اجازه اقامت (کارت سبز) وارد امریکا شوند. این اجازه شامل سه نفر از اطفال ما نیز بود. مدت زمانی بطول انجامید ولی بالاخره مورد قبول مقامات مربوطه قرار گرفت. این واقعه فتح بزرگی برای جامعه بهائی بود زیرا مقامات عالیه امریکا مؤتسه ایادی را بعنوان صاحب منصبان عالیرتبه Chief Stewarts جامعه بهائی قبول نمودند.

کارت سبز Green Card پیش از ورود بامریکا به نماینده جامعه بهائی، جناب خادم و خانواده ایشان، اهداء شد. دولت امریکا مقام مخصوص ایادی و وظائف آنان را شناخت و دانست که کاملاً با سایر رؤسای مذهبی از هر حیث متفاوت می باشند.

کشور اسرائیل، شهر حیفا، کنسولگری ایالات متحده امریکا درحضور این جناب سری اج پیرس نایب کنسول امریکا در شهر حیفا - اسرائیل آقای پل هنی حاضر شد و سوگند یاد نمود و گواهی داد که عضو هیات روحانی عالیه دیانت بهائی مستقر درحیفا اسرائیل است.

هیأت ایادی امرالله در جلسه سالانه خود که در ۲۳ اکتبر تا ۴ نوامبر ۱۹۵۹ تشکیل گردید تصمیم گرفت که ذکرالله خادم را به سمت ایادی امرالله در نیمکره غربی منسوب نماید. حوزه کار او در ممالک متحده امریکا خواهد بود و وظیفه وی سفرهانی است که برای ملاقات جوامع مختلف بهائی در این قسمت دنیا باید انجام دهد.

تاکید مینمایم که هفت امضای ذیل مدرک ضمیمه صحیح و موثق است: (روحیه رتانی، امیلیا کالینز، لروی آیواس، حسن بالیوزی، جلال خاضع، پال هنی، و ابوالقاسم فیضی)

این افراد اعضاء هیأت عالیة روحانی بهائی می باشند که در مرکز جهانی بهائی در حیفا اسرائیل خدمت میکنند.

۷ سپتامبر ۱۹۵۹، مری پیرس، نماینده کنسول ممالک متحده امریکا
(ترجمه به مضمون)

مرقومه حضرات ایادی امرالله مقیم ارض اقدس بشرح زیر است

ایادی امرالله مقیم ارض اقدس

بدینوسیله اعلام میدارد که هیأت ایادی امرالله در جلسه سالیانه خود در ارض اقدس که در تاریخ ۲۳ اکتبر تا ۴ نوامبر تشکیل گردید تصمیم گرفت که ایادی امرالله آقای ذکرالله خادم را به سمت ایادی امرالله در کشورهای غربی منسوب نماید. محل اقامت ایشان ممالک متحده امریکای شمالی خواهد بود و وظیفه ایشان مسافرت و ملاقات جوامع بهائی در تماس قسمتهای مختلف دنیا میباشد.

(امضاء) روحیه رتانی، امیلیا کالینز، لروی آیواس، حسن بالیوزی، جلال خاضع، پال هنی، ابوالقاسم فیضی.

در این دوران تاریخی نقشه ۱۰ ساله، محفل ملی ایران توقیعات مبارکه را که از قلم معجزشیم ولسی عزیز امرالله صادر شده بود، در یک مجلد جمع آوری نموده بودند. سرآغاز این کتاب را که توسط مؤسسه مطبوعات امری نگاشته شده ضمیمه این اوراق می نمایم.

بِسْمِ رِئَالِئِیِّ الْاِبِیِّ

در این اوان که متجاوز از چهارسال از فراق محبوب عالمیان مولای بیهتا حضرت ولی امرالله شوقی افندی رتانی ارواحنا لمظلومیته و لرمسه الاطهر فداء می گذرد و جامعه بهائی بر حسب ظاهر از فیض لقای مبارک و زیارت آثار مقتسه و استماع نغمات جانپور آن مولای رفوف و مهربان محروم است و بآه و این دم ساز و در عین حال تأییدات لاریبیه و امدادات متتابعه آن مولای مهربان در هر لحظه و آن از ملکوت جلال متواصل و مصداق بیان مبارک که: «هر چند هیکل بشری مولای خونمان از دیده عنصری متواری گشت ولی چون سحاب از وجه شمس مرتفع شد اشراق تأییداتش قویتر و عون و صون و حمایتش اکمل و شدیدتر از قبل خواهد بود» در جمیع شؤون و احوال پس از صعود آن مولای بیهتا مشهود و قیامی عاشقانه و شور و انجذابی محیرالعقول و بدیع در سراسر جامعه در تمامی ممالک و بلاد و جزائر پراکنده در اقیانوس ها و بحار محسوس و نمایان است و عموم من فی البهائم کنفس واحده به تنفیذ نوایای مقتسه و اهداف نقشه ملکوتی جهاد روحانی که عزیزترین یادگار آن مولای فرید است «باموالهم و انفسهم و ما وهبهم و رزقهم» قیام نموده هر یک با عزمی متین در این مسابقه روحانی که عرصه اش تمامی عالم خاک است بر دیگری سبقت گرفته تحصیل رضای مبارک و تنفیذ نوایای مقتسه را طالب و آمل اند تا مراتب عشق و فداکاری و عبودیت و خلوص و تعلق قلبی خویش را بساحت قدس منبع آن محبوب بیمثال تقدیم و روح مبارک را در ملکوت ابهی و عالم بالا شاد و مشغوف نمایند.

محل روحانی ملی بهائیان ایران بجمع الراح و آثار و توقیعات مبارکه صادره از قلم معجزشیم آن مولای عالمیان و تعلیمات بهینه نازله از مصدر جود و عطای آن مطلع فضل و احسان از آغاز نقشه جهاد کبیر اکبر همت

گماشت. در این مرحله تاریخی از پیشرفت نقشه و شمول فیوضات و تأییدات غیبیّه لاریبّه نشر این مجموعه نفیس را بین پیروان اسم اعظم بمنزله منبع فیض و عنایت و الهام شمرده امیدوار است اجتهای عزیز باوفای حضرت ولیّ امرالله که از مفارقت آن طلعت بیمثال در سوز و گدازند و عشاق آن روی دلارام در نتیجه زیارت و تمقن در این آثار مقتسه بر مسؤلیت شنید روحانی خود در قبال وظائف مقتسه و اهداف نقشه و نصاب مشفقانه واقف گشته در شبان تیره و تار و سحرگاهان از ساحت قدس جمال قدم جلّ کبریانه راجی و طالب شوند این بینوایان را در این حیز ادنی بخدمت و بندگی آستان مقدس و تحصیل رضای ولیّ امر محبوبش موقّق فرماید و بتاسی بآن مولای مهربان که حیات مقدس مبارک خویش را فدای خدمت بامر الهی و سعادت عالم انسانی فرموده تأیید و نصرت نماید.»

مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران

انتخاب مؤسسه بیت العدل در ارض اقدس ۱۹۶۳

از دفتر خاطرات خادم

نمایندگان بهائی، اعضای محافل مقتسه روحانیه از جمیع قبائل و شعوب و اجناس کرة ارض تحت هدایت حضرات ایادی عزیز امرالله در مرکز جهانی روحانی و اداری شریعة الله در جوار اعتاب مقتسه و جبل الرّب حضور یافتند تا قبه بنیان شریعت الهی را که بیت العدل اعظم است برای اوکین بار در این چرخ گردون بر ارکان محافل ملیّه مرتفع گردانند و در نتیجه اجتماع و جمع آیات و بینات که ولیّ امر محبوب تعبیر به محافل ملیّه فرمودند کتاب مبین تدوین و تشکیل گردد و مؤسسات نظم بدیع الهی باین تاج منخورت عظمی متوجّح شود و در دامنه جبل الرّب در مقرّ معین استقرار یابد. دورد فراوان سر روان حضرت اشعیا که اعظم و اشرف انبیای بنی اسرائیل است باد که به چنین روز مبارکی وعده فرمود:

«در ایام آخر واقع شود که کوه خداوند بر قلّه کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلها برافراشته خواهد گردید و جمیع انبیاء بسوی آن روان خواهند شد و قومهای بسیار عزیمت کرده خواهند گفت بیایید تا به کوه خدا در خانه خدای یعقوب برآئیم تا طریقهای خویش را بما تعلیم دهد و براه وی سلوک نمائیم و او امتها را دادرسی خواهد کرد».

قریب ۳۰۰ نفر از اعضای محافل ملیّه محتفلین شریعت الله در عید سعید تاریخی رضوان ۱۹۶۳ که مقارن با جشن منوی اظهار امر سلطان قدم در دارالسلام بغداد است و نهایت «سنین تسعه باقیه» از جمیع امتها بسوی کوه خداوند از کران تا کران کره ارض برآمدند تا به جمع ایادی امراالله و اعضای شورای بین المللی بهائی ملحق گردند و در کرمیل بشارت به صهیون دهند و ندای مکلم طور را سرّه آخری بلند نمایند.

«یا کرمیل بشری صهیون قولی قد اتی المکتوبین بسلطان غلبت

العالم و بنور ساطع به اشرفت الارض و من علیها». (الروح کرمیل)

روان پاک حضرت دانیال که یقیناً روح پرفتوحش طائف حول آن مقامات مقتسه بوده و شاهد تحقق نبوت مهتمّه خویش است شاد و مستبشر باد.

آن انتخاب بهائی که در نتیجه تضرّع و ابتهاج و توسّل بحبل دعا و مناجات بالهامات غیبیه برای اوکین بار در کره خاک تحقق یافت یقیناً بر وفق انتظار مولای محبوب حضرت ولیّ امراالله نمونه و سرمشق عالم بشریت در صرّ قرون و اعصار خواهد بود.

ضریحهای منوره جمال اقدس ابهی و حضرت اعلی و حضرت عبدالجباء ارواحنا لسلطنتهم الفداء در آن شب از گل مفروش گشته و تمامی بقاع مبارکه و حدائق بعین فردوس ابهی و جنت اعلی و جمیع اماکن مقتسه در صدیقین عکا و حیفا در آن ایام غرق در گل و نور و بهجت و سرور

بود.

در بقعة بیضاست عجب بزم وصالی جای همه خالی
ما راست در این بزم عجب وجدی و حالسی جای همه خالی

مجمعل قول آنکه در آن روز مبارک فیروز در بیت مبارک حضرت عبدالبهاء جنین بیت العدل اعظم الهی که ولی امر محبوب جمال قدم در نتیجه تثار حیات مقلس خویش ایجاد و اعلان فرمودند ولادت یافت و بمقام احسن التکویم رسید.

از آن پس جشن رضوان گسترده شد در حرم ابهی در بحبوحه حدائق در مقابل قبله اهل بهاء پیروان اسم اعظم رضوان منوی آن محی روم را با تأسیس بیت العدل اعظم برپا داشتند در آن روز مبارک که چشم روزگار نظیر آن را ندیده و نخواهد دید گونی ارواح انبیاء و رسل و طلعات مقتسه این ظهور امنع اقدس اعز صمدانی و همچنین به تعبیر مبارک:
حقائق الروحیون ثم الطوریون ثم العماثیون و عن وراثهم جمهور اهل البهائ من حروفات کتابه و ورقات شجرته و افنان سدرته و ایادی امره و شهداء سبيله و ناشرین لوانه و امناء شریعتہ ...
حضور داشتند.

لندن - آلبرت هال

از دفتر خاطرات خادم

«در همان تاریخ تشکیل بیت العدل اعظم در حیفاء بهائیان در سراسر گیتی ایام و لسانی شمرده و اخبار امری و تقاویم بهائی را که متوالیاً بآن روز فیروز نوید می داد بدقت بررسی نموده و منتظر رضوان تاریخی و انتهای نقشه «جهاد کبیر اکبر» بودند تا سال منوی اظهار امر علیی جمال اقدس ابهی را در تمام دنیا جشن بگیرند و تحقق وعود الهیته و

مواعید حضرت بهاء الله را که تشکیل بیت العدل اعظم است بچشم ظاهر مشاهده نمایند. نفحات طیبه و نسفات معطره آن جشن مبارک را که مبشر فتوحات عظیمه در این دور مکرم است باو طمان خود ارمغان ببرند و در بسیط زمین منتشر نمایند و بمالم و عالمیان مژده دهند.

هله هله عاشقان بشارت

که نماند این جدائی

بسرمد زمان وحدت

بکند خدا خدائی

اینست که پیروان اسم اعظم از چهارسوی دنیا هله هله کنان متجاوز از ۶۰۰۰ نفر از جمیع مسالک و الران و اجناس با استفاده از سریع ترین وسائل مدنیّت بسوی لندن روان شده تا جشن اعظم را در خاتمه نقشه دهساله برپا نمایند و صوت تکبیر و تهلیل را بفلک اثیر رسانند. مجتمعین اشخاصی بودند که از لحاظ زبان، آداب، قیافه، نژاد، ملیت، و پوشاک کاملاً با هم متفاوت بودند. ولی این مسائل مهم نبود. مهم آن بود که در تحت توجّهات جمال اقدس ابهی از لحاظ روحی بهم مرتبط بودند. چنان واله و شیدائی یکدیگر بودند که غیرقابل وصف بود. وقتی که باین سالن باشکوه که مملو از این نفوس نفیسه بود نظاره می شد سالن بصورت گلهای رنگارنگی جلوه می نمود. بخصوص موقعیکه هرکدام لباس های محلی خود را در بر کرده بودند. این جمعیت وابسته به یکدیگر شریک غم و سرور هم بودند. دلهایشان از طرفی غم زده سالامال از حزن بود زیرا مولای محبوبی که نقشه دهساله را تنظیم فرموده و در اثر اجرای آن نقشه ملکوتی جامعه بهائیان دنیا باین افتخارات نائل شده بودند. از انظار غائب بود. ولی از طرفی دیگر سرور صوفور برای تشکیل بیت العدل اعظم الهی بود حاصل بود که امر جمال اقدس ابهی تحت هدایت آن هیات معصوم ترقیّات شایان طی خواهد نمود.

این دو حالت در هرنفر از طرفی تبدیل به ریزش دموع و از طرفی دیگر صدای شادی و سرور گردید و واقعاً مصداق این بود که « الحزن و السرور قد اعتنقا » غم و شادی در آغوش شدند.

حضرات ایادی امراالله این نفوس برجسته عالم امر در صف اول کنفرانس مجالس بودند اینها افرادی بودند که بعد از صعود حضرت ولی امرالله آنی استراحت نجستند و این مسئولیت را با منتهای عشق و فداکاری برعهده گرفتند و مرکز معصوم بیت العدل اعظم را به دنیای بهائی عرضه داشتند ولی از تمام محافل ملیه دنیای بهائی تقاضا نمودند که آنها را برای بیت العدل اعظم انتخاب نکنند و اجازه دهند که وقتشان صرف خدمت به اجتهاد در تمام نقاط دنیا تحت نظر بیت العدل اعظم باشد. این درس بزرگی از خودگذشتگی بود که به تمام بهائیان دنیا دادند که مقصود از زندگی خدمت بدون شائبه، و بدون اسم و رسم در ظلّ تعالیم جمال اقدس ابهی می باشد.

جمعیت حاضر در کنفرانس مقدم ایادی امراالله را گرامی داشته و با کف زدن های صمیمانه قدرانی و محبت خود را بآنان ابراز داشتند».

کنفرانس در البرت هال Albert Hall لندن نگرانی ها را مرتفع نمود، قلوب را مستبشر کرد و مطمئن ساخت بخصوص بعد از دریافت نخستین پیام بیت العدل اعظم الهی به جمیع اهل بهاء مثل این بود که همان بیانات حضرت ولی امرالله است که با همان قدرت و روحانیت بنیای بهائی ابلاغ می شود. پیام همان بود و قوت کلام همان. قلوب شاد و مستبشر گشت.

جمع حاضر خود را برای خدمات برجسته در ظلّ فرامین بیت العدل اعظم آماده نمودند ۶۰۰۰ نفر جمعیت با آداب و رفتار و فرهنگ های متفاوت ولی مسلّم از عشق و محبت جمال قدم در سالن البرت هال در لندن مجتمع شده و روز بروز به محبت یکدیگر می افزودند دیگر فرق ها از بین رفت جمیع حکم یک هیكل پیدا کردند. دیگر آداب و رسوم مطرح نبود. این حالت و روحیه بدرجه ای رسید که خارج از کنفرانس نیز ادامه داشت. رفت و آمد اتومبیل ها در خارج از سالن البرت هال دچار اشکال شده بود. دوستان عزیز تحت توجهات جمال اقدس ابهی آنقدر واله و شیلای یکدیگر بودند که با کمال راحتی بدون آرایش و پیرایش جسمانی نژادی و وطنی یکدیگر را

در آغوش می گرفتند و پلیس محلّ نمی توانست این عاشقان جمال مبارک را از هم جدا کند. یکی از پلیس ها تصور کرد که اگر اسم اعظم «الله ابهی» را بتواند درست تلفظ کند می تواند نظم را برقرار کند. بعد از ساعتی تمرین وقتی خواست از آن اسم استفاده کند جمعیت اجتناباً بتصور اینکه او نیز از بادهٔ صحبت جمال مبارک نوشیده است وی را غرق بوسه نمودند وی می دانست که قادر نیست این عشاق روحانی را از هم جدا کند. (واقعاً دنیائی بود) شاید زمان لازم است که بتوانیم در ظلّ الطاف جمال مبارک همیشه از چنین روحیه ای برخوردار باشیم و باین معنی واقعی و حقیقی واصل گردیم که (همه بار یکداریم و برگ یک شاخسار)

قلوب هزاران شرکت کننده در کنفرانس مسلمو از تشکرات لانهایه به آستان ولی امر محبوب حضرت شوقی افندی بود که آنان را به این فتح و ظفر رهنمون گردید. خادم به کرات ذکر میکرد که بزرگترین آسال حضرت ولی امرالله تأسیس بیت العدل اعظم میباشد حال تاج و قاج تشکیلات امر جمال اقدس ابهی بمرصهٔ شهود آمد و خدمات خستگی ناپذیر حضرت ولی امرالله به ثمر رسید. تظاهرات این تشکر و امتنان به صورت ریزش اشکها، یا صدای خنده ها و فریادهای شادی بود که بخصوص وقتی اعضا بیت العدل اعظم بر روی صحنه آمدند این هیجان اوج گرفت و به عنان آسمان رسید.

تمامی شش هزار نفر بر پا خاستند، واقعاً صحنه ای بود فراموش نشدنی. آن نه نفر با از خود گذشتگی، خضوع و خشوع لکن با کمال شهامت و وقار، مصمم به ایفای وظائف مرجوعه در مقابل جمعیت پدیدار گشتند. نمایندهٔ هیأت فقط چند کلمه ای ذکر نمود و تقاضا کرد که برای موفقیّت آنان در انجام وظائف مقرر شده شان دعا نمایند. این جمله بی اندازه در قلوب جمعیت اثر کرد و با کف زدن های ممتد تحیات صمیمانه خود را حضور آن هیأت منتخبه عرضه داشتند.

خادم همان طور که در همهٔ دوران حیات به خدمت آستان ولی امرالله قائم و مفتخر بود به همان ترتیب آماده بود که تمامی اوقات خود را در تحت

هدایت بیت‌العدل اعظم صرف نماید وی واقماً با تمامی قلب و روان و عشق بی منتها در باره مقام بیت‌العدل اعظم صحبت میداشت و اطاعت صرفه از فرامین بیت‌العدل اعظم را تأکید مینمود و غالباً شاهدی از الواح وصایای حضرت عبدالبهاء ضمیمه صحبت مینمود و مستمعین را مفتون و مجذوب این مؤسسه الهی می نمود و به خدمت تشویق می کرد که فرامینی را که از آن مرکز مصون از خطا صادر می شود با تمام قلب و فؤاد اجرا نمایند زیرا این وفا به عهد و میثاق الهی است. بدین ترتیب در قلوب اجتهاد اطاعت صرفه و محبت بی شائبه برای دو مؤسسه ولایت امرالله و بیت‌العدل اعظم را ایجاد می نمود. او الواح وصایای حضرت عبدالبهاء را در باره این دو مؤسسه در اکثر موارد از حفظ تلاوت می کرد:

«بیت عدل عمومی که بانتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی روحی لهم الفداء ست. آنچه قرار دهند من عندالله است مرجع کلی کتاب اقدس و هر مسئله غیرمنصومه راجع به بیت‌عدل عمومی، بیت‌عدل آنچه بالاتفاق و یا باکثرت آراء تحقق یابد همان حق و مرادالله است»

راجع به مقام ولی امرالله و بیت‌العدل اعظم این مسأله را لازم می دانم که ذکر نمایم که خادم از اول ورود به امریکا ولی امرالله را با این القاب خطاب می کرد «ولّی امر محبوب جمال قدم» «محبوب القلوب اجتهاد» تا اینکه این نوع خطاب در بین یاران متداول شد. همچنین در باره بیت‌العدل اعظم «مرکز مصون از خطا بیت‌العدل اعظم» و غالباً در صحبت های خود ذکر می کرد «بیت‌العدل اعظم تاج وهاج مدنیت جهان آرای جمال مبارک می باشد» که حضرت ولی امر محبوب پایه و اساس آن را محکم نمودند و در دوران ایادی امر بوجود آمد.

پس از آنکه حضرات ایادی امرالله مقیم ارض اقدس تصمیم گرفتند که خادم در نیسکرة غری مستقر شود وی بطور دائم در سفر بود و بیشتر اوقات وی

به مکاتبه و مراسله با احتیای عزیز نیمکره غربی، امریکای شمالی، جنوبی، مرکزی، جزائر کارائیب، کانادا و آلاسکا صرف می شد.

بیت العمل اعظم به دفعات ایشان را بعنوان نماینده آن هیأت برای محافل تازه تاسیس در نیمکره غربی مأمور مینمودند. احتیای عزیز نیز از ایشان تقاضا مینمودند که در کانونشن ها، کنفرانس ها، مدارس تابستانه و کلاس های تزئید معلومات امری شرکت نمایند.

اقامت در شهر شمپین، ایلی نوی

ما در بدو ورود به امریکا شهر شمپین Champaign را که در ایالت اینلوی بود برای اقامت در نظر گرفتیم. زیرا این شهر از لحاظ روحانی برای اطفال ما شایان توجه بود چون در دانشگاه شمپین ۲۵ جوان بهائی تحصیل می کردند و کلوب دانشگاهی بهائی داشتند و در تبلیغ امر کوشا بودند. برای اطفال ما موقعیت بسیار خوبی بود که با جوانان بهائی در دانشگاه آشنا شده و در خدمات امری کمک نمایند و در عین حال برای ما بسیار مغتنم بود که توانستیم کانون گرم خانواده را محکم و قوی نگه داریم و بتوانیم راهنمایی های لازمه را به اطفال خود بنمائیم و در عین حال یار و مددکار یکدیگر باشیم. مطلب دیگری که مشوق ما در انتخاب شهر شمپین برای سکونت شد این بود که احتیای شمپین ۸ نفر بودند که با اقامت ما محفل شمپین تشکیل گردید.

اریانا Urbana که بوسیله یک خیابان از شمپین مجزی بود دارای محفل بسیار قوی و دارای یک مرکز بهائی بزرگ بود که احتیای شمپین نیز از آن نیز استفاده می نمودند.

محفل شمپین محفل روحانی نمونه بود. اعضای محفل متحد و متفق بودند. عاشقانه خدمت می نمودند. من افتخار می کردم که با چنان همکارانی بخدمت امر بپردازم. همگی برای خدمت بی تاب بودند و از یکدیگر در خدمات مرجوعه سبقت می گرفتند برآستی چنان روح اتحاد بین اعضا.

محفل حکمفرما بود که من هنوز از نشئه آن سرمست و بیاد آن ایام سرور و مشغولم. هفت نفر از اعضای محفل از خانم‌ها بودند و دو نفر از آقایان. ما نه نفر از صمیم قلب یکدیگر را دوست می‌داشتیم مانند یک خانواده متحداً متفقاً مشکلات اجتماعی مربوط به اجتهاد را حل و فصل می‌نمودیم. وظائف را بین خود تقسیم نموده بودیم. هریک از اعضاء در قبال وظائف محوله احساس مسؤلیت شدید می‌نمود. بالتسبیح این مجهودات و فعالیت‌های فردی و دستجمعی نتایج بسیار درخشانی را ببار آورد. باید متذکر شوم وجهه همت محفل ما مانند سایر محافل مقتسه در باره اساسی‌ترین و حیاتی‌ترین مسائل یعنی امر مهم تبلیغ بود. بطوری که این مسأله تمام اوقات محفل را اشغال کرده بود و جانی و فرصتی برای سایر مسائل شخصی و بی‌اهمیت باقی نمی‌گذاشت. هریک بنوعی باین امر حیاتی خدمت می‌کرد مثلاً یکی از اعضاء محفل که سالیان دراز در شپین بود و به محل آشنائی کامل داشت و تقریباً تمامی عمر را در آن گذرانده بود شامه‌گریبی در شناسائی افراد و جلب و جذب آنان داشت.

با زبان و بیان پرمهر و محبت خود آشنایان خود را به جلسات دعوت می‌نمود. این خانم که سبب هدایت نفوس کثیره گشت و لازم است که نامش را در این سطور ثبت کنم خانم ادیت آزرین Edith Asborn بود. اکنون که این سطور را می‌نویسم در ملکوت ابهی است. یادش همیشه بخیر باد.

ادیت کلویی در شهر شپین تأسیس کرد که دارای ۲۶ نفر عضو بود. اعضای دانسی آن ۱۰ نفر بودند ۷ نفر عضو محفل شپین ۲ نفر از محفل اریانا بقیه از سایر ادیان و ملل و نژادهای مختلف بودند. این تنها کلویی بود که افراد از تمام نژادها با عشق و علاقه حضور بهم می‌رسانند. و چون دوستان حقیقی یک دل و یک جان با یکدیگر معاشرت می‌کردند این کلوپ بنام Speech Mate (همکاری در نطق و خطابه) معروف بود. طرز تکلم و نطق و بیان را بطور ساده و بی‌پیرایه باعضاء می‌آموخت. هرکسی برای اوکین بار به این کلوپ می‌آمد و عضویت آن را قبول می‌کرد باید در حدود ربع ساعت بالبداهه مطلبی را بیان کند و اطلاعاتی در باره خود در اختیار بقیه

اعضاء بگذارد. چون بیان سرگذشت زندگی بسیار آسان است و احتیاج به جمله پردازی ندارد همه بدون درنگ باین عمل مبادرت می کردند. چون نوبت باحیثاء که تعدادشان یک سوم اعضاء را تشکیل می داد می رسید پس از بیان شرح زندگی مهم ترین و جالب ترین واقعه زندگی خود را که ایمان به حضرت بهاء الله بود با کلمات بسیار ساده و زیبا بیان می کردند و در خلال آن دستورات و تعالیم الهیه را با شیرین ترین الفاظ ذکر می نمودند باین طریق پس از چندی بسیاری از اعضاء کلوب بشرف ایمان فائز شدند. و جمعیت بهائی در شپین رو بتزاید گذاشت.

برای تبلیغ امر هریک از اعضاء محفل مسؤل وظیفه ای بود. من علاوه بر جلسه هفتگی تبلیغی که در منزل داشتم موظف بودم هرگاه هریک از مبتدی ها علاقه به مطالعه آثار امری داشت با او همکاری نمایم. یکی دیگر از اعضاء محفل بعلاوه وظائف زیادی که باو محول شده بود مأمور بود در صورت لزوم هریک از مبتدی ها را که مایل به شرکت در جلسات تبلیغی یا جلسه سخنرانی بود راهنمایی نماید.

داستانی از خانم ادیت ازیرن

خانم ادیت ازیرن روزی به مفاضة اغذیه فروشی می رود با خانم سیاه پوستی بسیار موثر و شیرین که تازه وارد شهر شده بود و در یکی از مدارس تدریس می کرد و شوهرش استاد دانشگاه بود طبق معمول باب آشنائی را باز می کند و می گوید.

آیا شما تازه وارد این شهر شده اید؟

بله ولی شما از کجا دانستید؟

من تقریباً اغلب اهالی این شهر را می شناسم

خوب لابد تنها هستید؟

بله همین طور است

مایلید شما را به عده ای از دوستانم معرفی کنم؟

بله مستحکم

خانم ازیرن بعد از آنکه روز و ساعت ملاقات را معین می کند مغازه را ترک می کند. آن خانم بعداً به من اظهار کرد که پس از اینکه ادیت مغازه را ترک کرد من از اینکه ندیده و نشناخته دعوت یکنفر را قبول کرده بودم بسیار پشیمان شدم و با خود گفتم که این خانم در رفتار و گفتارش بسیار صمیمی بود و نتوانستم پیشنهادش را رد کنم ولی اشکالی ندارد وقتی برای بردن من بیاید به بهانه ای معذرت می خواهم و نمی روم. درست ده دقیقه قبل از موعد معین زنگ تلفن بصدا درآمد و صدائی بسیار شیرین و جذاب مرا باسب خواند و گفت خانم ازیرن از دوستان بسیار نزدیک من می باشند و از من تقاضا کرده اند که شما را به محل معهود راهنمایی کنم و بدون آنکه منتظر جواب من باشد گوشی را زمین گذاشت (این خانم عضو محفل و مأمور راهنمایی مبتدیان به جلسات تبلیغی بود) از اینکه بمن فرصت نداد جوابی بدهم عصبانی بودم باخود گفتم ابتدا نخواهم رفت ولی چند دقیقه بعد خانم آراسته ای درب منزل آمد و گفت اتومبیل حاضر است بفرمائید برویم.

وی بمن گفت که نمی دانم در کلام و رفتار این خانم چه بود که قدرت تکلم و مقاومت از من سلب گردید و بدون اراده یا وی به محل معهود رفتم. بالاخره این دوست تازه عضویت کلوپ را قبول کرد و اظهار داشت «بقدری رفتار و گفتار اعضاء کلوپ صحبت آمیز و بی ریا بود که وقتی از من سؤال شد آیا مایلم عضویت کلوپ را قبول کنم بدون تردید تعایل و اشتیاق خود را اظهار داشتم. من فریفته و شیفته حالتی شدم که در بین اعضاء کلوپ حکمفرما بود که قبلاً آنها در جانی ندیده بودم. کم کم احساس کردم به مطالعه آثار بهائی علاقه پیدا کرده ام.»

این خانم بجلسات تبلیغی که هفته ای یکشب در منزل من بود می آمد ولی بحثی در باره مطالب امری نمی نمود. روزی بمن تلفن کرد و گفت: آیا ممکن است الآن به منزل من بیائی. گفتم البته. همین الآن میایم.

وقتی بمنزلش رسیدم او در خیابان ایستاده بود داخل اتومبیل من شد و گفت چند دقیقه می خواهم با تو صحبت کنم سؤالی دارم و آن اینست.

نمی دانم این چه محبت و علاقه ایست که شما بهائیان در قلب به نوع بشر دارید و از کجا سرچشمه گرفته است؟ در جوابش گفتم که محبت خریدنی نیست باید آنرا تولید کرد وی گفت:

آیا ممکن است در این موضوع به من کمک کنی؟ گفتم با من بهائی می توانید این عشق بنوع بشر را در نهاد خود ایجاد کنید. داد که آنها را مطالعه می کنم ولی درک آن ها مشکل بنظرم می خواهم می کنم که این آثار را با هم مطالعه کنیم. این یکی از طرف محفل بود. از آن بعد هفته ای یکبار با هم کتب مطالعه می نمودیم. این مطالعه یکسال طول کشید. یک روز آقای مهاجر عزیز افریقا به اریانا آمدند و در حظیره القدس اریانا با تمام اریانا و شمیین و نقاط اطراف ملاقات نمودند. من این خانم مش باین جلسه دعوت کردم. صحبت آقای عزیز یزدی که با خلوص و وجد بیان می نمودند راجع بافریقا و بسیار جالب بود. همگی بر ایشان سراپا گوش بودیم، شبی بود فراموش نشدنی.

بعد از صرف شام به آشپزخانه حظیره القدس مرکز بهائی در اوریا شخصی خانم گرینا بیوسی بود رفتم که ظرفها را شسته و در قفسه خانم مبتدی که بدعوت من آمده بود به آشپزخانه آمد و ذکر آرزو دارم کاری را که تو می کنی من انجام می دادم. من حس را برای خدمت به امر درک کردم و گفتم حالا هم می توانی بمن بعد از ذکر این مطلب وی بمنزلش مراجعت نمود.

در آنشب اجتهاء تا ساعت یک بعد از نصف شب دور هم جمع بدستان مهاجر عزیز افریقا گوش می دادند واقعاً همگی غرق سر بودند. ساعت ۱۲ شب تلفنی از منی دخترم داشتم که ذکر نمود شما که با هم کتب امری را مطالعه می کنید مایلست با شما هم من فوراً باو تلفن کردم صدایش لرزان و ناراحت بود با صدای گریه حال شادمان اظهار داشت که دوساعت است که به حقیقت این پی برده ام و جمال مبارک را مظهر کلی الهی شناختم حال چه

وی با تمام قوی به خدمت امر قائم شد و همکار عزیز من در خدمات امری بود. چون بعد از مدتی اقامت در شپین به نیویورک نقل مکان کردیم کاملاً با وی در تماس نبودم ولی بعد از چندی مطلع شدم که وی برای تبلیغ و اشاعه امر به افریقا مهاجرت کرده است.

دفتر ایادی در شهر شپین

اقامت در شپین از لحاظ کارهای مربوط به وظائف ایادی نیز شایان توجه بود زیرا در دانشگاه خانمی بنام گریدا بیوسی Dr. Gretha Busey که سمت استادی ادبیات انگلیسی را داشت و عضو محفل اربانا نیز بود داوطلب شد که در کارهای دفتری در اوقات معین خدمت کند. خانم بیوسی بسیار مورد توجه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله بود. الواحی از حضرت عبدالبهاء به افتخار این خانم محترمه عزّ نزول یافته بود. وجود ایشان در دفتر ایادی بسیار ذیقیمت بود. ولی کافی نبود. لذا من برای یک دوره دوساله در Commercial College در شپین اسم نویسی نمودم تا بتوانم به مکاتبات و مراسلات که روز بروز ازدیاد می یافت کمکی کرده باشم. ولی این کمکها جوابگوی مکاتبات و مراسلات بی حد و حصر نبود بعلاوه محل دفتر بی اندازه کوچک بود فقط جا برای یک میز تحریر و دو صندلی داشت و از طرفی مسافرت به قسمتهای مختلف دنیا از آن شهر بسیار مشکل بود بخصوص از لحاظ گرفتن ویزا برای مسالک دیگر. لذا شهر نیویورک که از لحاظ مسافرت به تمامی نقاط دنیا مناسب تر و آسان تر است در نظر گرفته شد. ذیلاً داستانی که در شپین اتفاق افتاد بنظر خوانندگان عزیز می رسانم.

چمدان سفری

سفرهای متعدّد جناب خادم به اقطار عالم احتیاج به تسبر و ویزا داشت.

پاسپورت کوچک معمولی بزودی پر شد صفحات بیشتری مرتباً بگذرنامه اضافه می‌شد صفحات اضافی هم دیگر جا برای ویزاهای مجدد و تکراری نداشت. در نتیجه گذرنامه بصورت کتابچه قطوری درآمد. خادم از راه مزاح می‌گفت که این چمدان من است.

در بندر ورود بامریکا خادم برای دریافت اجازه رانندگی به اداره رانندگی مراجعه کرد پلیس از ایشان ورقه معرفی خواست. خادم پاسپورت خود را ارائه داد. پلیس مربوطه با کمال تعجب به گذرنامه قطوری و سنگین نظر کرد و سؤال نمود. چطور توانستید این اسفار متوالی را انجام دهید؟

جناب خادم گفتند من در تمام دنیا دوستان بیشماری دارم و دنبال مطلب را گرفتند که چگونه این همه دوست در عالم دارند. بالاخره با کمال صراحت گفتند که بهائی هستم و این دیانت رجعت حضرت مسیح است. پلیس با تعجب و صدائی بلند گفت: چطور ممکن است که این مطلب صحیح باشد. خادم در جواب گفتند مگر حضرت مسیح نفرمود که رجعت خواهد کرد. پلیس سؤال کرد در کجا این مطلب ذکر شده است؟

خادم تا آنجا که ممکن بود و وقت اجازه می‌داد شرح داد. در آخر بحث گفت که آیا در انجیل ذکر نشده است که «پسر انسان مثل دزد در شب خواهد آمد» شما بعنوان پلیس بهترین مأموری هستید که این دزد را پیدا کنید. با ذکر این مطلب خنده بین هردوی آنها در گرفت. خادم با شوخی‌های کوچک و بجا در مواردی حساس ابلاغ کلمه می‌نمود.

اکنون این «چمدان سفری» در ارض اقدس در تحت نظر بیت العدل اعظم محفوظ می‌باشد

جشن صدمین سال اعلان امر جمال اقدس ابهی به ملوک و
رؤسای جمهور

بیت العدل اعظم در نیمه راه نقشه ۹ ساله جشن صدمین سال ابلاغ سوره ملوک را در ۶ نقطه دنیا با شکوه و جلال تمام در ماه اکتبر ۱۹۶۷ برپا

داشتند. پاناما، شیکاگو، سینی، فرانکفورت، نیودهلنی و کامپالا. در شیکاگو در جانی که من افتخار حضور داشتم بیش از ۳۰۰۰ نفر از اجتای امریکا و سایر نقاط دنیای بهائی در این کنفرانس شرکت داشتند. سه نفر از ایادی‌ها جناب جان ریارتز جناب خادم و جناب سمندری حضور داشتند. جناب سمندری با صدای رسای خود جمعیت را مجذوب و مفتون نمودند.

اجتماع این جمعیت اول در مشرق‌الاذکار برای توجه و تضرع باذیال جمال اقدس ابهی شروع شد و جلسه مشاوره و تمقن در پیام‌های بیت‌العدل اعظم در پالمر هاوس Palmer House شیکاگو پایان رسید.

در آن زمان مجله آهنگ بدیع از من درخواست کردند که شرح کنفرانس را برای آن هیأت مجله ارسال دارم. مطالب ذیل مقداری از خاطرات من است که بآن هیأت ارسال داشتم.

۵ تا ۸ اکتبر ۱۹۶۷، پالمر هاوس شیکاگو

دوستان عزیزم از اینکه توفیق حاصل کردم که خلاصه کنفرانس بین‌القارات امریکا را حضور آن عزیزان ارسال دارم بسیار خوشوقت و مسرورم واقعاً تا چه حد باید آستان جمال مبارک را شاکر باشیم که لطف و عنایتش شامل حال شد و توانستیم در این کنفرانس مجلل حضور به‌مرسانیم نمی‌دانم واقعاً چطور می‌توانم احساسات خود را بر روی صفحه کاغذ منعکس کنم و چطور ممکن است عشق و علاقه‌ای که در قلوب حاضرین بود و بصورت قطرات اشک بر رخسارشان روان بود توصیف نمایم و چطور می‌توانم احساسات دوستان عزیز که مصمم به فداکاری در سبیل جمال مبارک‌اند و خود را در ردیف مهاجرین برای نقشه نه‌ساله قرار داده‌اند برای شماها بیان کنم و خلاصه چطور ممکن است تموجات روح را که هرکس می‌توانست در آن سالن مجلل لمس کند برای شما خوانندگان عزیز تجسم دهم.

سال قبل از سخن بعید الواهی خطاب به سلاطین نازل فرمودند احدی اقبال ننمود. حال بعد از ۱۰۰ سال این حشمت و جلال این عظمت و اقتدار در قلب امریکا منعکس گردیده و آنقدر مهیج بود که هر فرد بهائی متوجه عظمت و رفعت آن می شد. قلب ها در طپش بود. در زیر قبة معبد اسم اعظم با تلتلز مخصوص نظر حاضرین را جلب می کرد. مستخرجات کلمات مبارکه مکتونه که در داخل معبد به حروف طلایی مرقوم گردیده توجه جمیع را به خلاقیّت کلمة الهی معطوف می نمود.

شروع برگرام

اول نمایندة مخصوص بیت العدل اعظم ایادی امرالله جناب سمندری مناجات کوتاهی تلاوت نمودند سپس از مجموعه ادعیه و مناجات ها آیاتی بزیان انگلیسی تلاوت شد. بلافاصله صدای سرودهای امری که از طبقه علیای مشرق الاذکار تلاوت می شد بلند شد.

صوت مثنوی جمال مبارک جل جلاله حاضرین را مست و مدهوش نمود.

ای جمال الله بیرون آ از نقاب	تا برون آید ز مغرب آفتاب
ای بهاء الله چه نارت برفروخت	خرمن هستی عشاقان بسوخت
یک شر از نار بر دلها زدی	صد هزاران سدره بر سینا زدی
پس ز هر دل سدره ها آمد پدید	موسیا اینجا بسر باید دوید
ای ذبیح الله ز قربانگاه عشق	برمگرد و جان بده در راه عشق
بی سر و بی جان بیا درکوی یار	تاشوی مقبول اهل این دیار
تر هم ای موسی بطور جان بیا	بگذر از نعل و ردا عریان بیا

پس حضار بپا خاستند و زیارت نامه جمال اقدس ابهی بزیان انگلیسی توسط ایادی امرالله جناب جان ریارتز و بلسان عربی توسط ایادی امرالله جناب خادم تلاوت شد در این موقع ایادی عزیز از محل خود حرکت و در اطراف شمایل جمال اقدس ابهی که در بین دو ستون معبد بر روی میزی با نهایت تجلیل قرار داشت ایستادند برقهی که بر روی شمایل قرار داشت برداشته شد. خاطسرة تشرف ادوارد براون به لقای مبارک از خاطره ها گنشت آن جا که می نویسد:

«با اهتزاز عجب مشاهده نمودم هیکلی جلیل در کمال عظمت و وقار بر مسند جالس و بر رأس تاج رفیعی و حول آن عمامه صغیر سفید دو چشم بجمالی افتاد که هرگز فراموش ننمایم و از وصفش عاجزم. چشمانی دیدم که مافی الضمیر نفوس را می خواند. حدت بصر در آن منظر کشف دل و جان نمودی و قدرت و عظمت از آن جبین مبین نمودار بودی. می پرس که در حضور چه شخصی ایستادم و به چه منبع تقدیس و محبتی تعظیم نمودم که تاجداران عالم غبطه ورزند و امپراطوری های اسم حسرت برند.»

حضرات ایادی به حالت تعظیم و تکریم در اطراف شمایل مبارک ایستاده بودند و اجتهاد یک یک برای زیارت شمایل مبارک بحرکت آمدند. این کمینه نزدیک درب خروج ایستاده بودم و اجتهاد عزیز را در موقع زیارت و بعد از خروج می دیدم. واقعاً هنگام غریبی بود این نفوس غریب چگونه سر تعظیم و تکریم در مقابل شمایل مبارک فرود می آوردند. بعضی بحالت خبردار و منتهای ادب و برخی خم شده و محو شمایل مبارک می شدند. بعضی از چشمان مبارک که بقول پرفسور براون «اعماق قلوب را می خواند» از خود بی خود شده و عده ای در مقابل شمایل زانو می زدند و پس از اندک مکثی بر می خواستند جمعی با چشمانی اشکبار از مقابل شمایل رد می شدند و در جبین جمع ظاهر بود که از آن ساعت خلق جدید شده اند. عده ای بعد از عبور از مقابل شمایل در پشت ستون معبد خود را پنهان کرده و می گریستند و بفرموده مبارک «الحزن و السرور قد اعتنقا» متأثر از اینکه دیگر چشمان به شمایل دلبر آفاق نخواهد افتاد و مسرور از اینکه چنین افتخار و عنایتی نصیبشان شده است. مطلبی که بسیار جالب بنظرم رسید این بود که جوانی تازه تصدیق اهل کانادا نزد من آمد و با حالت متأثر گفت: «من نتوانستم درست شمایل مبارک را زیارت کنم چکنم ترا بخدا کاری برایم بکن» و گریه مهلتش نمی داد «اگر این نعمت از دستم برود ضایعه بزرگی در زندگی خواهد بود» من بی اندازه متأثر شدم و به ایشان عرض کردم که شما دوباره در عقب جمعیت بایستید و مجدداً زیارت کنید. ایشان

چنین کردند و نفر اخری بودند که مجدداً بزیارت فائز شدند ولی چه زیارت کردنی! در مقابل شمایل مبارک دوزانو بر زمین نشست و این مناجات را بانگلیسی تلاوت نمود.

الها معبودا مقصودا بچه لسان ترا شکر نمایم غافل بودم آگاهم فرمودی معرض بودم بر اقبال تأیید نمودی مرده بودم از آب حیات زندگی بخشیدی پژمرده بودم از کوثر بیان که از قلم رحمان جاری شده تازگی عطا کردی پروردگارا وجود کلّ از جودت موجود از بحر کرمات محروم مفرما و از دریای رحمتت منع مکن در هر حال توفیق و تأیید میطلبم و از سماء فضل بخشش قدیست را سائلم تونی مالک عطا و سلطان ملکوت بقا.

در این موقع عتبه قلیلی در معبد بودند ایادی امراالله در اطراف شمایل ایستاده بودند همگی متوجه و مجذوب خلوص و ایمان این دوست عزیز قرار گرفتند. پس از آن در مقابل دیدگان ما شمایل مبارک دومرتبه در حریر پیچیده شد و از انظار مخفی گشت.

ای دوست چه گویم که بدیدم چه جمالی جای همه خالی

باری این حال و کیفیت که بالمره از عهده وصف و بیان خارج است سه مرتبه تکرار گشت یعنی سه بار سالن معبد مملوّ از جمعیت برای زیارت شمایل مبارک گشت. دلدادگان جمال اقدس ابهی باین موهبت و عنایت و منتها مقصود دل و جان فائز گشتند.

جلسات کنفرانس در پالمراهاس در شیکاگو تشکیل گردید و با شکوه و جلال بی حد و حصری سه روز ادامه داشت. جمعیت بیش از ۳۰۰۰ نفر بودند. پروگرام صبح ها ساعت نه و نیم آغاز می گردید و ساعت ده و نیم شب خاتمه می یافت و غالب شب ها با پروگرام مخصوص ادامه می یافت. سعی می کنم که خلاصه مطالب جالب هرروز را مختصراً خدمت قارئین عزیز عرض کنم.

شب اول مخصوص حضرات ایادی بود جناب سمندری نماینده مخصوص بیت العدل اعظم حامل پیام از آن هیأت مجلّه بودند. پیام بیت العدل قلوب

را به هیجان آورد دلها طافح از مسرت شد چنان قدرت و عظمتی از فحوای پیام ظاهر بود که همه حاضرین را مفتون و مبهور نمود. بیان حضرت عبدالبهاء به خاطرها آمد که می فرماید. « اما بیت العدل الّذی جعله الله مصدّر کلّ خیر و مصوناً من کلّ خطا »... سپس جناب سمندری مطالب بسیار شیوا و مؤثر بیان نمودند. جمعیت ملاحظه کردند تنها فردی که بحضور جمال قدم مشرف شده هنوز در قید حیات است، تمام عمر را صرف خدمت آستانش نموده و حالا با وجود کبر سن با چنین قوت و قدرتی به خدمت امر قائمند همگی مات و مبهور بودند که این چه قدرتی است! و چه قوت کلامی.

در این شب مقداری از مثنوی جمال مبارک تلاوت شد. این بار بالحن ملیح تلاوت کننده ویلون روح بخش نوازنده نیز همراه بود که دل از کف حاضرین ربود.

ای بهای جان بیاد روی تو	نکته ها گویم همی از خوی تو
تا برآرم جانها را از خرد	تا ببینم در عشقت که خرد
برفروزم آتشی اندر جهسان	تا بسوزم پرده های قدسیان
حور معنی را برآرم از حجاب	نور غیبی را کنم کشف نقاب
ای سرافیل بهاء ای شاه جان	یک حیاتی عرضه کن بر مردگان
این نهالت غرس کن در ارض دل	بس مقلّس دارش از اشراق و ظلّ
بوی پیراهن بوز از مصرجان	سدره موسی نما اینسجا عیان
ای نگار از روی تو آمد بهار	زین بهار آمد حق سائق بيشمار
این بهار عزّ روحانی بود	این ربیع قدس رسانی بود

روز جمعه ۶ اکتبر ۱۹۶۸ مریوط به نقشه تبلیغی محافل ملیه کانادا، آلاسکا و آمریکا بود. نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء مطرح گردید. اقدامات محافل ملیه و نقشه هائی که در دست اقدام داشتند آنتدر جالب و مهیج بود که جمعیت بی اختیار کف می زدند و برای العین می دیدند که عالم امر در قبال این نقشه ها وارد مرحله تازه از فتوحات محیر العقول خواهد گشت. در این روز حضرات ابادی عزیز از شرح نزول سوره ملوک و اهمیت آن بیان

نمودند و همچنین از وقایعی که در اثر بی اعتنائی ملوک و رؤساء بر وفق بیان الهی در عالم پدیدار گشت صحبت داشتند.

روز شنبه ۷ اکتبر ۱۹۶۸ در این روز جلسه به نقطه حساس رسیده بود قلبها در طپش بود ساعتی بود که پیام های تحیت و شکر و ثنا بین ۶ کنفرانس بین القارات در سراسر عالم بهائی برای اوکین بار در سراسر کره مبادله می گشت. اجتهای عزیز صدای عزیزان خود را که بر حسب ظاهر ملاقات نکرده بودند می توانستند بشنوند. این خود از معجزات این ظهور مبارک است که جمال مبارک چنین وحدتی در عالم ایجاد فرموده و اینطور قلوب را بهم مرتبط نموده است اشک های مسرت و شادی از چشمان جمیع روان بود. لحظات حساسی بود. حاضرین نفس خود را در قفس سینه ها حبس می نمودند که مبادا سبب شود که صدای عزیزان خود را بغویی نشنوند. این است بعضی از آن جمله های تاریخی.

اینجا کنفرانس بین القارات است امریکاست شیکاگو، این کنفرانس با کنفرانس های دهلی، کامپالا، پاناما، استرالیا و فرانکفورت مربوط است. محفل ملی آمریکا در آن موقع پیام صحبت آمیز جمع حاضر در کنفرانس را بدنیای بهائی اعلام و موقیعت جمیع را در ظل الطاف جمال اقدس ابهی مسئلت نمود. باری تمام پیام ها حاکی از شکرانه بدرگاه جمال اقدس ابهی منجی اسم بود که در این مدت کوتاه یعنی فقط صدسال از نزول الراح ملوک چنین عظمت و قدرتی ظاهر فرموده و قلوب هزاران هزار نفوس را از جمیع ملل و اقوام و اجناس و مذاهب و ألوان بهم مرتبط فرموده و خوان نعمتش جمیع اهل عالم را در ظل سرابردی یگانگی دعوت می فرماید.

این روز اهمیت بزرگی برای اجتهاء داشت زیرا تنها کنفرانس تبلیغی بین القارات نبود بلکه روزی بود که نمایندگان جامعه بهائی امریکا مجموعه الراح سلاطین را که از طرف بیت العدل اعظم الهی فرستاده شده بود تسلیم دفتر رئیس جمهوری امریکا نمودند. در نتیجه پیامی بسیار مؤثر از کاخ سفید در همان روز از طرف رئیس جمهور امریکا بعنوان محافل مقتس ملی در تهنیت بهائیان و آرزوی موقیعت اهل بهاء و اینکه جمیع من علی الارض

بر وفق بیان مبارک اهل یک وطن گردند صادر گشت.

از مجموعه این فتوحات حالتی غریب از برای جمیع پدید آمد که قلم و بیان عاجز از توصیف است ناظم جلسه تقاضا نمود که مناجات شکرانه به آستان جسال مبارک تلاوت گردد. دست‌ها برای ادای شکرانه به آستان قدس الهی بلند شد. در آن روز دو ناطق عزیز از کالیفرنیا اسلایدهائی ترتیب داده بودند که بسیار جالب بود. پیشرفت امر از اول تا یوم حاضر نمایش داده شد همچنین حضرات ایادی عزیز در باره عظمت امر و خدمت و قیام به هجرت در ظل فرامین بیت‌العدل و مقام شامخ بیت‌العدل را بیان نمودند. هریک از حاضرین آرزو داشت پر گشوده و پرواز می‌کرد و ندای امر را بگوش وضیع و شریف می‌رساند واقعاً روحانیت جلسه به حد اعلیٰ رسیده بود. در آن سالن بزرگ که صد از اهدی استماع نمی‌شد. جمیع متوجه به ملکوت ابهی و هریک در قلب با خدای خود عهد می‌کرد که در خدمت امر الهی مستقیم بوده و ناسی به حواریون حضرت روح نماید و مانند مؤمنین اولیه و چون مطالع الانوار در خدمت به آستان مبارک جانشاری کند.

مطلبی که در شب اتفاق افتاد و بسیار جالب بود این بود که جمعیت قریب به ۱۰۰۰ نفر که بیشتر آنان از جوانان بودند در وسط سالن هتل مجتمع شده بودند. راه عبور و مرور برای عابریں در هتل تقریباً مسدود شده بود و اشعار امری را بلند می‌سرودند و بعد از هر شعرا لله ابهی و یا بهامالابهی برای ملتلی تلاوت می‌کردند. حقیقتاً صحرکه‌ای برپا بود. این عده که در کمال خلوص و روحانیت مدح محبوب ابهی می‌کردند و اشک‌های شوق و ذوق از گونه‌هایشان در حین خواندن سرودها جاری بود اثر خاصی در قلوب ناظرین باقی می‌گذاشت و طبعاً تمایل داشتند که از تعالیم امر مطلع شوند. در اینموقع ملاحظه می‌شد که در گوشه و کنار عده ای جمع شده راجع به امر و تعالیم آن صحبت می‌کنند و به یکدیگر متذکر می‌شدند که امشب جشن بهائیان دنیاست.

روز یکشنبه صبح، روز آخر کنفرانس واقعاً محشری برپا بود خلاصه کنفرانس توسط یکی از معاونین ایادی بسمع حاضرین رسید اسلایدهای کوه

کرمصل نمایش داده شد سرود های دستجمعی مانند روزهای قبل در کنفرانس خوانده شد. حضرات ایادی عزیز عهد و میثاق الهی را بیان نمودند و توضیح دادند که عهد و میثاق در حال حاضر فقط در قبال اطاعت صرف از فرامین بیت العدل است و حاضرین جلسه را متوجه به اهمیت نقشه ۹ ساله نمودند. در اینموقع بود که احتیاء از خود بیخود شده با شوق و جذبہ هرچه تمامتر عتده ای بطرف صحنه روان شدند و آمادگی خود را برای هجرت و اهداف نقشه ۹ ساله اعلام نمودند. این عتده عبارت بودند از پیر و جوان، کوچک و بزرگ از هر ملیت و از هر نژاد در میان جمعیت عائله هائی بودند که بچه های شیرخوار داشتند با اطفال خود به بالای صحنه رفتند و تعهد نمودند که حیات خود و عائله خود را وقف خدمت امر نمایند. مؤثرترین منظره چرخ هائی بود که در حرکت بود اینها حاصل عزیزانی بود که قادر بر راه رفتن نبودند بر روی چرخ های خود بطرف صحنه کنفرانس روان شدند و آمادگی خود را برای فداکاری در سبیل محبوب ابهی اعلام نمودند. قلم از تحریر عاجز است. واقعاً تماشائی بود دیدن دوستان عزیزی که قیام به خدمت امر الهی در سبیل هجرت نموده و اسامی نازنین خود را در سجل ملکوت تسجیل نمودند این نفوس بزرگوار داوطلبان هجرت یاد اصحاب اوکیه، ستارگان صبحگاهی را زنده کردند یک یک در پشت بلندگو قرار گرفته و اسم و رسم و محل خود را ذکر می نمودند. حضرات ایادی عزیز ایستاده و آنها را در آغوش خود میفشردند و برای این موقعیت به آنها تبریک می گفتند. افرادی هم که در بالای صحنه نبودند و در صف این مهاجرین دلداده قرار نداشتند و برایشان هجرت مقدور نبود تصمیم خود گرفته بودند که به تمام قوی خدمت به آستان مبارک نمایند.

کنفرانس تمام شد ولی اثرات آن برای همیشه در قلوب باقی است. سلطنت جمال مبارک در بسیط غربا در این کنفرانس های شش گانه بدیده عنصری برای جمیع نمایان بود. نمونه ای بود از وحدت عالم انسانی که پس از گذشت فقط یکصد سال ظاهر و عیان گردید باری مصداق بیان حضرت عبدالبهاء ظاهر بود که « ملک آئینه ملکوت خواهد شد » همگی با اراده آهنین و

قلبی مالاصل از محبت جمال مبارک سالن را ترک کرده و خود را برای خدمات فائده آماده نمودند.

خلاصه گزارش کنفرانس بقلم جاویدخت خادم ۷ دسامبر ۱۹۶۷

مدارس بهائی

خادم همیشه دوستان عزیز را در تمامی جلسات تشویق به شرکت در مدارس تابستانه می نمود و متذکر می شد که مدارس تابستانه برای عائله ها و جوانان بسیار مفید می باشد محلی است که عشق و شور و شوق به خدمت آستان جمال قدم را در افراد بوجود می آورد و وحدت بشر را تعلیم می دهد. همیشه بیان حضرت ولی امرالله را در *God Passes By* بسمع مستمعین می رساندند.

«مطالعه آثار مقلسه و مذاقه در تاریخ اوکیه و تدریس تاریخ و احکام و انعقاد کنفرانس های مودت و ائتلاف بین اجناس و النوان مختلفه و اختیار دوره های مخصوص و روش علمی جهت آشنا کردن پیاران به اصول نظم اداری و تخصیص جلسات معین به مسئله تربیت اطفال و تهذیب جوانان و تشکیل کلاس ها جهت تمرین مشق نطق و فحش و تحقیق درباره ادیان الهیه و مقایسه آنها با یکدیگر.. مدارس تابستانه که در آینده سرانجام به دانشگاههای بزرگ منتهی خواهد گردید ... دیگر احتفالات جوانان ... و ترتیب مسامره برای ترویج روح قدماء امر و تجلیل شخصیت های تاریخی بهائی».

ضمناً متذکر می شدند که مدارس تابستانه محلی است برای کسب معارف امری نه فقط از طریق مطالعه بلکه در اثر معاشرت و تبادل افکار در مسائل امری، شرکت کنندگان واله و شیدای امر مبارک می شوند و به فداکاری های بزرگ در پیشرفت نقشه ها فائز خواهند شد. در مدارس تابستانه روح امر نباض است. اجتماعی نسبتاً کوچک است ولی در آن نمونه کوچک به عظمت ظهور جمال مبارک و عهد و میثاق الهی پی می بریم و دورنمای آینده

را در مخیله خود بنظر می آوریم که در آتیه ایام مردم با چه شور و هیجانی امر مبارک را استقبال خواهند کرد و همچنین تشویق می نمودند که محافل محلی با جمعیت های بهائی بوده ای برای فرستادن دوستانی که مایلند در مدارس شرکت کنند (چه بهائی و چه مبتدی) ولی به علت کمی بضاعت برایشان میسر نیست. تعیین نمایند چه که این دوستان بعد از مراجعت عاشقانه بخدمت امر می پردازند.

سالیان دراز که در مدارس تابستانه شرکت کردم متوجه شدم که مبتدی های شرکت کننده تا چه حد مجذوب تعالیم جمال مبارک می شدند و غالباً به جمع اهل بهاء می پیوستند. چه کسی می تواند در مقابل اینهمه اطلاعات روحانی، تاریخی و عواطف بی شائبه قرار بگیرد و قلبش بشور ایمان متور نگردد. قلوب همه ما تشنه شناختن معشوق حقیقی است.

هروقت فردی یا افرادی به خلعت ایمان در مدارس فاتر می شدند. خادم اوکین کسی بود که آنان را چون جان شیرین در آغوش می گرفت و با تبریکات مخصوص بخودش آنان را خوش آمد می گفت. این تأثیر قابل ملاحظه ای در اجتهای شرکت کننده و نفوس تازه تصدیق می نمود.

خادم و من بکرات در مدرسه تابستانه گرین ایگر Green Acre شرکت می کردیم و گاه گاهی در سال خادم از من می خواست که به مدرسه گرین ایگر تلفن کنم و آمادگی ایشان را برای رفتن بمدرسه ابلاغ نمایم. واقعاً برای شرکت در مدرسه تابستانه روزشماری می کردیم زیرا آن محل بقدم حضرت عبدالبهاء مشرف شده بود. بمحض ورود به اطاق حضرت عبدالبهاء می رفتیم و از درگاهش موقفیت برای خود و عموم اجتهاء رجا می نمودیم. این مدرسه در میان تمام مدارس بهائی در شرق و غرب عالم ممتاز می باشد. خادم تمام اوقات باقی مانده از شرکت در جلسات را در کتابخانه صرف می کرد و به مطالعه کتاب های پرارزش قدیمی بخصوص دوران حضرت عبدالبهاء می پرداخت و در باره آنها مقالاتی می نوشت، یادداشت هایی از کتابها بر می داشت و در کتابخانه کوچک خود پارمغان نگاهداری می نمود. در مدرسه گرین ایگر غالباً شبها صحبت می نمود مجتبعین در مدرسه و

احتیای تمام حوالی مدرسه مبتدی‌های خود را همراه می‌آوردند که از صحبت ناطق عزیز استفاده کنند. محل کنفرانس شب‌ها کاملاً پر بود بطوری که عده از شرکت‌کنندگان در اطراف درب‌های سالن می‌ایستادند. تا از صحبت‌های ایشان استفاده کنند. در گرین ایگر حتی تابستان‌ها غالباً هوا سرد بود و احتیاج به کسی گرما داشت. در بالای سالن جانی که ناطق برای صحبت می‌ایستاد پشت به بخاری هیزمی بود که نور و گرمای مطبوعی به سالن می‌داد.

الآن در حالی که مشغول نوشتن در باره آن دوران می‌باشم می‌توانم بخوبی حالت آن زمان را مجسم کنم. ایشان پشت به آتش و رو به جمعیت می‌ایستاد. شعله آتش از طرفی و حرارتی که از قلب عاشق دلسوخته محبوب بود از طرف دیگر جمع حاضرین را گرم و مجذوب نموده از خود بی‌خود می‌کرد.

خادم علاقه به صحبت کردن در باره محبوب خود داشت. کسی را که تمام عمر بخدمتش پرداخته بود و حالا با خاطرات آن خوش بود و با آن یادآوری‌ها قلوب احتیای تشنه را آبیاری می‌کرد. دوستان شرکت‌کننده مشتاق بودند که این عاشق بی‌قرار از ولتِ امر محبوبشان صحبت کند و مقامش را به سمعشان برساند. فرامینش را شرح و بسط دهد. هرقدر از محبوب سخن می‌گفت کافی نبود. دوستان عزیز آمادگی بیشتر داشتند لحظه به لحظه قلبشان علاقه مندتر می‌شد. همه با روح و روانی شاد و سالامال از عشق نقشه‌های خدمات آتیه خود را منظم می‌نمودند زیرا صحبت از جانفشانی و فداکاری بود. در نتیجه این جانفشانی‌ها و فداکاری‌ها نظم جهان‌آرای جمال مبارک بمرحله‌ای رسید که بیت‌العدل اعظم تشکیل گردید و مرکز مصون از خطا بوجود آمد.

خادم وقتی در باره از خودگذشتگی‌های ولتِ امر محبوب و اثرات پیامش در دنیای بهائی صحبت می‌کرد دیگر شخص معمولی نبود بلکه یک تفسیر کلی در او پیدا می‌شد. آن وقت بود که شرح دوران زندگی و تشریح خود را به حضور ولتِ عزیز امرالله ذکر می‌کرد و در مواردی سکوت اختیار

می نمود زیرا دیگر لغاتی را که لایق توصیف محبوب باشد پیدا نمی کرد. جمعیت در سالن چنان تحت تأثیر این عشق و علاقه قرار می گرفتند که همگی آمادگی خود را در خدمت به آستان جمال اقدس ابهی و باطاعت از فرامین بیت العدل اعظم ابراز می نمودند.

در غالب شبها دوستان مجتمع در کنفرانس را به سفر روحانی می برد و داستان تشریف فرمائی حضرت عبدالجها را به امریکا و فرمایشان مبارک را برای جمعیت حاضر ذکر می نمود. وقتی که احساس می کرد که حال نوبت حاضرین در کنفرانس است که مطالبی ذکر کنند آنوقت تأمل می کرد و وقت باقی را به سنوال و جواب می گذراند.

در یکی از شبها یکی از دوستان بهائی با پدرش که غیر بهائی بود در جلسه شرکت داشت. جوان بهائی پدرش را به جلسه آورده بود بامید اینکه به حقانیت جمال مبارک ایمان آورد و در زمره بهائیان دنیا قرار گیرد. در دوره سؤال و جواب پدر وی سؤال کرد « آیا این حقیقت دارد که والدین اجتهاء در تحت عنایات جمال مبارک می باشند؟ »

خادم جواب داد بله این صحیح است.

وقتی که در آن شب جلسه خاتمه پذیرفت همه جمعیت در سالن غذاخوری برای صرف چای و شیرینی و ملاقات مجتمع شدند. این شخص عزیز غیر بهائی که با پسرش آمده بود در بین جمعیت بود. این ملاقات اجتهاء در آخر شب بسیار معمول بود که بعد از جلسه دور میزها جمع می شدند و از ناطق جلسه سنوالات خصوصی و یا مباحث عمومی که احتیاج به توضیح داشت می پرسیدند.

دوست عزیز ما که هنوز به شرف ایمان فائز نشده بود با صورتی شاد و خندان ذکر کرد که حالا پسر من مطمئن شد که منم بمشل او در ظل توجهات حضرت بهاء الله می باشم. خادم با حال تبسم جواب داد پسر شما مایل است که شما در ظل توجهات حضرت بهاء الله به خدمات عالیه موثق شوید و شما هم بنویس خود منتها درجه سعی را بنمائید که والدین شما هم در عالم بالا سرور قبول جمال اقدس ابهی قرار گیرند، باین دلیل

شما باید تحقیقات خود را ادامه دهید نه فقط برای شخصی خودتان بلکه خدمتی بوالدین خود بنمائید. پسر شما میل دارد که پدریزگی و مادریزگی نیز باین نعمت عظمی فائز گردند.

کنفرانس گرین لیک در ایالت وسکانسین

همه ساله اگر جناب خادم برایشان مقصود بود و وعده قبلی در کنفرانس دیگری نداشتند بطور مسلم در کنفرانس سالیانه که در پانز هر سال در شهر کوچک گرین لیک Green Lake تشکیل می شد شرکت می کردند. بسیار سبب شغف و مسرت بود که کمیته مربوط بآن کنفرانس برای جشن ۲۵ ساله آن مجمع هدیه نفیسی بعنوان تشکر بایشان اهداء کردند و آن قاب عکسی بود که بیادبود آنان زیب دفتر خود نمودند.

در سال ۱۹۸۴ از ایشان تقاضا شد که در باره فداکاری مطالبی را بیان کنند. البته این موضوع بسیار بجا و بسوق بود زیرا در آن تاریخ علة زیادی از بهائیان ایران منتها درجه فداکاری را نموده بودند نمودند. سال و جان خود را در ره آن دلبر یکتا به تمامه فنا نمودند. و به میدان قربانی شتافتند. بهائیان در سراسر کرة ارض با قلبی آکنده از غم و روانی مصیبت زده بدرگاه جمال مبارک روزانه ملتمس می شدند که احتیای ایران را یاری و یآوری بفرمایند.

خادم با حالی دگرگون و قلبی مالا مال از حزن و درعین حال مفتخر و متباهی نسبت به حالات و روحیه شهنا. که چنان وارسته و شیفته از همه چیز گذشتند سال و جان و روان را فدای دلبر آفاق نمودند صحبت بسیار مؤثری در باره فداکاری نموده تاریخ امر را در آن باره ورق زدند تا بآن زمان و تاریخ رسیدند و با حال منقلب در باره شهید مجید « اوجی » مطالبی را بسمع حضار رساندند و با صدای بسیار مؤثر وی را در ملکوت ابهی مخاطب قرار داده که بجمع احتیاء ملحق شود. در آن حال اشعار وی را که در آخرین لحظات زندگی سروده بود بسمع حاضرین رساندند.

جانا برهت باختن جان مزه دارد	جان باختن اندر ره جانان مزه دارد
رسوا شدن و متهم عشق تو بودن	بی جرم و گنه گوشه زندان مزه دارد
در گوشه زندان و زدیدار عزیزان	گل چیدن و گل گفتن و خندان مزه دارد
لیخند ملیح از لب احباب گرفتن	وز کان نمک قند فراوان مزه دارد
آردنگی و فتاشی و سیلی ندهد لطف	شلاق جفا برتن عریان سزه دارد
جمعیم بیاد سر زلف تو پریشان	آشفتگی جمع پریشان مزه دارد
نابت بگریز از بر افراد گسران جان	برروی زمین بیکر بی جان مزه دارد

بعد از خواندن این اشعار با صدای قوی و مهیج پیامبر سلطان عشق را ندا کرد که اخبار مهیج از فتح و ظفر امر را بگوش شب کوران دنیا و کسانی که مسبب این بلایا بودند برسان که درب های مشرق الاذکار ساموای غریبی در قلب اقیانوس کبیر اخیراً بروی جمیع ملل باز می باشد و ملل و اقوام را برای شرکت دعوت می نماید. امر جمال مبارک در پیشرفت سریع است این گسترش و ترقی ادامه می یابد و بفتوحات بالاتر و عالی تر نائل خواهد شد. جمعیت مجتمع در کنفرانس بی اندازه فریفته سجایا، شهامت و از خود گذشتگی بتمام معنی شهداء قرار گرفتند و می توانستند آثار و علامت تصحید و تحسین فراوان نسبت به فداکاری پرشور و عشق شهداء را در قیافه یکدیگر ملاحظه کنند. روحیه جلسه باوج روحانیت رسیده بود.

این احساسات در روز بعد حتی قوی تر جلوه نمود زمانی که دکتر جین فیلی Jane Failey سخنور نامی با نطق و بیان بسیار فصیح و شاعرانه شته ای از مطالب روز قبل جناب خادم را بنظر حاضرین در جلسه رساند:

«شب قبل در برابر ما ایادی امر جمال اقدس ابهی با انجذابات روحانی که کاملاً مشهود و عیان بود غم شوق و هیجان را بلند نموده و دست های ما را در دست گرفته به بالاترین مقام روحانی که ممکن بود رهبری نمود. ما واقعاً از خود بیخود شدیم. روح و روان ما مجنوب شهداء در آخرین دقائق حیات عنصری آنان گردید. ایادی امر ما را به فضای مقدس راهنمایی کرد تا بتوانیم با گوش خود بشنویم و آن حالات

و تمناهای روحانی را درک و احساس کنیم که در محضر جمال مبارک حاضریم و جز تمنای خدمت به آستانش آرزوی نداریم».

بجا دانستم که بیان مبارک حضرت عبدالبهاء را برای تیسرین و تیسرین باین فصل ضمیمه نمایم که شاید انقاس قدسیه وجود مبارکش شامل آن جواهر وجود شهدای اولوالعزم گردد که آنچه داشتند در ره آن دلبر یکتا فدا نمودند. متن صوت حضرت عبدالبهاء که از روی نوار عیناً تحریر شده است:

«الحمدالله که در این انجمن نورانی حاضرید و به ملکوت ابهی متوجه. آنچه ملاحظه می نمائید از فضل و عنایت جمال مبارک است. ما ذره ایم و او شمس حقیقت است. ما قطره ایم و او بحر اعظم است. هرچند فقیریم ولی کنز ملکوت پرموج است. هرچند ناتوانیم ولی تأیید ملا اعلی موفور است. هرچند بی کسیم ولی ملجاء و پناه ما حضرت بهاء الله است.

الحمد لله آثار او باهر است

الحمد لله انوار او ساطع است

الحمد لله دریای او پرموج است

الحمد لله اشراق او شدید است

الحمد لله عنایات او موفور است

الحمد لله الطاف او مشهود است

مژده باد مژده باد صبح هدایت دمید

مژده باد مژده باد شمس حقیقت درخشید

مژده باد مژده باد نسیم عنایت وزید

مژده باد مژده باد رشحات سبحان عنایت بارید

مژده باد مژده باد شمس افق اعلی به انوار لاتحصى برجمیع آفاق اشراق نمود

مژده باد مژده باد قلوب در نهایت صفا است

مژده باد مژده باد تجلی حضرت بهاء است

مژده باد مژده باد صهیون در رقص است
مژده باد مژده باد ملکوت الهی پرشور و وله است».

کنفرانس جامائیکا

۱۲۰۰ نفر در کنفرانس جامائیکا Jamaica که در تاریخ ۲۱ می ۱۹۷۱ در شهر کینگزتان Kingston تشکیل گردید شرکت نمودند. نمایندگان تمامی صحافل امریکای مرکزی، جنوبی و کانادا با اضافه علت کثیری از اجتهای کارابین و آمریکای مرکزی شرکت نمودند. اجتهای ممالک متحده آمریکا با کشتی برای شرکت در این کنفرانس تاریخی عزیمت نموده و در طول سفر دریائی دوستانی که مایل به شرکت در کنفرانس بودند در محل های توقف کشتی به جمع اجتهاء پیوستند. این رویه مسافرت بسیار شایان توجه بود چه که از طرفی دوستان عزیز با کمال ذوق و شوق با دوستان بهائی سایر نقاط آشنا می شدند و از طرف دیگر در جلسات تکمیلی و تبلیغی که بطور مرتب در کشتی تشکیل می شد شرکت می کردند و این خود بر عشق و شوق قلبی و هیجان بی منتهایشان برای خدمت به امر جمال اقدس ابهی می افزود.

مسئله جالب توجه ارتباط تلفنی بین دو کنفرانس جمیکا و فیجی بود که در یک تاریخ تشکیل شده بود. این خود نمونه ای بود از ارتباط روحی و عاطفی و خدمت بر طبق الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء .
ایادی امرالله ذکرالله خادم نماینده بیت العدل اعظم در این کنفرانس بود. وی بدفعات مختلف و در مواضع مختلف صحبت نمود جناب جان ریارتز ایادی امرالله نیز حضور داشتند و صحبتی بسیار جالب در باره دعا و مناجات ایراد نمودند.

آخرین شب کنفرانس جناب خادم صحبت بسیار عمیق و مؤثری در باره وحدت عالم انسانی عرضه داشتند و خدمات مهاجرین را که حاصل این پیام در محل های مهاجرتی بودند به منتها درجه ستودند. جمعیت حاضر بی اندازه

تحت تأثیر کلام ایشان قرار گرفتند. آقای دیزی گلاسی موسیقی دان معروف و نامی که خدمات ذیقیمتی در امر انجام داده در این شب حضور داشت. او از قسمت بالای صحنه که موسیقی می نواخت بلند شده و بطرف جمعیت به حرکت آمد و با ترنمات موسیقی ولوله ای در جمع حاضر برپا ساخت خادم نیز بهمراهی او برخاستند. دیزی گلاسی می نواخت و ایشان گل های رنگارنگ را در میان دوستان عزیز می که از هر نژاد و رنگ جمع شده بودند پخش می نمود. این عمل بقدری دلپذیر و شیرین و روحانی بود که هرگز فراموش نخواهم نمود.

مهاجرین عزیز که در کنفرانس حضور داشتند غرق شادی و مسرت بودند. اشک شوق و عشق بآستان جمال اقدس ابهی از دیدگان شان نثار می شد ۹۰ نفر بامنتها درجه اشتیاق به صحنه کنفرانس رفته آمادگی خود را برای هجرت و مسافرت های تبلیغی اعلان نمودند.

خانم روث برینگل، مشاور قاره ای که حضور داشت چنین می نویسد.
ما هرگز نمی توانیم جناب خادم ایادی برارنده امرالله را در کنفرانس جمائیکا از خاطر ببریم.

جناب خادم از حاضرین تقاضا کردند که تمامی حاضرین جلسه اشعار مخصوص راجع به نثار جان در راه محبوب ابهی را با هم بخوانند:
آیا حاضری جان خود را تقدیم آستان جمال اقدس ابهی کنی؟

وقتی شعر خاتمه پذیرفت جناب خادم رو به جمعیت نموده گفتند. حالا شما همه قول دادید باید بآن عمل کنید. آنچه دارید وقف خدمت حضرت بهاء الله کنید و به تبلیغ امر بکوشید. واقعاً این دقائق بسیار باارزش بود و هرگز فراموش نخواهد شد. ما باید این کیفیت را به اطفال خود و نواده و نسل های آتیه بگوئیم و تکرار کنیم تا آنان بتوانند تا حد ممکن با شوق و نشود بر اثر اقدام اجبتائی که خدمات شایان نمودند و علم امر را در نقاط مهاجرتی نصب کردند مشی

نمایند و برای همیشه اوقات خود را وقف خدمت نوع بشر کنند.

مدرسه تابستانه ایرلند

یکی از مدارس تابستانه که بی اندازه مورد توجه خادم بود مدرسه تابستانه ایرلند بود. ایشان از تجربیاتی که از مدرسه تابستانه بدست آورده بودند شادمان بودند. بعد از مراجعت از مدرسه تابستانه غالباً از دوستان ایرلندی و از پشت کار، جدیت و خلوص آنان صحبت می داشتند و غالباً میل برگشت به مدرسه در خاطرشان می گذشت بعد از مراجعت از مدرسه قلباً جوان و پرنشاط شده بودند.

هرچه زمان جلو می رفت خادم بیشتر به عاشقان جمال مبارک کسانی که زندگی خودشان را در راه خدمت امر بتمامه صرف کرده بودند علاقه مند می شد در همین اوقات بود که وقایع موحش در ایران شروع شده بود. وقایع هولناک هر روز اتفاق می افتاد. صدمات و بلیتات اجنبی ایران بی اندازه در روح و روانش اثر می گذاشت. وقتی خبر شهادت شهداء می رسید بحیل دعا و مناجات متوسل می شد. با صدای لرزان و گریان برای رفع مشکلات اجنبی ایران تضرع به آستان جمال اقدس ابهی می نمود.

چه مقدار از شبها که تا صبح نخوابید و با قلبی دردناک بلایای وارده بر آنها را محتمل می نمود بسیار باین مسائل حساس بود و می دانست که عاشقان جمال مبارک «از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند»

من بسیار از دریافت این خبرهای موحش برای وی نگران بودم. از محفل روحانی ملی تسنا کردم که این اخبار را با ملایمت خاصی به اطلاع ایشان برسانند و اگر صلاح بدانند اجازه دهند که من حامل خبر باشم. و ایشان را برای وقایع موحش قبلاً آماده نمایم. بخاطر دارم بارها صحبت از این بود که به ایران برگردیم زیرا در چنین موقعی بهائیان ایران احتیاج به همدردی دارند. خادم عمیقاً مجنوب فرامین بیت العدل اعظم بود که با حزم و احتیاط کلیه امور را اداره نموده و ارشادات بجا و بموقع را به دنیای بهائی اعلام

می نمودند.

شهداء و لردها

خادم در یکی از روزهای سال ۱۹۸۲ طبق معمول نامه های رسیده را مرور می کرد. زمانی بود بسیار حساس. بعد از انقلاب اسلامی در ایران معمولاً خبرها همه داستان های غمناک از حمله های جدید معاندین علیه بهائیان ایران بود. ولی اخبار در آن روز فرق داشت. بعد از مرور در مکاتیب آن روز ناگهان با صدای بسیار مهیج قوی و بی سابقه مرا طلبیدند. من نمی توانستم تصور کنم که چرا این اخبار روزمره مرحش اینطور شادی انگیز می باشد. ولی واقعاً شادی بسیار بجائی بود زیرا جزوه ای حاوی مشاورات انجام شده در یکی از جلسات لردهای انگلیس واصل شده بود خادم با هیجان شدیدی تکرار کرد که «این مدرک و سندی است رسمی که لردهای انگلستان در جلسه رسمی خود صحبت کرده اند. بپین جمال مبارک چه کرده اند از فداکاری احتیای ایران چه نتایج بارزی بدست آمده است. خدمات و خدمات با ارزش آنها چه فتح و ظفری بجا گذاشته است.»

«لرد مک نیر Lord McNair از جا بلند شد و خطاب بدولت انگلستان گفت :
آیا از مظالم و خدمات وارده به بهائیان ایران مطلع می باشید ؟ اگر چنین است آیا از نفوذ خود برای کمک به این مظلومان استفاده می نمایند ؟»

خادم تحت تأثیر این خطاب قرار گرفته و مجدداً مطالب وی را ادامه داد:
«من فقط می خواهم بگویم امیدوارم که نظرم کاملاً بیطرف باشد که دیانت بهائی در حقیقت سرّوح وحدت عالم انسانی و یکتائی خداوند متعال است که همه پیامبران به آن مقرّ و معترف بوده اند. این فرامین در این موقع از تاریخ توسط پیامبر این زمان بهاء الله که آخری هم نخواهد بود به جهانیان عرضه شده است. بنظرم دیانت بهائی دیانتی است

بسیار جامع بدون فلسفه و عقائد آمرانه که در ادیان سابقه وجود دارد. عقائد و روشی که بهائیان در زندگی روزمره انجام می دهند باید برای همه ماها سرمشق باشد. بی اندازه سبب شمع و مسرت می باشد که در اواسط قرن ۱۹ در خاور میانه یک نابغه دینی تا این درجه اهمیت به تعلیم و تربیت داده بخصوص به تربیت اطفال و زنان بطور خلاصه از تمام مردم روی زمین کسانی که مستحق این خدمات و لطامات و عقوبات نمی باشند بهائیانند.»

این اعلامیه لردها برای هردوی ما بسیار مؤثر و شغف انگیز بود. خادم در حالیکه شغف و قدردانی فوق العاده از تمام وجناتش ظاهر بود رو به من کرده و گفت آیا مترجم هستی که این لردها تعالیم و تاریخ امر را در بحث پارلمانی خود تبلیغ می کنند؟ آنها از اصول امر در برابر دشمنان امر دفاع می نمایند. حالا ملاحظه کن که لرد وادن چه گفت :

«عده ای از ما که اعتقادات مذهبی قوی داریم باید این نفوس را در دعاهای خود بیاد بیاوریم و به بهائیان گوشزد کنیم که ما برای آنها از اعماق قلب دعا می کنیم و متذکر و مطمئن باشیم که از خون هر شهید بدون شک هزارها نفوس تازه به دیانت بهائی خواهد پیوست اگر کسانی که مسبب این شهادت ها هستند بدانند دیگر اشتیاق به ریختن خون بهائیان نخواهند داشت.»

خادم میل داشت هرچه زودتر و سریع تر این مطالب جدید و بی سابقه را بسمع دوستان و دلنادگان جمال اقدس ابهی برساند. از آن پس کپی این مدارک را هرکجا می رفت همراه می برد.

چه در کنفرانس های بزرگ و یا کوچک و چه ملاقات با جمعیت های بهائی در صحبت های خود با شادی و افتخاری هرچه تمام تر به مطالب آن جزوه رجوع می نمود. بخصوص بسیار مشتاق بود که لردهائی که اینگونه با

شجاعت و شهامت در باره بهائیان صحبت کرده اند و از حقوق آنان دفاع نموده اند ملاقات نماید.

این آرزو چندماه بعد بوقوع پیوست زیرا برای زیارت مرقد حضرت ولی امرالله در لندن و ملاقات اجتای عزیز به انگلستان سفر نمود. در ضمن صحبت در حظیره القدس لندن بطور عموم تشکرات عمیق خود و جامعه بهائیان دنیا را برای این مباحث تاریخی به لردهای انگلستان ابراز داشت که از حقوق حق بهائیان ایران دفاع کردند. ضمناً در جمع اجتاء در لندن متذکر شد که تا چه حد مشتاق ملاقات لرد وادن Lord Whaddon و لرد مکنیر می باشد و میل دارد که تشکرات خود و جامعه بهائیان دنیا را به آنان ابراز دارد.

بعد از ملاقات اجتاء در لندن ایشان برای مدت صدیدی بعریستان سفر کردند. در مرقع مراجعت به لندن با من تماس گرفته و ساعت ورود به آمریکا را اطلاع دادند چند دقیقه ای نگذشته بود که تلفنی مجدد از ایشان رسید که آمدن به آمریکا را به تأخیر انداختند زیرا منشی محفل انگلستان خانم مری هاردی وقت ملاقات برای ایشان از لردهای انگلیس گرفته بودند. ایشان در روز معین در جلسه لردها شرکت کرده و به ملاقات آن دو لرد نائل شدند و اشواق قلبی خود و اجتای عزیز را به کسانی که آنطور صمیمانه و صادقانه در باره اجتاء قضاوت نموده بودند تقدیم داشتند.

وقتی خادم به آمریکا مراجعت کرد بی اندازه تحت تأثیر این دو لرد قرار گرفته بود. آنها با گرمی بسیار و مشتاقانه ایادی امر را پذیرفتند و ایشان را به لردهای دیگر معرفی نمودند. خادم بعد از برگشت نامه ای مبنی بر تشکر به لرد وادن و لرد مکنیر فرستاده و از پذیرائی گرم و صمیمانه آنها سپاسگزاری نمود. در جواب نامه ای مبنی بر تشکر متقابل از آنان رسید که در آن وعده دادند که با محفل ملی انگلستان در تماس باشند و در مورد لزوم کمک لازم را مبنول دارند. اصل این نامه ها به بیت العدل اعظم ارسال گردید تا برای آیندگان محفوظ بماند.

این واقعه و موفقیت حاصله از آن جزو خصائص ایادی امر خادم بود. بمثل سایر ایادی امرالله وقتی امر مبارک وارد مرحله تازه‌ای از موفقیت می‌شد به تماسی وجود مشتعل می‌گردید. در نتیجه یک جذبۀ قوی در وی بوجود می‌آمد که هرکس با او مواجه می‌شد اثرات آن را درک می‌کرد. نمونه آن مذاکرات لردهای انگلستان در آن موقع بود.

لرد مکنیر در ملاقاتی که در انگلستان با جناب خادم کرد ذکر نمود که «هرکجای دنیا باشید اگر بمن احتیاج پیدا کردید تلفن کنید» نمره تلفن خود را نیز در دفتر یادداشت ایشان ثبت نمود.

خادم برای قدردانی از این لرد دو نامه جداگانه بتاريخ ۲۵ می ۱۹۸۲ به شرح زیر برای هر یک از آنها نگاشت:

عالیجناب لرد مکنیر،

از اینکه فرصت و سعادت ملاقات آن عالیجناب و لیدی مکنیر نصیب من گردید با تماسی قلب و روان تشکرات صمیمانه خود را ابراز می‌دارم. مذاکراتی که در باره تعقیب و آزار بهائیان ایران در حضور شما انجام یافت بسیار مؤثر بود. بطور یقین می‌دانم که دنیای بهائی مدیون اشخاص برجسته و مبرّذی چون آن عالیجناب می‌باشد که با کمال شهامت درباره مظلومیت آنان صحبت می‌دارند. صمیمانه درخواست می‌کنم که عالیجناب و لیدی مکنیر دعوت ما را به امریکا بپذیرید و با دیدار خودتان ما را سرافراز نمائید.

با تشکرات قلبی ذکرالله خادم

عالیجناب لرد وادن و لیدی وادن،

از دقتانق پر ارزش و جالبی که در حضور آن عالیجناب گذراندم بسیار خوشوقتم، بدین وسیله مراتب تشکر و مسرت خود را ابراز می‌دارم. خصائل انسانی و صفات عالی آن عالیجناب و لیدی وادن که تنها به مقام و عنوان ظاهری شما ارتباط ندارد کاملاً واضح و مشهود است. دلسوزی و همدردی آن عالیجناب برای بهائیان ایران مرا عمیقاً تحت تأثیر قرار داد و مسرود

قدردانی همه بهائیان عالم می باشد. خاطره این ملاقات همواره به عنوان یک گوهر ارزنده در قلب و فؤاد من باقی خواهد بود.

ارادت عمیق مرا بپذیرید ذکرالله خادم

در ضمن تفحص در اوراق و یادداشت های خادم به نامه های ذیقیمتی از شهدای اخیر ایران برخورد کردم که با دقت خاصی چون در گرانها در آلبوم های مخصوص نگهداری نموده بودند، با اضافه مناجات های حضرت عبدالبهاء در وصف احتیای ایران و غزلیات حافظ که در مواقع مخصوص با صدای خوش می خواندند. این غزلیات را ضمیمه این اوراق می نمایم و با نامه شهدای عزیز این اوراق را متبرک می کنم شاید که ارواح قدسیه شهداء قدرت و روحی تازه در ما ایجاد نماید و بتوانیم به جانفشانی خدمت باستان جمال مبارک فائز گردیم.

صبا بلطف بگو آن غمزال رعنا را

که سر بکوه و بیابان تو داده ای ما را

شکر فروش که عمرش دراز باد، چرا

تفقدی نکند طوطی شکرخا را

غرور حسن اجازت مگر نداد ای گل

که پرشی نکنی عندلیب شیدا را

بخلق و لطف توان کرد صید اهل نظر

بیند و دام نگیرند مرغ دانسا را

ندانم از چه سبب رنگ آشنائی نیست

سهی قدان سیه چشم ماه سیما را

چو با حبیب نشینی و باده پیمانی

بیاد دار محبتسان باده پیمایا را

جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب

که وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را

در آسمان نه عجب گر بگفته حافظ

سرود زهره برقص آورد میحا را

نامه‌ای از شهید مجید اسکندر عزیزی به برادرش آقای دکتر ذبیح الله عزیزی که در بین اوراق خادم یافتیم :

... حضرت بهاء الله بمن ثروت عنایت فرمود که در این لحظات و دقائق امتحان و افتتان با تکیاء این ثروت فرار کنم ؟ نه هرگز این کفران نعمات الهی است و گناه نابخشودنی و یک عمر احساس حقارت و ندامت و عذاب وجدان است. امروز موقع آن فرا رسیده که جمال مبارک آنچه به هر فرد بهائی عنایت فرموده از جان و مال و قلم و قدم در راه او فدا کند و وفای خود را ثابت کند. برادر جان اگر ما برای جان و مال خود بیش از حد معقول ارزش قائل نشویم این مسائل و مشاکل سهولت قابل حلّ است. ما همیشه تصور می‌کنیم که بقول معروف اگر یک سو از سر ما کم شود و یا اموال ما به تاراج برود عالم هستی متزلزل می‌شود و چرخ روزگار متوقف می‌گردد.

این چند روزه حیات بخصوص برای شخص چو منی که در آستانه شصت سالگی است چه ارزشی دارد که اینقدر بفکر حفظ آن باشم. مرگ انسان دیر یا زود حتمی است خوش آن روز که این روغن ریخته بمصرف کار خیر برسد.

اگر ثروت به غارت رفت مگر این مال به ما تعلق دارد؟ عنایت او بوده است و خوش آنکه این امانت را بصاحب اصلیش برگردانیم. برادر جان از زمان اقبال پدر بزرگوارمان به امر شاید در حدود یکصد سال یا کمتر می‌گذرد. در این سالیان دراز از خوان نعمت جمال مبارک مرزوق بوده‌ایم. حال چگونه در این ایام که صاحب سفره خدمتی رجوع می‌کند پاس حرمت و صحبت‌های او را بجا نیاریم و بفکر جان و مال و حفظ آن باشیم؟ خیلی بی‌وفائی می‌خواهد. من هرگز چنین بی‌وفا نخواهم بود. من بزودی بایران بر می‌گردم و خود را تسلیم اراده و مشیت الهی می‌کنم و بسیار شاکر و سپاسگزارم از هرچه پیش آید. اگر برای ایتماسی چند به اینجا آمدم آنهم برای وظیفه‌ای بود نسبت

بدخترم داشتم. چون امکان تحصیلات دانشگاهی برای او در ایران وجود نداشت وظیفه پدری ایجاب می کرد که او را برای تحصیلات به اینجا هدایت و راهنمایی کنم و تا حدودی تأمین مخارج او بشود که بحمدالله تمام شد و از هرجهت آزاد و فارغ هستم.

در طهران این بنده ناچیز بدون لیاقت و استحقاق برای اجرای دستور محفل مقتس ملی به عضویت لجنة ارتباط با اولیای امور مفتخر شدم و چند روز قبل از آمدنم بامریکا برای رفع پاره ای از اشکالات که برای احتیای همدان پیش آمده بود باتفاق آقای کامران صمیمی عازم آنجا شدیم. ایکاش می بودید و می دیدید آنچه را که ما دیدیم. به دادستان انقلاب مراجعه شد. بانمایندة شخص خمینی در همدان آیت الله عالمی ملاقات بعمل آمد. آنچنان در مقابل عظمت امر خاضعند که انسان عنایت و تأیید جمال مبارک را میتواند لمس کند.

در این نامه مجال آن نیست که شرح گفتگوها داده شود. خلاصه آنکه هردو هم دادستان انقلاب و هم آیت الله آذر مقابل ما تعهد کردند که رفع هرگونه مزاحمت از اجتهاء بکنند و حال با چه احترامی ما را پذیرفتند و تا چه حد امر در نظر آنان اهمیت دارد نه گفتنی است و نه نوشتنی باید بود و دید و درک کرد همچنین با سایر اینگونه حضرات که فعلاً همه کاره اند ملاقات های متعدد و مکرر دست داده که برخورد همگی آنها این چنین بوده حتی با ملاقاتی که با عباس امیرانتظام (قبل از آنکه به شغل سفارت منصوب شود) انجام شد. در این ملاقات بی نهایت مورد احترام بودیم و خیلی از مسائل با آنها در میان گذاشته شد و مطالب بسیاری روشن گردید تا آنجا که از من برای مطالعه چند کتاب امری خواست که به او دادم.

حضرت بهاء الله می فرمایند: « ترس از برای چه و بیم از که گل پاره های عالم به اندک رطوبتی متلاشی شده و می شوند.»

امروز باید هر مؤمن بهائی روزی صد هزار شکرانه بساحت الهی کند که روز صوعود و تحقق وعده الهی رسیده است. در اثر این انقلاب امر

الهی گوشزد عموم شد. اجتناب، ترس و احتیاط را کنار گذاشتند و در نهایت شجاعت به تبلیغ امر مشغولند. کتب امری که یا بغارت رفته و یا سرقت شده بدست مردم افتاده حتی در کتاب‌فروشی‌های مقابل دانشگاه اوراق ایقان و مفاوضات و سایر کتب ورقی بفروش می‌رسد و بقول طالقانی که بمقر اصلیش راجع شد در این انقلاب دو خطر عظیم واقع شد یکی اسلحه بدست مردم افتاده و دیگر کتب بهائی بین مردم پخش شده.

بله حیف نیست در این ایام که ممکن است من ناچیز مصدر خدمتی باشم خود را محروم نموده و بیایم در امریکا. حق از بندگانش بی‌نیاز است این مانیم که محتاج و نیازمند هستیم که موقوف بخدمتی ولو ناچیز در راه او بشویم و حال زمان آن مهیا شده است. گاهی اوقات با احتیای شهرستانها و دهات ملاقات داریم و این عزیزان الهی بما درس وفا و استقامت و ایمان می‌دهند. آنچه داشتند از دست داده‌اند ولی شاکر و راضی و باین دلخوشند که از طهران افراد می‌روند و از آنها احوال می‌پرسند و دلجوئی می‌کنند. چه بی‌انصافی است که اگر این هم از آنها دریغ شود.

اگر ما اجتناب ناظر بامرالله باشیم نه ناظر به منافع شخصی خودمان کار سهل و آسان است چه که آنچه واقع شده و می‌شود موجب اشتها و اعزاز امر است و استقلال و استخلاص امر را تسریع می‌کند و خود موجب کمال سرود و شادمانی است. حال اگر در این ماجری چندنفری برای حصول این مقصود مهم جان و مال فدا کنند خوشا بسعادت آنها که جان و مالشان در این راه فدا شده. جای نگرانی نیست. بهر حال در حق احتیای ایران دعا کنید تا در این لحظات خطیر به آنچه مأمورند موقوف شوند.

بضمیمه کتاب لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی را ارسال می‌کنم بدقت بخوانید. خیلی از مسائل را حق برای ما روشن می‌کند و موجب سرود و اطمینان قلب می‌گردد ... متشکرم اسکندر عزیزی

خلاصه ای از کاغذ ژینوس محمودی شهید مجید راجع بوقایع اخیر مهد امرالله که دوستان در تحت فشار بودند و در بین اوراق خادم یافتیم:

احتیای عزیز خلق جدید شدند. جمال مبارک همه چیزشان را تغییر داد. یک پارچه عشق بودند بجز امر به چیز دیگری مشغول نبودند چنان تار و پودشان با مسائلی که به امر مربوط می شد بارتعاش می آمد که عشق خالص و فداکاری تمام وجودشان را زینت داده بود. قبل از مرگ فریاد یا بهاء الابهی شان بلند بود و سینه هایشان باین دلیل آماج تیر بلا گردید. ندای عشق برآوردند و تا آخرین لحظه استقامت و شهامت نشان دادند. بنار عشق جمال مبارک می سوختند و می ساختند. اینها دیوانه امر بودند. جلوه های پرشکوه امر را احساس کرده بودند. هنگام بیان مظالم و تشریح آن، عظمت امر چنان منعکس می شد که نوشته هایشان را احتیای ستم دیده با ولع خاصی می خواندند و دست بدست می دادند و تسکین می یافتند زیرا فریادهای نهان دلشان را در آن آشکار می دیدند استماع بشارات مبارک، انذارات، پیش بینی وقایع، دستورات هنگام بلا همه و همه چنان راهنما بود و چنان روحی ایجاد می کرد که مقابله با بلاها و مصائب را صدچندان می کرد و صبر جمیل عطا می نمود. آرزوی فدا و حرارت عشق بالا می گرفت. حالا فقط بنده هستم که لیاقت آن میدان را نداشتم و در حسرت عظیم هستم اما شاکرم، تسلیم هستم. راضی هستم و مسرورم. آماده ام که فرمان های شما را دریافت کنم به من هم لیاقت آن نفوس مبارکه را عطا فرمائید.

جانم فدای شما ژینوس

دانی عزیزم فدای قلب پرمهر و وفایت الله ابهی الله ابهی
فدای یک یک شما عزیزان که دل به امید دیدارتان بی تاب و قرار است

فدای شما که هرگز قادر نیستم گوشه‌ای از محبت‌های بیکران شما را جبران نمایم نامه عزیزتان که حاکی از شادی روح و ایمان دل بود بر مسند جان واصل و مسرورمان ساخت، و اکنون که مشغول درد دل هستم غوغائی عجیب در قلبم پیا شده که برای تسکین آن دعا خواندم هیجانی از عشق عزیزان که مدتی پیش فدا شدند و ما را در حسرتی بی پایان گذاشتند در وجودم ظاهر شد که خدایا نوبت ما کی می‌شود تا ما نیز مذاق جانمان به شهد بلایش شیرین شود. در صفحات خاطراتم به قسمتی برخوردارم بنام قصه عشق، حقیقتی که شاید آنان که ندیده‌اند و احساس نکرده‌اند باورشان نمی‌آید اما مینویسم چون خود به چشم دیده و می‌بینم و بجان احساسش می‌کنم چنان که روح را پرواز می‌دهد دل را پاک و قلب را مقرر نزول لطفش می‌سازد پس می‌نویسم تا این حقیقت برای همگان روشن شود و بدانند که افسانه نیست حقیقت دارد.

قصه عشق

نمی‌دانم چگونه سخن دل را آغاز نمایم و در قالب چه کلماتی بنگارم که نشانی از آن حقیقت زیبا باشد زیرا این ایام ایامی است که رشحات بحر بلا طالبان هوای قرب و عاشقان لقایش را زنده و تازه نماید، این ایام ایامی است که آن مقیمان وادی صبر یعنی هریک از ما که در این فضای روحانی مشام جانمان به رایحه عشق عزیزانمان معطر می‌شود هر روز شاهدیم که چگونه بار دیگر بحر عنایت بموج می‌آید و آن لثالی عشق و محبت را که مدت‌ها در اصداف صبر و وفا پنهان بودند بساحل فدا می‌کشاند تا با خونشان قصه عشق بنگارد بلی اینست سخن دل عاشقان و طالبان کوی محبوب حقیقی که روزگاری آن را افسانه پنداشتند، آنچه در تاریخ خواندند آنچه که سینه به سینه به پدرانمان رسیده بود شنیدند افسانه دانستند حتی گفتند تاریخ در مورد قهرمانان داستان غلو نموده، اما نه این بار دیگر چنین نمی‌توانند بگویند زیرا قهرمانان داستان بیش از نقشی که دارند جلوه

می کنند و حیرت بر می انگیزند. چشم اندازی به این پنج ساله تحول عظیم در این سرزمین نور که هر وجب خاکش بوی خون می دهد و هر بیننده منصف و هر خواننده منصفی را به قضاوتی صحیح بر می انگیزد که بگوید آنچه که طاهره دید و احساس نمود و ابراز کرد و فدا شد افسانه نیست قصه عشق بدیع و شور وحید افسانه نیست، قصه بیست هزار فدائی در راه مقتش دیگر افسانه نیست و امروز نیز که محض فضل و عنایتش افتخار تحتل بلا و ایشار جان و مال بار دیگر به بارانش در ایران ارزانی شده گواهی است صادق بر این قصه عشق، آن روزها در آن قصه اگر یک طاهره یک بدیع یک وحید یک قلدوس جلوه نمودند و فدا شدند اما عجبا که این روزها بچشم می بینیم که چگونه دهها طاهره دهها بدیع دهها وحید قیام می کنند و فدا می شوند تا نور عشقشان همچنان فروزنده باقی ماند و بر قلوب مرده بتابد و زنده کند آن روزها در همان قصه عشق که به خیال باطل برخی افسانه ای بیش نبود اگر طاهره و قلدوس و بدیع را به میدان فدا کشاندند اما این روزها این عزیزان شیدانی خود طالب فدا می شوند ای عجبا بر این بزرگی روح!

چون عاشقانی هستند که در وادی صبر به انتظار فدا نشسته و عشق محبوب بی تاب و توانشان کرده، اگر نوبت یکی تأخیر افتد از اشتعال نار عشق چنان می سوزند و می گریند و می گویند که ای مقصود من آنچه با فضل خود بر من عطا کردی با عدل خود از من بگیر و آنگاه دست قاتل را می بوسند، بر قتلگاه سجده می کنند که مکانی است مقتس مکانی که صدها راز عشق پنهان دارد هنگام جان باختن می خندند میرقصند سرود ایشار می خوانند در حالیکه شاد و خوشحالند پیش می روند سپاس می گویند و فدا می شوند و اینجاست که همه در حیرت می مانند برای چیست که از جان می گذرند بخاطر چه از زن و فرزند و مال و مقام چشم می پوشند؟ چگونه است که خود طالب می شوند؟ و چه می بینند که درد احساس نمی کنند؟ بلی عشق است

قصه‌ای بظاهر تلخ که مرکبش درد است و مقصدش وصول به محبوب، پس تحمل آن درد شیرین است و طالبش عاشق، این درد به دنیائی می‌آورد چون شمرش نیکوست، شمرش محبت است، وفاست، شمرش صفای قلوب است، نورانیت عالم است. بیداری انسانهای در خواب فرو رفته است و شمرش برانگیختن شجاعت و شهامت و همت یاران است. پیامش اینست که بپا خیزید جای دقیقه‌ای از دست دادن وقت نیست بپاخیزید که وظیفه بس سنگین و وقت بسی تنگ است. خون عزیزان را قدر دانید نثار جان و مالشان را قدر دانید، آنان با فدا شدن درس عشق به ما آموختند و ما با پاسداری از این عشق و وفا درس ایمان و زندگی بدیگران بیاموزیم. آنان راه را باز نمودند ما باید برآه افتیم که مردم تشنه محبت و خواهان اصول عالی‌های هستند که زندگی خود را بر آن پایه بنیان نهند پس ما که سازنده کاخ سعادت بشریم چرا نیرویمان را متوقف سازیم. سکون پیشه گیریم و خموشی گزینیم که دیگر جای پشیمانی نیست. ما که شاهدان زنده این وقایع خونین هستیم باید قمیص تقوی و انقطاع بر تن کرده سلاح ایمان بدست گیریم و با دعا و مناجات و کسب نیروی بیشتر به میادین خدمت قدم گذاریم تا دفتر عشق همچنان باز ماند و بدست ما نوشته شود، زیرا همدم ماتم شدن واسپر درد و غم گشتن شایسته ما نیست باید چنان شاد باشیم و مطمئن و چنان در آثار مبارکه تعقیق نماییم تا به حکمت نزول بلایا پی بریم که اگرچه تلخ است اما شمر شیرین دارد و حلاوت بی منتها بخشد زیرا بفرموده مولای مهربان « ما اهل بهاء آئین خود را بخون خود خریده و شهد فداء در سبیل حبش چشیده امرش را تا آخرین نفس ناصربم و بلاپایش را در هر حال حامد و شاکر... » پس امیدواریم زیرا که می‌دانیم زندگی حقیقی در پناه ایمان است و ایمان از عشق است و عشق از محبت دوست و محبوب قلب، پس قصه عشق را پایانی نیست بلکه باید ادامه یابد تا آیندگان بخوانند و بیاموزند که هاشق صادق باید بود و این قصه عشق را باید همچنان نسل به نسل انتقال

داد و نورش را فروزنده نگاه داشت تا بدانند افسانه نیست بلکه حکایتی است از دل و جلوه‌ای است از عالم ملکوت.
 فدای یک یک شما شوم می‌بخشید که طولانی شد و خسته‌تان کرد
 اما نمی‌توانم در دل نگه دارم. فدایتان الهام

بی‌مناسبت نیست که شته‌ای از خاطرات خادم که در احیان تشرّف بحضور حضرت ولی‌ام‌الله در باره لطف و مرحمت حضرت ایشان نسبت باحتبای ایران است ضمیمه این اوراق نماید:

حال بذکر بعضی از بیانات عنایت آمیز هیکل اطهر در ایام تشرّف و وداع نسبت باحتبای عزیز که هنوز هم بی‌شبهه از عالم غیب و ملکوت جلال متواصل است این فصل را پایان می‌دهد امید آنکه سبب قریبت این مهجوران بآستان مبارک گردد و ذکر آن بنحوی در این جهان بی‌بقا پایدار بماند. از جمله می‌فرمودند:

«من از احتبای ایران راضی هستم ممنون هستم قلب من از آنها مشعوف است در سنوات اخیره ثبات و استقامت بخرج دادند به ثبات و استقامت فائز شدند هنوز امتحانات تمام نشده و انقلابات ادامه دارد انشاء الله استقامت می‌کنند و استقلال امر در ایران اعلام می‌شود بوقتش حالا زود است.

احتبای ایران احتبای مستحق جمال مبارکند. امتحانات شدید دیده‌اند و استقامت کرده‌اند من بوجود آنها فخر می‌کنم تمام بهائیان هم فخر می‌کنند هم در شرق و هم در غرب ایران وطن بهائیان تمام دنیا است. الحمدلله دشمنان قدیم از بین رفتند در ایران انتخابات ملی واقع شد و کانونشن، مجمع شور روحانی تأسیس گشت ارکان امر در ایران نصب شده من بعد گنبد آن هم زده خواهد شد.

پیامهای مرا باحتباء ابلاغ کنید احتباء را در همه جا از قبیل من تعیّت برسانید بهمه محبت مرا ابلاغ کنید. من هیچوقت احتباء را فراموش نمی‌کنم باحتباء بگوئید در ارتفاع امر قیام کنند با کمال نشاط



و استقامت و ثبات در خدمت و ترویج امرالله و ارتفاع امر بکوشند تأییدات الهی می رسد حضرت عبدالبهاء مکرر فرموده اند جنود تأیید و توفیق در آسمان معلق است و منتظر به بیند کسی قیام کرده او را نصرت بدهد نصرت الهی منتظر قیام اجباء است تأییدات شامل حال می شود بشرط اینکه اجباء هم قیام کنند بر خدمت هم بقول هم بفعل. در هر مرکزی که وارد می شوید و اجباء را ملاقات می کنید در بغداد کرمانشاه قزوین و طهران اجباء را از قِبَلِ من نَحْتِ برسانید بگویند هیچیک فراموش نمی شوید.»

آنگاه آغوش مبارک را باز نموده مصافحه فرمودند دیگر از حال این بینوا پرسید چگونه از محضر مولای محبوب وداع نمودم و بر این عبد ذلیل چه گذشت و چه بوسه ها نثار اقدام مبارک شد امید است بفضل قدیم و کرم عظیم این عاصی نادان را مشمول عفو و غفران فرماید.

و آخرین بیان مبارک که از درب سالن خارج می شدند این بود که:
« در امان الهی »

از دفتر خاطرات خادم

بِسْمِ رَتْنَا لِبِهِي الْاِبِهِي

در یوم جمعه ۱۵ شهرآلتور ۱۲۹ (۹ ژوئن ۱۹۷۲) (۲۹ خرداد ۱۳۵۱) در زمان اقامت در طهران تلفرانی به مرجع اعلای جامعه بیت العدل اعظم الهی عرض شد که باتفاق دو اخوان عادل و عارف در مراجعت باصربکا آزوی تقبیل اعصاب مقتسه رحمانیه دارد امیدوار آنکه این آمال قلبی به هدف اجابت مقرون گردد.

در یوم چهارشنبه ۲۴ ژوئن ۷۲ (۱ شهر الرحمة ۱۲۹) بزیارت تلفراف ذیل مفتخر گردید.

Handcause Khadem care nawnabalan rawhani Tehran Iran most welcome.

Universal House of Justice

لذا با قلبی مملو از شمع و شکرانه باتفاق اخوان احرام کعبه مقصود نموده یوم سه شنبه ۳۰ ژوئن (۷ شهرالرحمة ۱۲۹) صبح از طهران با طیاره حرکت و همان صبح به تل اویو وارد و یکساعت بعد از ظهر به حیفا ورود نموده و سر باستان مقتس نهاده با کمال تذلل و انکسار و چشمی اشکبار ایام سابق تشرف بخاکپای مبارک مولای محبوب ابهی حضرت شوقی افندی روحی لثراب رمسه الاطهر فداء را بیاد آورده از مراقده مقتسه طلعت علی اعلی ازواحنا لرشحات دمه الاطهر فداء و حضرت عبدالبهاء ارواحنا لعظمة الفداء استدعای عفو و غفران و رضای مبارک را نموده و از اعماق قلب آرزو کرده فضل و عنایت جمال اقدس ابهی جلّ ثنانه شامل شود تا به خدمت آستان مبارک و اجرای اهداف و اوامر بیت العدل اعظم الهی در سنین باقیه عمر که اقل از آنی محسوب است توفیق حاصل نماید و لیس هذه نفضله ببعید.

از بیت العدل اعظم الهی دسته گل نفیسی با کارت تبریک ورود باعزاز این عبد در هتل عزّ وصول بخشید.

یوم چهارشنبه ۲۱ ژوئن ۱۹۷۲ (۱۷ شهرالتور ۱۲۹) بزیارت روضه مبارکه جمال اقدس ابهی جل کبریانه توفیق حاصل نمود و عصر هم جلسه ای با حضور حضرات ایادی عزیز ارض اقدس و زائرین تشکیل گردید

و همچنین بزیارت اراضی مشرق الاذکار در رأس کرمل و ستون سنگی مرتفعی که مولای محبوب طلبیده بودند و به همت بیت العدل اعظم الهی در بالای کوه در آن اراضی نصب گردیده و جناب اکبر آقا حداد مباشر آن بوده اند در خدمت ایشان مفتخر گردید.

صبح پنجشنبه ۲۲ ژوئن ۱۹۷۲ (۱۸ شهرالتور ۱۲۹-۵) با حضور اعضای بیت العدل اعظم الهی (باستثنای جناب هافمن که در مرخصی بودند) مجتمعاً بزیارت مقام مقتس اعلی نائل شده و بعد در محل اجلاس بیت العدل اعظم الهی که در پائین جبل کرمل است و سابقاً مسافرخانه غریبها بوده حضور بهنرسانده در جلسه رسمی بیت العدل



اعظم که یقیناً جمال اقدس ابهی جل کبریانه صاحب امر در جمیع احوال ناظر و مؤید آن جمع مجلّل محترم اند دعوت شد و پس از عرض شکرانه از عنایات بیت العدل اعظم الهی آنچه بنظر قاصر این عبد راجع باوضاع امری ایران و امریکا می رسید معروض گردید. از طرف بیت العدل اعظم الهی بوسیله جناب بوراکاولین که در آنروز اداره جلسه بعهدۀ ایشان بود این بشارت بزرگ و مهیج باین عبد ناتوان ابلاغ گردید و بیت العدل اعظم فرمودند که قصد دارند یک دفتر امور بین المللی International Agency برای تهیه و جمع آوری اطلاعات

راجع به کلیه اماکن مقلّسه و تاریخی در سراسر عالم ایجاد کنند و قرعۀ این فال را بنام این عبد مستمند زده اند که تحت نظر این بنده اداره شود و تسهیلات از قبیل منشی و غیره فراهم گردد و این امر شامل ایران و ارض اقدس هم خواهد بود پس از اظهار عدم قابلیت اوّلین جواب که مستر ولکات دادند این بود که: خدایا تحیر مرا ازدیاد بخش و با لطف و مزاح این جمله مکرر تکرار گردید و با آن حال در کمال مسرت و با قلبی طافح از سرور و شکرانه از حضورشان از جلسه بیرون آمده بزیارت سایر اماکن مقلّسه و زیارت دوستان نازل شدم.

تا اینکه یوم ۲۷ ژوئن ۱۹۷۲ به اونستن Evenston که محل سکونت مسالست پس از اقامت چند روز در بین راه ورود نموده و دستخط بیت العدل اعظم الهی در تأیید این مطلب عز وصول بخشید.

بعد از مراجعت خادم از ارض اقدس وصول مکاتیب بیت العدل اعظم موجب وجد و سرور بی منتها برای وی و همگی خانواده شد. جستجو و تفحص در باره مکان هائی که به قدم حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی و مرکز عهد وميثاق الهی حضرت عبدالبهاء مشرف شده بود قلوبمان را مالمال از شادی و شمع کرد بخصوص بعد از قرائت دستخط بیت العدل اعظم مورخ ۲۸ جون ۱۹۷۲ که در آن با لطف و مرحمت خاصی از قبول این مسئولیت

اظهار رضامندی نموده بودند.

خادم با پشتیبانی آن هیئت مجلله دفتری در شهر اونستن در ایالت ایلنوی برای این مأموریت در نظر گرفت. دو اطاق در طبقه دوم یک ساختمان بود. اطاق ها نسبتاً کوچک بود و از هر وجه آن برای کار استفاده می شد. چون مخارج این طرح پیشنهادی از ارض اقدس تأمین می شد لذا در مخارج صرفه جویی به منتها درجه می گردید. اثاثیه دفتر بسیار ساده و عبارت بود از یک ماشین تحریر کهنه، دو میز تحریر مستعمل و سه صندلی کهنه، یکی برای خادم و یکی برای منشی که در آن موقع خانم لونییز گویل Lois Gobel بودند.

یک صندلی هم برای من بود که گاهگاهی کمک به کار دفتر می کردم. خود خادم در غیاب منشی تمام کارهای تایپ را انجام می داد. در تایپ کردن بسیار سریع بود. قرار بود برای این طرح نامی گذاشته شود. بعد از مطالعات بی شمار به اسم «ثبت اماکن متبرکه بهائی» نامیده شد. محافل روحانیه کمک های لازم را نمودند. خادم برای تهیه مدارک وقت فراوان صرف نمود تمام کتاب های راجع به تاریخ امر و مؤرخین دوران گذشته تا آن زمان را مطالعه نمود باضافه خواندن نوشته های قدیمی و کتاب هائی که از چاپ خارج شده بود و نایاب بود. مطالب لازم که بصورت جزوه بزبان فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه یافت می شد مطالعه کرد و یادداشت تهیه نمود. تمام محافل دنیا در شرق و غرب مکاتبه نمود و به کسانی که در کبر سن بودند و ممکن می بود در باره اماکن متبرکه اطلاعات داشته باشند نامه نوشت و تقاضای کمک نمود. مرکز مهمی که بسیار باین طرح کمک کرد کتابخانه مدرسه بهائی در گرین ایگر بود بعد از قبول این مسئولیت مکرراً به گرین ایگر سفر می کرد، هرشب و هرصبح بملاقات احتیاء مشغول بود و در وسط روز از کتابخانه استفاده می نمود. تمام جزوه های قدیمی را مطالعه می نمود و یادداشت برمی داشت. بطور خلاصه شبانه روز مشغول بدست آوردن اطلاعات لازم بود و روزانه آن ها را بر طبق تاریخ و موقع در دفتر مخصوص ثبت می کرد. آنقدر پشتات بکار پرداخته بود که من برای

صحتش نگران بودم و تمنّا می کردم که کمی از این حلات و شدت بکاهد ولی جواب من این بود « من باید هرچه زودتر این کار را تمام کنم » حقیقتاً بسیار شایان توجه بود که با چه نظم و ترتیبی و چه فراست و دقتی مطالب مربوطه باین طرح را جمع آوری کرد. محل ها را مشخص نمود و عکس های مربوط به اماکن را در این مجلدات جا داد کتابی که کمک شایانی به این طرح کرد کتاب قرن بدیع *God Passes By* بود. کار را محل هائی که اماکن پیداشدنش کم بود در این کتاب پیدا می کرد. همیشه ذکر می نمود که کتاب قرن بدیع بقلم حضرت ولی امرالله شاهکار تاریخی امر است که حضرت ولی امرالله بدنیا اهداء فرموده اند. بارها می گفت که این کتاب مقدّس من است.

این طرح معمولاً قرار بود دهسال بطول انجامد ولی خادم در مدت ۵ سال آن را باتمام رسانید. احساس می کرد که باید زود تمام شود ممکن است وقت از دست برود ۱۳۷ مجلد در نهایت نظافت و دقت بارض اقدس ارسال نمود. خادم به من گفت « حالا خیالم راحت شد. شکر آستان جمال مبارک را که به مرکز اصلیش فرستاده شد »

بیت العدل اعظم الهی مراتب لطف و قدردانی خود را از وصول این مجلدات اظهار داشتند:

از طرف موذخین آتیه و جوامع بهائی در سراسر دنیا برای تحقیقات دقیق و رسیدگی کامل شما در باره محل های تاریخی مربوط به اماکن مقدّسه بهائی، تشکرات عمیق خود را ابراز مینمایم. (ترجمه به مضمون)

وقتی ثبت اماکن متبرکه به اتمام رسید. با قلبی آسوده بنزیارت اجّتا، و دیدن دوستان مألوف گشت و در مجامع و محافل شرکت نمود. یکی از مسائلی که همیشه فکر او را مشغول می داشت و با اجّتا، در بین می گذاشت مسئله تأمین منایع مالی برای هزینه های امری از قبیل تعمیر و نگهداری اماکن متبرکه، ساختمان مراکز اداری امر بود. حضرت ولی امرالله مکرراً در رقائم و مکاتیب خود ذکر فرموده بودند که بدو مراقب حضرت

ورقة علیا و حضرت غصن اطهر و والده حضرت عبدالبهاء باید مراکز اداری امری بنا شود. خادم خود بکرات از لسان مبارک حضرت ولی امرالله شنیده بود که لزوم آن را تأکید فرموده بودند.

چون جناب خادم خزانه دار محفل ملی ایران در دهه ۱۹۵۰ بود به خوبی از احتیاجات مالی امر آگاه بود و تنها راه پیشرفت چه در تبلیغ و اشاعه امر و چه برآوردن احتیاجات مالی امر را همانا غرق شدن در آثار و الواح منیعه می دانست که بدینوسیله جمیع اجتهاد با عشق و شغف فوق العاده و وظائف محوله خود را در ظل امر انجام دهند و با قلبی پاک به تبرعات گرمانه در امر موثقت گردند. مطلبی که کاملاً در فکر و ذهنش دور میزد مسئله حقوق الله بود که بهائیان چه در شرق و چه در غرب برشد روحانی رسیده و بالاخص اجتهای غرب با اجرای قانون حقوق الله مفتخر و متباهی شوند. خادم معتقد بود که روحانیت و مادیت به هم کاملاً مرتبط می باشد. وی کاملاً تجربه نموده بود که هر وقت استفاده مالی در کارش حاصل می شد فی الفور ۱۹ درصد استفاده را بنام حقوق الله ارسال می نمود. بقیه آن را به هر مصرفی که میل داشت می رساند. بعقیده وی به همین دلیل بود که توانست از ۱۹۵۲ تا آخر حیاتش در سمت ایادی امر از وجوه باقی مانده ولی جزئی با صرفه جویی گذران نماید. ادای حقوق الله جزء وظائف روزمره زندگی او بود. در نتیجه موثقت های بیشماری برایش فراهم می شد که استعداد خود را صرف خدمت امر محبوب نماید. خادم امیدوار بود زمانی برسد که بیت العدل اعظم معهد مصون از خطا اجتهای امریکا را با اجرای این قانون مفتخر نمایند و ایسان داشت که در آن وقت احتیاجات مالی امر برطرف خواهد شد. من کاملاً از افکارش آگاه بودم ولی هرگز نمی دانستم چه موقعی برای ابراز این مطالب اقدام خواهد نمود.

در کانونش ۱۹۸۴ محفل مقدس ملی بهائیان امریکا از حضرات ایادی مقیم امریکا جناب ویلیام سیرز و جناب خادم دعوت بعمل آوردند که در جلسه کانونش حضور بهرسانند و مطالبی که لازم می دانند بسمع اجتهای مجتمع در کانونش برسانند. اجتهای عزیز و نمایندگان مراکز امری امریکا از تمام

اطراف و اکناف در هتل مک گرمیک در شیکاگو مجتمع شدند. دو ایادی عزیز ما در آغاز برنامه مطالبی بسیار جالب اظهار نمودند و اجتهاء را به خدمت امر مبارک تشجیع نمودند. جناب سیرز طرح مخصوص خودشان را با کلمات مناسب بمنظور تشویق بخدمت بنظر حضار رساندند. در آن روز تابلوی مخصوص ایشان راجع به تبلیغ بود که در روی آن نوشته بود Arise یعنی بر خدمت امر برخیزید که در عکس ضمیمه در این کتاب این تابلو را ملاحظه می کنید. جلسه بسیار روحانی و پر از شور و انجذاب بود.

جناب خادم و من در دریف اول نشسته بودیم. در آخر جلسه موقعی که قرار بود مناجات خاتمه خوانده شود و کانونشن خاتمه بیابد اتفاق بسیار جالبی افتاد. خادم بمن گفتند: «تا وقت کاملاً تمام نشده باید مطلبی را بسمع نمایندگان و اجتهای حاضر برسانم. من حال وظیفه مخصوصی دارم بسیار مهم است.»

وی غالباً صحبت هایش را بطور اختصار در جلسات با من در میان می گذاشت. اما در این موقع این خطاب به نمایندگان و اجتهاء برای من بی اندازه تعجب آور بود، چون کانونش تمام شده بود فقط می توانستم حدس بزنم زیرا از مدت ها پیش در باره حقوق الله و لزوم اجرای آن در جمع اجتهای ایرانی صحبت می نمود و در ضیافت اسکوکی Skokie نیز آن را مطرح نموده بود.

غالباً وقتی خادم برای دوستان عزیز در باره مطلب امری و در باره عشق و محبت و خدمت باین آئین نازنین صحبت می داشت تغییر عجیبی در وی اتفاق می افتاد زیرا روی سخن با دلدادگان جمال اقدس ابهی بود این تغییرات بسیار واضح و مشهود بود. مثل این بود که سالها جوانتر شده با شود و نشاط عجیبی مستمعین را بوجد و سرور می آورد. این تغییر حالت کاملاً در موقع ادای صحبت در کانونش ۱۹۸۲ مشهود و نمایان بود.

او یک آدم جدید شده بود. پانشاط، خندان و شادمان مجتعمین در کانونشن را به اهمیت حقوق الله متوجه نمود و در آن حال کتاب نسبتاً قطوری از مناجات های حضرت عبدالبهاء در دست گرفته و به حاضرین جلسه نشان داد

و در یک محل آن علامتی گذاشته بود که اگر حاضرین نیل دارند مطالعه کنند و آن این بود:

در ۱۹۰۷ بهائیان امریکا در ایالت واشنگتن طوماری تهیه نمودند. فرداً فرد امضاء کردند و از حضرت عبدالبهاء خاضعانه درخواست نمودند که اجازه ساختمان مشرق‌الاذکار غرب را مرحمت فرمایند. یک طومار با ۱۴۰ اسم و طومار دیگر با ۴۰۰ اسم باضافه عریضه‌ای حضور حضرت مولی‌الوری ارسال شد. و باخذ لوحی مفتخر و متباهی گشتند.

حال شما که از اخلاف آن بزرگوارانید بیانید با همان عشق و شوق برای درخواست ادای حقوق‌الله به جامعه امر اقدام ننائید. طوماری آماده کنیم و اسماء خود را بر روی آن بنویسیم و درخواست عاجزانه‌ای برای اهداء قانون حقوق‌الله به جامعه غرب بنمائیم. جمعیت در کانونش بکلی مسحور این پیشنهاد گردیدند.

فرداً طومار حاضر شد و جمعیت صف بستند که اسامی خود را در طومار ثبت کنند. دوستان عزیز ببقرار بودند که این موقعیت تاریخی را از دست ندهند و این منقبت را داشته باشند که اسامی آنها بنظر بیت‌العدل اعظم برسد. آنقدر جنب و جوش در حاضرین موجود و قلبها در تپش بود که مبادا طومار پر شود و این موقعیت بی نظیر از دستشان برود. روحانیت بتمام معنی در کانونش موجود بود انگار اگر در آنموقع پیشنهاد شده بود که هرچه دارند تشار کنند حاضرین آنچه دارانی از مال و منال داشتند بر روی صحنه خالی می‌کردند. طومار آماده شد و بحضور بیت‌العدل اعظم ارسال گردید. و تقاضا شد که قانون حقوق‌الله به اجبای غرب اهداء شود و این نعمت بی منتها از آنان دریغ نشود.

در ژانویه ۱۹۸۵ دستخطی از بیت‌العدل اعظم برای جامعه بهائیان دنیا ارسال گردید و به طومار امضاء شده اشاره کرده بودند. اینک دستخطی که بیت‌العدل اعظم در این باره به جناب خادم مرقوم داشتند بنظر خوانندگان عزیز می‌رسانم.

۱۴ شهرالنور ۱۴۱ ۱۸ جون ۱۹۸۴.

ایادی امرالله و معاهد باوفا جناب ذکرالله خادم علیه بهاء الله مکتوب مبارک آن مقرب درگاه کبریا واصل و موجب نهایت مسرت این مشتاقان شد. الحمدالله که حضرات ایادی امرالله علیهم بهاء الله همواره در امور خیریه پیشقدمند و باعث شود و انجذاب پیروان اسم اعظم.

اقدام یاران باوفا در کانونشن آمریکا و امضاء جمعی ذیل درخواست تبرع حقوق الله توسط احتیای امریکا بسیار موجب سرور گردید زیرا هرچند که فوراً اعلان اداء حقوق الله توسط یاران غریب بتصریب نرسیده و لکن آنچه آنجناب در کانونشن امریکا اظهار فرموده و متعاقباً سبب درخواست یاران حاضر در جلسه گردیده بسیار مقبول است زیرا مصادف با ایامی است که این هیئت در صدد اعلان و تفهیم احکام حقوق الله در بلاد غریبه است.

لا بد آنجناب مجموعه ای که حاری این احکام بلسان فارسی و عربی است ملاحظه فرموده اید چندی قبل مقرر گردید که ترجمه انگلیسی این آثار مبارکه فراهم آید و بحال غرب ابلاغ گردد و این قدمی دیگر در سبیل اجراء احکام حقوق الله توسط یاران غریب در آینده ایام محسوب است. اداء حقوق الله آنجناب و قرینه محترمه جاویدخت خانم و تبرک آن وجه در کیف متعلق بحضرت مولی السوری عنایتی حضرت ولسی امرالله بآنجناب انشاءالله اسباب مزید سعادت و برکت آن عاقله مبارکه گردد. در اعتبار مقتضای منوره آن معاهد باوفا را یاد کنیم و طلب مزید تأیید و توفیق نمائیم. با تقدیم تحیات بهتیم

خادم با قلبی مملو از تشکر نامه بیت العدل اعظم را قرائت نمود. من احساس کردم که بعد از خواندن این پیام آرامشی توأم با قدردانی در رجعتش ظاهر گردید. مطمئن شد که کمک های لازم برای اتخاذ مقاصد عالی امر حاصل خواهد شد و جامعه امر با اجرای هدف های مهمی در ظل تعالیم جمال مبارک نائل خواهد گردید.



دیدار از اطفال در یک مدرسه بهائی



جشن اقامت ما ۱۹۶۸ در فلوریدا اطفال یک مدرسه بهائی



باشناق عذهای از اجتهاد در شهر یونوی میزوری



در هفتاد و پنجمین کانوشن ملی آمریکا ۱۹۸۸



کنفرانس گرین لیک وِسکاتسین، ۱۹۷۳



مدرسه تابهستانه فراگمور در کاروبشای جوسی



کنفرانس کارابین، جامائیکا ۱۹۷۱

فصل نهم

درگذشت ایادی امرالله

هوالبهی

پاک یزدانا خداوند مهربانا آوارگان کوی توایم و مشتاقان
روی تو و عاشقان خوی تو بیچاره ایم افتاده ایم ذلیلیم
حقیریم ضعیفیم، رحمتی فرما و موهبتی عنایت کن، از
قصور درگذر و خطایای بی پایان بپوش. هرچه هستیم از
توئیم و آنچه گوئیم و شنویم وصف تو گوئیم و روی تو
جوئیم و در راه تو پوئیم، تو خداوند مهربانی و ما گنهگار
بی سر و سامان، پس ای ابر رحمت رشحاتی ای گلشن
عنایت نفعاتی ای بحر موهبت موجی و ای آفتاب عنایت
پرتوی رحم فرما عنایت کن، قسم به جمالت که جز خطا
متاعی نه و بغیر از آمال اعمالی نه، مگر پرده ستاریت
پپوشاند و حفظ و حمایت شامل حال گردد و الا این
ضعفا را چه توانائی که به خدمتت پردازند و این فقرا را چه
غنائی که بساط عزت بگسترانند. تویی مقتدر و توانا.

پیام ضبط شده توسط محفل ملی امریکا

با وجودیکه خادم مرتباً در سفر بودند و به ملاقات اجباء فائز می شدند و در مواضع مختلف امر صحبت می داشتند ولی میل نداشتند که مطالب صحبت ایشان ضبط گردد باین جهت نوارهای ضبط شده از ایشان بسیار قلیل می باشد.

ایشان کراراً اجبای عزیز را متوجه می نمودند که مرجع ما الراح جمال مبارک، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله است. آنها هادی و راهنمای ما می باشند و باید به آنان رجوع کنیم. در آن آثار عمیق شویم. ولی اگر یکی از مزتسات امری از ایشان رسماً تقاضا می نمود ایشان قبول می کردند. محفل ملی امریکای شمالی از ایشان تقاضا کردند که صحبت خود را برای جامعه بهائیان امریکا ضبط کنند. صحبت ایشان به تمام ضیافات نوزده روزه فرستاده شد.

در جلسه ضیافت شهرالاعلا ۳ مارچ ۱۹۸۵ پیامی به جامعه بهائیان امریکا فرستادند که مضمون آن چنین است.

دوستان عزیزم محفل مقتس ملی خواسته اند که من با شما عزیزان در این ضیافت صحبت بدارم. بی اندازه مفتخرم که روی سخنم با دوستان عزیزی است که حضرت عبدالبهاء آنها را حواریون حضرت بهاء الله نامیده اند. در الراح ملکوتی می فرمایند :

ای حواریون بهاء الله روحی لکم الفداء ملاحظه کنید که چه مقام شامخی از برای شما مقرر شده. وقتی در حضور حضرت ولی امرالله بودم بکرات حضرت شوقی افندی از حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء مطالبی در مقام و منتبیت افراد این سرزمین صحبت می داشتند و می فرمودند که نور عظمت حضرت بهاء الله در این صلکت نمودار خواهد شد. اسرار امر در این خطه آشکار خواهد گشت. وقتی راجع به خداکاری شما و موفقیت شما صحبت می داشتند وجه مبارک درخشندگی مخصوص داشت. حتماً می توانید تصور کنید که

این مطالب چه عشق و آرزونی برای دیدن روی نورانی شما در من ایجاد کرد.

ولتی امر محبوب اعماق قلب مرا خواندند و فرمودند من شما را به مغرب زمین می فرستم که آثار و انوار و اسرار امر الهی را به چشم ظاهر مشاهده نمائید. این وعده موهبت الهی بود و هرگز نمی توانم شکرانه الطاف حضرت ولتی امر را برای تحقق این وعده به عمل آورم.

حالا من با شما هستم و شاهد این صراعیدی هستم که به تحقق پیوسته است. من در دوره حیات حضرت ولتی امرالله به تمام نقاط مختلفه دنیا سفر کردم نقشه ۷ ساله اولی و دوم تحت نظارت حضرت ولتی امرالله انجام شد. خوب بخاطر دارم که مهاجرین امریکائی با کمال شجاعت و از خودگذشتگی انوار امر را در ده مملکت اروپائی تابان کردند و تعداد بیشماری بامر جمال مبارک اقبال نمودند.

مهاجرین مشعلدار این نور الهی بودند این شعله را از مملکتی به مملکتی دیگر بردند و زندگی خود را بشما مه فنا کردند و مثل شمع تا آخرین قطره سوختند و آب شدند و به دنیای ابدی با لباس سربازی شاد و مفتخر پرواز کردند. چه افتخاری از این بالاتر. حالا ما در آخرین مرحله نقشه ۷ ساله ای می باشیم که بیت العدل اعظم طرح نموده اند.

شکر آستان جمال مبارک را که دائماً راهنمایی های آن هیئت مجلله بما می رسد و ما ناظر این فتوحات خارق العاده می باشیم. این فتح و ظفر هم نتیجه خون شهادت و هم در نتیجه خدمات عاشقانه مهاجرین در تمام دنیا. الواح ملوکوتی حضرت عبدالبهاء خطاب به شماست لطف حضرت عبدالبهاء شامل شماست. این مسائل مهمی است که باید در باره اش گفتگو کنیم. مهاجرت از اشرف اعمال و خدمات ماست و حال بی اندازه مورد توجه و تاکید بیت العدل اعظم می باشد همچنین تبرع به صندوق های مختلف امر است که سبب حیات و انتشار امر مبارک می شود. باید مثل خون در عروق امر جاری و ساری شود و دیگر اهداف داخلی و غیره و غیره.

مسلماً مکاتیب و دستورات بیت العدل اعظم را مطالعه می کنید و باید برای اجرای این دستورات با کمال اشتیاق به آستان جمال مبارک توجه کنیم و از صمیم قلب از درگاه جمال مبارک طلب تأیید نماییم. الان که با هم در گفتگو هستیم ایام صیام است چه موهبتی است که در این ایام با شما عزیزان در گفتگو می باشم. این بهترین موقع است که نقشه خدمات آتیه خود را طرح کنیم. وقتی ما سحرها برای دعا و مناجات بر می خیزیم موقعی که از تمام شئون دنیوی فارغ می باشیم. ابواب تأیید و توفیق حضرت بهاء الله را در مقابل خود گشوده می بینیم. در دوره های تاریخ ادیان نماز و روزه کلید موفقیت بوده و معجزه کرده است. مؤمنین اولیه امر کاملاً متکی به این دو اصل برای نیل به اهدافشان بوده اند. جناب ملاحسین شب و روز غرق در مناجات بود و برای رسیدن به محبوب صائم بود و بدرگاه خداوند متعال تضرع و التماس می نمود که براه حقیقت مهتدی شود بهمین رویه تمام حروفات حق دعاها و تضرعاتشان اجابت شد. آنها به تأییدات خداوند متعال به خانه ای که محبوب قلوبشان بود راهنمایی شدند و او را یافتند و موعود محبوب را شناختند. در آن موقع با قدم های ثابت و تصمیم قاطع به خدمت امرش برخاستند و جان فشانی نمودند و مسیر تاریخ را عوض کردند. ما اخلاف آن ستارگان صبحگاهی هستیم. باید بر اثر اقدام نیاکان روحانی خود مشی کنیم و در این ایام روزه بآستان الهی پناه آوریم و دست از دامنش بر نداریم. تمناً کنیم که الطاف خود را از ما دریغ ندارد و به ما قدرت عنایت فرماید که تمام آن چه بما عنایت شده در رهش فنا کنیم تا مطمئن شویم که مورد رضای مبارکش می باشیم. می دانید که بعد از ماه صیام ماه های بهاء و جلال است این ماه مربوط به جمال اقدس ابهی و حضرت اعلی است بی اندازه حائز اهمیت می باشد. در خاتمه این پیام بیانات بیت العدل اعظم را بنظر عزیزان دل و جانم می رسانم:

زمان فرح و انبساط است، شمس جمال اقدس ابهی در نهایت سطوع

و تضاد بین تاریکی و افسردگی و یأس و حرمان و سرگردانی جهان و اطمینان و نورافشانی و سرور و ایقان یارانش را بنحو بارزتری آشکار می‌سازد. مسرور باشید که یوم‌الله فرا رسیده است.

(ترجمه از پیام بهانی شماره ۴۴ صفحه ۲۰، جون ۱۹۸۳).

چندی بعد از این تاریخ کم کم احساس شد که اشکالات متعددی از لحاظ جسمی برای وی حاصل شده. ولی شادمان بود که عزیزان جمال مبارک‌واله و شیدای خدمت به امر می‌باشند و امر جمال قدم مراحل ترقی خود را سریعاً می‌پیماید.

حضرت به‌الله میفرمایند:

ای سلمان در هر امور اقتناء بحق کن و به قضایای الهی راضی باش. اگر نفسی در این بیان تفکر نماید مشاهده می‌نماید که ذره‌ای از ذرات حرکت نمی‌کند مگر باراده حق و احدی بحرئی عارف نشده مگر به مشیت او.

خادم قبل از انتصاب به مقام ایادی و چه بعد از آن عاشقانه به خدمت امر مبارک می‌پرداخت. در بهار ۱۹۸۶ ابتدای کسالت او بود. بطور محسوس آثار خستگی در وی نمایان بود و بعلاوه دردهای شدیدی در ناحیه ستون فقرات احساس می‌نمود. از ماه جولای به بعد درد پشت شدیدتر شد و غیرقابل تحمل بود. با کمال تألم و تأثر دریافتیم که کسالت ایشان سرطان استخوان بود که از کبد شروع شده بود. از آن به بعد غالباً در بستر بودند. و بیشتر اوقات را در مریضخانه بسر بردند. با وجود این همه درد و ناراحتی در این دوره هم فعال بودند. بکارهایی که هنوز تمام نشده بود رسیدگی می‌کردند. محبت و علاقه خود را به مؤتسات امری که همیشه در قلب و روانشان جا داشت ابراز می‌نمودند. هر شب و بیشتر روزها فامیل همگی دورشان جمع بودند. مناجات، الواح و آثار که غالباً از حفظ بودند با لحن بسیار شیرین و جذّاب تلاوت می‌نمودند و خاطره‌های روحانی زندگی

خود را با ما در میان می گذاشتند. ما هم آخرین اخبار نصرت و اعلاء امر را برایشان تعریف می کردیم و غالباً می خواندیم. در مواقع متعددی مطالبی که در فکر داشتند و بنظرشان فوری می آمد دیکته می نمودند چند نامه بسیار مؤثر به بیت العدل اعظم، مؤتسه ای که مورد علاقه شدید ایشان بود نگاشتند. خیلی آرزو داشتند مجدداً بزیارت اعتبار مقلسه نائل گردند.

کلمات قادر نیستند که مراتب تشکر و امتنان خود را بآن هیئت مجلله ابراز دارم زیرا وقتی از کسالت ایشان مطلع شدند اجازه زیارت به جناب خادم و من و پنج نفر از اطفال ما مرحمت فرمودند. وقتی این خبر را بسج خادم رساندم بی اندازه خرم و مسرور گردید و تقاضا نمود که از طرف ایشان تشکرات صمیمانه خودمان را بآن هیئت مجلله تقدیم کنیم و ضمناً این سوهبت را از دست ندهیم و همگی با هم بزیارت نائل شویم. اما خداوند نوع دیگری مقتر نموده بود. کسالت ایشان بطور سریع در پیشرفت بود دیگر سفر محال بنظر می رسید ولی قلوبمان متوجه به اعتبار مقلسه بود و از جمال مبارک طلب نمودیم که آرامش قلبی عنایت فرمایند تا بتوانیم از این همه هم و غم بکاهیم.

شبهها که دور ایشان جمع بودیم بعد از مناجات صحبت های ایشان غالباً در باره عظمت و اهمیّت دوائر امری و نظم بدیع جهان آرای جمال مبارک بود که بچه نحو این نظم الهی و ملکوتی براهمنامی حضرت ولی امرالله مستقر گردید.

ایشان در چند ماه اخیر زندگی عشق و محبت خود را بیژستسات امر بیان می کردند و برای پیشرفت آنها از اعماق قلب دعا می نمودند که در تحت راهنمائی بیت العدل اعظم به موفقیت های شایانی نائل گردند.

خادم از اخبار امری که در آن زمان از کانادا می رسید و حاوی بشارات تبلیغی و موفقیت آنها در نشر تعالیم بود بی اندازه مسرور و شادمان می شد. از من خواستند که ناصه ای از طرف ایشان به محفل ملی کانادا بنویسم و مساعی آن مؤتسه را برای ترویج امر جمال مبارک تقدیر کنم و به بهائیان عزیز کانادا که در تحت نظر آن هیئت مجلله خدمات برجسته ای

با کمال شجاعت و فداکاری انجام می دهند تبریک و تهنیت بگویم و تذکر دهم همان طور که حضرت عبدالبهاء تمثیل فرموده اند باید مانند شعی باشییم که در ضمن آب شدن و فداکاری بعالم وجود روشنایی ببخشیم و بمحفل ملی کانادا ابلاغ کنم که چقدر جای شکرانه است که امر جمال مبارک در تحت نظر آن هیئت مجلّه روز بروز در ترقی است. متأسفانه وقت بمن اجازه نداد که این نامه را برایشان ارسال دارم. این خواهش را بعد از صعود ایشان انجام دادم.

در اکتبر ۱۹۸۶ از من خواستند که نامه ای به محفل ملی بهائیان امریکا بنویسم که ترجمه آن ذیلاً درج می شود.

محفل ملی بهائیان امریکا

دوستان بسیار عزیزم

می خواهم تشکرات صمیمانه خود را به آن هیئت مجلّه، نمایندگان جامعه بهائیان امریکا تقدیم بدارم. لطف و محبتی که در این ۲۶ سال بمن ارزانی داشتید هرگز فراموش نشده و نخواهد شد. عمیقاً صمیمون ولی امر عزیز می باشم که مرا باین قسمت دنیا فرستادند که آثار و انوار و اسرار امر الهی را مشاهده کنم من با کمال خضوع می توانم بگویم «ای رب زدنی فیک تحیری».

بسیار متوجه مسئولیت های عظیم شما در سالهای آینده بخصوص در مدت باقی مانده نشسته ۶ ساله می باشم به درگاه جمال مبارک دعا می کنم که شما را باشاعه امر و خدمات بین افراد اجتهاء موفق بدارد و بتوانید به تحقق اهداف عالی خود نائل گردید. مطمئناً الطاف جمال مبارک شامل حال می باشد و شما را باین اهداف شامخ رهبری می فرماید. شما جامعه مستازی هستید که حضرت عبدالبهاء پیش بینی فرموده اند. همیشه موفق و کامروا باشید. دعای من اینست که جمال مبارک شما را در تحت حفظ و حمایت خود قرار داده و همیشه الطاف حضرتش شامل حالتان باشد تمتاً دارم که ادعیه خالصانه مرا به فرد فرد بهائیان امریکا ابلاغ نمایند.

جواب نامهٔ محفل ملی بهائیان امریکا

ایادی عزیز امرالله جناب ذکرالله خادم علیه بهاء الله نامهٔ شما که حاوی لطف و مرحمت و تشکر بود واصل شد. قطرات اشک از چشمانمان جاری گردید محفل روحانی ملی هرگز نمی‌تواند راضی‌مانی‌های شما را در مدت اقامتتان در امریکا جبران کند و دین خود را اداء نماید. شما بمثل یک نمونهٔ والا برای ما و جامعهٔ بهائیان امریکای شمالی بوده اید. کلمات قادر نیستند که مراتب قدردانی و امتنان ما را بشما ابراز دارند.

خادم در دوران اوکیهٔ کسالت ساعات طولانی برای تهیهٔ سخنرانی در کنفرانس بین‌المللی صلح که در آگوست ۱۹۸۶ تشکیل می‌شد وقت صرف نمودند. خیلی مایل بودند که در این جلسهٔ تاریخی حاضر شوند. چون در آن موقعیت شرکت در کنفرانس برایشان مقدور نبود از من خواهش کردند که بجای ایشان این صحبت را در آن جلسه اداء نمایم. همینطور صحبتی برای مشرق‌الاذکار هند تهیه نمودند. چون سابق تاریخی بسیاری در مورد خرید زمین مشرق‌الاذکار تحت هدایت حضرت ولی‌امرالله داشتند بسیار مشتاق بودند در آن مجتمع که در ۲۳ - ۲۷ دسامبر ۱۹۸۶ تشکیل می‌شد شرکت کنند.

در ۱۹۵۴ وقتی زمین مشرق‌الاذکار بهمت جناب اردشیر رستم‌پور خریداری شد جناب خادم در هندوستان بودند و در جلسه‌ای برای ادای ادعیه و شکرانهٔ بآستان جمال مبارک، باتفاق اعضای محفل ملی شرکت نمودند. بعداً مرتباً در جریان پیشرفت کارهای ساختمانی آن مستقیم یا غیرمستقیم بوسیلهٔ اخبار و بشارت‌ها قرار داشتند. شرکت در این کنفرانس که بمنظور افتتاح این بنا برای نیایش عموم مردم دنیا تشکیل می‌شد برایشان ذیقیمت بود بخصوص که این مؤتمر تاریخی بسیار مورد علاقهٔ حضرت ولی‌امرالله بود. صحبت در این مؤتمر را تدوین و پیش‌نویس نمودند ولی چون کسالت ایشان سریعاً در

پیشرفت بود مرا مأمور ابلاغ پیام خود نمودند. بعد از صعود ایشان در این مؤتمر تاریخی شرکت کردم و خواست ایشان را انجام دادم.

از اواخر تابستان ۱۹۸۶ به بعد با وجودیکه قلوبمان بسیار از کسالت و خیم و غیرقابل علاج خادم جریحه دار بود ولی دقائق پرارزشی را با ایشان گذرانیدیم. هرشب گردشان جمع می شدیم و ایشان داستانها و خاطرات زیادی که در حافظه قوی خود داشتند از دوران اولیة امر، سفرهای مبلغین امر از شهری به شهری و از دیاری به دیاری از شجاعت و فداکاری های آنها داستانها ذکر می کردند. بخصوص داستانهای تیر و سینا بسیار جالب بود. با وجودیکه خادم در آن اوقات طفل بودند ولی بخوبی بخاطر داشتند و ما از شنیدن آن حکایات لذت فراوان می بردیم بما اجازه دادند که آن وقایع را ضبط کنیم تا در فاصیل بماند. زمانی که ایشان ضعیف تر شدند و صحبت کردن به انرژی زیادتری احتیاج داشت باز بهمان منوال شب های قبل دور تخت ایشان جمع بودیم و نوارهای آیات و الواح را بسمعشان می رساندیم خادم برای اینکه حالت احترام را نسبت به شنیدن الواح حفظ نمایند به ما با اشاره می فهماندند که «تخت را بلندتر کنید» تا ایشان به حالت نشسته قرار گیرند و حالت احترام محفوظ بماند کم کم کسالتشان شدیدتر شد. در این دوران این احساس برآیم حاصل شده بود که ایشان با محبوب ابهای خود هستند و در عوالم دیگر سیر می نمایند. هرچه کسالت شدیدتر می شد این مسئله مسلم تر می گردید. روزهای اخیر زندگی ایشان دخترم ژنا شبها در مریضخانه در اتاق پدرش تا صبح می ماند. در ۱۲ نوامبر ۱۹۸۶ دکتر خداداده، طبیب معالج ایشان بمن اطلاع داد که جناب خادم در ساعت ۴ صبح صعود کرده اند. من نمی دانم چگونه شرح آن زمان و احساسات خودم و غم سنگینی را که از این خبر برآیم حاصل شده بود بیان کنم.

کسی را که شریک زندگی من بود، کسی که بمن درس عشق و بندگی آموخته بود از دست دادم. کسی که از اول زندگیمان از من تقاضا کرد که خدا را دوست بدارم و ولی امر محبوب را خدمتگزار باشم از دست داده بودم. آنقدر غم در قلبم بود که فوران می کرد. وقتی صبح شد و هوا روشن

شد بدفتر محفل ملی اطلاع دادم که ایادی امرالله حامی و دوستدار عزیزتان به ملکوت ابدی صعود نمود.

طولی نکشید که تلفناً اطلاع حاصل نمودم که منشی محفل ملی امریکا جناب رابرت هندرسن Robert Henderson و یکی از مشاورین خانم لرتا کینگ مایل به ملاقات با من می باشند. آنان با نهایت لطف و مهربانی در چنین موقع حساسی به کمک شتافتند.

در آن هفته ایادی امرالله جناب ویلیام سیرز با مشاورین قاره ای و تمامی اعضاء هیئت معاونت امریکا در ویلست گرد هم آمده بودند تا با اعضاء محفل ملی امریکا جلسه مشترک داشته باشند. پشتیبانی خالصانه و محبت عمیق مؤتسات امر را در این دوران سخت و حساس که من و خانواده ام می گذراندیم همه ما را غرق لطف و مرحمت خود کردند و از هیچ کمک و یاری در آن لحظه حساس دریغ نداشتند هرگز فراموش نخواهم کرد.

محفل ملی امریکا فی الفور صعود جناب خادم را به بیت العدل اعظم اطلاع دادند و به ایادی امر، مشاورین و معاونین که در جلسه صبح برای مشاوره گرد هم آمده بودند اعلام نمودند. با کمال قدردانی متوجه شدم که محفل ملی مسئولیت برنامه جلسه تذکر را نیز بر عهده خود گرفته اند. مراسم تشییع و جلسه تذکر با صنتهای متانت و وقار با نهایت روحانیت و با وضعی بسیار مؤثر ترتیب داده شده بود.

محفل روحانی خطابات فراموش نشدنی تهیه نموده و تمامی روز را باین منظور تخصیص دادند. مشاورین و اعضاء هیئت معاونت بی درنگ تمام کارهای مربوط به مؤتسه را کنار گذاردند تا بتوانند در محفل یادبود زندگانی سراسر خدمت و فداکاری ایادی امرالله شرکت کنند.

از آنجا که یکی از وظائف حضرات ایادی امرالله در آن زمان که هیئت مشاورین قاره ای بوجود آمده بود این بود که خودشان را در دسترس مشورت با مؤتسه مشاورین قرار دهند، با صعود جناب خادم از این دنیای خاکی بجهان ابدی یکی از این منابع قوی از بین رفت و مسئولیت بزرگتری برای حفظ و صیانت امر و تبلیغ بر شانه مشاورین و هیأت های معاونت قرار گرفت.

ولی در آن هنگام چنین بنظر می‌رسید که یک روح فداکاری و از خودگذشتگی بسیار نوبنی در اثر صعود جناب خادم بوجود آمد. مشاورین قاره‌ای، اعضای محفل ملی بهائیان امریکا و ۲۷ نفر اعضای هیئت معاونت احساسات عمیق خود را بحضور بیت‌العدل اعظم تلگراف نمودند:

غم و سرور در صعود ایادی عزیز امرالله دست در آغوش شدند. از طرفی به خاطر از دست دادن آن وجود عزیز غناکیم و از طرفی با خوش آمد ملا‌اعلی از ایشان مسرویم.

کلمات قادر نیستند که تغییرات کلی و انقلاب روحانی که از این جلسه تذکر حاصل شد بیان نماید اتحاد و اتفافی که در جمع ماو مؤتسات امری بوجود آمده بی سابقه است.

ایادی امرالله جناب ویلیام سیرز، شش نفر از مشاورین قاره‌ای، اعضاء محفل ملی، ۲۷ نفر از اعضاء هیئت معاونت که تازه انتخاب شده بودند با لجنات محفل ملی که برای مشورت در نقشه ۷ ساله در ویلمت جمع شدند، در این جمعیت صمیمیت و دوستی و یک احساس بهم پیوستگی بوجود آمده است که بوصف نیاید. شعله‌های عشق برای خدمت در این موقعیت تاریخی برافروخته شد که متلم است بزودی جامعه امریکا را در بر خواهد گرفت.

روز بعد پیام معهد اعلی خطاب به محفل ملی مخابره گردید:

پیام شما بی اندازه تسلی بخش بود. اتفاقات فوق‌العاده‌ای که بخاطر درگذشت ایادی امرالله ذکرالله خادم پیش آمده عمیقاً ما را تحت تاثیر قرار داد. بی اندازه خوشوقتیم که ایادی امرالله جناب ویلیام سیرز نیز حضورداشتند. امیدواریم این ثمرات نیرو بخش در تمامی جامعه بهائیان امریکا سریان یابد و بخدمات بی سابقه‌ای در نقشه تازه موفق گردید و یک تذکار دانی برای ایادی عزیز درگذشته باشد. (ترجمه به مضمون)

با قلبی مملو از قدردانی از دوستان عزیزمی که در ارض اقدس مقیم

می باشند و با ادعیه و تضرعاتشان در اعتاب مقننه چه در زمان کسالت جناب خادم و چه بعد از صعودش سبب ارتفاع روح عزیزش بوده اند صمیمانه شکر می نمایم.

تشکرات لانهایه خودم را به آستان بیت العدل اعظم الهی که لطف و مرحمتشان همیشه شامل حال بوده است تقدیم می دارم.

۱۴ نوامبر ۱۹۸۶ تلگراف بیت العدل اعظم در باره صعود جناب خادم به محفل ملی امریکا واصل شد:

با قلبی حزین فقدان حامی دلیر و خستگی ناپذیر امر رب مجید ایادی بسیار محبوب امرالله جناب ذکرالله خادم را اعلام می دارد. خدمات باهره و صادقانه ایشان در سبیل امر الهی وقف کامل زندگی خود در اجرای منویات و تکالیف مرجوعه از قبیل مولای توانا حضرت ولی عزیز امرالله و کوششهای برجسته ایشان بعنوان عضویت محفل مقدس روحانی ملی در مهد امرالله و مساعی ثمینه مشکوره شان در تشویق و ترغیب نفوس پاران در مسالک امریکای شمالی خاصه در ایالات متحده امریکا، هم مستمره و مداومشان در حراست و صیانت میثاق ریتانی و نشر نفعه مسکینه و حبّ و ولا به ولایت عظمی در قلوب اجتهاء با ایراد خطابات و ارسال مراسلات شتی کتب بشایه نجوم بازغه ایست که در سماء اهتمامات منیعه رفیعه شان در خدمت و انتشار امرالله متللاً و درخشان می باشد. در اعتاب مقننه علیا جهت ارتقاء روح پرفتوح آن متعارج الی الله در ملکوت ابهی دعا می نمایم. مقتضی است جلسات تذکر شایسته در مشارق اذکار و کافه مناطق جوامع بهانی انعقاد یابد. بیت العدل اعظم (ترجمه)

جلسه تذکر در ارض اقدس

در ۱۴ نوامبر ۱۹۸۶ یک روز بعد از صعود ایادی امرالله جناب خادم

بیت العدل اعظم الهی از زائرین و دوستان مقیم ارض اقدس دعوت بعمل آوردند که در جلسه تذکر و دعا که بیاد زندگی پرفتنوح ایادی امرالله جناب خادم در مقام مبارک حضرت باب جلّ ثنائه تشکیل می شد حضور بهم رسانند. در مرقع ورود هریک از احتیاء بدریافت نسخه ای از تلگراف منیع بیت العدل اعظم در باره ایادی امر مفتخر شدند.

نمیدانم با کدام بیان و لسان مراتب قدردانی و تشکرات صمیمانه خود و عائله عزیزم را حضور بیت العدل اعظم الهی برای چنین لطف و مرحمتی ابراز دارم. زائرین و احتیای مقیم ارض اقدس در اطاقهای دوطرف روضه حضرت باب مجتمع شدند و عده ای بعلت کمبود جا در خارج اطاق ها بدعا و مناجات مشغول گشتند. در بین حاضرین دو ایادی عزیز نیز حضور داشتند. حضرت امه البهاء مناجاتی بیاد جناب خادم شخصیت ممتازی که از این جهان ناسوت به عالم ملکوت صعود نموده بود تلاوت نمودند. دکتر دبیرید روح عضو بیت العدل اعظم نیز مناجاتی برای علو درجات در عالم بالا و جناب فروتن زیارت نامه جمال اقدس ابهی را تلاوت کردند بعد از تلاوت ادعیه و مناجات های انفرادی دوستان عزیز در مسافرخانه شرقی جنب مقام مقنس حضرت ربّ اعلیٰ مجتمع گشتند.

جناب علی نخجوانی عضو بیت العدل اعظم شمه ای در باره آشنائی و دوستی با جناب خادم و خدمات و فعالیت های مستمره ایشان بیان نمودند. خلاصه سخنان ایشان را که از روی لطف برای من ارسال داشتند بنظر قارئین عزیز می رسانم.

از علقه دوستانه ای که من و جناب خادم را بهم مرتبط می کند تقریباً نیم قرن می گذرد. ایشان آنقدر مرا غرق لطف و محبت خود کرده بودند که بزودی خانه ایشان محل امید و راحتی من شده بود. آنچه بخصوص من را مجذوب ایشان نموده عشق و شوق خدمت به ولی امر محبوب بود. در اثر این عشق و علاقه بود که وجودشان را به ناصحه وقف تبلیغ امرالله و حفاظت امر جمال اقدس ابهی نمودند.

بعبارت دیگر بشام معنی پاسبان امر بودند. هر مسئله‌ای که مربوط به حفاظت امر بود ایشان منافع بی‌باک بردند. اما در روابط با اجتباء نهایت مهربانی، شفقت و غمخواری را نشان می‌دادند. دفعات متعدّد ایشان به تشرفّ اعتبار مقتسه و زیارت حضرت ولیّ امرالله فاتر شدند. این زیارت‌ها به ایشان روح و نیروی جدید می‌بخشید و وفاداری ایشان را به عهد و میثاق شدیدتر می‌نمود. اثرات زیارت مولای محبوب حضرت ولیّ امرالله نه تنها در شخص ایشان بی‌اندازه مؤثر بود بلکه این عشق و جذبّه بوسیلهٔ ایشان به سایر افراد اجتباء نیز عمیقاً سرایت می‌نمود. هر بار که از زیارت اعتبار مقتسه و زیارت حضرت ولیّ امرالله مراجعت می‌کردند منویات حضرت ولیّ امرالله را گوشزد اجتباء می‌نمودند وقتی در صحبت به نام حضرت ولیّ امرالله می‌رسیدند ذکر می‌کردند: «محبوب القلوب اجتباء حضرت شوقی رتانی» این خود عشق و شور فراوانی در جمعیت ایجاد می‌نمود.

حضرت ولیّ امرالله اعتماد کامل به ایشان داشتند. سالها قبل از اینکه به مقام ایادی منصوب شوند عضو محفل ملی بهائیان ایران بودند. من هم افتخار عضویت آن محفل مقتس را داشتم. مطلبی که واضحاً و صریحاً می‌توانم اذعان کنم از خودگذشتگی کامل، عشق صوفور ایشان بامر مبارک بود. این شور و جذبّه در هر لحظه در تمامی گفتار و کردار ایشان نمایان بود، این صفات بارز ایشان در من بسیار مؤثر واقع شده بود. این مسئله نیز بر تمام اعضای محفل مقتس ملی مسلم بود که تنها آرزوی ایشان این بود که اوامر حضرت ولیّ امر فی‌الغیر و بدین وقفه اجرا گردد.

وقتی در سالهای ۱۹۴۰ حضرت ولیّ امرالله بهائیان ایران را مأمور مهاجرت بخصوص به عراق عرب نمودند جناب خادم علمدار این خدمت بودند. با پشت کار بی‌اندازه و فداکاری بی‌منتها موثّق شدند که ۲۵ عائله را برای هجرت به سرزمین عراق عرب تشجیع نموده و مستقر سازند.

در ۱۹۴۲ انجمن شود روحانی ملی ایران همراه با جشن صدمین سال ظهور حضرت باب در شهر شیراز برپا گردید ما واقعاً مدیون خدمات خستگی ناپذیر و نظارت و مراقبت کامل جناب خادم بودیم که پیام حضرت ولی امرالله را برای این جشن تاریخی در ساعت معین و مقرر با فداکاری بی منتها به مجتعمین در بیت شیراز رساندند.

حضرت ولی امرالله در یکی از دستخط های خود جناب خادم را ملقب به «ایادی ستار» فرمودند زیرا جناب خادم مکرراً و دائماً تحت دستورات حضرت ولی امرالله بنقاط مختلفه دنیا سفر می نمودند جناب خادم شخصی بودند شجاع و دلیر و حافظ امر مبارک. در سالهای اقامتشان در امریکا مدافع عهد و میثاق الهی و نمونه ثبوت و استقامت بودند و در تحت لوای میثاق قلوب اجباء را ملهم نموده و متحد می ساختند. واقعاً ایشان نمونه هستند که ما باید با قلوبی بی آرایش و با از خودگذشتگی تمام بر اثر اقدام این ایادی عزیز مشی کنیم».

تشکرات صمیمانه خود را حضور حضرت امة البها. روحیه خانم که با دو تلگراف و یک نامه مفصل قلب حزینم را شاد نمودند ابراز می دارم بخصوص یک هدیه بسیار نفیس ارسال داشتند و آن برگ گل هائی بود که در جلسه یادبود در ارض اقدس بنام جناب خادم بر روی روضه حضرت باب قرار داشت. و همچنین از زائرین و سایر اجنبائی که در آن روز حضور داشتند و لطف و محبت خودشان را ابراز داشتند نهایت تشکر و امتنان دارم.

جلسه تذکر در ویلمت

مراسم تشییع در شهر اسکوکمی برگزار و جلسه یادبود در مشرق الاذکار ویلمت روز یکشنبه ۱۵ نوامبر ۱۹۸۶ منعقد گردید. صدها بهائی از اطراف و اکناف و ایالات دور مجتمع شدند. با وجود اینکه فقط ۲۸ ساعت قبل از مراسم تشییع اطلاع یافته بودند بعضی از آنها هزاران مایل سفر کرده و گرد

هم آمدند که مراتب قدردانی و محبت خود را به ایادی امر برای آخرین بار ابراز نمایند.

مراسم خاک سپاری صبح ۱۵ نوامبر شروع شد. گل های هدیه شده از تعداد جمعیت حاضرین متجاوز بود گلهای سرخ، سنبل، ارکیده، میخک، گل های داودی، گل های مخصوص که دوستان عزیز از خارج از آمریکا فرستاده بودند بر زیبایی و جلال سالن افزوده و فضا را معطر کرده بود.

در ساعت ۹ صبح مراسم تشییع با تلاوت الواح مخصوص بزبان عربی و فارسی شروع شد. اطفال و نوه های جناب خادم با سوز و گداز فراوان مناجات های بسیار مؤثری بزبان انگلیسی و فارسی تلاوت نمودند. در ساعت ۱۰ مراسم بزبان انگلیسی آغاز گردید.

رئیس محفل ملی امریکا جناب جیمز نلسن James Nelson حاضرین را خوش آمد گفته و ذکر کردند که مصداق بیان جمال مبارک «الحنن و السرود قد اعتنقا» ظاهر شده. امروز شادی و غم توأم در این محل موجود می باشد. غم برای از دست رفتن شخص شخیصی است که از بین ما مفارقت کرده است و شادی از اینکه چه خوشبخت و سعادت مند بودیم که ناظر و شاهد زندگی کسی بودیم که نمونه ای بود از عشق و محبت و رأفت به نوع بشر و بالاتر از همه خادم بتمام معنی آستان جمال اقدس ابهی بود و امیدواریم بتوانیم بر اثر اقدامش مشی کنیم.

ایادی امر جناب ویلیام سیرز William Sears پیاد همکار از دست رفته خود مطالبی بسیار مؤثر بیان داشتند این شخصیت ممتاز شیرین سخن ذکر کردند که حالا در عالم بعد تعداد دوستانشان بیشتر از این عالم می باشند. در خصائص و فضائل جناب خادم این مطلب را ابراز داشتند که نسل های آتی به خصائص برجسته و فضائل علمی و روحانی ایشان آگاه خواهند شد و

برایشان نمونه‌ای خواهد بود از مردی فاضل به تمام معنی و عاشق بتمام معنی و خادم به تمام معنی بامر جمال مبارک و به نوع بشر.

نوای موسیقی چنگ بعد از هر صحبت و مناجات بلندتر می‌شد و اوج می‌گرفت. نوای موسیقی بطور آرام با الراح جمال اقدس ابهی که همراه می‌شد محیطی بسیار روحانی ایجاد می‌نمود. در خاتمه الراح و مناجات‌ها نماز میت خوانده شد و جمعیت همه بپا خواستند تا با این اذکار دوست و رفیق عزیز خود را به محل آرامگاه مشایمت کنند. داوطلبین برای حرکت دادن صندوق حاصل ایادی عزیز آنقدر زیاد بود و بگسی اطراف آن را احاطه کرده بودند که معلوم نبود صندوق در کجاست و بطور حرکت می‌کند. این یاران واقعاً میل داشتند آخرین خدمت خود را به ایادی عزیز انجام دهند. کسی که ناظر و راهنمای اتومبیل‌ها بسوی آرامگاه بود بی‌اندازه تحت تأثیر ردیف ماشین‌ها که روز روشن را روشن‌تر کرده بود قرار می‌گرفت. چنین تشییمی در نظر عابریں بسیار جالب بنظر می‌رسید. تا آن قدر که چشم می‌توانست مشاهده کند اتومبیل حامل بدرقه‌کنندگان به آرامگاه بود. در اطراف مزار مناجات‌های متعدّد تلاوت شد. همه حاضرین میل داشتند با دعا و مناجات ایادی عزیز را بدرقه کنند. هوا در آن روز سرد بود و واقعاً با سردی قلوب حاضرین که مملوّ از هم بود برابری می‌کرد.

جلسه تذکر در مشرق‌الاذکار

ساعت ۲ بعد از ظهر جمعیت دستداران ایادی عزیز در مشرق‌الاذکار مجتمع شدند. جلسه ای پر شور و نمودار محبت و عشق دوستان به کسی بود که به او از صمیم قلب مهر می‌ورزیدند. قسمت اول برنامه در طبقه فوقانی که محلّ ادعیه و مناجات بود شروع شد که شامل آواز دسته جمعی بود. مناجات بزبان فارسی و عربی و قسمتهائی از الراح جمال اقدس ابهی بزبان انگلیسی و لوح کرمصل که مورد علاقه

مخصوص جناب خادم بود تلاوت گردید.

این برنامه در سالن اجتماعات در طبقه پائین ادامه پیدا کرد. قسمت جلوی سالن مملو از گل بود که هرکدام آنها حواری احساسات رقیق و لطیف حاضرین در جلسه بود که با خلوص و قلبی مملو از قدردانی هدیه کرده بودند. تعداد سبدهای گل آنقدر بود که ناطق هنگام صحبت از وسط گلها به سختی مشاهده می‌شد. نوای جذاب پیانو فضا را پر کرده بود. تا اینکه همه حاضرین در جاهای خود قرار گرفتند ولی عده زیادی بعلت نبودن جا در خارج درب ورودی ایستاده بودند و با بلندگو مطالب ناطقین را می‌شنیدند برنامه جلسه با قطعه‌ای از سنفنی بتهون همراه بود.

آهنگ موسیقی Moonlight Sonata شروع شد که واقعاً احساسی توأمان داشت، «غم و شادی هم آغوشند»، این بیانی بود که حضرت بهاء الله در یکی از السواح ذکر کرده بودند و جناب خادم در صحبت‌های خود غالباً ذکر می‌کردند و سخنران جلسه صبح بآن اشاره کرده بود.

مناجات شروع را لیندا خادم تلاوت نمود. بعداً منشی محفل ملی امریکا دکتر رابرت هندرسن که ناظم جلسه بود جلسه را شروع نمود و اینک خلاصه مطالب ایشان را در این جا ذکر می‌کنم.

ما امروز در این محل جمع شده‌ایم که یادآوری از شخصی کنیم که واقعاً یکی از قهرمانان و مدافعین جامعه ما بود. زندگی کسی را بیاد آوریم که چون ستاره درخشانی ۲۶ سال با او در تماس بودیم.

ناظم محترم از دکتر ژنا خادم خداداده تقاضا کرد که در باره حیات بعد از ممات مطالبی ایراد کنند. ژنا چنین گفت:

می‌دانم که پدر عزیز من مایلند من در این باره صحبت کنم. پدر من مظهر مهربانی و شفقت بود، مظهر علائق عالی بشری بود. با رفتن او از این دنیا جایش شدیداً خالی است. آخر چطور ممکن است که کوه عظیمی از جا برداشته شود و جای آن خالی نباشد. او کوهی از استقامت بود. پهلوان این دوران در تاریخ امر مبارک بود. حتی موقع

و زمان رحلتش از این دنیا بجا و بموقع بود. زیرا دورانی بود که عزیزانش اعضاء هیئت معاونت و مشاورین قاره‌ای مشورت داشتند و با اعضاء محفل ملی بلور هم جمع بودند. من از پدر عزیزم بسیار درس آموختم. در دوران کسالت ایشان در مریضخانه برای آرامش روح عزیزش نوارهای مناجات را می‌گذاشتم. ایشان اوقات بسیار سختی را گذراندند حتی تنفس کردن و حرف زدن مشکل بود ولی بمحض شنیدن صوت مناجات با اشاره می‌فهماندند که باید حالت احترام را مجری دارند لذا اشاره به تختخواب می‌نمودند که آنرا قدری بلندتر کنیم که احترام لازم بجا آورده شود. پدر عزیزم برای من درس‌های آموزنده و خاطرات گرانبها و میراث روحانی بجا گذاشتند که هرگز از عهده شکرش برنخواهم آمد. حقیقتاً نمی‌توانم از درگذشتشان در ماتم باشم ولی وجود جسمانی او را برای ابد از دست داده‌ام و جایش خالی است. تصور می‌کنم باندازه کافی قادر نیستم او را تجلیل کنم زیرا که او در حال حاضر تجلیل تمام معنی شده است. فقط منتها منقبت من آنست که دختر این شخص جلیل می‌باشم و بدرگاه جمال مبارک تضرع و مناجات می‌کنم و امیدوارم به خواسته‌های روحانی وی عمل نمایم.

بعد از این مقدمه ژنا شمه‌ای راجع به تعالیم بهائی درباره حیات روحانی بعد از درگذشت از این دنیا و تولد در دنیای بعد را به طرز جالبی بیان کرد.

بعد از صحبت ژنا ناظم جلسه راجع بخدمات جناب خادم در امریکا صحبت داشتند و چنین اظهار کردند که ایادی امر جناب خادم در مدت ۲۶ سال اقامت خود در امریکا مطالب زیادی را به ما تعلیم دادند از جمله آنها احترام و ثبات در امر جمال اقدس ابهی بود. خود ایشان با عمل نشان دادند چطور باید امر جمال مبارک را محترم شمرد و چطور باید در امر ثابت و مستقیم ماند.

بعنا ایادی امرالله جناب ویلیام سیرز برنامه جلسه را ادامه دادند. تمام جمعیت به احترام مقام مؤسسه ایادی بپا خاستند. قبل از عنوان مطلب نظرشان بر گلهای فراوان متنوع و معطری معطرف گردید که تمامی صحنه بالای سالن را پر کرده بود. ایشان را پیاد صحنه تاریخی باغ رضوان و گلهای فراوانی که بر روی هم انباشته شده بود انداخت که جمال قدم مشی می فرمودند و آیات نازل می فرمودند و بلبلان در عشق گل صبح تا شب به تفتی مشغول بودند. جناب سیرز ادامه دادند:

ما اطمینان قلب داریم که همکار من ایادی عزیز ذکرالله خادم همیشه در زندگی بیدار و هوشیار و قائم به خدمت امر بود. این یکی از آن بلبلانی بود که از صبح تا شب و از شب تا صبح به نعت جمال قدم و اشاعه و حفاظت امرش مشغول بود. من خاطر جمع هستم که روح او در جمع ما حاضر است و کمک ما می باشد. این مطلب را من با کمال یقین در جلسه کنفرانس ایادی، مشاورین و اعضای هیئت معاونت احساس نمودم و شرکت کنندگان نیز ذکر نمودند که وضع مشورت و روحیه جلسه با دفعات قبل متفاوت بود. من به مکانی که حضرت عبدالبهاء با دستهای مبارک او کین سنگ مشرق الاذکار را قرار دادند رفتم و برای موققتیت این کنفرانس دعا کردم که جمیعاً بخدمت امر موفق گردیم و با قلب واحد به خدمت امر پردازیم.

من وقتی به مقام ایادی منصوب شدم بسیار صایل بودم که درباره وظایف این سمت تازه اطلاعات بیشتری بدست آورم. ذکرالله خادم با لطف مخصوص خودش مرا در حفظ و صیانت امر عمیق نمود. این بی اندازه برایم ذیقیت بود. یک روز از جلسه ای بسیار مهتج که در شهر عکا برپا بود مراجعت می کردیم. منظره خارج از ماشین بسیار رؤیائی بود. از دور شهر نقره فام عکا نمایان بود تشریف فرمائی حضرت عبدالبهاء را از یک دریا بدریای دیگر بنظر می آوردیم و در طرف چپ ما باغ رضوان بود. قویاً احساس روحانیتی شدید می نمودم و بسیار علاقه مند بودم که بتوانم مناجاتی بزبان فارسی تلاوت کنم.

در آن حال به ذکرالله گفتم چرا مناجات یا صوت را به من یاد نمی‌دهی؟ او مناجات برای رفع مشکلات را بمن آموخت (هل من صفرچ غیرالله) من آن مناجات را حفظ کردم و روز بعد در حضور ایادی امر ابوالقاسم فیضی و ذکرالله خادم با کمال اطمینان با لحن تلاوت کردم. هر دو بی‌اندازه از صوت من تمجید نمودند ولی یک‌زبان گفتند که شما با لهجه ایرلندی آن را تلاوت نمودید. حالا هم مناجات را با همان لحن می‌خوانم و هر وقت تلاوت می‌کنم در عالم تخیل ذکرالله خادم را در کنار خود احساس می‌کنم. او به مثل پرتو ماه که از پنجره روشنایی می‌بخشد با قیافه بشاش و روحانی، با آن لبخند شیرین مرا تشویق نموده مثل اینست که با من در تلاوت مناجات همراهی می‌کند.

پس از جناب سیرز دکتر فیروز کاظم زاده این سخنان را ادا نمودند: یکی از صفات مشخصه جناب خادم علاقه و عشق نامحدود و بی‌کران ایشان به حضرت ولی‌امراالله بود. تصور می‌کنم کسانی که حضرت ولی‌امراالله را ملاقات نکرده بودند و راجع بوجود مبارکش چیزی نمی‌دانستند جناب خادم بهترین کسی بودند که راجع به شخصیت و مقام حضرت ولی‌امراالله در امر جمال مبارک برای آنان صحبت بنارند. با ملاقات جناب خادم و گوش دادن به مطالب ایشان در باره حضرت شوقی افندی، با شنیدن صدای محکم و رسای ایشان در باره ولی‌امر محبوب، شما می‌توانستید به هویت و شخصیت بی‌نظیر ولی‌امری برید و خود را وقف تعالیم جمال مبارک نمائید.

مطلب دیگری که بسیار در من تاثیر فراوان بجا گذاشته است و امینوارم در تمامی ماها موجود باشد، فروتنی و تواضع ایشان بود که با وجود دارا بودن سمت ایادی با هرکس ملاقات می‌کردند مثل این بود که یک فرد عادی در کمال خضوع به ملاقات او آمده است. این خصوصیات اخلاقی اثرات بسیار عالی در افراد باقی می‌گذاشت. جناب خادم وقتی با افراد اجتهاد صحبت می‌داشتند نه تنها بمثل یک رفیق

شفیق براحتی با آنها تکلم می نمودند بلکه بمثل برادر بزرگوار که با کمال علاقه به مطالبشان توجه نموده و اگر راه حل کمالات خضوع و فروتنی ذکر می کردند. مصاحبت با ایشان و دلنشین بود احتیاء را تقویت روحانی می نمودند.

دکتر ویلما بریدی Wilma Brady عضو هیئت مشاورین قاره ای آمریکا بیان نموده:

ما برای چه کسی اینجا جمع شده ایم؟ جناب خادم که بسیار است. ایشان شخصیتی بسیار آرام و مهربان داشتند صمیمی، یک پدر مهربان فداکار و در عین حال مدافع قلم مبارک بودند. این دو شخصیت از هم جدائی نداشت. زیرا در زندگی این موازنه را حفظ فرمودند. از طرفی مدافع امر دیگر بر از لطف بخصوص بدوستاناران جمال اقدس ابھی. یک فرد بهائی بودند. در عین حال که راهنمای جامعه دنیای جهات بودند ایادی امرالله بودند و برای ما سرمشق و نماد می شوند. من حقیقتاً نمیدانم چطور وظائف مشاور قاره ای دهم. اما وقتی در باره جناب خادم فکر می کنم در موازنه ای که در وظائفش بوجود آورد تعجب می کنم بهتر حل این مشکل پس بوم و وظائف مرجوعه را انجام دهم. پیمود این بود که خدمت امر و عشق به آستان جمال مبارک روزمره او سهم بزرگی داشت این زندگی او بود این راز شخصیت بارز روحانی با کمال فروتنی در دسترس همه قرار

خانم لرتا کینگ عضو هیئت مشاورین قاره ای در کانادا و نماینده آلاسکا ادامه صحبت داد:

این حقیقتاً برای من نعمت بزرگی است که ادعیه خود و بهای را به فامیل عزیز خادم عرضه بندارم زیرا جناب خادم در

محلّ های دنیا اثرات عمیقی در قلوب دوستان عزیز بجا گذاشته اند. ایشان سه بار از آلاسکا دیدن کردند. دوستان عزیز آلاسکا بخوبی آن دوران را بخاطر دارند که چگونه ایادی عزیز امرالله دستورات حضرت ولیّ امرالله را دنبال نمودند، و در عین حالیکه قلوبشان مالمال از غم برای از دست دادن حضرت ولیّ امرالله بود، در یکی از سفرهایشان به آلاسکا، محفل مقتس ملی پیشنهاد کردند که عکس دست جمعی با ایادی عزیز داشته باشند. جناب خادم در وسط قرار داشتند خوب به یاد دارم که چه حالت احترام و خضوعی در فرد فرد اعضای محفل برای مقام ایادی امر ایجاد شده بود. همگی بی اندازه مجذوب شخصیت دوست داشتنی جناب خادم شده بودند. جناب خادم این مطلب را احساس نمودند. غفلتاً یک قدم بجلو برداشتند و ذکر کردند که «آیا خیال می کنید که من به خورشید نزدیک تر از شماها هستم؟» این یک درس واقعی بود که همگی یکی هستیم و تمام بندگان جمال قدم می باشیم « همه بار یک داریم و برگ یک شاخسار» این تشبیه بسیار در جمع افراد محفل مؤثر واقع شد و احساس نزدیکی با ایشان نمودند.

بسیار مشتاقم از طرف (عزیزانمان) بومی های اصلی امریکا بخصوص امریکای شمالی و ملاقات آنان با ایادی عزیز سخن گویم. جناب خادم در ملاقات با آنان شور و شوقی بی اندازه در قلوب آنان ایجاد نمودند و به آنان فهماندند که تا چه حد در جامعه بهائیه عزیزند باید از گوشه گیری و عزلت خارج شده و امر مبارک را با شجاعت و شجاعت تمام به هموعان خود برسانند و این وظیفه مقتس را به تمامها اجراء نمایند. دوستان بومی امریکا ایشان را واقعاً و قلباً دوست می داشتند. خانم لرتا کینگ در باره انجمن بومی های قاره امریکا که در اگوست ۱۹۸۰ در مشرق الاذکار امریکا و در حظیره القدس تشکیل شده بود شمه ای بیان داشتند. این کنفرانس مخصوص بومی های امریکای شمالی بود. آنچه بخاطر دارم این بود که جناب خادم در مقابل طبلی با شش طببل زن دیگر نشسته بودند قیافه ایشان در آن شب درخشندگی خاصی

داشت. ایشان از هر ضربه‌ای که به طبل می‌زدند شور و شوق فوق‌العاده از وجناتشان ظاهر بود. این گروه هم‌آئی با انجمن بومی‌های امریکا به آنان فهماند که جناب خادم نه تنها آنان را قبول کرده‌اند و از تمامی قلب دوست می‌دارند بلکه احترام فوق‌العاده به سنن آنان دارند و همان‌طور هم بومیان محبت ایشان را در قلب و روان خود جای دادند.

دکتر جین فیلی نمایندهٔ محفل ملی کانادا مطالب خانم لرتا کینگ را دنبال نمود و چنین اظهار داشت.

بسیار مفتخرم که در این جلسهٔ روحانی چنین موفقیتی بدست آوردم که از طرف هزارها عاشقان و علاقمندان جناب خادم در کانادا مطالبی را عرضه بدارم. می‌خواهم مطالبم را با بیان جمال اقدس ابهی در بارهٔ ایادی امر شروع نمایم. «التور و البهاء والتکبیر والثناء: علی ایادی امره ...» بیت العدل اعظم در بارهٔ جناب خادم در تلگراف مبارکشان فرمودند «حامی دلیر و خستگی‌ناپذیر امر ربّ مجید. خدمات باهرأ ایشان در سبیل امر الهی و وقف کامل ایشان در اجرای منویات و اهتمامات رفیعه‌شان در خدمت و انتشار امرالله متثلاً و درخشان است. واقعاً جای جناب خادم خالی است. جناب خادم مملکت کانادا را از دریچهٔ چشم سرکز میشاق حضرت مولی‌السوی و الراح ملکوتی آن حضرت ملاحظه می‌نمودند. در ۱۹۶۰ از کانادا دیدن نمودند. نقشهٔ ملکوتی حضرت عبدالبهاء در مقابلشان بود. ایشان اولین ایادی امر بودند که با سرخ‌پوست‌های بومی در ناحیهٔ یوکان ملاقات نمودند. بیست سال بعد که من بآن محل سفر کردم آنها داستان‌هایی از ملاقات با ایشان ذکر کردند. آنچه بیاد داشتند شور و شوق دیدن جناب خادم بود و علاقه و محبت جناب خادم بآن عزیزان. جناب خادم شجاعت و لطف آنان را می‌ستودند و از صمیم قلب دوستشان می‌داشتند، کانادا مملکت وسیعی است جناب خادم سرتاسر آن را سفر کردند. یک خصوصیت ایادی امر «الذین بهم اشرق نور الاصطبار» است. من چطور

می توانم در باره این موضوع که عنوان مخصوص و مقتسی است که جمال مبارک در این لوح بآنان التفات فرمودند و همه ناطقین بآن اشاره نمودند مطلبی را بیان کنم.

یکی از خصوصیات جناب خادم عشق شدید و عمیقی بود که به ولّی امر محبوب داشتند. غم شدیدی که از صعود مولای محبوب در قلب داشتند و آن را با احتیای کانادا در میان گذاشتند. ایشان درباره حضرت ولّی امرالله با چنان علاقه ای صحبت می داشتند که قلوب ما مجنوب بیانات ایشان شده به هیجان آمدم و آرزوی ایشان را در امتثال امیال حضرت ولّی امرالله دنبال نمودیم و اهداف نقشه دهساله را انجام دادیم. من به معنی کلمه عشق و عمق آن موقعی پی بردم که جناب خادم را در مراسم تشییع حضرت ولّی امرالله در لندن ملاقات نمودم. اثرات این غم زدگی از صعود مولای محبوب بقدری برایم مؤثر بود که سر عشق را کشف و درک نمودم.

این خود بیان جمال مبارک را که از فم مظهر در باره ایادی صادر شده بیاد می آورد: « بهم توجّح بحرالعماء و حاج عرف عنایة الله مولی الوری ».

مفهوم وظائف مقتسی که حضرت بهاء الله بآنها عطا فرمودند، عشق خدمت و سرور در فداکاری، فهم الراح و آثار مبارکه، تمتک به عهد و میثاق در امر را ما توسط جناب خادم دریافتیم. جناب خادم دانشمندی شهیر در امر بودند. بیاد دارم در مدرسه تابستانه گرین ایگر در باره کتاب ایتقان سخن رانی داشتند. چند سطر آن را توضیح و توجیه نمودند و اشخاص شرکت کننده را از این همه معلومات به تحیر آوردند. ایشان واقماً دانشمند بتمام معنی بودند.

آخرین سفر ایشان به کانادا شرکت در انجمن مطالعات بهانی بود ایشان با احساس بسیار رقیق و پر از شور و جذبّه بآستان جمال مبارک تعریف و توصیفی در مواضع امری نمودند که هرگز فراموش نخواهد شد. این علمی بود که از قلبی واله و شیدا و شیفته جمال اقدس ابهی و عمیق

در تعالیم مبارک بر می خواست.

جناب خادم در هر محفلی که حاضر بودند عشق و شوق به خدمت آستان جمال مبارک را به مستمعین اهداء می نمودند. این عشق و شوق عهد و میثاق الهی بود که تمامی وجودشان را فرا گرفته بود.

در یکی از کنفرانس های اعضای هیئت معاونت که در امریکای شمالی تشکیل شده بود و تمام معاونین حضور داشتند. سخنران یکی از جلسات خانم پگی راس Peggy Ross بود قدی کمتر از ۵ فوت داشت بسیار قوی و روحانی، در آن مجمع راجع به سفرهایش سخن می راند. سفرهایش را که به گرین لند Green Land کرده بود تعریف می کرد. توجیه مفصلی در باره کوههای یخ که مشاهده نموده بود رودخانه هائی که عبور کرده بود، دهکده هائی که گذر نموده بود و قایق هائی که با آنها متناوباً از محلی به محل دیگر برای ملاقات اجتناب و نقاط منفرد سفر کرده بود بیان داشت.

صورت جناب خادم طافح از مسرت و شعف شد بگلی محرومی و سفرهایش گردیدند بقدری مفتخر از این قهرمان و پهلوان میدان خدمت امر شدند که آثار شادی و شادمانی و قدردانی در تمام وجنات ایشان ظاهر شد. و از این قهرمان روحانی مؤتمسه ایادی بسیار راضی و مسنون بودند.

حضرت ولی امرالله ایادی امر را علمداران امر Standard Bearers ملقب فرمودند این علمدار امر از لحاظ حیات جسمانی مثل سایرین بود ولی برای تشون روحانی علمدار روح بود. اگر ما بخواهیم آن روح را دنیال کنیم باید عشق بآستان جمال مبارک را در قلب و روان جای دهیم و اثرات آن در کلمات و اعمال ما نمودار گردد. خدایا این توفیق را بما ارزانی فرما.

خانم دروتی نلسن عضو محفل ملی امریکا مطالب خانم دکتر جین فیلی را چنین ادامه دادند:

مطلبی که جناب خادم مکرر در مکرر تکرار می کردند در مواقعی

بود که امر از مرحله‌ای به مرحله بالاتر می‌رسید «ببینید ببینید» (این دو کلمه را حضرت ولی‌ام‌الله غالباً در بیانانشان ذکر می‌فرمودند) «ربّ زدنی فیک تحیراً» که در هفت وادی ذکر شده است. اگر ایشان در این جمع تشریف داشتند و دوستان عزیز بهائی را که از الوان مختلف و ادیان سابقه در اینجا جمع شده‌اند نظاره می‌کردند بسیار مشغوف می‌شدند. چقدر به فامیل عزیزشان مفتخر بودند، بخصوص شجاعت و تهود دختر عزیزشان. چقدر سبب شرف ایشان میبود که ملاحظه می‌نمودند که این جمع حاضر برای پیشرفت امر کوشا می‌باشند.

جمال مبارک می‌فرمایند باعمال خود را بیارائید نه باقوال. جناب خادم در طول حیات عمل به تعالیم نمودند و با از خود گذشتگی و تواضع خدمت بامر جمال مبارک نمودند. زمانی خبر به محفل ملی رسید که عده‌ای از بومی‌های امریکا در قسمت داکوتای جنوبی با امر اقبال نموده‌اند ما با جناب خادم تماس گرفتیم و متوجه شدیم که ایشان مریض می‌باشند بعد از مدتی کوتاه تلفن دفتر محفل ملی بصفا در آمد و آن جناب خادم بودند ذکر کردند که متوجه شدم شما مایل بودید با من تماس حاصل کنید. من چه خدمتی می‌توانم برای شما انجام دهم. ذکر شد می‌خواستیم درخواست کنیم شما با دوستان عزیز در داکوتای جنوبی ملاقات کنید اما متأسفیم که شما مریض می‌باشید، جناب خادم در جواب گفتند شما محفل ملی هستید. البته خواهیم رفت. در حقیقت ایشان یک رابطه خصوصی با دوستان بومی امریکا داشتند. من قبلاً متذکر شدم که ایشان عمل به تعالیم می‌نمودند.

در اول آشنائی با ایشان رابطه ایشان با همسرشان بسیار جلب توجه مرا کرد. مطمئن هستم که دستور جمال قدم را در باره تساوی حقوق رجال و نساء بیشتر از هرکس که تابعال می‌شناسم به تمامها اجراء می‌نمودند و بآن عمل می‌کردند.

یکی از خصوصیات برجسته ایشان صبر و شکیبائی و تحمل اختلافات نوعی و فکری سالم در مسائل امر بود. دیدن این مرد

متشخص ایرانی در جلسه جوانان که به موزیک بلند و مدون Rock and Roll آنها گوش بدهد و با تبسم بفهماند که با تفریحات سالم موافق است بسیار جالب و تماشایی بود و تمامی توجهش باین باشد که اگر این جوانان پرچم امر را در دست دارند و تملتی که در اثر تعالیم امر ایجاد می شود بجلو می برند و اگر بکلمات خدا متستک و مطیع اوامر امر هستند برقصند و بخوانند و احساسات خود را بهر نحوی که می خواهند انجام دهند مانعی نیست.

اگر ما فقط غم عمیق خود را تبدیل به عمل در خدمت امرالله نمائیم روح کسانی را که از بین ما مفارقت کرده اند شاد و مسرور نموده ایم.

خانم دانا کینگ Donna King با تلاوت کلمات مکنونه و صدای دلکش و شیرینش همراه با پیانو قلوب جمع را آرامش بخشید.

پس از آن دکتر رابرت هندرسن منشی محفل ملی امریکا از نامه جناب خادم به محفل ملی چند سطری را بنظر حاضرین در جلسه رساند و پس از آن چنین ایراز نمود:

تعجب نیست که ما آنقدر جناب خادم را دوست می داشتیم و آنقدر به شخصیت ایشان احترام می گذاشتیم حتی صعود ایشان بما روحانیت، شجاعت و راهنمایی عرضه داشت. بطور باورنکردنی در نامه خود تشکرات عمیق خود را بما اعلام داشتند که برای ایشان نعمت بزرگی بوده است که به جامعه بهائیان امریکا خدمت کنند.

محیطی پر از لطف و محبت

جو روحانی و پرشور و هیجانی که محیط مشرق الاذکار را در بر گرفته بود و نفعه مشکباری که گونیا از جنت ابهی میوزید مشام حاضرین در جلسه را معطر کرده بود. پروگرام فوق العاده و مجللی را که محفل ملی امریکا برای عزیزی که از بین ما مفارقت نموده ترتیب داده بودند احساس قدردانی عمیقی

را در قلب من برانگیخت.

دو احساس در من موجود بود یکی درد عمیق روحی برای درگذشت همسرم و دیگری حس آمیخته به احترام برای کسی که تمام دوران زندگی خود را با وی گذرانده بودم و تشکر بی اندازه برای کسانی که در جلسه حضور بهم رساندند و با علاقه مخصوصی همدردی خود را ابراز می داشتند. من بدون نقشه قبلی غفلتاً احساس کردم که باید احساسات درونی خود را از غم و تشکر بدوستان مجتمع در جلسه عرضه بنارم و شخصاً به محلّ خطابه بروم و از دوستان عزیز تشکر نمایم لذا به فرزندانم که در مقابل جمعیت ایستاده بودند ملحق شدم، یکی از بستن و یکی از اتلاّتا، یکی از بنگکاک و دو

دخترم از گراناذا و ویتکا با من همزبان بودند و تشویق نمودند که احساسات خود را با جمع در میان گزارم. من در مقابل حاضرین قرار داشتم با وجود درد و غم شدید یک احساس آرامشی تمام وجودم را فرا گرفت و به من اطمینان داد که هرگز تنها نخواهم بود. هزاران هزار دوستان در عالم امر باضافه اعضاء فامیلم را دارم که در قلب و روانم جا دارند. من و فرزندانم باین نتیجه رسیدیم که تنها تشفی خاطرمان اینست که از اینهمه هم و غم بکاهیم و عشق و محبتی که خادم را از همگان ممتاز می نمود و ما را بآن تربیت کرده بود در زندگی روزمره خود بکار بریم.

بنظرم آمد بشل همیشه که هر وقت با همسرم در مجامع بهائی بودیم با تبسم شیرین مرا تشویق می نمود که وظائف خود را به عنوان معاون ایادی انجام دهم به همین دلیل بود که به محل خطابه رفتم که مطالبیم را به عرض حضار عزیز برسانم. متوجه شدم نه تنها باید خودم و فامیلم را تسلی دهم بلکه از طرف همسرم باید تسلی دهنده کسانی باشم که در این مراسم شرکت کرده اند لذا با قلبی مالا مال از غم دوستان عزیز را خوش آمد گفتم. در مقدمه عهدی که با فامیلم نموده بودم با جمعیت حاضر در بین گذاشتم. با وجودیکه قلوبمان از درگذشت خادم برجسته جمال اقدس ابهی شرحه شرحه بود لیکن ما تمام فامیلم همقد نمودیم که زندگی خود را وقف آستان حضرت بهاء الله نمائیم. عشق و محبتی که وی را از همگان ممتاز می نمود


و ما را بآن تربیت نمود در زندگی روزمره تا آن حد که ممکن است عمل کنیم و خدمتگذار آستان جمال مبارک گردیم.

این تنها تصمیمی بود که می توانست در آن موقع خطیر از هم و غم ما بکاهد. در آن اوقات بسیار حساس احساس نمودم و در خاطرم گذشت که هنوز به من می گوید تمتاً دارم خدا را دوست بداری و ولی امر محبوب را خدمتگذار باشی. البته حال خدمت ولی امر محبوب اطاعت از فرمان بیت العدل می باشد. این کلمه و میثاق الهی است و اطاعت صرفه از بیت العدل اعظم وظیفه هر فرد بهائی محسوب می شود که میتواند سبب رضایت جمال قدم در عالم بالا گردد.

برای تبرک و یتن ذیلاً چند نمونه از دستخط های حضرت ولی امرالله که در حاشیه دستورات منیعه بافتخار خادم مرقنوم فرموده بودند درج میگردد:

۲ آگوست ۱۹۳۷

بیت العدل اعظم
 حضرت ولی امرالله
 دستخط فرموده



بیت العدل اعظم
 حضرت ولی امرالله
 دستخط فرموده

۱۶ دسامبر ۱۹۳۸

بسم الله الرحمن الرحيم
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت

بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت

۲۶ نوامبر ۱۹۳۹

بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت

بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت

۲ جنوری ۱۹۳۹

بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت

بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت
 بگویند که ایامی که در آن گذشت

۲۴ جون ۱۹۳۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اظهار همدردی

پس از صعود ایادی امرالله ذکرالله خادم صدحا تلگراف و نامه به نظم و نثر و پیام که از اطراف و اکناف عالم بهائی، از حضرات ایادی امرالله، دارالتبلیغ بین المللی، اعضاء هیاتهای مشاورین قاره ای، محافل روحانی ملی، محافل روحانی محلی، مهاجرین نقاط دوردست و افراد بهائی از قارزات خسته عالم ارسال شده بود دریافت داشتیم. این اظهار محبت و همدردی در آن لحظات غمناک تسلی دهنده دل داغدار ما بود.

متأسفانه درج همه مندرجات این نامه ها میسر نیست و بنا بر این در اینجا به ذکر تعداد محدودی از آنها اشاره میکنم و از طرف خودم و دیگر افراد خانواده خادم از همه سروران گرامی، جوامع بهائی، دوستان دور و نزدیک و همچنین از یاران عزیزیکه به تقدیم تبرعات کریمانه به صندوق های ملی و

محلی بهائی و مؤتسات عام المنفعه به نام و به یاد ایادی امرالله ذکرالله خادم مبادرت ورزیدند صمیمانه و از اعماق قلب و فؤاد تشکر مینماییم.

از ایادی امرالله، امة البهائ، روحیه خانم

... از درگذشت ایادی عزیز و محبوب جناب خادم عمیقاً متأثقم. وفاداری تزلزل ناپذیرش به حضرت شوقی افندی، دفاع از عهد و میثاق الهی چه در دوران ولایت امرالله و چه سالهای سخت بعد از صعود مولای عزیز بخصوص تا قبل از تشکیل بیت العدل اعظم، خدمات خستگی ناپذیر وی با صبر جمال قدم در مدتی متجاوز از نیم قرن در میادین شرق و غرب فراموش شدنی نیست. مثل بارز و مشعشعی برای اطفال و نواده های خود باقی گذاشت که بر اثر اقدام وی مشی نمایند. مطمئناً پاداش این خدمات در ملکوت ابهی بسیار عظیم است. روح وی از رهائی یافتن از صدمات لطعات این دنیای فانی شاد و مستبشر است. روحیه

از ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن

از خبر صعود ایادی امرالله ذکرالله خادم متأثر و متالم شدید. خدماتش در آسیا و امریکای شمالی، اخلاص عمیق و بی شائبه اش به حضرت شوقی افندی در دوران حیات ولی امر محبوب و در سالهای سخت بعد از صعود جبران ناپذیر و فراموش نشدنی است. از آستان مقدس تمنّا میکنیم که اجر جزیل در ملکوت ابهی به او عنایت فرماید. فروتن

از ایادی امرالله جناب یوگو جیاگری

از درگذشت همسر شریف و محبوب و خستگی ناپذیر شما دلتنگ و آزوده شدم. حضرت شوقی افندی بایشان لطف و مرحمتی مخصوص داشتند. احتیای

مروناکو با من در این تسلیت به تمامی خانواده شریکند. امیدوارم جمال مبارک این غم عمیق و جانسوز را تخفیفی عنایت فرماید.
 یوگو جیاگری

از ایادی امرالله جناب جلال خاضع

... از خبر صعود ایادی برجسته و محبوب امرالله ذکرالله خادم آگاه شدم. از اعماق قلب تسلیت خود را عرضه میدارم. مطمئنم که روح عزیزش در جوار جمال اقدس ابهی، حضرت مولی الوری و محبوب قلبش حضرت ولی امرالله آرمیده است.
 جلال خاضع

از ایادی امرالله جناب علیمحمد ورقا و خانم

... با کمال تأسف خبر درگذشت ایادی محبوب ذکرالله خادم را دریافت نمودم. با تمامی قلب و روان ترفیع مقامات عالیه را در ملکوت ابهی تمنا میکنم امیدوارم بقای عمر برای تمامی فامیل عزیز باشد.
 علیمحمد و روحانیه ورقا

۱۵ نوامبر ۱۹۸۶ از مؤسسه حقوق الله

... از درگذشت ایادی امرالله ذکرالله خادم، کسی که در عالم امر درخشندگی خاصی داشت بسیار متأسفیم. خبر صعود ایشان عالم بهائی را در احزان فروبرد. قلب مشتعش وی مملو از عشق محبوب بود. مجاهدات مستمره اش نمونه بارزی از خدمت به آستان جمال مبارک می باشد. یاران عزیزی که توفیق دیدار ایشان را داشتند با حرارت مفرطی به خدمت امر مبارک می پرداختند. مؤسسه حقوق الله خدمات ذیقیمت ایشان را بیاد می آورد و تأسف از درگذشت ایشان را به سایر مؤسسات امری در عالم

بهائی اعلام می دارد. با عمیق ترین عواطف - علیمحمد ورقا

۱۶ نوامبر ۱۹۸۶ دارالتبلیغ بین المللی

تسلیم عمیق ما را بپذیرید.

عالم بهائی نفس ذیقیمی را از دست داد که ارادت خاص به حضرت ولی امرالله داشت و با عشق و محبت خستگی ناپذیر به خدمت قائم بود حال روح وی از این جهان ناسوت به جهان ملکوت پرواز نمود و از قید عالم جسمانی فارغ و آزاد شد. اکنون از عالم بالا ستم خدمات اجتناب عزیز در تمام عالم بهائی می باشد. با ادعیه و مناجات در مقامات مقلسه ارتقا. روح او را مسئلت مینمائیم. دارالتبلیغ بین المللی

۱۳ نوامبر ۱۹۸۶ جامعه بین المللی بهائی

... بی نهایت از صعود یکی از وجودات ذیقیمت امر جمال مبارک، ایادی امرالله ذکرالله خادم متأسفیم. در عین حال شادمانیم که سالهای سال خاطرات بسیار ذیقیمت از این خادم آستان حضرت بهامالله در دست داریم که راهنمای ما میباشد. از آستان جمال مبارک خواستاریم که روحیه قوی و ایمان وی را به ما عنایت فرماید تا بتوانیم با اجرای خدماتی که در پیش داریم موفق گردیم. جامعه بین المللی بهائی

۱۶ نوامبر ۱۹۸۶ هیات مشاورین قاره ای آسیا

... از صعود اوکین ایادی امرالله که از یاران شرق آسیا دیدن نمود سوگواریم. دینار وی به دستور حضرت ولی امرالله در اوائل نقشه دهساله نصب گردید. وی مثلی عالی از قوت ایمان، وفای به عهد و پیمان و عشق و اطاعت از

فرامین حضرت ولی امرالله بود. سفرهای متمادی و بلاانقطاع وی شوق و عشق به امر الهی را به ما ارزانی داشت. عمیق ترین تسلّی و همدردی خودمان را از فقدان اسفناک نفسی که منتخب حضرت ولی امرالله بود ابراز میداریم. محبت خالصانه و خاطره اش برای همه اعضا این هیأت گرامی است. مشاورین قاره ای آسیا

۱۸ نوامبر ۱۹۸۶ از هیأت مشاورین قاره ای آمریکا

... برای تصدای از ما که از موهبت زیارت حضرت ولی امرالله محروم بوده ایم، جناب خادم با عشق عمیق و ارادت خاص خود خاطره ولی عزیز امرالله را در قلب ما زنده نمود. این خدمت گرانبها در جمع ما بخصروص زمانی که امر جمال مبارک به فتوحات عظیمی نائل آید و جلال و عظمتش هویدا گردد و مدنیت جهانی که حضرت شوقی افندی به آن اشاره فرموده اند ظاهر شود مستمراً ادامه خواهد یافت.

... جناب خادم با عشق خدمت به آستان حضرت شوقی افندی تمامی قلب ما را مستخر کرد و عشق و احترامی پدیدار نمود که هرگز فراموش نشود. جناب خادم متوجه الطاف جمال مبارک بود و بنظر میرسید که دانمأ در حال راز و نیاز و مناجات با حضرت بی نیاز است. ادعیه دانی ما بدرقه راه شما است.

تحیت گرم و مشتاقانه ما را بپذیرید. روت پرینگل

۶ دسامبر ۱۹۸۶ از مشاورین قاره ای منطقه پاسیفیک

... هر زمان نام ایادی امرالله ذکرالله خادم را به یاد می آوریم، محبت عمیق، معلومات مفروض، ثبات در امر و دفاع از امر مبارک که جزء صفات خاص وی بود قلوبمان را تابناک میکند.

هدایت شایان تقدیر وی در انتشار امر جمال اقدس ابهی هرگز فراموش نشود.

بخوبی میدانیم که تا چه اندازه مدیون ایشان و سایر حضرات ایادی امرالله می باشیم که پس از صعود مولای مهربان و قبل از تشکیل بیت العدل اعظم الهی امر مبارک را حفظ و حراست فرمودند. ما مشاوران قاره ای در ساموا گرد آمده ایم و برای ارتقاء روح آن ایادی عزیز امرالله دعا میکنیم. با اشواق قلبیه جوی استیونس

۱۲ نوامبر ۱۹۸۶ از محفل روحانی ملی کانادا
... از صعود ایادی عزیز امرالله، منافع خستگی ناپذیر عهد و میثاق الهی، دانشمند شهیر، دوستدار شفیق وفادار و خادم امر حضرت بهابالله بی اندازه محزون شدیم. از درگاه جمال قدم تننا میکنیم که روح خالص و تابان وی را در ملکوتش ترفیع عنایت فرماید. محفل روحانی ملی کانادا

۱۵ نوامبر ۱۹۸۶ از محفل ملی و یاران بهانی وست ایندیز

... با قلبی محزون از درگذشت ایادی عزیز امرالله ذکرالله خادم برای ارتقاء روح پرفتوحش دعا و مناجات مینمائیم.
محفل ملی و دوستان در گرانا

۱۵ نوامبر ۱۹۸۶ از محفل روحانی ملی آلاسکا

... از درگذشت ایادی محبوب امرالله ذکرالله خادم غرق احزان شدیم. دیدار سالهای قبل ایشان از آلاسکا همواره در ممت نظر میباشد. شخصیت آرام و با محبت ایشان قلوب اهتاء را از پیر و جوان مجذوب خود نموده و خاطره آن دیدارهای ذیقیمت همواره در قلوب ما باقی است.

محفل روحانی ملی آلاسکا

قسمتی از مرقومه یکی از محافل روحانی عربستان

... از خیر صعود حضرت ایادی معزز امرالله جناب ذکرالله خادم، سرّوح فداکار و خستگی ناپذیر امر جمال قدم که خدمات و زحماتشان مشحون از فداکاری و معرفت و فنا بود و تا آخرین ایام حیات همچنان ادامه داشت، قلوب جمیع یاران در سراسر جهان خاصه مهاجرین عربستان قرین حزن و اندوه است.

... در این لیلۀ لیلا یاران و مهاجران عزیز، کَلّ بیاد آن روح پرفروش به دعا و مناجات برخیزند و با کمال تضرّع و تبَتّل ارتقاء روح پاک آن متصاعد الی الله را در ملکوت ابهیّ مسئلت نمایند ... طاهره سعادت

۲ نوامبر ۱۹۸۶ از اجتای پایوا نیو گینی

از فقدان ایادی امرالله جناب خادم بی اندازه متأثریم. ما با تماسی اجتای جهان در دعا و مناجات شریکیم و خوشوقتیم که ایشان به محبوب حقیقی خود حضرت ولیّ امرالله ملحق شدند.

قسمتی از اشعاری که در رشای ایادی جلیل امرالله جناب ذکرالله خادم سروده شده:

... وجود نسادری نفس جلیلی	به میسدان محبتت بی مثیلی
بسوی طلعت محبوب بشتافت	که در ملک جنان فیض لقا یافت
کنون وارست از این عالم خاک	مکان فرمود اندر مکنم پاک
بود چون هجر خادم آتش تیز	سروده بلبل این شعر غم انگیز
	کویت نوامبر ۱۹۸۶ بلبل معانی

... ای خادم امر حسّی سبحان فرخنده ستاره درخشان

خالی ز تو صدر محفل ماست	یاد تو همیشه در دل ماست
فارغ ز متاعب جهانی	اکنون که به ملک جاودانی
مارا ز دعا مکن فراموش	از خمر لقا چو میکنی نوش
ع. بشیر الهی	

ز ملک ادنیٰ پرد فراتر	شنیدم این غم که آن کبرتر
به پای شوقی مگر نهد سر		به اوج اعلیٰ همی کشد پیر
وصال محبوب برای دانم		که بسودش این آرزو مدام

جناب خادم جناب خادم

جناب خادم جناب خادم

۲۴-۲۵ نوامبر ۸۶ شیکاگو

بدرالتین باستانی حصارى



مدافع شجاع و خستکی ناپذیر امر الہی، اہادی اسرافہ ذکرافہ خادم



مراسم تشییع ابدی امراه ذکرانه خادم در اسکوتی اینیونی ۱۹۸۶



باشقار جمعی از بومیان امریکا در حضیره القدس ولست . ۱۹۸۰



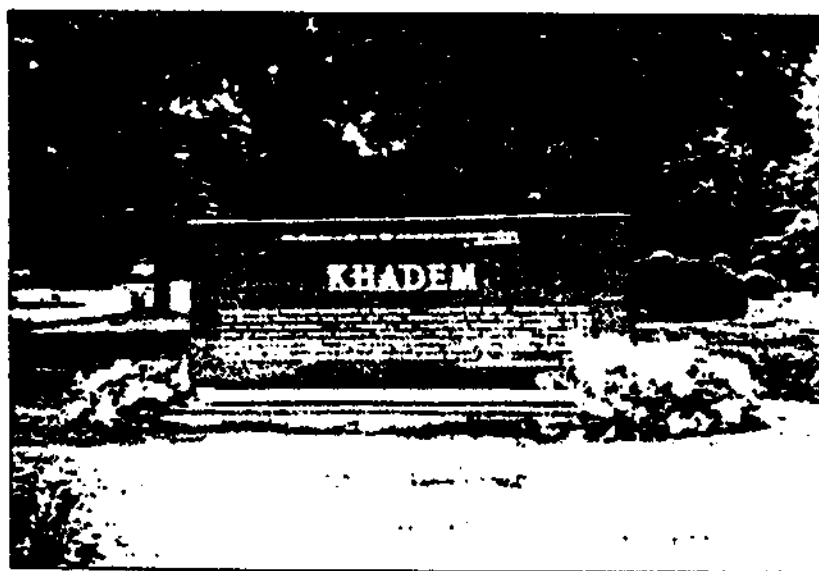
بافتاق عده‌ای از بومیان بهائی آمریکا



مدرسهٔ نایبانه در مونترآل کانادا



بافتاق عهده‌ای از احیاء در دالاس تکراس



آرامگاه اهدای اسرافه ذکرانه خادم، مورریال پارک اسکونی ایلینوی



ایادی اسرافه و جاویدخت خادم، ۵۰ سال خدمت در امر مبارک



بشفاق ماریون لیتل، مهاجر ثابت قدم ایتالیا ۱۹۵۲

گذشته آماده کنید. شما باطرف نگاه کردید و چون زائری ندیدید برای خود اذن تشرّف خواستید، اجابت فرمودند. شما این خواب را به این تعبیر کردید که عنقریب این جهان فانی را ترک خواهید کرد و بوصول محبوب بی همتای خود در عالم بالا فائز خواهید شد. جمال مبارک را شکر نمودید که زمانی این خاکدان ترابی را ترک خواهید کرد که به چشم سرشاهد فتوحات باهره و انتصارات جلیله امر مبارکش هستید. امر مبارکی را که با تمام وجود و در تمام دوران حیات در خدمتش کوشا بودید بساحت قدسش مناجات کردید که اخلافتان در خدمت امرش عاشقانه قیام کنند. آن روزها هرچه کوشیدیم شما را قانع کنیم که رویای شما تعبیر دیگری غیر از ترک این جهان فانی دارد موفق نشدیم. شما همچنان مصرانه تأکید میکردید که ایّام زندگیتان در این جهان معنود است.

اوایل ماه آگوست متوجه شدیم که پشت درد شما نتیجه ابتلا به بیماری سرطان میباشد. از آن پس بستری شدید. در دوران بیمارستان بکرات از محلّ اقامت خود بستن به شیکاگو سفر کردم تا هر اندازه ممکن است در اواخر ایّام حیاتتان با شما باشم. پدر عزیزم نمیدانید که گذراندن ایّام با شما برای من چه موهبتی بود. در این دیدارها مسرت شما تنها آرزویم بود لبخندتان تسلی دهنده قلب دردمندم بود. در این ملاقات ها کوششم این بود که آرام بخش مادر عزیزم باشم تا اینقدر غمزده و ملول نباشند. در یکی از این دیدارها مادر عزیزم به ما گفتند که از همان وحله اول که به شما نظر انکنندند به شما دل باختند و اکنون پس از گذشت قریب پنجاه سال بهمان شدت بلکه بیشتر دوستتان دارند. شما دو نفر مانند یک روح در دو بدن بودید. ازدواجتان ازدواجی افسانه ای بود. پدر عزیزم حقیقتاً چقدر خوشبخت بودید که از حمایت و عشق چنین خانمی برخوردار بودید. بیاد دارید که چگونه ولّت امر محبوب در آخرین تشرّفمان مادر عزیز را تحسین کردند و به ایشان فرمودند «شما معاون و مساعد جناب خادم هستید.»

در این دیدارها اغلب میگفتید که امید دارید همه ما در خدمت امرش ثابت و راسخ باشیم. پدرجان مطمئن باشید تا جان در بدن داریم در سبیل این

میراث روحانی خود جانفشانی میکنیم و عزیزش میداریم. در دوران حیات بسیاری از الواح و آثار مبارکه را از حفظ میدانستید. در یکی از این دیدارها برای خوشحال کردنتان به شما گفتم که برایتان یکی از آثار مبارکه را از حفظ میخوانم به شرط آنکه مأخذ آن را برایم بگویند. شما بسیار از این مزاح مسرور شدید و با لبخند پدرانهای که حاکی از این بود که این شیطنت را پذیرفته‌اید با این امتحان موافقت کردید. هیچیک از دیگر افراد فامیل با شما اینگونه مزاح نمی‌کردند. اثری که برای شما خواندم قسمتی از کتاب مستطاب ایقان بود که در حین نزول آن گویی حضرت بهاءالله از جمال و جلال امر خود به حیرت آمده با انجذاب و شوقی فوق‌العاده زبانی و سطوت آنرا بیان می‌دارند، در این اثر جمال مبارک می‌فرمایند:

الله اکبر بیان که به این مقام رسید راتحه روحانی از صبح صدانی مرود نمود و صبای صبحگاهی از مدینه سبای لایزالی وزید به قسمی که اشارتش جان را بشارت تازه بخشید و روح را فتوحی بی اندازه. بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بیشتر بیکران از آن یار بی نشان آورد که خلعت ذکر از قه لطفش بسی قاصر است و ردا. بیان از قامت منیرش بس کوتاه. ... الطاف به مقامی رسیده که جعل قصد نافه مشک نموده و خفاش در مقابل آفتاب مقرر گزیده مردگان را به نفخه حیات از قبور جسد مبعوث نموده و جاهلان را بر صدر علم منزل داده و ظالمان را بر فراز عدل محلّ معین نموده و عالم هستی به جمیع این عنایات حامله گشته تا کی اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان از پا افتاده را به کوثر زلال محبوب رساند و گمگشتگان صحرای بعد و نیستی را به سرادق قرب و هستی معشوق فائز گرداند ...

باری نه چنان سدره عشق در سینای حبّ مشتمل شده که به آبهای بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد. عطش این حوت را بحدود نشانند و این سمندر ناری جز در نار روی یار مقرر نگزیند. پس ای برادر سراج روح را در مشکوة قلب به دهن حکمت برانروز و به زجاج عقل حفظش نما تا نفس‌های انفس مشرکه آنرا خاموش نکنند و از نور باز ندارد.

شما بسیار از استماع این اثر مبارک مشعوف شدید و در دیدارهای بعدی حتی تا روزهای اخیر حیانتان از من می‌خواستید که این قسمت از کتاب مستطاب ایقان را برایتان مجدداً بخوانم. گاهی به قدری از زیبایی کلام مبارک به شوق می‌آمدید که پی‌درپی می‌گفتید «به‌به». بدیهی است که به خاطر شرایط موجود خواندن این اثر همیشه مرا متأثر می‌کرد. اکنون هم که دیگر با ما نیستید هرگاه در خلوت سرای خود این اثر را زمزمه می‌کنم صورت ملکوتی شما و لبخند پدرا نه‌تان در مقابل دیدگان اشگیارم پدیدار می‌گردد و به‌به‌هایتان را بگوش سر می‌شنوم.

در طول این دیدارها خاطرات خود را راجع به مؤمنین اولیة امر، خانواده، اوضاع امری، مصائب و تضییقات وارده بر اجزاء در دوران طفولیتتان برای ما بازگو میکردید. داستان آنکه چگونه مسلمانان متعصب و جاهل و کودکان شرورشان در کوچه پس‌کوچه‌های طهران به شما و اطفال بهائی آزار می‌رسانند برایمان می‌گفتید. خواهر عزیزم ژنا این خاطرات را در دستگاه صوتی خود ضبط میکرد چه که بی‌شبهه این خاطرات واجد اهمیت تاریخی بسیار است. هرگاه که راجع به تغییرات اجتماعی که در دوران حیات شما اتفاق افتاد فکر می‌کنم درود بر روح پرفتوحشان می‌فرستم که چگونه انقلابات و تبدلات و حوادث زمان خود را با متانت و ایمان راسخ تحمل کردید. دوران طفولیت را در یکی از عقب‌مانده‌ترین و قشری‌ترین جوامع دنیا سپری کردید و پایان زندگی را در پیشرفته‌ترین مراکز علمی و صنعتی دنیا گذرانید. این تغییرات زمان ابتدا در روح پرفتوحتان و عزم راسختان در خدمت بامر جمال مبارک اثری نگذاشت.

پدر عزیزم در آخرین ماه‌های زندگی گاهی برایمان سخن می‌گفتید. گاهی از من می‌خواستید از آثار امری برایتان بخوانم و گاهی با صدای ملکوتی خود برایمان تلاوت الواح می‌کردید. پی‌درپی می‌گفتید «یا بهاء» تا آخرین نفس نام محبوب ابهی و ولی امر نازنینش را بر زبان داشتید. به‌یاد دارید در یکی از دیدارها با گفتید قلبتان سراسر مملو از عشق همه است و همچنین می‌گفتید همیشه با صداقت رفتار نمودید حق هیچکس را پایمال نکردید.

حقیقتاً باعث نهایت آرامش است که انسان با چنین اطمینان خاطری این دار فانی را ترک کند.

خاطرات پرارزشی از دوران حیاتتان دارم. به خاطر می آورم که هرگاه هیکل مبارک حضرت ولی امرالله مأموریتی به شما رجوع می کردند با شور و نشاط فوق العاده آنرا باتمام می رسانیدید. استقامت تزلزل ناپذیرتان را به یاد می آورم. هنگامی که متوجه میشدید مصالح امریه در معرض خطر است با استقامت فوق العاده در مقابل دوست و دشمن ایستادگی میکردید. عشق و خشتان را به یاد می آورم. امیدها و ضعف ها و بیم هایشان را به خاطر می آورم. بیاد می آورم که چندراز صعود مبارک حضرت ولی عزیز امرالله دلشکسته و محزون شدید. دیگر آن خنده ها و قهقهه های جوانی با پایان عمر بر لبانتان نقش بست ولی همچنان عاشق سرگشته تا آخرین لحظات حیات مطیع محض جزئی ترین اوامر و نصوص مبارکش بودید. حیرانی و سرگشتگیان را از خبر ارتقاء به مقام ایادی امر همچنین به یاد می آورم که چگونه مستمعین خود را با داستان های عشق محبوب مسحور و سرمست می کردید. چگونه با صدای رسا و فاخر ادبیات عرفانی فارسی و آثار امری بخصوص آثار مهیمن ولی امر عزیز را می خواندید و چگونه متون پرابهتی را که با آنهمه شکوه می خواندید ارکان وجود مرا به لرزه می آورد و روح جوان مرا در فضاهاى پرشور روحانی به پرواز می آورد. به یاد دارم که با چه ابهتی خطبه افتتاحیه لوح ۱۱۳ بدیع حضرت ولی امرالله را تلاوت میکردید. اغلب بیادتان این خطبه را می خوانم چه که سرتاپای وجودم را مملو از شوق و انجذاب میکند و در مقابل دیدگان اشگبارم صورت ملکوتیان پدیدار می گردد. در سال ۱۹۸۴ برای معالجه طبیبی به شیکاگو آمدم. شما تنها در آپارتمان مسکونی خود بودید. مادر مهربان برای انجام برخی از وظائف امری خارج از شهر بودند. با نهایت عطفوت مرا پذیرفتید. سراپا شور و عشق و هیجان بودید چه که نسخه ای از دیوان کیمیا صحت لاری را یافته بودید و به شعری در مثنوی او برخوردده بودید که با زبانی بسیار شیوا جزئیات ملاقات اول من آمن صلاً حسین بشرویه را با محبوب اعلای خود در آن

شب تاریخی لیلۃ القدر ۱۸۴۲ پیش گزنی کرده بود. چقدر به شوق آمده بودید و با چه هیجانی قسمت های مختلف شعر و لطائف آن را که حاکی از آن گفت و شنود تاریخی بود به من نشان می دادید. حرکات دستان حالات نگاهتان و شعر خوانی پر شورتان حاکی از طیران روحتان در دنیاهاى پرجذبه روحانی بود. وقتی آن اشعار را با آن حالت می خواندید حالت کودک معصومی را داشتید که سراپا شوق و هیجان بود. به یاد دارید چقدر از این قسمت از شعر لاری لذت می بردید. در این قسمت لاری از عاشق سرگشته که در وصال معشوق از جان خروشیده خواهشی دارد:

چون ز پاسخ دادش پرداختی	هرچه فرماید جوابش ساختی
اندک اندک آتی از پیرامنش	نرم نرم آویزی اندر دامنش
دامنش چون گشت دست افشان تو	آن زمان دست من و دامان تو
گر بگیری دامن از من های های	گیرمت در حشر دامن وای وای
چون کنی عزم وداع دلبرم	تحفه ای از حضرتش آری برم
می نخواهم تحفه ای جز یک دو تار	از مَظَرَا طَرَّة طَرَار یار
یا شیمی از گل آن بوستان	یا کفی از تربت آن آستان

پس از خواندن اشعار لاری مقاله ای که راجع به بیت مکرم شیراز نوشته بودید و در آن با نقل کردن شعر لاری باو ارج داده بودید به من نشان دادید. پندر عزیزم خود میدانید که استاد ادبیات فارسی بودید و این مقاله شما حقیقتاً شاهکار نویسندگی بود. سبک آن و لطائف معانی و دقائق آن بالاتر از همه عشق سرشاری که این نوشته از آن سالامال بود اثر عمیقی در روح من گذاشت. متوجه شدیم که ساعت ها با هم به شعرخوانی گذرانده بودیم. چقدر آنشب زیبا و لذت بخش بود. ایکاش شب های بیشتری بدینسان با هم گذرانده بودیم.

حافظه شما فوق العاده بود می توانستید برای ساعت ها آثار امری را از حفظ تلاوت کنید و برخی اشعار عرفانی فارسی را زمزمه کنید. از اوان طفولیت مفتون اشعار و آثاری بودم که از حفظ می خواندید و همیشه از ذوق ادبی شما

لذت می بردم. با وجود اینکه بر حسب ظاهر به قوت حافظه خود نمی بالیدید ولی میدانم که در باطن بسیار از این نعمت خداداد مشغول بودید. شما و مادر عزیزم را با ماشین به شهر مجاور برای ایراد سخنرانی در یکی از جلسات بهانی بردم. به یاد دارید که شوخی کتان حافظه شما را مورد امتحان گذاشته از شما خواستم که تمام اشعار صحبت لاری را که آنقدر دوست داشتید از بر بخوانید. شما با لبخند پدران خود که حاکی از رضایت از این شیطانی من بود از من خواستید که خودم بخوانم و من مانند طفل صغیر فوراً اطاعت کردم. بسیار از این شعر خوانی لذت بردید چه که می دانستید این شعر را به خاطر آن حفظ کرده بودم که شما آنقدر آن را دوست داشتید. این شعر را مجدداً در جلسه تذکری که بعد از به خاک سپردن پیکر عزیزتان برگزار شد برای حاضرین خواندم چه که مانند تشرّف ملاحسین بحضور محبوب اعلایش گویای تشرّف ابدی شما بحضور ولی امر محبوتان بود.

از ایام صباوت به یاد دارم که فقط یک هدف محور زندگیتان بود و آن لطف و رضای محبوتان حضرت ولی امرالله شوقی افندی رتانی بود. بدیهی است که محبوتان محبوب همه ما بود. چندین بار در دوران صباوت برای تشرّف به آستان مقتش و جمال ملکوتیش مرا با خود همراه بردید. من هفده ساله بودم که شما و مادر عزیز مجدداً و برای آخرین بار به اذن لقای مفتخر شدید. خیال نداشتید که مرا در این تشرّف با خود ببرید. من از این بابت بسیار دلشکسته شدم. شما تحتل این دلشکستگی را نداشتید چه که می دانستید محبوب شما محبوب من نیز شده است و من از درد فراقش می سوختم. یک شب که بسیار دلنگ بودم بر حسب تفأل کلمات مکتونه جمال مبارک را باز کردم و به این کلمات مبارک برخوردم:

ای پسر هوی - اهل دانش و بینش سالها کوشیدند و به لقای ذوالجمال
فائز نگشتند و عمرها دویدند و به وصال ذوالجلال نرسیدند و تو نادویده
به منزل رسیدی و ناطلبیده به مطلب واصل شدی و مع ذلک به حجاب
نفس خود چنان محتجب ماندی که چشمت به جمال دوست نیفتاد و
دستت به دامن یار نرسید.

قطرات اشک از دیدگانم سرازیر شد و گریبان نزد شما آمدم و این اثر مبارک را به شما نشان دادم بسیار متأثر شدید. قطرات اشک از دیدگان شما هم جاری شد. چند روز بعد جمیع شکلاتی برای من آوردید که روی آن پاکتی بود. آن را باز کردم زیارت آن سراپای مرا شود و شغف گرفت چه که حاکی از اذن تشرّف به خاکپای مولای محبوب بود. چه شیرین گفت شاعر

بر این مژده گر جان فشانم رواست
که این مژده آسایش جان ماست
آیا بامداد ۱۱ مارچ ۱۹۵۲ را بیاد می آورید که جهت عزیمت از طهران به تل آویو به فرودگاه مهرآباد رفتیم. ایام صیام بود سحر را با تلاوت آیات و شنیدن صدای ملکوتی شما که تمام فضای خانه را پر می کرد و مانند مفاطیس قلوب همه اعضای خانواده را مجذوب میکرد شروع کرده بودیم. هنوز هم هرگاه قامت کشیده شما را که رو به قبله اهل بهاء ایستاده و صلوة کبیر را با ندای «یا اله الاسماء و فاطر السماء» می خواندید بیاد می آورم از خود بیخود می شوم.

پس از آنکه هواپیما از فرودگاه درخواست مهماندار برای ما صبحانه آورد و ما مشغول به خوردن آن شدیم زیرا مسافر مکلف به نگهداری صوم نیست. شما از شکستن روزه خودداری کردید من بسیار از این موضوع متعجب شدم. شما حاضر به توضیح آنکه چرا روزه خود را نمی شکنید نبودید زیرا که نمی خواستید ما تصور کنیم که عمل خطائی انجام داده ایم. من در دانستن آنکه چرا روزه خود را نمی شکنید پافشاری کردم. بالاخره به من گفتید که به صوم خود ادامه خواهید داد و با زیارت طلعت محبوب خود افطار خواهید کرد. این اوکین درس من در آداب تشرّف به لقای محبوب، ولی امر جمال مبارک بود. بسیار در روح جوان من تأثیر کرد. چه رسم زیبایی که انسان روزه را با رزق جسمانی شروع کند و با ماندن روحانی وصول به جمال دوست ختم نماید. بعداً وقتی که سوار بر تاکسی به شهر حیفا و سرمنزل مقصود نزدیک می شدیم دامنه کوه کرمل از دور پیدا می شد ملکه کرمل مقام حضرت اعلی و باغ های اطرافش شروع به جلوه گری کردند. شوق و انجذاب و وله و سرمستی شما بدرجه ای رسید که کاملاً از خود بیخود شده بودید.

زبان من از شرح آن فضای روحانی که ایجاد کرده بودید و اثرش در اطرافیان قاصر است. شما ای پدر عزیزم این سفر جسمانی از طهران به حیفا را تبدیل به سفر روحانی کردید.

وقتی تاکسی در مقابل بیت مبارک حضرت ولی امر توقّف کرد و شما در زیبای آنرا دیدید و علامت عبدالجبار عباس را که بر دیوار نصب شده بود و از لابلای شبکه آهنین در حیاط ورودی باغ را مشاهده کردید قطرات اشک چون سیل از دیدگانتان جاری بود. ولی تشرّف ما ببلقاي مبارک روز بعد واقع شد و به محض اینکه به پلکان ورودی بیت مبارک رسیدید کفش ها را بیرون آوردید و همچنان سینه مال از پلدها بالا رفتید و هرکدام را جداگانه بوسیدید. من مانند شاگردی که از استادش درس عشق و شور می گیرد به شما تآتی کردم و تمام رفتار شما را تقلید نمودم چه که می دانستم که شما در اعماق وجودتان می دانستید که این تشرّف را با چه مراسمی باید انجام داد زیرا تشرّف به حضور آیه الله و غصن ممتاز ولی امر حضرت بهمانند بود.

در بالای پلکان و به سمت چپ آن اطاقی بود که هیکل اطهر حضرت ولی امر ما را پذیرفتند. چه خوب بیاد دارم که در خلوت حضورش چشمان به جمال بی مثالش افتاد قیام کرده بودند با تبسم ملیح و لحن ملکوتی فرمودند «خوش آمدید، خوش آمدید»، جناب خاضع در معیت ما بودند و مادر عزیزم که نزد حرم مبارک رفته بودند از اطاق مجاور به ما پیوستند. عظمت و جلال آن محضر به حدی بود که همه از خود بیخود بودیم. ترسم آن بود که تحتل آن جمال و جلال برایمان مقصور نباشد. به یاد دارید پدر عزیزم چگونه همه سجده کنان و سینه کشان دست بدامان مبارکش شدیم و چگونه با کمال ملاحظت فرمودند «جائز نیست، جائز نیست» فرمودند من با شما مصافحه برادرانه می کنم. همان وقت دانستم که آن محبوب بی همتاست.

من چه گویم یک رگم هشیار نیست شرح آن یاری که او را یار نیست همانوقت دانستم که تا آخرین دقائق حیات به عشقش زنده آید و در عبودیتش ساعی و جاهد.

در ایام تشرّف هر روز عصر راننده حضرت ولیّ امرالله ایشان را در قسمت جلر دروودی مسافرخانه شرقی پیاده میکرد و ایشان در حالیکه به طرف مقام اعلیٰ مشی می فرمودند از دور با اشاره لطیف دست خود ما را به حضور می طلبیدند. شما با چنان سرعتی شروع به دویدن می کردید که گویی بازی به سوی ساعد سلطان خود پرواز می کند. من و جناب خاضع به شما تآسی میکردیم ولی دویدن با آن سرعت مشکل بود. در محضرش بفرز لقا و استماع بیانات مهیمنش فائز می شدیم. تو گویی که جبل کرمیل و باغات اطرافش از هیمنه آن بیاناتی که به فارسی فصیح و در نهایت شکوه و جلال ادا میشد به لرزه درمی آمد. هیکل مبارک چنان با فصاحت صحبت میکردند که بی شگّ سعدی و حافظ برای استماع آن حسرت می خوردند. زبان از توصیف آن حالات روحانی، آن وقار و هیمنه هیکل ریّانی و آن رتّه ملکوتی ولیّ امر الهی در جبل کرمیل و در مجاورت مقام اعلیٰ قاصر است.

پدر عزیزم چقدر سعادتمند بودم که در جوار شما به این زیارت نائل شدم و درس عشق و عاشقی را از استاد عشق آموختم و لطائف رموز و دقائق آنرا از او فرا گرفتم. سال گذشته به ما گفتید ولیّ امر محبوب در عالم رؤیا اذن تشرّف دیگری به شما داده میدانستید که رفتنی هستید و سعی می کردید ما را برای این سفر آماده کنید. شش ماه پیش با ما به عزم این تشرّف وداع کردید. این بار تنها سفر کردید. میدانم همان مراسم عشق و عاشقی را که سی و چهار سال پیش به من آموختید در این تشرّف اخیر و جاویدتان تکرار کردید. نی غلط گویم بی شگّ چنین استاد عشقی که شما هستید دقائق جدید و لطائف تازه ای به آن مراسم افزودید و این مراسم را زیباتر از آنچه من در جوارتان دیدم برگزار کردید و به لقای محبوب خود با آدابی زیباتر و شایسته تر واصل شدید.

پدر عزیزم تبریک و تهنیت ابدع مرا بپذیرید چه که از «درد فراق وارheidید و به حضرت یار خود رسیدید» و در خلوتسرای خاصّ الخاصّ او مآوی و مقرّ گرفتید. حال که دست به دامان دوست در بزم حضورید شما را به یاد صحبت لاری میاننازم و رجا دارم که پسر خود را که در تشرّف قبل همجواریتان بود

فراموش نکنید.

دامنش چون گشت دست افشان تو آن زمان دست من و دامان تو



اوکین فرزند اهادی اسرافه و جاریدخت خادم. موزان

ژنا خادم

چگونه پدرم را بخاطر می آورم؟ وی را بیاد می آورم بخاطر عشقی عمیق که پدر محبوبم نسبت به دیانت جهانی بهائی و ولی امر جمال اقدس ابهی داشت. بیادش می آورم بخاطر خدمات موفور و خستگی ناپذیرش به این امر اعظم در این دور مقدس.

بیادش می آورم بخاطر ایمان و عرفان محکم که بر عهد و میثاق الهی داشت. بیادش می آورم بخاطر مهر و محبت موفورش به احتیای عزیز و دوستان جمال قدم. بیادش می آورم بخاطر معلومات عمیق و اطلاعات بی حد و حصری که در باره تمامی ادیان بخصوص این امر مقدس بدیع داشت.

بیادش می آورم بخاطر خضوع و خشوعش نسبت به همه افراد بشر. پیوسته در خاطرم هست و هرگز فراموشش نخواهم کرد.

عشقی که پدرم نسبت به حضرت شوقی افندی داشت و تمامی وجودش را فرا گرفته بود بجهت ایمان و اعتقاد محکمی بود که از ایام کودکی و براهنمانی پدر بزرگوارش به مقام حضرت باب، جمال اقدس ابهی و حضرت مولی الوری کسب نموده بود و در نتیجه در تحت هدایت حضرت ولی امرالله عاشقانه به امر الهی خدمت می کرد.

این علاقه مفراط به حضرت ولی امرالله و خدمت به آستان مقدسش را می توان بخوبی درک کرد زیرا در دوران حضرت ولی امرالله به خدمت قائم شد و به شرف لقا در ایام جوانی فائز گردید. این عشق قابل ملاحظه که لحظه به لحظه قوی تر می شد چنان تمامی وجودش را تحت تأثیر قرارداد که ممکن نبود در حضورش باشیم و آن را حس نکنیم. برای پدرم حضرت ولی امرالله بزرگترین واسطه ای بود که میتوانست وی را با قوه روحانی که منبعث از عشق و ایمان به جمال مبارک بود مرتبط نماید.

زیارت مولای عزیز در عنفوان جوانی تمامی وجود پدرم را تقلیب روحانی نمود. محبت حضرتش در تار و پود وجودش ریشه دوانید، روح و روان وی را بشامه تسخیر نمود. بهمین دلیل ممکن نبود کسی با او مواجه شود و تحت

تأثیر آن قرار نگیرد. این عشق تا پایان عمر در وجودش محل و منزل داشت و هرگز از وی جداشدنی نبود. غالباً در مواقعی که برای گردش و یا تفریح و دیدن دوستان مسافت‌های دراز را می‌پیمودیم پدرم با صدای بسیار جذاب و شیرین اشعار عرفانی که حفظ داشت و مربوط به این ظهور بود را با لحنی بسیار مؤثر می‌خواند. یکی از آن اشعار که بسیار مورد نظرش بود شعری از شیخ محمدبن حسین عاملی دانشمند معروف دوران صفوی مقلّب به شیخ بهائی بود.*

این اشعار حاکی از آرزوی تشرّف به لقای محبوبی یکتا است که نامش بهاء است.

تا کی به تمنای وصال تو یگانه اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه
ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خواهد به سرآید غم هجران تو یا نه
جمعی به تو مشغول و تو غائب زمیانه

هر در که ز من صاحب آن خانه تویی تو هر جا که شدم پرتو کاشانه تویی تو
در می‌کند و دیر که جانانه تویی تو مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو
مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

عاقل به قوانین خرد راه تو پوید دیوانه برون از همه آئین تو جوید
تا غنچه نشکفته این باغ که پوید هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید
بلبل به غزلخسوانی و قمری به ترانه

بلبل بچمن آن گل رخسار نشان دید پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید
عارف صفت روی تو در پیرو جوان دید یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید
دیوانه منم من که روم خانه به خانه

بیچاره بهائی که دلش بر زغم توست هر چند که عاصی است ز خیل و حشم تو است
اصید وی از عاطفت دمبدم تو است تفسیر و گنااهش به امید و کرم تو است
یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

* محمدبن حسین عاملی مقلّب به شیخ بهائی دانشمند معروف دوره شاه عباس صفوی است. مجموعها ۸۸ کتاب و رساله به عربی و فارسی دارد.

این اشعار و اشعار دیگری که در باره جمال مبارک سروده می شد وجود پدرم را به هیجان می آورد و اشعار و الواح محیط خانه ما را تحت تاثیر عمیقی قرار می داد.

من غالباً در حالت جذبۀ روحانی بودم. این عشق مفرط و علاقه به امر الهی و ولی امرش کانون خانواده ما را روشنی می بخشید.

من در چنین محیط دلپذیری بزرگ شدم.

در ایام طفولیت فکر می کردم که این تنها روش زندگی است و در تمام خانواده ها موجود است اما وقتی بزرگ شدم قدردانی من نسبت به محیطی که در آن پرورش یافتم افزون گردید. خانه ما آرام و محلّ عشق و محبت بود و سبب آن والدین من بودند.

مادرم زنی شایان تقدیر است که با همکاری پدرم این روحیه را بوجود آورده و هسته مرکزی خانواده را با عشق و محبت و سازش و از خود گذشتگی تقویت نمود.

این محیطی بود که در آن نیروی روحانی ما تقویت می شد و برای خدمت به آستان مبارک حضرت بهاءالله به هیجان می آمدم و درس عشق و بندگی می گرفتیم. این محلّ یک پناهگاه امن و آسانی بود که از اشکالات روزمره در دنیا به آن پناه می بردیم.

بخوبی بخاطر می آورم که وقتی وارد مدرسه شدم هرصبح یکی از اهدافم این بود که شاید بتوانم مهر و وفا و دوستی را با دوستان جوانم و همکلاسیهایم در میان گذارم شاید بتوانم کمکی به رفع تعصباتی که در جامعه غیر بهائی فراوان بود بنمایم. ولی آنقدر محیط خارج از منزل ناسالم بود که با کمال شوق بعد از ظهر به منزل برمی گشتم که از مزایای زندگی خانوادگی که پر از لطف و محبت بود استفاده کنم و دوبرتبه خودم را برای محیط خارج آماده سازم.

پدر و مادرم زندگی ایده آل داشتند. هیچ کلمه ای که دلالت بر اختلاف و ناراحتی بین آنها نماید استماع نمی شد، پدرم مرد محکمی بود و بخودش اطمینان داشت و احتیاج نداشت با تسلط به همسرش شخصیت خودش را

تثبیت کند. ولی باید گفته شود که با زنی برجسته ازدواج کرده بود که از تمامی قلب دوستش می داشت.

مادرم مصمم بود که زندگی فامیلی را بر حسب تعالیم جمال مبارک که خواست پدرم بود تشکیل دهد وی همیشه کمک فکری در تمام مراحل زندگی برای پدرم بود و او را به خدمت تشویق می کرد. مادرم خود عاشق و خدمتگزار امر بود. اوقاتی که پدرم در تشکیلات امری مشغول بود مادرم در کنار ما بود. هیچوقت مسأله‌ای که توجه به خانواده و یا خدمت به امر کلام مهمتر است در میان نبود زیرا به نظر مادرم این دو بهم مرتبط بودند. خدمت امر مهم بود ولی تربیت اطفال بهمان درجه از اهمیت برخوردار بود و در عین حال از یکدیگر مجزئ نبود. هرزمانی که مادرم در منزل نبود و یا در مسافرت بود مادریزگم خانم روح انگیز جاوید که ایشان را مامان جان می خواندیم جانشین مادرم می شد.

مسائلی که غالباً در منزل ما مطرح بود خدمت به آستان جمال مبارک تحت هدایت تشکیلات امری و مطالعة الراح و آثار مقتسه و بحث در باره ترقیات روزافزون امر در ایران و جهان بود. پدرم غالباً از دلدادگان جمال اقدس ابهی که در امر هجرت و تبلیغ موفق شده بودند صحبت مینمود. از دو شاعر محبوب ایران جنابان نیر و سینا یاد می نمود و در دوران ما از تاماس بریکول و حضرات ایادی امرالله مارشاروت و دروتی بیکر و بسیاری از افراد دیگری که خدمات آنها صفحات تاریخ امر را مزین نموده بود بحث مینمود. این افراد برای پدرم نمونه هائی محسوب می شدند که بایستی بر اثر اقدام آنان مشی نمائیم. غالباً در باره پدر خود جناب میرزا نصرالله صحبت مینمودند که ایشان مدت چهار سال در حضور حضرت عبدالبهاء به خدمت قائم بودند و حضرت عبدالبهاء لقب خادم را به ایشان عنایت فرمودند. پدرم همیشه یاد آوری میکردند که این لقب افتخار این فامیل است باید سعی کنیم که قابلیت خدمت به آستان جمال مبارک نصیبمان گردد.

پدرم غالباً از ایام کودکی خود برای ما صحبت می داشتند و می گفتند که مسلمانهای قشری در منتهی درجه دشمنی و عناد بودند و بهائیان آن زمان

را مورد حمله قرار می دادند. برای اینکه احتیای عزیز از شرّ این تمصّبات برکنار باشند تصمیم گرفتند در خفا با هم ملاقات کنند. بسیاری از احتیای سرشناس و مبلّغین که از اطراف و اکناف برای دیدن می آمدند با همه احتیای ناحیه در محلی جمع می شدند. این اجتماع غالباً در منزل پدری بزرگ جناب میرزا نصرالله که در محوطه حیات باغ بود و با درخانه های اطراف که متعلّق به اجتهاء بود تشکیل می شد. جمعیت مسلمان اطراف برای اینکه از محلّ اجتماع مخفی اجتهاء مطلع شوند بچه های ولگرد متعصّب را در کوچه های تنگ و تاریک و در گذرگاه های پر پیچ و خم برای اذیت و آزار بهائیان مأمور می نمودند و اگر حدس زده می شد که عبور کننده بهائی است او را تعقیب می نمودند تا بدانند محلّ اجتماع آن شب در کجا است. آنوقت بود که صدای فحش و بدگوشی آنان به مقتضات بهائی بلند می شد و غالباً سنگ های خیابان را بطرف خانه پرتاب می نمودند. اگر یک بهائی با این رهگذرهای ولگرد متعصّب مصادف می شد مسلماً نه تنها هدف فحش و ناسزا قرار می گرفت بلکه ممکن بود که جان سالم بدر نبرد. این محلّ مخفی مخصوص صلح و سلام و عشق به آئین جمال اقدس ابهی بود. دوستان یک یک بفاصله وارد می شدند تشنه شنیدن اخبار از مرکز جهانی بودند، مشتاقانه در باره امر و راه های مختلف برای انتشار آن صحبت می داشتند. در مطالعه الواح و آثار غرق می شدند و اگر دستخطی از حضرت عبدالبهاء داشتند سرورشان کامل می گردید. البته باید متوجّه باشیم که خلوص اجتهاء بدرجه ای بود که قبل از خواندن الواح و آثار و مکاتیب حضرت عبدالبهاء اولّ خود را آماده مینمودند، دست و صورت خود را شسته و وضو می گرفتند تا بتوانند آنطور که باید و شاید به زیارت آثار مبارکه بپردازند.

تمام این وقایع در محلی اتفاق می افتاد که نسبتاً تاریک بوده و روشنائی آن با یک شمع تأمین می شد ولی قلوبشان مشتعل و متوّد بانوار جمال اقدس ابهی بود.

این جمع کوچک از عاشقان جمال ابهی قهرمانان تاریخ اولّ امر بودند چه مرد و چه زن در خفا راجع به صلح جهانی و وحدت بشر صحبت می داشتند.

چقدر افکارشان با افکار آن دور و زمان متباین و متناقض بود. اثراتی که این مسائل در آن محیط برای شرکت کنندگان داشت غیر قابل تصور و ادراک است. ساعاتی بود بسیار قیمتی و ارزنده. از چنین جمعیتی بود که مؤمنین اولیه امر به وجود آمدند. آنان کم کم آن پناهگاه روحانی را رها کرده و در همان کوچه ها و محل های نامطلوب مورد بلایای جسمانی قرار گرفتند و چون در حالت جذب و شور بودند به بلایای جسمی واقعی نگذاشته مردم را به امر بهاء خواندند و جامعه بهائی را حیات جدید بخشیدند.

من در دوران طفولیت متوجه شدم که هر چند یکبار دوباره آن نوع تعصبات مذهبی که پدرم درباره آن صحبت میکرد تجدید میشد. باوجودیکه بهائیان بیشتر از قبل از مزایای زندگی و آزادی برخوردار بودند ولی تکرار این وقایع بسیار بستگی به کسانی داشت که در مملکت صاحب نفوذ و قدرت بودند. اگر مایل بودند که توجه عوام و توده مردم را از مسائل واقعی مملکت و فعالیت های مخرب که در تحت نظرشان اجرا می شد مخفی بدارند بهائیان عزیز را وجه المصالحه قرار می دادند.

به طور وضوح بیاد می آورم در چنین دورانی عاشقان جمال ابهی گرد هم در خانه های اجزاء در نقاط مختلف شهر جمع می شدند تا آسایش خیال و تقویت روحانی حاصل نمایند. این دیدارها تسلی خاطر و نشاط روحانی به آنان بخشیده و آنها را برای مقاومت در مقابل دشواری ها آماده می ساخت.

جو روحانی این ملاقات ها مرا به یاد جمعیت های بهائیان اولیه در زمان کودکی پدرم می انداخت که همانطور که برابمان تشریح کرده بودند از زمان بچگی با این گونه دشمنی ها روبرو شده بودند. به همین دلیل اگر موقعیتی بدست می آمد می توانستند با تجربیات دوره طفولیت و جوانی خود مرهمی بر زخم دل این ستم دیدگان درگاه جمال ابهی بنهند و با آنان با سوز دل تبتل و تضرع به درگاه جمال قدم نمایند. در منزل والدین من و عده ای از اجزاء همیشه باز بود و از مدعوین و یا دوستان که میل ملاقات داشتند پذیرائی میشد. وقتی جلسات در منزل ما بود واقعاً لذتشی برای ما پیش از

حده بود زیرا بعد از فعالیت های روزانه مدرسه و حاضر کردن صواحه درسی برای روز بعد آنوقت اجازه داشتیم که از زیارت دوستان عزیز بهره مند شویم. الواح و مناجاتها که با الحان خوش تلاوت می شد برای همیشه در قلوبمان منقوش می گردید.

نوشتن این اوراق خاطراتی از گذشته را به نظرم می آورد که هیچ چیز با ارزش دیگر با آن برابر نیست. بسیار نادر بود که در ایام هفته از این جلسات روحانی چه کوچک و چه بزرگ محروم باشیم. اشخاصی که مدعو این جلسات بودند از تمام طبقات اجتناب بودند، چه تحصیل کرده و چه عامی، چه با قدرت و چه من دون آن، چه با جاه و جلال و چه با فروتنی و سادگی. مسائل طبقاتی ابداً مورد بحث نبود. فقط ایمان به جمال مبارک مطرح بود و بس. تمام مدعوین با عشق و احترام و محبت رویرو بودند. این خود نمونه ای از وحدت نوع بشر را مجسم می نمود.

این شور و عشق و علاقه به معاشرت با تمام کسانی که از هر لحاظ شیفته و فریفته امر بودند در زمان کودکی اثرات ذیقیمتی برایم به جا گذاشت.

وقتی به سن بلوغ رسیدم و با افراد غیر بهائی عادی و به ظاهر مذهبی در ایران آشنا شدم متوجه شدم که طرز فکر و رفتار آنان با بهائیان بسیار فرق دارد. وقتی بزرگتر شدم و مطالعات بیشتری درباره ادیان نمودم به این نتیجه رسیدم که دیانت بهائی برای بشر امروز بوجود آمده است. تعالیمش وحدت عالم انسانی، صلح عمومی، رفع تعصبات نژادی و مذهبی است. اساس محبت و دوستی با جمیع نوع بشر می باشد. دارای مفاهیم تازه است و صرفاً شامل یک سری از قواعد و قوانین نیست که بر مؤمنین تحمیل شده باشد بلکه هر فردی مسئول شخص خود می باشد. هر کس می تواند با مطالعه الواح و آثار و تعالیم این ظهور با عشق و قدرت روحانی به انجامش بپردازد. در این صورت است که اجرای قوانین امر مهیج و شادی بخش است.

هر روز پدرم با صوت شیرین و جذاب مناجات های جمال اقدس ابهی و حضرت مولی الوری را با لحنی ملکوتی تلاوت می نمود. غالباً صبح ها با صدای مناجات پدرم در اطاقی که چسبیده به اطاق خوابم بود از خواب بیدار

خاطرات

میشدم. وی بعد از مناجات صلاة کبیر را با آن صدای رسا و روحانی عاشقانه تلاوت میکرد. تا امروز هنوز خاطرة آن صلاة کبیر با آن صدای شوق انگیز در قلب و روانم جا دارد و هرگز فراموشش نخواهم کرد که با چه قوت و نیرو استغاثه می نمود و به آستان جمال مبارک متوسل میشد:

«یا مقصود العالم و محبوب الامم ترانی مقبلاً الیک منقطعاً عتاً

سواک . . . »

یکی از مواقعی که هرگز از خاطرم نمی رود ایام روزه می باشد. در آن ۱۹ روز ما همه اعضاء فامیل شریک در خواندن دعا و مناجات ایام روزه بودیم. این یکی از مهم ترین خاطرات دوران خردسالی و جوانی من می باشد. همه افراد فامیل قبل از سحر بیدار می شدیم و با صدای الواح و مناجات محاط بودیم و به مناجات هائی که پدرم از اعماق قلب تلاوت میکرد گوش میدادیم بخصوص قسمتهائی که تکراری بود در غالب صبح ها دسته جمعی می خواندیم و از این کار لذت روحانی می بردیم و برایمان فراموش شدنی نبوده و نیست.

«ترانی یا الهی متمکناً باسمک الاقدس الانور الاعز الاعظم العلی

الابهی و متشبتاً بذیل تشبث به من فی الاخره و الاولی»

واقعاً سحرهای ایام روزه شیرین ترین اوقات زندگی ما بود. البته بعد از دعای سحر از صبحانه مفصل برخوردار بودیم. درست بیاد دارم وقتی منزل را برای تحصیل ترک کردم در خوابگاه دانشکده ووستر Wooster در ایالت اوهایو سحرها از خواب بیدار می شدم، مقداری نان که از شب قبل باقی مانده بود به عنوان سحری می خوردم و چشمهایم را می بستم و صدای مناجات پدرم را در قلبم بیاد می آوردم آنقدر برایم مجسم میشد که در اعماق قلبم می شنیدم. هنوز هم تمام سحرهای ایام روزه این تجربه برایم تکرار می گردد.

تعطیلات امری در ایام کودکی من بسیار ذیقیمت بود زیرا با اجازه اولیای مدرسه در منزل می ماندم هم از رفت و آمدهای عنیده دوستان بهائی برخوردار بودم

و هم در جشن‌های مخصوصه که به مناسبت هریک از ایام تشکیل می‌شد شرکت می‌کردم. حقیقتاً خود را در حلقهٔ جمعی میدیدم که عاشقانه بدور یکدیگر حلقه می‌زدند. سال‌روز تولد جمال اقدس ابهی، حضرت اعلی و سه روز ایام رضوان که روزهای جشن و شادی بود برای ما اطفال بسیار شغف انگیز بود. وقتی بزرگتر شدم در شب‌های صعود هم شرکت می‌کردم. درست بخاطر دارم که شب‌های صعود با دوستان نزدیک که در یک ناحیه سکونت داشتیم تا صبح بناجیات و تذکّر می‌گذرانیدیم و در جمع بزرگترها قرار می‌گرفتم این خودش مزیت خاصی بود. موقع حساس برای من وقتی بود که همگی روزه قبله می‌ایستادیم و زیارت‌نامه در ساعت صعود تلاوت میشد. جمعی خود را در عالم خیال در اعتاب مقلّسه علیا به نظر می‌آوردند و به طرف قبله اهل بهاء تضرّع و تبّتل می‌نمودند و از درگاه منیعیش طلب توفیق و تأیید می‌نمودند. تمام ساعات و دقائق آن زمان مملوّ از کیفیت خاصی بود که قلم از شرح آن قاصر است.

شب صعود حضرت عبدالبهاء هوای طهران همیشه سرد می‌باشد. در چنین شب سرد قبل از طلوع آفتاب بهائیان هر ناحیه برای رفتن به منازل خود با شوق و ذوقی روحانی که برای خدمت به آستان جمال مبارک در قلب و روان داشتند بر روی سنگ‌فرشهای کنار خیابان با غرور و حمیت فراوان قدم برمیداشتند و صدای قدمهایشان بر روی سنگ‌فرشهای خیابان ساکنین منازل را متوجه می‌نمود که بهائیان از شب‌زنده‌داری مراجعت می‌کنند.

سال ۱۹۵۳، شب صعود جمال مبارک یک خاطرهٔ فراموش‌نشده برایم باقی گذاشت. در آن سال که دختر جوانی بودم به پیشنهاد پدرم موثّق به تشرّف به اعتاب مقلّسه و زیارت روی دلجوی حضرت ولیّ امرالله گردیدم. مضافاً اینکه این سفر روحانی در معیت مادر بزرگم راضیه خانم خادم بود. ایشان خانمی بسیار مؤمن و روشن‌فکر و در تقویّت روحانی نواده‌های خود کوشا بودند. در این زمان شرف عظیمی برایمان حاصل شد زیرا شب صعود جمال اقدس ابهی را در عتقا گذرانیدیم بعلاوه به زیارت روضه مبارکه نائل گردیدیم. مزیت خاص آن زیارت شنیدن صوت بی‌نظیر و مشیل حضرت

ولی امرالله در روضه مبارکه بود. حضرت ولی امرالله زیارت نامه را تلاوت فرمودند. نمی توانم شرح آن موقعیت را به نظر خوانندگان برسانم زیرا مثل این بود که این صدای رقان از ملکوت ابهی به گوشم می رسید و افتخار دیگری که نصیب شد زیارت اطاق جمال اقدس ابهی بود که صعود در آنجا واقع شده بود. من در آن اطاق تنها بودم آن موقع تاریخی را به نظر می آوردم که حضرت بهامالله قصد ممالک اخری فرمودند. من نزدیک تختخواب جمال مبارک زانو زدم کفش های راحتی جمال قدم در مقابلم بود که زمانی حاوی آن در زمین بوده و در نزدیکی من تاج و سربوش مبارک حضرت بهامالله بر روی دیوان قرار داشت و در مقابل آن آینه ای بود که زمانی وجه مبارک در آن منعکس گردیده بود. این زیارت تاریخی در آن اطاق برای من بی اندازه مهیج بود و تمامی وجودم را به لرزه درآورد دیگر نه قدرت ماندن برایم بود و نه قدرت برخاستن. بالاخره مجبور شدم که آن محل مقتس را ترک کنم ولی خاطره آن زمان و آن اطاق و قدرت و عظمتی که در آن محل حس کردم همیشه در قلب و روانم باقی است. هروقت آن ایام را به یاد می آورم احساس شغف و خرسندی عمیقی مینمایم که چنین موقعیتی نصیب شد که دنیا با آن برابری نمی کند و حال نیز در جلسات سالروز صعود آن دیوان فراموش نشدنی در مقابل چشمانم جلوه گری می کند و به من هشدار میدهد که باید تا وقت باقی مانده عمر خود را صرف خدمت آستانش نمایم.

تمام این افتخارات را به والدینم ارتباط می دهم زیرا تصمیم آنان بود که یکایک فرزندانشان به شرف زیارت اعتبار مقتسه و زیارت مولای محبوب حضرت ولی امرالله فائز شوند.

پدرم مرتباً الواح و آثار امری را مطالعه می نمود و برای هر سؤالی جوابی قانع کننده از الواح و آثار داشت. او در ادبیات زبان فارسی و عربی متبحر و از دانش کافی بهره مند بود. در الواح و آثار امری زبانهای فارسی و عربی کاملاً مخلوط می باشد و از هم جدا شدنی نیست اگر بخواهیم آنها را مطالعه کنیم می بایست به دو زبان تسلط کامل داشته باشیم کمتر از

ایرانیان هستند که به هر دو زبان مسلط باشند. لذا در این صورت بعید نیست که در خواندن آثار دچار اشکال شوند. بعضی از فضلاء امر که به هر دو زبان مسلط بودند کسانی را که قادر به تلفظ درست و صحیح کلمات نبودند مورد مواخذه قرار می دادند بخصوص طبقه جوان را. اما پدرم چنین نبود او هرگز اشتباهات افراد را حین قرائت آنان تصحیح نمی کرد. به یاد دارم اکثر اوقات که از اشتباه خواندن کلمات عربی معذرت می خواستم پدرم با کمال شفقت متذکر میشد که احتیای ایرانی باید عربی تحصیل کنند و الواح و آثار را روزمره تلاوت نموده به آن عمل کنند.

پدرم مردی مهربان، شفیق و خوش خو بود تصور نمی کنم که هرگز کسی را قصداً آزرده باشد. خیلی افتاده و فروتن بود و به خویش از مسئولیت هائی که در خدمت امراالله به عهده داشت واقف بود. آرزوئی به جز خدمت به احتیای جمال مبارک نداشت. هروقت که مناجات تلاوت می شد از حالت احترامی که مجری می داشت معلوم بود که کاملاً مجذوب مطالب مناجات می باشد. در محل های متبرکه در شرق و در غرب کفش های خود را بیرون می آورد و با کمال فروتنی و تواضع زیارت میکرد.

پدرم مردی با نشاط و شیرین و جوان به نظر می آمد و با قوت و قدرت به خدمت امر قائم و استوار بود. بزرگترین مصیبت در زندگیش صعود حضرت ولی امرالله بود که تا آخرین لحظه حیات فراموش ننمود.

پدرم مرتباً راجع به مقام ولایت با احتیای عزیز صحبت میکرد و در آنوقت بود که حقیقتاً به هیجان می آمد و در مستمین اثرات بسیار عالی و مثبت باقی میگذاشت. در این موقع بود که کراً احتیاء تقاضا می کردند مطالب ایشان را روی نوار ضبط کنند ولی اغلب قبول نمی کرد. فقط در چند مورد استثنائاً قبول نمود به شرطی که بتواند مطالب زائد را حذف نماید و دلیل آن را این طور بیان میکرد که باید بسیار محظاط بود زیرا ضبط مطالب اشخاص ممکن است در آینده سبب اختلاف شود و غالباً متذکر می شد که جواب تمام سؤالات در الواح است و مرجع کل بیت العدل اعظم می باشد.

زمانی که درباره حضرت باب و حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مطالبی

را ذکر می نمود درجه خضوع و احترامی را که مجری میداشت کاملاً نمونه بود. وقتی درباره این دنیانت جهانی صحبت می داشت شنوندگان مفتون و مجذوب می گشتند.

رویه ای مخصوص برای احترام به مقتضات امر داشت. اشیائی که مربوط به حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی عزیز امرالله بود با احترام خاصی آنها را لمس میکرد. آثاری که برایش در منزل مقتس بود شامل شمایل حضرت عبدالبهاء و تلگرافهای مبارک حضرت ولی امرالله بود. همانطور که معتقد بود قوانین امر باید دقیقاً اجرا شود به همان نحو هم معتقد بود که می توان در دوران زندگی از وسائلی که ممنوع نیست استفاده نمود به شرطی که از شئون امر خارج نشود. باید تا آنجا که ممکن است زندگی شاد و شیرین داشته باشیم ولی به آن دل نبنیم.

پدرم یکی از مترقی ترین و منظم ترین بهائیان شرقی بود که من می شناسم در عین حال در عهد و میثاق قوی و محکم بود و هر مطلبی که اتحاد جامعه را به خطر می انداخت بی اندازه اسباب نگرانی وی می شد. هر مطلبی که ذکر میکرد کاملاً می سنجید و مواظب بود که مبدا صحبتش سبب اختلاف در جامعه گردد.

پدرم از دیدن احتیاء و شرکت در مدارس تابستانه بسیار مسرور و شادمان می شد. در تمام کنفرانس ها و مدارس تابستانه مؤتمنات امری و انتخابات ملی و محلی شرکت میکرد. بعد از سخنرانی در جلسات تا آخرین دقیقه با دوستان عزیز صحبت می داشت. اغلب موارد شاید آخرین کسی بود که جلسه را ترک می کرد. هیچ وقت اطلاعات و معلومات و ست اشخاص برایش مهم نبود. مهم این بود که در عهد و میثاق قوی باشند و مایل به کسب معارف امری باشند. برای وی جمعیت های کوچک و یا بزرگ زیاد تفاوتی نداشت. اصل علاقه به خدمت و عشق به انتشار امر جمال مبارک بود. شرکت کنندگان در جلسات امری به خاطر مقام وی که ایادی امرالله بود از جای برمی خواستند ولی وی هرگز چنین انتظاری نداشت گرچه نمی توانست آنان را از این کار منع کند.

هروقت در جلسات بزرگ صحبت میکرد اول درباره عظمت خدای متعال سخن میگفت و بعد به ستایش جمال مبارک مشغول می‌گشت. به طوری از تمامی قلب صحبت می‌نمود که عشق و شوق به جمال اقدس ابهی را در قلوب مستمعین تثبیت می‌نمود.

والدین من در ایام سکونت در امریکا در شمپین در ایالت ایلینوی و بعداً در استاتین آیلند Staten Island در ایالت نیویورک و بعد در اوانستن و اسکوکی در ایالت اینسوی زندگی نمودند. در این محل‌ها همیشه منزلشان مرکز اجتماع اجتهاء و طالبین حقیقت بود و جلسات متعددی برای دوستان بهائی و با صرف شام برای تزئید معلومات برپا میداشتند.

جمعیت‌های بهائی از تمام دنیا از پدرم دعوت می‌نمودند که در مجامع و محافلشان شرکت کنند. ایشان با علاقه خاصی این دعوتها را قبول میکردند و به زیارت اجتهاء و مهاجرین عزیز نائل می‌شدند. بسیار به مهاجرین علاقه مند بودند. این عاشقان جمال ابهی در اطرافش حلقه می‌زدند و تا پاسی از شب در مدح جمال مبارک صحبت می‌نمودند. در چند سال اخیر دوران حیاتش دو مسأله مهم افکارش را به خود مشغول می‌داشت: حزن و اندوه به خاطر اجتهای عزیز ایران که مورد بغض و عناد قرار گرفتند و جانهای نازنین را فدا کردند، کسانی که دوستان عزیزش بودند و شهید شدند. به قدری این صدمات و شهادت‌ها در روح و روانش مؤثر بود که آرزو داشت می‌توانست به ایران برگردد و در این مصیبات شریک بهائیان عزیز ایران باشد. از طرف دیگر در اثر این جان‌نثارها و فداکاریها اعلان امر جمال مبارک به دنیا شد. اتفاقاتی که در این دوران افتاد بسیار مهیج و استثنائی بود. شهادت‌ها از یکطرف و آگاهی رؤسای ملل از دیانت مقتس بهائی از طرف دیگر. در این دوران و ماقبل آن بود که بیت العدل اعظم «وعدۀ صلح جهانی» را که خطاب به ملل دنیا بود انتشار داده بودند.

از سال ۱۹۸۵ پدرم مکرراً اشاره به ترک این دنیا می‌نمودند و با خوشحالی میگفتند که با دیدن جنبش و تحرک جوانان بهائی امریکا آماده‌اند که با خیال راحت رخت از این جهان برینند چه که شاهد آن بودند که امر الهی در

دست‌های قوی و مصمم آنان است. این معنی را محفل ملی امریکا در پیام خیافات از زبان ایشان نقل نموده و به همة جوامع امری در تشویق جوانان ارسال داشت.

در همین سال خواب دیدند که به محبوبشان حضرت ولی امرالله پیوسته‌اند. بسیار مطمئن بودند که این خواب به زودی تحقق پیدا میکند. روزی در محل کارم نشسته بودم و تلفنی از نوع کسالت پدرم مطلع شدم آنقدر در غم و نگرانی فرو رفتم که مافوق آن ممکن نیست. کتاب منتخباتی از آثار حضرت بهامالله را باز کردم این قسمت توجهم را جلب کرد که عین وصف حال بود:

... در جمیع امور به حکمت ناظر باشید و به او متشبث و متمسک
 انشأالله کلّ موفق شوند بما اراده‌الله و مؤید گردند بر عرفان
 مقامات اولیای او که به خدمت قائم و به ثنا ناطقند علیهم بهامالله و
 بهاء من فی الفردوس الاعلی و الجنة العلیا.

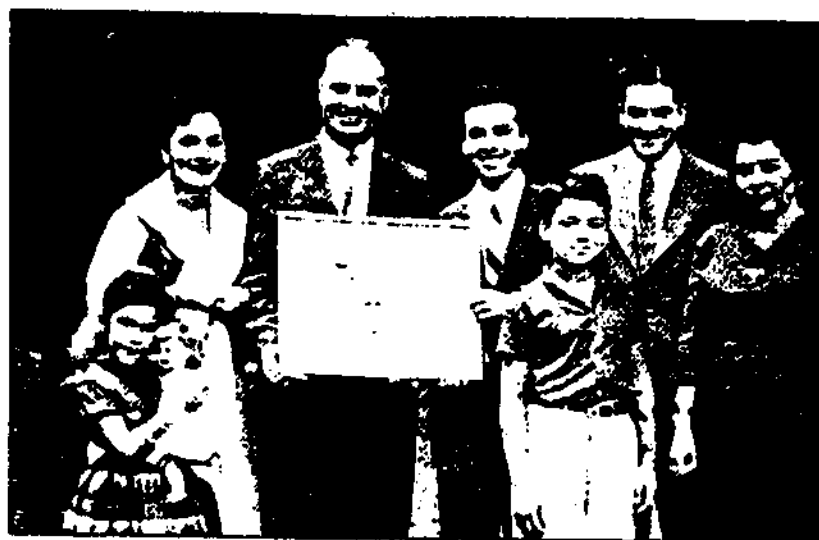
ایمان دارم که پدرم به وادی هفتم رسیدند یعنی به آخرین مرحله روحانیت ارتقا حاصل نمودند که وادی فقر و فنا است.

دوره کسالت پدرم دوره درسهای اوزنده بود. پدرم مقدار بسیار زیادی از آثار مبارک حضرت اعلی، حضرت بهامالله و حضرت عبدالجبار را از برداشت و در دوره کسالت شدید این الواح مبارکه را مرتباً تلاوت می نمود. اطاق مریضخانه با وجود تلاوت این الواح لطف و زیبایی روحانی یافته بود. آنچه در ایام حیات لازم داشت دیگر بی مورد بود، همه زائد بنظر می آمد. فقط این جواهر حقائق و معانی پرارزش روحانی بود که در قلب و روانش جا داشت. برای من افتخار بزرگی بود که اواخر ایام او را در این جهان مشاهده نمودم. بی اندازه دردناک و اسرارآمیز بود. او ارث روحانی ذیقیمتی باقی گذاشت. او به من و همة فامیل یک درس ابدی از استقامت، تمسک به حقیقت، از خودگذشتگی، احترام و عشق به نوع بشر تعلیم داد. این تجربیات از لحاظ من ارتباط پدر و دختر را بسیار قوی و عمیق کرد.

پدر عزیز و محبوبم هر روز از زندگی به یادت می‌آورم. همیشه در مقابلم حق و حاضری. چقدر آرام، با محبت و شریف بودی. تنها پدر جسمانی من نبودی بلکه پدر روحانی من نیز بودی. بیادت می‌آورم که کوه استقامت بودی. صخره‌ای بودی محکم. شیر بیشتر امر الهی بودی. اکنون هر وقت با هر چیز زیبا و مهیج مواجه می‌شوم مثل موسیقی باخ Bach یا موتزارت یا اشعار ارجی که در من مؤثر واقع می‌شود یادت می‌آورم. میدانم که نمی‌توانم با تو باشم ولی میدانم به مقامی ارتقاء پیدا کرده‌ای که در آن راه ندارم. به درجه‌ای از اصالت روحانی رسیده‌ای که زیباست و غیر قابل دسترس میدانم که امیدها و خواسته‌هایت اینست که ما در امر ثابت قدم باشیم و خدمت کنیم. از زمانیکه از ما مفارقت نمودی امر جمال مبارک مشعشع تر و با عظمت تر از قبل در مقابل نظرمان می‌باشد این جمله را که دوست داشتی تکرار می‌کنم:

امر جمال مبارک اقیانوس بزرگی است که وسعتش خارج از فکر بشری است.

گرچه آرامگاه جسمانی تو در شهر اسکوکی نزدیک مرکز ملی بهانی است ولی آرامگاه ابدی تو در سینه‌های پر از عشق و محبت دوستان و یارانانت می‌باشد. روح تو شاد که در جوار محبوب عالمیان مقرر گزیدی.



خانواده ابادی امراته ذکرافه خادم در تينيك ، نيوجرسی از چپ
 می ، زنا ، ذکرافه خادم ، مورزان ، رامین ، همسر زنا مسوچهر خداداده
 و جاريه سخت خادم



بانشان رياض خادم در مشرق الاذکار ويست



رياض خادم در مراسم فارغ التحصیلی از کالج بالیول دانشگاه
آکسفورد - حضرت ولی امر(ع) در این کالج تحصیل مینمودند



باثفاق راسین خادم در لندن

ریاض خادم

بسیار خود را خوشبخت میدانم که فرصتی نصیب شده است تا شته‌ای از دوران گذشته زندگانیم و ارتباط آن با پدر عزیزم در دوران بچگی و آغاز نوجوانی و ایام تحصیل تا هنگام صعود ایشان به ملکوت ابهی را با خوانندگان عزیز در میان گفتم.

من در دوره ولایت حضرت ولّی امرالله بزرگ شدم پدرم قلبش با عشق ولّی امرالله عجیب شده بود چه که درس عشق و بندگی را از پدر بزرگوارش جناب میرزا نصرالله آموخته بود. ایشان ملتتی در محضر حضرت عبدالبهاء به خدمت آستان قائم بودند. نهال عشق به خدمت را پدر بزرگم چنان در وجود پدرم غرس کرد که وی بی محابا با تماسی قلب و روان عشق و ارادت به ولّی امرالله را از سن ۱۷ سالگی شروع نمود. داستان تشرّف اولّی و داستانی است که نمی توان با الفاظ بیان کرد. نامه ای حضور حضرت ولّی امرالله نگاشت و تقاضای تشرّف نمود. شته‌ای از آن در اوائل این کتاب می باشد. در سن ۱۹ سالگی مشرف باعتاب مقصد شد. این عشق با قدرت فوق العاده تا آخرین لحظه حیات با وی بود. این عشق سرمایه روحانی وی بود که بعد از تشرّف اولّی تشدید شده و در ثار و بود وجودش رخنه کرد و تا آخر عمر ثابت و برقرار بماند.

من درسهای ارزنده‌ای از پدر عزیزم گرفتم. وی با اطاعت صرفه از فرامین حضرت ولّی امرالله به ما برادران و خواهران درس اطاعت داد. با خواندن مناجات و آثار امری ما را به مطالعه الواح تشویق نمود. با نماز و مناجات در هر صبح قبل از تغذیه جسمانی مائده روحانی داد. ما روزانه با صدای الواح، نماز، مناجات و تضرّع و تبتّل پدرم به آستان جمال مبارک از خواب برمی خواستیم. آنقدر این روش در قلوب ما فرزندان نفوذ میکرد که طرز زندگی را فقط باین نحو تصوّر می نمودیم یعنی مطالب امری و عشق با خون ما عجیب شد و امیدواری بود که آن را حفظ کنیم و خودمان را برای خدماتی که در آن سنّ برای ما مناسب بود مهیا نماییم.

پدرم در جلسات اجباء در معانل و مجالس با کمال خضوع و خشوع مناجات‌های حفظ شده را تلاوت می‌نمود. مقدار زیادی از الواح جمال اقدس ابهی مانند لوح کرم‌ل، الواح سلاطین بخصوص الواح منیعة حضرت عبدالبهاء را در حافظه داشت. این خود به ما آموخت که الواح و مناجات‌ها را از حفظ کنیم و به معانی آن توجه نکنیم، درس اخلاق هفتگی را مهم دانیم و هرگز از شرکت در آن غفلت نکنیم و با هم شاگردی‌ها در مدرسه با لطف و محبت معامله کنیم. اگر آنها بد می‌کنند آگاه نیستند ما باید سرمشق نیکی و حسن اخلاق باشیم.

مطلبی که می‌خواهم درباره‌اش بنویسم محیط خانواده بود. پدر و مادرم اهمیت فوق‌العاده به این کانون کوچک خانواده می‌دادند. در اوقاتی که مادرم به معیت پدرم به سفرهائی که تحت نظر و بندستور حضرت ولی‌ام‌الله انجام میداد رهسپار می‌شدند مادر بزرگم خانم روح‌انگیز جاوید با کمال دقت و مهارت و منتهی درجه شادی و مسرت بما که در آن موقع طفل بودیم رسیدگی می‌نمود. پادشاه به خیر که ما خواهران و برادران سلیبون لطف و معاضدت ایشان می‌باشیم و برای ارتقاء روح عزیزش دعا می‌کنیم.

این طبیعی بود که در مدرسه و خارج از منزل با اشکالات فراوان روبرو می‌شدیم ولی دلگرم بودیم که بعد از محیط خارج از منزل به محل امن و امان به مکان مقدس خانواده برمی‌گشتیم و مسائل روزانه که با آن مواجه بودیم بر طرف می‌شد.

واقعاً نمیتوانم احساسات قلبی خود را آنطور که باید و شاید بیان کنم زیرا والدینم مصمم بودند که هرکدام از ما که به سن ۱۵ سالگی می‌رسیدیم جشن تولد مخصوصی داشته باشیم و هدیه آن یک جعبه شکلات و یک بلیط طیّاره و اجازه از حضور حضرت ولی‌ام‌الله برای تشرّف به اعصاب مقتسه بود. واقعاً چه اوقات ذیقیمتی بود و چه هدیه شمینی و چه ایّام مبارکی که قلم از شرح و بیان عاجز می‌باشد. شاید این شعر مناسب حال ما بود:

بر این مژده گرجان فشانم رواست که این مژده آرامش جان ما است
زمستان ۱۹۵۶ هنگامی که از مدرسه باز می‌گشتم هدیه تولدم با آداب و

تشریفات فراوان آماده بود. صادر و پدر بزرگوارم که به اهمیت تشریف به حضور مبارک واقف بودند با اشارات و تعلیمات روحانی پر از لطف و محبت سعی می نمودند که مرا برای چنین موهبتی آماده نمایند. اشعار جناب شاپور راسخ را که مکرراً از زبانشان جاری و گویای حکایت دلشان بود با اشتیاق تمام با صوت می خواندند که در آن مرقع به شور و اشتیاق من می افزودند:

دیری نمی گرفت دل قدسیان قرار می سوخت جان دهر در این تاب انتظار
 کان صفرود گهر یکتای آبدار برتابد از خلال دو دریای موج دار
 اینک منور است بدوچشم روزگار این بانگ خوش همی رسد از غیب و آشکار

کای برتر از هر آنچه بوصف آید و بیان

جان جهان فدای تو باد ای جهان جان

مهرت چو هست خاک سیه لاله پرور است ذکر تو چو هست کلبه خاکی منور است
 مهر ترا چو باد صبا مشک دربر است جان از فروغ روی تو روشننده اخگر است

کای برتر از هر آنچه بوصف آید و بیان

جان جهان فدای تو باد ای جهان جان

صبح روز دهم فوریه ۱۹۵۶ درحالی که اشعار فوق در ذهنم تکرار می شد همراه با گروه احتیای عزیز مهد امرالله به حضور مبارک در بیت حضرت عبدالبهاء مشرف شدیم. هیکل مبارک قائم بودند به اقدام مبارک افتادیم فرمودند «جائز نیست، برخیزید» مصافحه فرمودند مولای محبوب با لحنی ملکوتی فرمودند «بنشینید، بالاتر، مقابل، بفرمائید» من روی هیکل مبارک حضرت ولی امرالله قرار گرفتم در نهایت اشتیاق به وجه مبارک ناظر بودم فرمودند «خوش آمدید خیلی انتظار کشیدید بله از طهران به استانبول و از استانبول به ارض اقدس و سائل مسافرت خیلی آسان شده. با مراقبت مأمورین احتیاء مسافرت می کنند مخصوصاً مأمورین اسرائیل. دولت ایران هم همینطور خواهد شد.» هیکل مبارک از زائرین سؤال فرمودند اوضاع ایران چگونه است عرض شد تشکیلات تعطیل است فرمودند «آنچه معاندین میکنند

به نفع امر است. و تئیکه در ایران تضییقات بود اجتهاء مضطرب بودند ولی قلب من مطمئن بود نوایای کتاب اقدس تماماً تحقق خواهد یافت.»

فرمودند «حظیره القدس در دست حکومت نظامی است یک حظیره القدس گرفتند و به تلافی آن چهل حظیره القدس به همت اجتهاء در خارج اکتیاع شد. اجتهاء باید بدانند آنچه واقع میشود حکمت دارد در وقوع حکمتش معلوم نیست بعد از وقوع ظاهر خواهد شد. اجتهاء باید صابر باشند.» بعد از ظهر همان روز هنگامیکه در مسافرخانه شرقی جوار مقام اعلی با اشتیاق در انتظار قدم حضرت ولی امرالله بودیم و به در ورودی مقام ناظر بودیم هیکل مبارک حضرت ولی امرالله از در وارد شدند. همگی از بزرگی و کوچک شادی کنان بسوی هیکل مبارک دویدیم با تبسم ملکوتی گروه معدود و پراشتیاق زائرین را با تکبیر الله ابهی پذیرفته و به طواف مقام اعلی هدایت فرمودند. در رکاب مبارک قدم برداشتیم و بیاناتشان را در صفحه جان ضبط نمودیم. در آن روز حضرت ولی امرالله نظر لطفی به بنده نموده سنوال فرمودند جناب خادم از سفر برگشته اند؟ عرض شد بلی فرمودند «ایشان به ژاپن و سپس به هنگ کنگ، برما، هندوستان و عربستان سفر کردند و اجتهاء را تشویق نمودند خدماتشان در آتیه در تاریخ امر ثبت خواهد شد.» در آن روز هیکل مبارک دربارۀ ترقی امر در اروپا صحبت فرمودند و تعداد مراکز را در آن قازۀ ذکر فرمودند. پس از طواف نیم دایره در حول عرش حضرت رب اعلی بسوی صندلیهائی که جناب دکتر حکیم بر روی سگوی شنی در جوار باغچه های غربی مقام اعلی چیده بودند تشریف فرما شده امر فرمودند که بنشینیم. هیکل مبارک هم جلوس فرمودند جناب حکیم با چای پذیرائی نمودند. در حین صرف چای راجع باراضی اطراف مقام حضرت اعلی و نحوه خریداری اراضی مفصلاً صحبت فرمودند. پس از صرف چای هیکل مبارک قیام نموده و بسوی مقام اعلی مشی فرمودند و ما بدنبال حضرتش قدم زدیم. در آستانۀ در مقام اعلی، حضرت ولی امرالله کفش ها را درآوردند (کفش هائی که مدت زیادی استفاده شده بود و زمان تعمیر آن رسیده بود). هیکل مبارک وارد مقام حضرت رب اعلی شدند سجده کنان آن عتبة مقنس

را بوسیدند سپس قائم شده توجّه به عرش مقّس حضرت ربّ اعلیٰ فرموده با لحنی ملکوتی زیارت نامه جمال اقدس ابهی را تلاوت فرمودند. واقعاً مثل آن بود که از ملکوت ابهی بگوش میرسد.

استماع صوت حضرت ولّی امرالله در درون مقام اعلیٰ در فضای مقّس و معطر حول مرقد حضرت ربّ اعلیٰ و حضرت عبدالبهاء برایم اثری بر جا گذارد که هیچوقت فراموش نخواهد شد. زمان این زیارت کوتاه بود ولی به دنیائی می‌ارزید. بعد از مدتی نسبتاً طولانی هیکل مبارک حضرت ولّی امرالله عقب عقب از مقام خارج شدند گفتهای مبارکشان را پوشیدند و به سوی مسافرخانه مشی فرمودند. ما زائرین در رکاب مبارک قدم برمیداشتیم و به بیانات مولای خود گوش فرا میدادیم وقتی به مسافرخانه شرقی نزدیک شدیم هیکل مبارک خداحافظی فرمودند و تشریف بردند. ما زائرین همانطور که چشمانمان را به آن وسیله نقلیه دوخته بودیم اتومبیل بحرکت درآمد و از نظرها دور شد.

آنروز اگرچه پدرم در آن مقامات متبرّکه حاضر نبودند ولی جایشان بسیار خالی بود که بیانات هیکل مبارک را استماع ننمایند و شاهد رضای محبوب خود باشند.

روزها یکی بعد از دیگری گذشت. حضرت ولّی امرالله راجع به مسائل مختلف صحبت می‌فرمودند روزی فرمودند که «این اراضی باقدام جمال مبارک مشرف شده. جمال مبارک در کوه کرمل لوح کرمل را نازل فرمودند. در لوح کرمل حضرت بهامالله بشارت فرمودند که سفینه الهی جاری خواهد شد مقصود از سفینه الله بیت العدل اعظم است بعد درباره آتیه مقام اعلیٰ فرمودند ۹ طبقه مشرف به مقام و ۹ طبقه در ظلّ مقام اعلیٰ ۱۸ طبقه بتدریج ساخته خواهد شد. بعد از این ملوک به زیارت خواهند آمد حضرت عبدالبهاء بشارت دادند و فرمودند به چشم می‌بینیم که سلاطین عالم با کشتی‌های خود وارد اسکله حیفنا خواهند شد با گلدهای مرصع از راه طبقات مقام اعلیٰ بزیارت مقام اعلیٰ فائز می‌شوند».

روزهای مختص بزیارت زود سپری شد ولی آنچه گذشت و آنچه آموختیم

فراصوش نشده و نخواهد شد. روز وداع در بیت حضرت عبدالبهاء به زیارت مولای محبوب مشرف شدیم فرمودند «بفرمائید چشم شما گریان است متأثر مباشید ایام تشرّف محدود بود ولی اصل زیارت اعتبار مقتسه است زائرین باید از این مقامات استفاده کنند و هنگام مراجعت افاضه نمایند احتیای ایران در نزد من عزیز هستند مخلصند، ثابتند، شجاعند از انقلابات نهراسند. در انقلاب اخیر امرالله مشهور شد. آنچه میشود به خیر امر است احتیای ایران باید قیام به هجرت نمایند» سپس هیکل مبارک برخواست با ما مصافحه نمودند و زیارت ما باین ترتیب بانتهی رسید. از درب بیت مبارک اشکریزان وارد خیابان عباس شدیم و با اتومبیل شهر حیفا را ترک نمودیم همانطور که از بیت مبارک دور میشدیم و شهر حیفا را پشت سر میگذاشتیم به واقعیت تشرّف و موهبتی که جمال مبارک شامل مستمندان فرموده بیشتر واقف می شدیم که چقدر خوشبخت بودیم و تا چه حدّ خواهیم توانست با تقدیم حیات خود هجودیت و شکرانه خود را در مقابل اینهمه عنایت به آستانش عرضه کنیم. این سنوالی بود که در قلب و روانم می گذشت. در آن موقع احساس مینمودم که باید راه و روشی که مورد رضای ولیّ امر محبوب است اتخاذ نمایم. این تشرّف به حضور مبارک کاروان حیات را در مسیر جدیدی روانه نمود و تمنای قلبم این بود که خدماتم در آتیه مورد رضای ولیّ عزیز امرالله قرار گیرد. در قلب و روان تشکرات فراوان از والدینم داشتم که در آن سرّ نوجوانی چنین هدیه روحانی بمن عطا نمودند. واقعاً کلمات قادر نیستند که اثراتی که از زیارت و تشرّف به آستان غضن ممتاز بهاء بمن دست داد بیان کنند. مصمم بودم ولیّ امر محبوبم را خشنود سازم و موبه مو مطابق تعالیم جمال مبارک عمل نمایم و سالیان دراز در ظلّ فرامین ولیّ امرالله خدمت کنم ولیّ قرار روزگار چنین نبود و نوع دیگری رقم زده بود.

تقریباً یکسال از تشرّفم گذشته بود روزی در منزل خبر صعود ولیّ محبوب امرالله را از مادرم شنیدم واقعاً قصری که در قلب و روح خود ساخته بودم متلاشی و ویران شد. البته این شامل حال تمام بهائیان دنیا بود ولیّ من در

آن زمان در ایران بودم و غم این مصیبت لحظه به لحظه اوج می گرفت. برای تسلی خاطر مرتباً به جلسات تذکر رو می آوردم و قلوبمان را با ریزش اشک سقایه می نمودیم. البته زمان لازم بود که از این درجه هم و غم کاسته شود. قلم از تشکر و امتنان از حضرات ابادی عزیز امرالله عاجز و قاصر است که در این دوران سخت کشتی امر را به ساحل نجات رساندند و در آخر نقشه دهساله بیت العدل اعظم تشکیل گردید. حزن و اندوه تدریجاً تخفیف یافت و خدمات عاشقانه اجتناباً تحت اشراف بیت العدل اعظم باوج موفقیت رسید. ولی عزیز امرالله خود در درجات فردوس اعلیٰ حاصی و حارس و پشتیبان همه اجتناباً بوده و هستند.

از ایام طفولیت و جوانی من شاهد خدمات پدر عزیزم به آستان مولای محبوب بودم روح و عشقی که آن خدمات را احاطه می نمود هرگز فراموش نشود. همواره راهنمای من در دوران زندگی خواهد بود. یکی از آن خدمات پدر عزیزم ابلاغ پیام ها و تلگراف های مبارک به اجتناباً مهد امرالله بود. صحنه ای که مکرر تکرار میشد. وصول تلگرافهای مبارک بود که بیشتر صبح ها هنگام صرف صبحانه میرسید. نحوه ای که پدر بزرگوایم تلگراف را از پاکت در می آورد و ملتی در دست نگاه میداشت و تغییری که از خواندن تلگراف ها در وجودش نمودار بود وصف شدنی نیست. مکرر با پدر عزیزم به اداره پست و تلگراف میرفتم تا رسید تلگراف را به حضور مبارک مخابره کنیم و در این احوال شوق و عشق و علاقه ایشان را در اطاعت اوامر مبارک احساس می نمودم. در غیاب پدر عزیزم در یکی از اسفار تشویقی ایشان این وظیفه را بمن ارجاع کردند. ذوق و شوق آن خدمت و تاسی از روش پدر عزیز هنوز در خاطره ام زنده است و همیشه شاکرم.

در دوران شرف، حضرت ولی امرالله از تحصیلاتم سوال نمودند و دستور فرمودند که بکوشم رشته هائی که مورد علاقه من میباشد با جدیت تمام تمقیب نمایم و خود را حاضر برای خدمت به آستان جمال قدم کنم. حضرت ولی امرالله افکار مرا خوانده بودند زیرا بعد از شرف مقامات متبرکه و زیارت ولی امر الهی لذتی جز خدمت بآستان مبارک جمال قدم برایم نبود.

ولی دستورات مبارک نحوه فکرم را عوض کرد با کمال جدیت تحصیلم را دنبال نمودم و به خواهر و برادرم در امریکا پیوستم و در دانشگاه ایلی نوری در شمپین ثبت نام نمودم و بالاخره برای ادامه رشته مطابق ذوقم به انگلستان برای اكمال تحصیلاتم روان شدم. گاه گاه به دیدار پدرم که برای زیارت مقام مبارک حضرت ولی امرالله و دیدار دوستان به انگلستان سفر می نمودند نائل می شدم. پدرم در اول ورود به انگلستان به زیارت مقام حضرت ولی امرالله مشرف می شد و نحوه زیارت ایشان کاملاً دیدنی بود چون در قسمت های دیگر این کتاب ذکر شده از تفصیل خودداری می کنم همینقدر ذکر می کنم که واقعاً ایشان در عوالم روحانی بودند. خضوع و خشوع غیر قابل تصور در آرامگاه از ایشان ظاهر و عیان بود حتی برای ملتی که از محل آرامگاه مراجعت میکردیم در اتومبیل به زیارت الواح مبارکه مشغول بودند.

پدرم از من تقاضا کردند که ایشان را به دانشگاه آکسفورد که خود محصل آن بودم دلالت کنم و به زیارت کالج بالیول Balliol محلی که حضرت ولی امرالله در سنین ۱۹۲۱-۱۹۲۰ تحصیل می فرمودند راهنمایی نمایم بعلاوه مایل به دیدن کالج منچستر بودند محلی که حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۱۲ در کتابخانه آن خطابه ای ایراد فرمودند. من که خود مشتاق چنین دستوری بودم با کمال اشتیاق خواست پدرم را انجام دادم و بعلاوه تحقیقاتی را که در این باره نموده بودم با ایشان در میان گذاشتم.

وقتی به شهر آکسفورد رسیدیم اتومبیل را در جوار در ورودی کالج متوقف نموده و از در قطوری که سالها عمر داشت و قطعاً هیکل مبارک حضرت ولی امرالله به کرات از آن عبور نموده بودند گذشتیم. تغییر حالت پدرم مجدداً محسوس بود که در چه عوالمی سیر میکنند. در نهایت خضوع و احترام قدم برمیداشتند. از میدانی که در جوار در ورودی بود گذشته به دیدن کتابخانه کالج رفتیم. محصلین مشغول مطالعه بودند. چند لحظه ای بعد از دیدن کتابخانه میدان وسیع تری که در حول آن خوابگاه دانشجویان قرار داشت وارد شدیم. سه ساختمان در این محوطه برای اهل بهاء حائز اهمیت است یکی سالن ناهارخوری، دوم سالن اجتماع دانشجویان برای صرف چای و قرانت

جراید و مجلات و سوم اطاق محل سکونت حضرت ولّی امرالله. در مقابل این ساختمانها میدان وسیعی به شکل چهارضلعی وجود دارد که طول آن را مسلماً هیکل مبارک حضرت ولّی امرالله مکرراً مشی فرموده اند و در هنگام مشی کتاب‌هایی از قبیل انجیل مقدس، سقوط امپراطوری روم و نوشته‌های گیبون Gibbon در دست مبارک جلب توجه می‌نماید.

سالن ناهارخوری و محل اجتماع دانشجویان کاملاً مشخص است و شکی نیست که هیکل مبارک حضرت ولّی امرالله در این دو محل تشریف داشته اند ولی محلّ دقیق اطاق ایشان معلوم نیست مسلماً آن اطاق در یکی از دو ساختمان غربی کالج مشرف به سارتیرز مموریال Martyr's Memorial می‌باشد. پدرم این اماکن را با علاقه زیاد زیارت کردند و پس درحالی‌که قلبمان معطوف و متوجه به آستان حضرت ولّی امرالله بود از در خارج شدیم. این خود یکی از خاطرات بسیار ارزنده من در دوران تحصیل می‌باشد چقدر سعادتمند بودم که توانستم این فرصت گرانبها را به پدرم ارزانی دارم و الطاف جمال مبارک را شاکرم که تحصیلاتم را در این کالج که به اقدام حضرت ولّی امرالله مشرف شده باتمام رساندم.

در سالهای اخیر هرگاه با اتفاق همسر و فرزندانم به دیدن پدر عزیزم می‌رفتیم با روحی شاد و قلبی مطمئن و عزمی راسخ برمی‌گشتیم. خاطره فراموش‌نشده‌ی سفری بود که از شهر آتلانتا به منزل پدر و مادرم در اسکوکی رفتیم. چند روزی را با سرود و فرح بی‌اندازه گذرانیدیم، صوت ملیح پدرم با تلاوت صلاة کبیر ما را از خواب بیدار می‌نمود. لحن صلاة کبیر که هزاران بار در ایام طفولیت و نوجوانی شنیده بودم باعث قوت قلب و راهنمای من در لحظات تاریک و سخت زندگی بوده است. پس در حین صرف صبحانه لطف و محبتی به فرد فرد ما نشان می‌دادند، داستان‌هایی از اجتهای اوگتیه برایمان نقل می‌نمودند و اشعاری می‌خواندند و تشریح‌هایی بس ارزنده و گرانبها می‌نمودند ... خلاصه یاد آن اوقات و تجسم آن چهره نودانی و آن قلب پر از لطف و محبت همواره در خاطر است. روح پاکش از عالم ملکوت همراه و مشوق ما در این عالم فانی است.

نفیس‌ترین ارمغانی که ممکن است پدری برای فرزندش بجا گذارد خاطرهٔ حیاتی است که درخور تائسی و ستایش باشد.

رامین خادم

وقتی قلم بر روی کاغذ می گذارم که خاطرات خودم را در باره ولینعمت خود ابراز بدارم خود را نالایق می بینم زیرا نمی توانم حق مطلب را آنطور که شایسته است بیان نمایم.

این خاطرات را که می نویسم بارها در ذهن و خاطرم مرور کرده ام که شاید بتوانم لغات، کلمات و عباراتی را که درخود مقام و شخصیت ذکرالله خادم باشد برشته تحریر درآورم.

این یادداشت ها از دید کوچک ترین پسر و چهارمین از پنج فرزند ایشان می باشد. هر وقت به فکر آن اوقات می افتم خاطرات بسیار دلپذیری را بیاد می آورم هیچ در آن زمان تصور نمی کردم که پدر عزیزم را که بنام ددی چون خطاب میکردم روزی مورد لطف و احترام عده کثیری از بهائیان دنیا به بینم .

چقدر آرزو می کردم که دوباره بآن زمان برمی گشتم و هر دقیقه و ثانیه را غنیمت شمرده و آنطور که لازم بود قدر می دانستم. در صفحات بعدی سعی خواهم کرد که مقداری از خاطراتم را ولو هر قدر ناچیز باشد در اوراق این کتاب درج نمایم.

از دوران کودکی خود خاطراتی دارم که صلو از شادی است. زیرا پدر و مادرم محیطی گرم و دل نشین برایمان ایجاد کرده بودند و بما تعلیم می دادند که نه تنها از هرچیز کوچک زندگی لذت ببریم. بلکه مسائل معنوی را سرلوحه زندگی خود قرار دهیم. بخاطر دارم پدرم غالباً نصایح حضرت شوقی افندی را ذکر می کردند که باید جوانان قبل از هر عملی متوجه باشند که روش و سلوگشان با تعالیم بهائی موافقت داشته باشد. حتی از کوچه و خیابانی که عبور می نمایند اگرچه از لحاظ ظاهر بی اهمیت می باشد باید در مد نظر داشته باشند که آیا این عبور و مرور آنان بصلاح امر است یا نه. این نصایح و دستورات سبب شد که جوانان بهائی از لحاظ اخلاق و رفتار از سایرین ممتاز گردند زیرا همیشه مصالح امر در ذهنشان مقدم بود.

جوانان بهائی معمولاً در مدارس بحسن اخلاق و پشتکار برای آموختن و تحصیل از سایرین ممتاز بودند. باین سبب گاهی مورد رشک و حسد همکلاسی‌های خود قرار می‌گرفتند. پدر و مادر و معلمین درس اخلاق مرتباً ما را به خدمت آستان جمال مبارک تشویق می‌نمودند و داستان شهداء و جان‌بازی آنها را که با خون خود شجرهٔ امر را آبیاری نمودند بیان می‌کردند. با این مطالب جوانان بهائی ثابت‌قدم و خدوم بار می‌آمدند. بیادم می‌آید که من مورد حمله و تمسخر یکی از اطفال در مدرسه قرار گرفتم و مطلب را برای پدر و مادرم حکایت نمودم. پدر عزیزم به مدرسه آمدند و از مسئولین مدرسه تقاضا کردند که محصلی که مسئول این توهین بوده مورد مؤاخذه قرار گیرد که دیگر این مطلب تکرار نشود. مدیر مدرسه موافقت نمود ولی شخص متعددی کاملاً انکار نمود ولی پدرم قانع نشده و به آن جوان جسور متذکر شدند که اگر یکبار دیگر چنین کند با تنبیه شدیدی رویرو خواهد شد. با وجود اشکالاتی که در دنیای خارج از امر برای ما موجود بود ولی پناهگاهی پر از لطف و عطفوت در خانه وجود داشت که حامی ما بود.

مسئله دیگری که بخوبی از دوران کودکی بیاد دارم و هنوز هم در نظرم می‌باشد کینه و دشمنی علیه بهائیان بود که واقعاً در آن دوران بحث اعلیٰ رسیده بود. در سال ۱۹۵۵ بهائیان ایران مورد حملهٔ مذهبیبون افراطی شیعه قرار گرفتند. در طهران اعضاء محفل ملی ایران (پدرم یکی از آن اعضاء بود) مورد بغض و عناد از طرف پیشوایان اسلام قرار داشتند. بعضی از منازل علامت گذاری شده بود. ما متوجه شدیم که بر روی درب منزل ما علامتی بود لذا آن شب قرار شد که باآرامی منزل را ترک کنیم و در منزل یکی از دوستان بهائی بسر ببریم. حالا که به اوضاع آن دوران نظر می‌کنم خاطرات مهیج آن شب هرگز از خاطرم محو نمی‌شود. آن شب آن پناه‌گاه مقتدر برابم بسیار جالب بود. الواح و آیات با صدای خوش تلاوت می‌شد. هم بستگی و الفتی که در آن جمع بود خارج از تقریر و تحریر است. شبی بود خوش و فراموش نشدنی.

از همان اوان کودکی ماه صیام برای من دارای اهمیت خاصی بود. ساعت‌ها قبل از خوردن سحری با صدای مناجات و الواح پدر عزیزم از رختخواب بر می‌خاستیم. بطرف اطاق نهارخوری برای تلاوت الواح و مناجات در آن ساعت شب می‌رفتیم. اسفندماه در طهران هوا سرد است گرمی آتش در بخاری با حرارت عشق و محبتی که از اعماق قلب پدرم بر می‌خواست باهم آمیخته و محیطی روحانی ایجاد می‌نمود. پس از تلاوت مناجات‌های ویژه روزه الواحی را که همگی کم و بیش از حفظ داشتیم تلاوت می‌نمودیم. در آن موقع سفره سحری حاضر می‌شد و مادرم چای و غذاهای لذیذ که در آن موقع درست شده بود در مقابلمان قرار می‌داد. این نشان آن بود که موقع خوردن سحری رسیده‌است. همگی بنور میز جمع می‌شدیم. گرفتن روزه برای ما کودکان واجب نبود ولی پدر هم جمع بودن در آن صبح‌گاه بسیار دلپذیر بود. نخستین سالی که از خانواده جدا شدم بی‌اندازه برایم دشوار بود بخصوص در ایام صیام و محروم بودن از شرکت در جمع فامیل. بیاد دارم یکی از صبح‌ها که قرار بود به تنهایی برای روزه آماده شوم، گرچه صدای پدرم در قلبم بود ولی خواستم صورت حقیقی بآن بدهم. خوشبختانه صدای ایشان را با مناجات سحر که تلاوت کرده‌اند همراه داشتم و برای تجدید آن دوران در سحرهای ایام روزه بآن گوش می‌کنم. این تجدید خاطرات برایم عالی ارزش دارد.

یکی دیگر از خاطرات مخصوص من وقتی بود که تلگراف حضرت ولی‌ام‌الله بافتخار پدرم زیارت شد. رسید تلگراف به منزل ما امری طبیعی بود هر روز تمناهای زیادی تلگراف به پدرم می‌رسید. ایشان همیشه افتخار می‌کرد که پست‌چی حضرت ولی‌ام‌الله می‌باشد و فوراً رسید را تلگرافی اطلاع می‌داد. تلگراف آن روز بسیار با تلگراف‌های دیگر فرق داشت. پدرم با کمال احترام و خضوع که عادت همیشگی ایشان بود تلگراف مبارک را گوشه‌دار و بمحض قرانت آن سیل اشک از چشمانش جاری شد. مادرم از دیدن این منظره بسیار متوحش شده و اصرار کرد که علت هیجان و ناراحتی را بدانند لذا تلگراف را زیارت کرده و ایشان هم در ریزش اشک شوق با پدرم

شریک شد. ماها که عازم رفتن پدرس اخلاق بودیم متوجه شمیم که اتفاق غیر مترقبه ای رخ داده است، بعداً دریافتیم که پدرم جزو دسته دوم بسمت ایادی امرالله انتخاب شده است.

این انتصاب بمقام ایادی یک دوره تازه ای در زندگی فامیلی ما ایجاد نمود. سال ۱۹۵۲ بود و پدرم چهل و هفت سال داشت، او با کمال شوق و شغف با منتها درجه علاقه و از خودگذشتگی سی و چهارسال بقیه عمر خویش را در این سمت وقف خدمت باسر الهی نمود.

در دو تابستان های ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ من و خواهرم می May با پدر و مادرم از اروپا با ماشین به ایران مراجعت نمودیم. هر دفعه در راه برگشت باپران تقریباً دو هفته در راه بودیم. زیرا جاده ها در ترکیه و ایران خوب نبود و بعلاوه در ضمن راه به زیارت اجنبای عزیز در هر محل نائل می شدیم.

داستانی که ذکر می کنم داستانی است حاکی از ایمان و اعتقاد به ادعیه و مناجات. ما در ورود به ترکیه در سال ۱۹۵۸ جاده های بسیار ناهمواری را طی کردیم. بعد از ظهر یک روز به قریه ای رسیدیم. روز آفتابی بسیار گرمی بود لذا برای نوشیدن نوشابه خنک توقف نمودیم. اهالی قریه با اطلاع ما رساندند که پل رودخانه روز قبل از ورود ما خراب شده است و راه عبور موجود نیست. این مسئله حتی شنیدنش هم دشوار بود. زیرا علاجی نداشتیم و می بایستی که سفر را ادامه می دادیم نه راه رفتن بود و نه راه برگشتن. اگر می خواستیم که راه دیگری را انتخاب کنیم قرار بود صدها کیلومتر اضافی برای یافتن جاده دیگر به سمت ایران طی کنیم. پدر و مادرم با هم مشورت کردند که در چنین موقعیت چه بکنند. من و خواهرم می بسیار نگران بودیم و بدقت به مشورت آنها گوش فرا دادیم، مردم زیادی از اهل دهکده دور ما جمع شده بودند. اتومبیل برای مردم این دهکده تازگی داشت. پدرم از عمق رودخانه سؤال کردند جواب این بود که عمق رودخانه چند فوت می باشد. ما شروع بخواندن مناجات و تضرع و تبتل نموده که راه صحیح را بتوانیم انتخاب کنیم. غفلتاً پدرم گفتند ما بامید جمال اقدس ابهی و الطافش از رودخانه می گذریم. ما بجانب رودخانه حرکت کردیم ولی پسر جوانی

اتومبیل ما را دنبال کرد و بزبان ترکی فریاد می زد و اشاره به چرخ ماشین می نمود اتومبیل را نگه داشتیم که از ابراز احساسات و خواست وی مطلع شویم وی اشاره به چرخ ماشین کرد متوجه شدیم که یکی از لاستیک ها پنجر است و تقریباً خالی است. بدون شگ اگر نمی دانستیم و حرکت می کردیم ماشین در رودخانه می ایستاد. فی الفور قبل از حرکت بسمت رودخانه لاستیک را عوض کردیم و از پسر بچه تشکر نمودیم.

ماشین بطرف رودخانه به حرکت آمد و هر چهار نفر ما با صدای بلند «هل من مفرج غیرالله» را تلاوت می کردیم. تماشاکنندگان ما را با تکان دادن دست بدوقه کردند. اول حرکت، عمق رودخانه زیاد نبود. ولی به وسط آن که رسیدیم چنان عمیق بود که از سرعت ماشین گرفته شد و ما می توانستیم بالا آمدن آب را ببینیم. اگر پنجره را پائین می کشیدیم دستمان به آب میرسید. خوشبختانه جریان آب قوی نبود و ماشین در آب توقف نکرد. بفضل و عنایت جمال قدم ما از قسمت خطرناک رودخانه گذشتیم و بطرف دیگر رسیدیم. بمحض اینکه از رودخانه خارج شدیم صدای شوق و اشتیاق و هلهله و خوش آمد ساکنین دهکده که ما را با چشم دنبال می کردند بگوش می رسید. ما همگی از شدت شوق و شغف شادی و مسرت اشک از چشمانمان جاری بود. پدرم با کمال خضوع و خشوع با تشکر از الطاف جمال مبارک باذکار یا بهاءالابهی و یا علی الاعلی ذاکر بود و مناجات و الراج که از حفظ داشتند با آن صدای جذاب که از اعماق قلب بر می خواست یکی بعد از دیگری با توجه تام تلاوت نمودند.

وقتی پدر و مادرم در مسائل زندگی مشورت می کردند تصمیمی را که اتخاذ می نمودند با پشتکار عجیبی انجام می دادند. این نمونه ای بود جالب و آموزنده برای ما که در مسائل تفکر کنیم و مناجات کنیم و راه درست را انتخاب کنیم آنوقت با پشتکار بی اندازه مورد عمل قرار دهیم. این مشورت و توافق عقیده مابین پدر و مادرم برای ما درس بزرگ و آموزنده ای بود.

ما هرگز اختلال نظر شدیدی در والدینمان ندیدیم وقتی مشورت انجام می شد

دیگر مسئله‌ای موجود نبود و موافقت صد درصد بود. حتی در مورد تربیت ما و تحصیلات ما اختلاف نظر نبود. پدرم خیلی به عقاید و نظریات مادرم احترام می‌گذاشت. از این رو اتحاد فامیلی همیشه محفوظ بود.

داستان دیگری از سفر ما به ایران در تابستان ۱۹۵۹ بمن درس ذیقیمتی داد. شبی دیروقت در محلی در ترکیه که تقریباً سه ساعت با آنکارا فاصله داشت قسمتی از ماشین سواری ما از کار افتاد و دیگر قابل رانندگی نبود. در آن موقع ما در محلی بودیم که به هیچ چیز دسترسی نداشتیم. قرار شد به نوبت بخوابیم و یکی از ماها مواظب چمدان‌ها باشد که در سقف ماشین قرار داشت. وقتی صبح شد پدرم پیاده به قریه‌ای که نزدیک آن محل بود رفت. یک مغازه کوچکی را که برای تعمیر ماشین بود پیدا کرد. شخصی که در آن بعنوان مکانیک کار می‌کرد شغل دیگری هم داشت و آن مالکیت قهوه‌خانه بود و خودش مسئول مشتری‌ها بود وی ما را مطمئن کرد که می‌تواند ماشین را فوراً تعمیر کند فقط یک روز وقت لازم دارد ما هم چون چاره‌ای نداشتیم موافقت کردیم. لذا وی تمامی اجزاء ماشین را از هم جدا کرده مشغول کار شد. شب در رسید و هنوز وی آلات و ادوات ماشین را بررسی می‌کرد. ما چاره‌ای نداشتیم مگر اینکه دو روز به امید درست شدن ماشین در آن محل توقف کنیم. روز سوم دیگر مطمئن بودیم که ماشین در تحت نظر این تعمیرگاه درست شدنی نیست. او تمام آلات و ادوات و پیچ و مهره‌های ماشین را در کیسه‌ای قرار داد و اقرار کرد که نمی‌تواند درست کند. قرار بود ماشین با گونی حاوی پیچ و مهره‌ها پشت یک کامیون بزرگ به آنکارا برده شود.

پدر و مادرم بعد از مشورت با هم تصمیم گرفتند که پدرم ماشین را به آنکارا ببرد و مادرم، می و من صبر کنیم تا وسیله‌ای فراهم شود و به آنکارا برویم. و توسط دوستان بهائی در آنکارا بهم ملحق شویم. پس از مدتی طولانی یک ماشین سواری از دور پدیدار شد و با اشاره ما ایستاد و قبول کرد که ما سه نفر را به آنکارا برساند. پدرم خیالش از جانب ما راحت شد. ضمناً یک کامیون پیدا شد، ماشین با جوال محتوی اجزاء ماشین در

روی آن قرار گرفت، پدرم هم نزد راننده و شاگرد راننده سوار شد و بسوی آنکارا حرکت کرد. در ورود به آنکارا مادرم با احتیای آنجا تماس گرفت مطمئن شدیم که دوستانی در آنکارا داریم که بتوانیم بآنها مراجعه کنیم. ولی از کامیونی که پدرم در آن بود اثری نبود. مادرم برای اینکه از ناراحتی ما کم کند ما را بخواندن مناجات و ادعیه و حفظ کردن مناجات مشغول نگه داشت و گفت که برای حفاظت پدرم خواندن الواح لازم است تا او هم سلامت برسد. بالاخره بعد از گذشت یک روز و یک شب کامیون به آنکارا رسید و تحت نظر یک متخصص ماشین برای مسافرت آماده گردید.

مادرم در برخورد با گرفتاری‌ها و مسائل مهم زندگی از قدرت زیادی برخوردار بود. این سفر یک نمونه شاخصی است. حتی بعد از درگذشت پدرم این استقامت را به منتها درجه در سائن مشرق‌الاذکار به ظهور رسانید حتی ما فرزندان ایشان با کمال تعجب از صحبت ایشان در آن موقع و در آن جمعیت حیرت زده شدیم. در دوران جلسه تذکر بمانصیحت کرد که ابتدا گریه نکنید خوشحال باشید که روح پدر شما در ملکوت ابهی است. اما ما از حالات درونی ایشان بخوبی آگاه بودیم که چقدر این مفارقت یعنی از دست دادن عزیزترین دوست و صاحب و شریک دوران زندگی برای ایشان سخت بود.

بعد از اینکه من ازدواج نمودم با فامیل جدیدم غالباً بدیدن پدر و مادرم می‌رفتیم. آنها هم ما را در مواقع مختلف در کانادا ملاقات می‌کردند. پس از اقامت من و خانواده‌ام در انگلستان غالباً از لحاظ کار سفرهای متعددی بآمریکا می‌نمودم بدیدن پدر و مادرم مفتخر می‌شدم. گاه گاهی هم پدر و مادرم که برای رفتن به اراضی مقلسه یا دیدن بهائیان عزیز در اروپا و خاورمیانه از راه انگلستان ملتی را نیز با ما می‌گفراندند.

دوبار اتفاق افتاد که پدرم ملتی را با ما در سفر اروپا گفراندند با هم به ملاقات احتیای اروپا نائل شدیم. از مدرسه تابستانه که در سوئیس واقع است دیدن کردیم. پدر من در آن زمان ۷۰ سال داشت ولی بسیار شوق و عشق زندگی داشت. روزها با اتومبیل از محلی به محلی برای دیدن شهرها و

اصاکن تاریخی اروپا گذرانیدیم پدرم از سفر با ماشین لذت می برد ولی زیاد مشتاق سفرهای هوایی نبود.

پدرم در ۱۹۸۲ در اروپا بدین مقبره جناب ولی الله و رقا ایادی امرالله فانز شدند. ایشان خیلی به ایادی امر ولی الله و رقا ارادت داشتند، حکایت نمودند که در زیارت اعتبار مقتسه ۱۹۵۲ حضرت ولی امرالله به ایشان ذکر نمودند که در جمع ایادی ولی الله و رقا ممتاز می باشند. ایشان برای معالجه به آلمان رفتند ولی بالاخره در شهر اشتوتگارت بملکوت ابهی صعود کردند. من همراه پدرم و همسر و بچه هایم از آرامگاه این ایادی عزیز دیدن کردیم.

در این سفر دقائقی بود بسیار لذت بخش و فراموش نشدنی، که بدون لیاقت نصیب شد و آن این بود که در تمامی طول راه چه پیاده و چه با اتومبیل داستان هائی از ایام تشریف حضور حضرت ولی امرالله و موقیقت هائی که در دوران حضرت ولی امرالله بدست آمده صحبت می داشتند، پدرم الواح زیادی از حفظ داشتند که ساعت ها تلاوت می کردند و تا امروز هنوز آن نواها و صداها که ضبط کرده ام روح من را تغذیه می کنند.

آن زمان اوائل دوره جدید شهادت شهداء در ایران بود. اشعار اوجی را که قبل از شهادت مرقوم داشته همیشه با صدای خوش می خواندند و بر روح پاک وی درود می فرستادند.

من در سفر همیشه نوارهای موسیقی های مختلف امری همراه داشتم و در طول راه گاه گاهی بآنها گوش می دادیم. این ها روزهائی بود فراموش نشدنی مملو از رزق روحانی و خوشی های زندگی. پدرم خیلی از طبیعت لذت می بردند. برای ما هم بسیار لذت بخش بود که پدرم را با خود داشتیم و از ایشان نه تنها تعلیمات روحانی می گرفتیم بلکه در باره داستان های گذشته زندگی و خوشی های ایام قدیم برای اطفال صحبت می داشتند. بچه های من در این سفر بسیار شاد و خندان بودند هنوز از آن خاطرات صحبت می کنند. در این سفر مادرم به خاطر وظائفی که برای خدمت در هیئت معاونت داشتند همراه نبودند اگر می بودند این سفر ما کامل می بود.

پدرم قرار بود در آن سال در مدرسه تابستانه لندگ در باره حضرت

ولی امرالله صحبت کنند. صحبتی که تمامی قلب و روانشان را مستخر می نمود. اسم حضرت شوقی افندی حیات جدیدی به ایشان می بخشید. این صحبت به زبان انگلیسی ادا شد و بزبان آلمانی ترجمه گردید. با وجود اینکه هر روز دو دفعه در برنامه جلسات بودند ولی در تمامی دوره کنفرانس شرکت می کردند. ایشان آخرین کسی بودند که جلسه را در آخر شب ترک می کردند. از زیارت اجتناب شاد بودند. با فرد فرد آنها در قسمت های مختلفه مربوط بحفظ و صیانت امر صحبت می داشتند. حقیقتاً بنظر می آمد که نیرو و نشاط را از جمع یاران می گرفتند.

هرگاه که برای مأموریت های مربوط به شغل خودم به آمریکا می آمدم بدیدار والدینم نیز مفتخر می شدم. سئوالات مختلفی از الواح و آثار امری که فهم آن برایم مشکل بود از پدر عزیزم می نمودم. وقتی پرسش هایی از کتاب مستطاب ایقان داشتم و سئوالات را بنا پدرم مطرح می کردم احساس می نمودم که مسرت فوق العاده ای در صورتشان ظاهر می شد. بدقت به سئوالاتم گوش می دادند. اما بجای آنکه جواب یک یک را مطرح کنند بمن فهمانند که باید کتاب را با هم مطالعه کنیم. این حالت خصوصی ایشان بود هرگز حالت تعلیم دادن یا انگیز دادن نداشتند. ترجیح می دادند که مطالب را با هم بخوانیم در نتیجه به معانی حقیقی آنها پی ببریم. از من خواستند که بلند بخوانم و در معانی آن تعمق نمایم وقتی بدقت خواندم همان قسمت هایی که برایم دشوار بود کاملاً بنظم واضح و روشن می شد. توضیحات ایشان نیز با لطف و محبت مخصوص ادا می شد.

ایشان طرز جالبی برای مکالمه و سوال و جواب داشتند. تمامی توجه ایشان به سوال و شخص سوال کننده بود. هرقدر سوال ساده می بود چنان با محبت و شفقت توضیح می دادند که سوال کننده مفتخر می شد که سوال کرده و تا این درجه مورد توجه قرار گرفته است. بیشتر توجهشان به اشخاص در این بود که عهد و میثاق الهی برای آنان درست مفهوم شود و عشق امر الهی در قلوب آنان تقویت و تثبیت گردد.

پدرم قامتی راست، قیافه ای شیرین و در مقابل تشکیلات و افراد جامعه

خاضع و خاشع بود.

در اواخر جولای ۱۹۸۶ اثرات مرض خطرناکی که تمامی وجودشان را فراگرفته بود ظاهر شد، تمام نامیل از همه جا بگرد ایشان جمع شدند. من قبل از حرکت از انگلستان تصمیم گرفتم از طرف پدرم بزیارت مرقد محبوب ایشان یعنی ولی امریهاء، جانیکه برای پدر عزیزم مقدس ترین مکان خارج از ارض مقصود بود بروم. این محل در شمال لندن واقع شده است. چنانکه می دانیم پدرم محبوب دل و جان خود را ۲۵ سال قبل از این تاریخ در Great Northren Cemetery در لندن مشایمت کرده بود. در مسوق این زیارت غم و الم شدیدی مرا فرا گرفته بود. زیرا اسکان اینکه پدرم بار دیگر بتواند به زیارت این مقام مقدس فائز شود بعید بنظر می رسید.

کاملاً متوجه بودم که پدرم تا چه حد باین محل علاقه داشتند و چطور احترام می گذاشتند. بمقدار مسافت زیادی قبل از رسیدن به محل آرامگاه واله و شیدا با تعظیم کردن های بی شمار به محل نزدیک می شدند و دست و صورت خود را برای زیارت چنین مقامی پاک و مطهر شستشو می دادند. با قلبی سوزان و چشمانی اشکیار در مقابل درب آهنی خم شده تضرع و تپتل می نمودند و آداب احترام بجا می آوردند. از روی سنگ های سفید، با حالی زار و نزار قدم بر می داشتند تا بیای مقام مبارک می رسیدند. آنوقت بود که صدای مناجات ایشان هر شخصی را متأثر می نمود. برای مدت ها در مقابل آن مرقد مکرم دعا و مناجات تلاوت می نمودند. آرام آرام قطرات اشک تمامی صورت ایشان را می پوشانید قطعاً در این مواقع مراسم روز ۴ نوامبر ۱۹۵۷ در مقابل دیدگان شان همیشه مشهود بود و هر موقع که به زیارت می رفتند مثل این بود که این واقعه دل سوز فقط روز قبل اتفاق افتاده است.

مسلماً پدرم هرگز آن روز تاریخی را تا پایان حیات فراموش نکردند و در ایام زندگانی همیشه بیاد لطف و مرحمت و از خودگذشتگی محبوب بودند. این خاطره ها و حکایات دلپذیر و آموزنده هریک از حضرات ایادی امرالله باید برای نسل آتیه بجا بماند.

آن روز که من از طرف پدرم مقام مبارک حضرت شوقی افندی را زیارت

می کردم سعی نمودم تا حدودی از آداب تشریف ایشان را تکرار کنم. مناجاتی را که غالباً شنیده بودم پدرم در موقع زیارت می خواندند را ترنم نمودم.

هوالله

ای عاشق روی بهاء گویند چون ابراهیم خلیل را در آتش سعیر انداختند
جبرئیل نفا کرد هل لک حاجة خلیل خلیل جواب فرمود. اما الیک فلا
کفی عن سؤالی وعلّمهُ بحالی. تو نیز توجه بملکوت غیب ابهی کن
و بگو:

ای هادی ابرار ای مونس اخیار ای واقف اسرار جانم بفدایت
ای دلیر دلجو ای گلرخ مهری ای سرور خوشخو جانم بفدایت
حاجت تو بدانی هرچند نهانی در هر دم و آنی جانم بفدایت ع ع

من چون در لندن اقامت دارم غالباً به زیارت مقام حضرت ولیّ امرالله
شرفیابی حاصل می کنم ولی احساس کردم که این زیارت به نوع دیگری بود
واقعا نماینده پدرم بودم و مترجمه بودم که ممکن است ایشان دیگر نتوانند به
این مقام مبارک مشرف شوند و میل داشتم تمام آداب پدرم را بجا آورم و
از جمال مبارک شفای عاجل تمنا نمایم.

یک هفته بعد خود و فامیلم با اتفاق کوچک ترین پسریم که تا آن موقع پدرم را
ندیده بودند به آمریکا وارد شدیم. اسم او را پدرم در موقع تولدش انتخاب
کرده بودند. چقدر سبب خوشوقتی جمع ما بود که بیدارشان نائل شدیم.
موقعیکه در بیمارستان بستری بودند و تنها در کنار ایشان نشسته بودم
داستان زیارت مرقد حضرت ولیّ امرالله را از اوّل تا آخر شرح دادم و قبض
رسید اعانه از طرف ایشان را در دست داشتم (که برای نگهداری گل و گفاردن
گل بر مرقد مبارک تبرج شده بود) شرح تشرّف را مویس ذکر کردم یک
تبسم حاکی از رضایت در وجناتشان ظاهر شد و قطرات اشک از چشمانشان
جاری گردید. در آغوشم گرفتند و در گوشم گفتند که تو قوّت به روح و
روانم دادی و قلبم را شاد کردی. بمن دستور دادند که رسید آنها را بر روی
مناجاتی که از حضرت ولیّ امرالله در دفتر خاطرات ایشان بود قرار دهم.

این دفتر خاطرات را همیشه همراه داشتند و هرکجا سفر می کردند همراه می بردند بعد از صعود ایشان به ملکوت ابهی خواهرها و برادرها از روی آن نسخه برداری کردیم و هریک نسخه ای از آن را همراه بردیم تا همیشه خاطره ایشان برایمان زنده بماند.

وقتی آخر شب از هم جدا شدیم هنوز قطرات اشک از چشمانشان جاری بود و منم داستان آن شب را هرگز فراموش نمی کنم.

پدرم بعد از چند روز از مریضخانه به منزل آمدند. یک روز صبح زود موقعی که مادرم برای ادای صحبت از طرف پدرم، به کنفرانس صلح بین المللی در سانفرانسیسکو رفته بود من صدای پدرم را از اطاق مجاور شنیدم. فوراً با عجله باطاق رفتم متوجه شدم که هنوز بیدار می باشند و مایلند که قدری وضع و فرم خوابیدن را عوض کنند شاید با این عمل کسی دردشان تخفیف پیدا کند. از اوضاع زندگیم سؤال کردند قیافه شاد و شیرینی داشتند. از من احوالپرسی نمودند. دستشان را در دست گرفتم اشاره کردند که بر روی تخت ایشان بنشینم که با من صحبت کنند بقدری این لطف و مرحمت ایشان در من مؤثر واقع شد که هرگز فراموش نمی کنم. راجع به وقایع بعد از صعود حضرت ولی امرالله صحبت داشتند و از مسئولیت ها و مشکلاتی که ایادی امر با آن مواجه شدند سخن گفتند و شته ای نیز از موقعت های شایانی که نصیب آن هیأت گردید بیان نمودند ضمناً از مجمع سالیانه ایادی آن مجمع تاریخی که بعد از صعود مبارک، حضرات ایادی گرد هم جمع شدند و تصمیمات لازم را کاملاً مطابق امیال حضرت ولی امرالله و نقشه ۱۰ ساله جهاد کبیر اکبر بموقع اجراء گذارند. شته ای بیان کردند و راجع به وقایع بعد از صعود حضرت ولی امرالله و مشکلات امر در آن زمان صحبت داشتند.

باید متذکر شوم که حافظه پدر من فوق العاده بود. آنقدر آثار و الواح از حفظ داشتند که در هر موقع و فرصتی در صحبت می توانستند از حفظ شاهی از الواح ارانه دهد. در این موقع نیز چنین کردند تمامی مطالبی که با من ذکر کردند شاهی از الواح حضرت مولی الوری و یا حضرت ولی امرالله داشتند. بسیار عجیب بنظر می رسید که کسی از لحاظ جسمی

ضعیف و ناتوان ولی از لحاظ روحی و حافظه این چنین مقتدر و توانا باشد. من بیشتر از پیش به مقام و شخصیت شخصی که او را «ددی جان» می نامیدم واقف شدم. سعی کردم که آنچه را شنیدم در حافظه بسپارم. حتی بفکرم خطور کرد که مطالب را دقیقاً ثبت کنم. اما وقتی عمیقاً تفکر نمودم بهتر دیدم که با این کار افکارشان را مشتت نکنم.

در مواقع دیگری نیز این اتفاق افتاده بود که در جلسه فامیلی بفکر این افتادیم که مطالبشان را بوسیله نوار صوتی ضبط کنیم ولی پدرم قبول نکردند و ذکر نمودند که ضبط افکار و عقائد اشخاص در آینده ممکن است سبب اشکال و اختلاف گردد و خاطرنشان نمودند که آنچه ذکر می کنند عقاید شخص خودشان است. باید برای هر مطلبی به الواح و آثار مراجعه شود.

در آنموقع که این فرصت ذیقیمت نصیب شده بود که با پدر عزیزم تنها باشم هرگز فراموش نمی کنم بمن گفتند که این مسائل را برای فهم تو و عمیق نمودن تو در امر ذکر می کنم. از این گوشزد متوجه شدم که یک احساس درونی در ایشان هست که این آخرین دفعه است که این موقعیت ارزنده برای من حاصل است. در ضمن چندین ساعت ایشان زندگی سراسر عشق و خدمت خود را به آستان جمال مبارک برای من مرور نمودند، از من خواستند که همیشه در ظل امر و تشکیلات خدمات شایسته ای تقدیم آستان جمال مبارک نمایم. من آن زمان و موقع را قدر می دانم و مکرر آن مطالب را در خاطر می گذرانم. نصایح و وصایای ایشان که چطور می توان به نوع بشر خدمت کرد همواره در مقابل دیدگانم می باشد. زندگی پدر عزیزم نمونه باواری بود که چگونه می توان عشق الهی را راهنمای تبلیغ قرار داد.

هر سنوالی به نظرم رسید پرسیدم واقعاً می خواستم از هر تجربه زندگی ایشان درسی بگیرم و شاید سعی کنم که دقیقاً آخر بودن با پدر عزیزم و صدایشان را برای همیشه بیاد داشته باشم، ولی متأسفانه ممکن نشد زیرا سه ساعت صحبت کرده بودند و موقع آن رسیده بود که صبحانه تهیه کنم و کاغذهای روزانه ایشان را بررسی نمایم. این آخرین موقعی بود که با پدرم اینطور راحت و آرام صحبت داشتم که توانستند احساسات درونی قلبی خود را با من در

میان نهند. با وجود اینکه چند روز بعد هم با ایشان بودم، شیرینی آن ملات هرگز تجدید نشد.

یکی از بهترین روزه‌های آن اوقات اواخر اگوست ۱۹۸۶ زمانی که مادرم از کنفرانس صلح که در سانفرانسیسکو تشکیل شده بود مراجعت کرده بودند و مفصلاً راجع به آن تریف نموده. نطق‌های ناطقین را بطور خلاصه ذکر کردند و از روحیه‌ای که در کنفرانس حکمفرما بود شمه‌ای بیان نمودند. ذکر شرح کنفرانس و عشق و شوق اجتهاد به خدمت و اشاعه امر و اطاعت از دستورات بیت‌العدل اعظم شادی و نشاط عجیبی در صورت پدرم ظاهر نمود. ما در باره این کنفرانس مقداری صحبت کردیم، پدرم متذکر شدند که باید اجتهای عزیز جزوه بیانیة صلح را که بیت‌العدل اعظم مرقوم داشته‌اند مطالعه کنند. نتایج حاصل از آن بی‌شمار است.

مادر عزیزم خطاب به پدرم گفتند که اول باید سلامتی شما تأمین شود تا بتوانید اجتهای عزیز دنیا را به اجرای فرامین بیت‌العدل اعظم راهنمایی نمائید.

در روز بعد کاملاً روحیه ایشان متفاوت بود و به خوبی می‌توانستیم نیروی زندگی و زیست را از وجناتشان دریابیم. پدرم در آن روز بسیار مثبت فکر می‌کردند و احساس بهبودی محسوس می‌نمودند. وظائف مربوطه خود را مثل قبل انجام دادند مقدار زیادی مقالات و مسائل مورد رسیدگی بر روی میزشان موجود بود. دستور دادند رسیدگی کنم بیشتر آنها یادداشت‌های شرفیابی بحضور مبارک ولی امر محبوب که لازم بود مقداری از آنها بعنوان یادداشت زائر انتشار داده شود ولی بخاطر کسالت ایشان به تمویق افتاده بود. این بهبودی موقتی یک اثر بسیار شیرین و شادی برای جمع فاضل داشت ولی شفای حقیقی دیگر ممکن نبود. اگرچه از لحاظ روحی پدرم در اعلی درجه قدرت بودند ولی از لحاظ جسمی کاملاً تسلیم به اراده الهی. روز حرکت من به انگلستان برایم بسیار سخت و دشوار بود. یک ماشین کرایه برای ساعت ۹ صبح خبر کرده بودم که به فرودگاه بروم دیگر هر ثانیه و دقیقه‌ای برایم بسیار با ارزش بود. واقعاً از شدت تأثر بغض گلویم را گرفته

بود دیگر حرف نمی توانستم بزنم. متوجه شدم که چنین احساسی در پدرم نیز می باشد. بسیار ساکت بودند. متوجه مادرم شدم که می گفتند چرا صبحانه را میل نمی کنید. از پدرم پرسیدم آیا این نخوردن صبحانه برای رفتن من است؟ با علامت سر جواب مثبت دادند. در این موقع به طرف تختخواب ایشان رفتم و در آغوششان گرفتم. بسیار سعی کردم که آرام باشم و نازاحتی خود را نشان ندهم. با قلبی لرزان و زبانی الکن اطمینان دادم که بزودی بر می گردم. وقتی با مادرم خداحافظی کردم زنگ در صدا درآمد و تاکسی حاضر بود. قرار بود فوراً عزیزانم را ترک کنم لذا با قلبی پر از حزن و نگاهی عمیق به پدرم خانه را ترک کردم. وقتی مادرم تا دم درب برای مشایعت آمد عمیقاً همین احساس را در ایشان مشاهده نمودم. انتقامت و فداکاری مادرم را در زیر بار این مسئولیت تحسین نمودم. ملاقات بعدی من در ماه اکتبر بود. همانطور که حدس می زدم کسالت ایشان پیشرفت سریعی کرده بود. با این وصف نیروی باقی مانده را صرف چند مکاتبه عقب افتاده نسوده بودند. اول تلگراف به بیت العدل اعظم مخابره نمودند و کاغذی به محفل ملی امریکا دیکته کردند. حتی در چنین موقع خطیری وظایف و مسئولیت های خود را دنبال نمودند واقعاً قدرت انضباط ایشان برای همگی ما درس بزرگی بود.

جناب هادی رحمانی دوست ایشان، که برای سالیان دراز هردو عضو محفل ملی ایران بودند چنین ذکر کردند که هروقت دستوری از حضرت ولی امرالله برای یکی از افراد اجتهاد می رسید ایشان اگر شب دیروقت هم می بود با کمال خضوع و فروتنی تلگراف را تسلیم طرف می نمودند. در یکی از این مواقع تلگراف بسیار دیروقت رسیده بود پدرت فوراً سوار ماشین شده که تلگراف را تسلیم نماید. من به ایشان ذکر کردم که حالا دیروقت است ممکن است که تلگراف منیع مبارک را صبح زود برسانید ایشان جواب دادند شاید من فردا نباشم و از دنیا رفته باشم آنوقت به محبوم چه جواب بدهم که در رساندن دستوراتشان غفلت کردم؟

در زندگی روزمره بسیار منظم و مرتب و در مواجهه با مردم یک شخصی

بسیار با محبت و خوش رو و شیرین سخن بودند. یکی از مواردی که به این موضوع متوجه شدم اوائل ایتامی بود که همگی خانواده برای سکونت در آمریکا آمده بودیم. پدرم از طرف هیئت ایادی مسئول قاره آمریکا - کانادا بودند و برای چند سال اول آمریکای جنوبی و مرکزی و جزائر نیز در تحت نظر ایشان بود.

در جون ۱۹۶۰ وارد آمریکا شدیم در تابستان همان سال در برنامه مدرسه گرین ایگر شرکت نمودیم. من در آن موقع ۱۶ ساله بودم و پدرم نخستین بار خود را در میان یاران آمریکائی می دیدند. در مواجهه با احتیاء در موقع غیررسمی با وجودیکه از لحاظ طرز تربیت، رفتار، آداب و فرهنگ متفاوت بودند ولی عشق خدمت به جمال مبارک تمام این اختلافها را از بین برداشته بود. احساس می کردم که پدرم هم بستگی و عشق و علاقه زیادی نسبت به دوستان آمریکائی ابراز می نمودند. من در آن سن درک نمودم علاوه بر لطف و محبت پدرانه و علاقه مفرط به خانواده محبت عموم احتیاء در قلب و روانشان جریان دارد. از لحاظ صحبت در مقابل جمعیت با چنان لطف و محبت و افتادگی و از خودگذشتگی به جمیع شنوندگان می فهماندند که در امر مبارک پیر و جوان، سیاه و سفید، شرقی و غربی همه یکسانند زیرا این امر خداست و خواست جمال اقدس ابهی.

پدرم در زندگانی روزمره آدمی شاد و فعال و بسیار علاقه مند به دانستن اوضاع و تحولات دنیا بود. اوضاع دنیا را تحت تعالیم جمال مبارک از دیدگاه نویسی ملاحظه می نمود. در مورد مسائل اجتماعی بسیار نگران بود. ولیکن بنظر ایشان اتفاقات روزمره دنیا اگرچه بسیار با اوامر امر مغایرت داشت ولی ایمان داشتند که ملل دنیا از این بی بند و باری خسته شده و به پایه گذاری نظم بدیع جمال مبارک همت خواهند گماشت. من متوجه بودم وقتی که اخبار را در تلویزیون ملاحظه می کردند بعضی از آنها را با مواعید حضرت بهاء الله تطبیق می دادند. بطور مکرر تحولات جهان را با مطالب ذیقیمتی که از حضور مبارک شنیده بودند مرتبط می کردند. با کمال خضوع و خشوع بافکار اشخاص دیگر، کسانی که هم صحبت بودند بدقت گوش

می دادند حتی اگر آن کوچک ترین طفل ایشان بود.

چون منمهم بمسائل روزمره علاقه دارم، غالباً از تفسیرات راجع به اخبار نظریاتم را خواستار می شدند. در آن موقع احساس من این بود که با دوست عزیزم کسی که در ردیف خودم می باشد صحبت می کنم. این طرز رفتار پدرم بود به کسانی که از ایشان سنوالاتی می کردند و یا عقائد خود را ابراز می داشتند کاملاً پیدا بود که همواره توجه ایشان به جوهر مطلب و موضوع بود و اصلاً مطرح نبود که گوینده آن در چه سن و مقامی باشد. عمیقاً اذعان می کنم که این شخص نه تنها پدرم و ولینممت من بود بلکه دوست عزیز و راهنما و نمونه زندگی بود. و ایادی امر جمال اقدس ابهی بود. چقدر در مقابلش اظهار کوچکی و حقارت می کنم. در عین حال که بسیار روحانی بود ولی واقع بین نیز بود و در مقابل اشخاص چه عارف و چه عامی خاضع بود. و خواسته های جمع را رعایت می نمود. هر زمان که فامیل گرد یکدیگر جمع می شدیم پدرم در آن جمع ساکت بود و میل داشت که ما با هم تبادل افکار کنیم و از عقائد هم استفاده کنیم. این نمونه ها و واقعیت ها در مورد ایشان شاید بزرگترین ارثی باشد که برای خانواده اش باقی گذاشت.

من هرگز در دوران زندگی از پدرم نشنیدم که از خودش صحبت کند که چنین کردم و چنان کردم شاید ایشان از مولی و مرتسی خود حضرت ولی امرالله آموخته بودند که بعنوان مثل اعلی از آن پیروی می کردند. غالباً ذکر می کردند که حضرت ولی امرالله موفقیت های امری را به بهانیان دنیا که در میادین خدمت انجام وظیفه می کردند ارتباط می دادند.

حقیقتاً خضوع و خشوع پدرم به حدی بود که ما از سایرین در باره خدمات ایشان در دوره ولایت حضرت ولی امرالله می شنیدیم. حضرت عبدالیهاء الواحی به افتخار پدر بزرگ من جناب میرزا نصرالله و توقیعات متعددی نیز حضرت ولی امرالله در تمجید از خدمات پدرم مرقوم فرموده بودند. ما بعد از صعود ایشان به این گنجینه های گرانبها دست یافتیم و متوجه شدیم که تا چه حد ایشان مورد عنایت حضرت ولی امرالله بودند. خضوع و خشوع جزو

خصوصیات پدرم بود. با وجودیکه در زندگی روزمره موفقیت داشت ولی هرگز ذکر آن را نمی کرد و کارهای متفرقه زندگی مانع خدمت، فعالیت و معاشرت با تمام طبقات از اجتناب نمی شد. هرکجا جمعیتی بود که صحبت در باره عشق و خدمت به آستان جمال مبارک بود وی حاضر بود و بخدمت ایشان می پرداخت. وقتی جوان بود و زمانی که ازدواج کرد و عائله تشکیل داد زندگی ساده داشت و نصیحت او بفرزندانش این بود در زندگی سعی کنید که موفق باشید ولی موفقیت اصلی در خدمت به امر است. جان و مال و آنچه خداوند پشما عطا کرده و می کند در راه عشقش فدا کنید. در دوران بزرگ شدن ما در مسئله دانش تأکید می شد یکی تشویق به آموختن و تحصیل علوم تا درجه ممکنه و دوم بآنچه جمال مبارک برایمان خواسته راضی و شاکر باشیم. پدرم بی اندازه به ادعیه و مناجات علاقه داشت. الروح مبارک را که از زمان کودکی در حفظ داشت برای ساعت ها با ریزش اشک در منتها درجه روحانیت تلاوت می نمود.

پدرم به همسرش و فاضلش عشق می ورزید، در عین حال زندگی وی کاملاً وقف خدمت به آستان جمال مبارک بود و باین مسئله معتقد بود که وظیفه مخصوصی در دوران زندگی دارد و آن خدمت به محبوب القلوب اجتناب حضرت ولی امرالله است. مسائل دیگر زندگی تحت الشعاع قرار می گرفت. در عین حال در زندگی خود اعتدال حقیقی را حفظ نمود. عارف بود نه گوشه گیر و مذهبی بود ولی نه متعصب. شوهر و پدری دوست داشتنی بود نه تنها در پی راحت و آسایش خانواده اش بود بلکه متوجه تحصیلات و موفقیت فرزندان نیز بود. ولی در زندگی منظور دیگر نیز داشت که منافی وظیفه او بعنوان شوهر و پدر نبود بلکه مکتل آن بود. آن احساسی بود که در دوره نوجوانی در وی بوجود آمده بود و تا آخر عمر آن را حفظ نمود و آن خدمت عتبه مقلسه سامیه جمال اقدس ابهی بود آرزوی قلبی او این بود که به اعتبار مقلسه پشتابد و به خدمت ولی امر محبوب و بعداً به خدمات شایسته در تحت حمایت بیت العدل اعظم بپردازد.

مسئولیت ما که فرزندان چنین شخصی بزرگواری هستیم این است که نمونه

زندگی وی را دنبال کنیم و به نصایحش عمل کنیم و خاطره او را همیشه زنده نگه داریم و آن را به اولاد و احفاد خود منتقل کنیم و بدانیم که روش زندگی وی تنها متعلق به ما نیست بلکه متعلق به نسل های آینده نیز می باشد. بخشی است از تاریخ آن دوران که عالم بهائی بارث برده است.



پس از انتصاب به مقام ابدی امرالله در بین احتفای شبی . ۱۹۶۵

می خادم

یک سال از درگذشت پدرم گذشته است. من این اوراق را چندین بار مرور کرده‌ام.

اولین پیش‌نویس آن مملوّ از غم جدائی بود. فرقت و حرمان از او بسیار عمیق و دردناک و مقام او برای من از یک پدر بیشتر بود. او سرمشق و راهنمای زندگی من بود. در شروع نوشتن این اوراق کم‌کم غم عمیقم تخفیف حاصل کرد. با منتهای تعجب متوجه شدم که هویت تازه‌ای در من به‌وجود آمده. عشق و قدردانی در تمام وجودم ریشه دوانده. این احساس قدردانی واقعاً بجا و بسوق بود و پناهگاهی بود از آنهمه هم و غم. از آنهمه لطف و هدایای روحانی که بما اطفالش ارزانی داشت سپاسگزاری بی‌حده و حصری در من بوجود آمد.

هدیه‌های روحانی و معنوی را نمی‌توان در قالب لغات تشریح کرد، پدرم نیز با لغات به ما تعلیم نداد بلکه با عمل به تعالیم، با روش و رفتارش، با ایمان و ایقانی که در تمامی وجودش شعله‌ور بود عشق امر را به ما هدیه کرد و در قلوبمان جایگزین نمود.

با لحن صدایش، عشق سرشارش، رفتار خاضعانه‌اش مقام محبوب را به ما تعلیم داد. در دوران جوانی به حضور حضرت ولی‌ام‌الله مشرف شده بود. عشقی غیر قابل توصیف در وجودش مشتمل شده بود. آن عشق غیر قابل وصف وی را تقویت نمود و به خدمت امر در تمامی عمر برانگیخت. آن عشق به‌منتها درجه در رفتار و حرکاتش مشهود بود و ممکن نبود کسانی که در اطرافش بودند به آن مجذوب نشوند.

پدرم هرگز به ما نگفت که چطور دعا کنیم اما صدای مناجات پدرم شب و روز محیط منزل ما را فرح‌انگیز مینمود. او بما نگفت که کتب امری را مطالعه کنیم ولی بیاد دارم که وی ساعت‌ها به مطالعه کتب امری می‌پرداخت و مسائل لازم را بحث مینمود. بما راجع به احترام آثار و الواح ذکر نمی‌کرد ولی تمامی وجود وی در منقح تلاوت مناجات و آیات وضع

خاصی از خضوع و احترام داشت. زمانی که با آثار مقتسه امری تماس داشت یا وقتی که مکانهای مقتسه را زیارت میکرد چنان با عشق و احترام خاص توأم بود که در هر بیننده مؤثر واقع می شد.

پدرم در دوران زندگیش حتی در دوران کسالت با عمل و رفتارش بما آموخت که بقضایای روزگار راضی باشیم و آنچه خداوند برای ما خواسته قدر بدانیم. دورانی که اساکن متبرکه را با هم زیارت می کردیم بخصوص مرقد ولی عزیز امیرالله را، نوع زیارت و طواف و استغاثه ایشان بدرگاه جمال اقدس ابدی با ارزش ترین و قیمتی ترین ایام زندگی من بود.

هرگز نمی توانم اوقات مخصوص و ذیقیمت زیارت کیف بغلی حضرت عبدالبها * و سایر هدیه های ارزنده که یادگار محبوب و از طرف محبوب به وی اهدا شده بود را فراموش کنم. در وقت زیارت آن آثار شیشه مثل این بود که خود را در اعتاب مقتسه بنظر می آوردیم. همگی مناجات تلاوت میکردیم، پدرم یک یک آن اشیاء را از جلد خود بیرون می آورد و با اشک که تمامی صورتش را پوشانده بود از روی پوشش مخصوص می بوسید و با کمال احترام بالای سر نگاه میداشت و به ما اجازه میداد که ادای احترام کنیم. این خود درسی بود از احترام به آثار مقتسه که بما تعلیم داد.

خاطرات کودکی من در ایران برایم زیاد واضح و روشن نیست. آنچه از آن زمان بیاد دارم علاقه و محبت پدرم به همه ما فرزندان بود. من کوچک ترین بودم و از این رو توجه مخصوص بمن می شد. بنظرم می آمد که دنیای والدینم بدور من می چرخید. تحسین بی حد و حصر پدرم در باره وجاهت من، شیرینی کلام و زیبایی سواهمیم که قشنگ ترین دختری بودم که خداوند آفریده بود را بیاد می آورم. اینها از دید والدین من بود و مکرر در مکرر تکرار می شد. البته وقتی بزرگ شدم و به خود نگرستم به این مطلب پی بردم که نه آنقدر زیبا

* در ایام قمری در ۱۵ فوریه ۱۹۴۰ روزی حضرت ولی امرالله کیف بغلی حضرت عبدالبها را بصرف فضل به پدرم عنایت فرمودند و فرمودند «این کیف بغلی حضرت عبدالبها است، در اقامت مبارک پیدا شد به شما صدمم که نزد شما محفوظ بماند.»

بودم و نه برجسته. ولی پدرم برای هریک از ما در دوران مخصوص کودکی و نوجوانی، دورانی که ما اطفال احتیاج شدید به محبت داشتیم پناه گاهی پر از عطوفت و محبت بود. تماسی ما خواهرها و برادرها از این عطوفت برخوردار بودیم. من بخوسی بیاد دارم شمرهائی که پدرم برایم در موقعی که طفل بودم می خواند و منم با وی هم آواز می شدم. پدرم با چشمانی مملو از عشق و محبت بمن نظاره می نمود و با موهایم بازی می کرد. آنها را بالای سرم می برد و کم کم آن ها را بر شانه هایم می ریخت و محبت مخصوص وی مرا چنان شاد می نمود که از تماسی قلب محیط خانواده برای من محلی پر از صفا و عشق بود. و در آن ایام معنی خانه و خانواده، برایم عشق و زیبایی زندگی بود. من در چنین محیط امن و امانی بزرگ شدم بخوسی بیادم می آید که در زمان طفولیت پدرم بمن می گفت «من یک تار موی ترا بدنیا نمی دهم» من واقعاً باور می کردم. از این رو محیط خانه برای ما خواهرها و برادرها پناه گاهی امن و امان و پر از محبت و عطوفت بود.

بالاخره وارد دنیای زندگی روزمره خود شدیم و آن دوران کمک فراوانی به نحوه فکر و رشد ما در اجتماع کرد. بنظرمان می آمد که می توانیم با موانع دنیا مقابله کنیم. وقتی ۷ ساله شدم. با پدر و مادر و برادرم رامین سفری بممالک متحده آمریکا و کانادا و اروپا نمودیم. وقایع بسیار شیرین آن دوران را بیاد می آورم. در مجامع بزرگ امری پدرم برای احتیای عزیز صحبت می نمود. منم با مادرم در جمع شنوندگان می نشستیم. من با عروسکم (سوزی) بازی می کردم و با مدادهای رنگی بر کاغذهای متعدد که همراه بود عکس می کشیدم. ولی گاه گاهی متوجه صحبت پدرم می شدم که مابین صحبت با لبخند عطوفت آمیزی نام من و رامین برادرم را می برد و بما می فهماند که همیشه در مد نظرش می باشیم. شاید احساس می کرد که ما به مملکت تازه و غریبی وارد شده ایم و احتیاج باین یادآوری داریم.

در این مسافرت واقعه ای که هرگز فراموش نمی کنم و بسیار جالب بود و حقیقتاً این سفر را تکمیل کرد ملاقات ایادی امرالله جناب فیضی بود. ما

ایشان را در زانو ملاقات کردیم. از او کین وهله ای که ایشان را ملاقات کردم از تمامی قلب دوستشان داشتم. ایشان مرا بر روی زانوی خود می نشانند و ققه های شیرین برای عروسک من (سوزی) می گفتند. قلب منیر ایشان کاملاً متوجه اطفال بود و خواست های آنان را فوراً بر آورده می کردند. محبت ایشان بدون شائبه و بی ریا بود. با لطف و مرحمت خودشان برای شادی قلب اطفال می کوشیدند. واقعه ای که برایم بسیار مؤثر بود و هرگز از خاطر من نمی رود این بود که بعد از اینکه مسافتی از هم جدا شدیم، متوجه شدم که جناب فیضی برگشتند و گفتند که « برگشتم که با سوزی خدا حافظی کنم » شما حالت مرا تصور کنید که چه انقلابی در قلب کودکان من ایجاد شد. واقعاً کلام بچه ای وجود دارد که عاشق چنین خوی جالب و جذاب نباشد. چون سوزی عروسکم را دوست داشتم هر کجا می رفتم به همراه می بردم. پدرم مرا بدناشتن او تشویق می کرد. برادرم رامین در باره عروسکم سر به سرم می گذاشت ولی پدرم برای رضایت من می گفت سوزی عروسک خوبی است. این عروسک خیلی نادر است من تا ده ساله شدم هنوز با سوزی بودم. سوزی بسیار کهنه شده بود. پایش از پارچه بود. یک روز یکی از آن ها پاره شد البته مسلم است که چه بمن گفتند. متوجه شدم که علاقه پدر و مادرم تا چه اندازه بما شدید بود و برای خاطر ما و خوشحالی ما خواسته های ما را انجام می دادند. وقتی مادرم متوجه غم من شد اشک از چشمانش روان شد و مرا آرام کرد که غصه نخورد او را درست می کنیم. پدرم با آرامی گفت این اتفاقات می افتد نه تنها عروسک تو آسیب دیده بلکه مردم هم آسیب می بینند. نباید آقدر ناراحت شوی. آسیب دیدگان به پزشک مراجعه می کنند منم عروسک ترا سالم می کنم. پدرم پاهای سوزی را برایم دوخت و عروسک من سالم شد. حال که این خاطرات را می نویسم متوجه می شوم که تا چه حد عشق پدر و مادر در بزرگ شدن اطفال اهمیت دارد و می توان با حرف و یا عمل جزئی بچه ها را در محیط با محبت فامیل رشد داد و علاقه مند نمود.

ما در جون ۱۹۶۰ برای اقامت دائم به امریکا وارد شدیم و در ایالت اینلوی در

شهر شمشپین مسکن نمودیم زیرا برادرم ریاض در دانشگاه ایلینوی تحصیل می کرد.

بیاد می آورم که تمام منزل هائی که در آنها اقامت نمودیم مرکز فعالیت های تبلیغی بود. مادر من با کمال عشق و محبت و جاذبه ای که مخصوص خودش بود به تبلیغ و خدمت امر می پرداخت. در ورود به شمشپین به دنبال منزل برای سکونت می گشتیم تنها نقطه نظر ما داشتن یک اتاق بزرگ وسیع برای گرفتن جلسات بود. حقیقتاً خانه ای که انتخاب کردیم واجد این شرط بود ولی از لحاظ های دیگر بسیار نامناسب بود. اولاً در قسمت سه گوش خیابان قرار داشت، سر و صدا و رفت و آمد زیاد بود اطراف عمارت با شمشادهای بلند پوشیده شده بود. آنتنر بهم چسبیده بود که بصورت دیوار در آمده بود. صاحب منزل ما مردی شاد و خندان و پرنشاط از اهالی یونان بود. مردی مهمان نواز بنظر می آمد. با مهارت بسیاری از اوصاف و محنتات منزل تعریف کرد. حتی موافقت کرد که مقداری از اثاثیه منزل را برای ما بجا گذارد ما هم چون اثاثیه نداشتیم این سخاوت را بسیار مفتنم شمردیم و قدر دانستیم. حتی بیانو که جزء اثاثیه زیرزمین بود بما هدیه کرد. زیرزمین اطاقی بود بسیار بزرگ و جادار شامل قسمتی برای پذیرائی و میز و صندلی های فراوان بمثل رستوران داشت. علاوه بر آن حتام و دست شونی بسیار منظم و مرتب داشت از این هدیه ها بسیار ممنون بودیم. سخاوت و دست و دل بازی صاحب خانه را بسیار تقدیر نمودیم. زمانی که بمنزل نقل مکان کردیم و سعی کردیم که اثاثیه را مطابق میل خود ترتیب دهیم و جابجا کنیم متوجه شدیم که هریک از اثاثیه برای پوشاندن گودال هائی بود که در پشت آن قرار داشت. مثلاً بیانو وقتی که تکان داده شد سوراخ بزرگی در پشت آن نمودار گردید. باین ترتیب تمام اثاثیه بجاهای خود باقی ماند. باغچه تشنگ با درخت های میوه و شمشاد ها که واقعاً بمثل دیوار کوتاه دور و اطراف منزل قرار داشت قابل استفاده نبود مثل این بود که تمام پشه های دور و نزدیک در آنجا لانه و آشیانه داشتند. بعلاوه نگهداری شمشادها یکی از بزرگترین گرفتاری ها بود. بهر حال با تمام اشکالات

و ناراحتی‌ها در عوض زیرزمین خانه بسیار مفید واقع شد زیرا هر شب جوانان دانشگاهی با اتفاق برادرم ریاض برای صرف شام و شنیدن موسیقی و مطالب مورد علاقه‌شان جمع می‌شدند. مادرم هر هفته برای عده‌ای زیاد غذا آماده می‌نمود. بهائیان شمپین که تعدادشان هم زیاد نبود با قلبی شادان و بشاش کمک می‌کردند ولی این مهمانی برای جوانان بود حتی پدر و مادر من هم در آن شرکت نمی‌کردند ولی هر که وارد می‌شد با محبت پدر و مادرم روبرو می‌شد. شاید بعضی از آنها برای صرف غذای ایرانی می‌آمدند یا گرمی و محبت دوستان بهائی آنان را جلب می‌نمود.

برنامه این جلسه عبارت بود از معاشرت و آشنائی جوانان با هم در محیطی سالم، غذای عالی و موسیقی و نواختن پیانو، البته هدف بحث مسائل امری بود. بعد از اتمام تفریحات در باره امر بحث می‌کردند. عده‌ای از این جمع با امر مبارک اقبال کردند. دو نفر آنها مهاجر امریکای جنوبی شدند و هنوز هم در محل مهاجرت خود می‌باشند. علت دیگری که در این جمع مرتباً حضور بهم می‌رساندند و حتی با خودشان دوستان تازه می‌آوردند برای این بود که یک روح اتحاد و اتفاق در آن مجتمع حکمرنا بود. مثل این بود که در آن شب در دنیای دیگری بودند که با دنیای هر روزه فرق داشت.

اسم بهائی برایشان تازگی داشت ولی عقانده بهائی را غالباً در قلب و روان داشتند بهمین دلیل به هیأت جوانان بهائی در دانشگاه ایلینوی برای اشاعه امر کمک و مساعدت می‌کردند.

چند روزی بعد از اقامت ما در این منزل سفرهای متوالی پدرم و مکاتبات و دستورات به اعضای هیأت معاونت در آمریکای شمالی، کانادا، آمریکای مرکزی و آمریکای جنوبی آغاز شد باضافه مکاتبات با محافل ملیه و مکاتبه با ایادی ارض اقدس، باین ترتیب قرار می‌بود یک دفتر کار مرتب و منظم با چندین منشی مشغول بکار باشند ولی این طور نبود محل کار فقط یک اتاق کوچک بود که فقط یک میز تحریر کوچک و یک یا دو صندلی داشت ولی کوچکی اتاق مانع کار نبود سیل مکاتبات بود که حاصل می‌شد و جواب داده می‌شد دکتر گرینا بیوسی که استاد زبان انگلیسی در دانشگاه

ایلینوی و خانمی پر از شور و شوق بود یکی از ارادت‌مندان ولی امر محبوب بود و از هیچ خدمتی مضایقه نمی‌نمود. پدرم بسیار بایشان احترام می‌گذاشت وی گاه گاهی برای کمک می‌آمد ولی برای آنهمه کار کافی نبود. مادرم نیز در این دفتر آنچه می‌توانست کمک می‌کرد حتی در یک کالج که در شپین قرار داشت رشتهٔ نویسندگی را به پایان رسانید و باخذ دیپلم موفق شد که بتواند به پدرم کمک نماید ولی کارهای جاری آنقدر زیاد بود که بیشتر اوقات تا پاسی از شب پدرم مشغول به کار و مکاتبه بود.

بعلاوه پدر و مادرم عضو فعال جمعیت بهائیان شپین بودند چون اورینا و شپین از لحاظ فاصله بهم نزدیک بودند بهائیان اورینا هرچند وقت یکدفعه با اجتهای اطراف برای شنیدن صحبت‌های پدرم در مرکز بهائی در اورینا جمع می‌شدند.

مادرم عضو محفل روحانی شپین بود. در تشکیلات امر با کمال عشق و علاقه با سایرین همکاری می‌نمود. محفل شپین نمونه بود. اعضاء آن متحداً متفقاً با کمال خلوص و عاشقانه به خدمات امری مشغول بودند. حتی بعد از گذشت سال‌های متمادی هنوز آن حس الفت و علاقه را در برخورد با یکدیگر احساس می‌نمایند. پدر و مادرم هرکجا بودند محیطی از مهمان‌نوازی و گرد هم آئی ایجاد می‌نمودند. آنها کاملاً با یکدیگر هم‌زبان و متحد بودند. ملاقات و معاشرت با اجتهاء و دوستداران امر را بر هر چیز دیگر موقتم می‌دانستند. برای مدت چندسال در شپین زندگی کردیم سپس بسمت نیویورک عزیمت نمودیم این جدائی از جمعیت بهائی اورینا و شپین بسیار سخت و ناگوار بود. مادرم از این جدائی متأثر بود و نمی‌توانست تصور کند که دوستان و یاورانش را باید ترک کند ولی ناچاراً از آن محل مورد علاقه به نیویورک رفتیم و در ایستین آیلند Staten Island ساکن شدیم. در آنجا هم دوران کوتاهی بودیم آپارتمانی در ویکتوری بولوار گرفتیم. محل دلپذیری بود. جلسات تبلیغی در آنجا دایر گردید فقط دو بهائی در آن شهر بود و زیاد هم با هم رفت و آمد نمی‌کردند.

پدرم دفترکار در شهر گرفت هر روز صبح تا دیروقت شب در آنجا کارهای

مربوط به حوزه خود را انجام می داد. این دفتر بزرگ بود که علاوه بر میز پدرم جای سه میز داشت. یکی را منشی موقت و یکی دیگر را منشی دائم و سومی را هم مادرم استفاده می کرد. کارها بهتر پیشرفت می نمود. من بعد از تمام شدن دبیرستان قرار بود وارد دانشگاه بشوم از چند دانشگاه جواب قبولی گرفتم ولی یکی از آنها جلب نظر پدر و مادرم را کسود و آن دانشگاه North Western در اوانستن بود اولین من میل داشتند که من در آن دانشگاه ادامه تحصیل بدهم ولی این دانشگاه با نیویورک زیاد فاصله داشت و من نمی توانستم آن جدائی را تحمل کنم. از آن رو ترجیح می دادم در یکی از دانشگاه های نیویورک ثبت نام کنم و بتوانم به پدر و مادرم نزدیک تر باشم. این مسأله مطرح شد. البته اصرار اولین من این بود که من در خود دانشگاه منزل کنم. چون برادر و خواهرم هم در اوانستن نزدیک محل دانشگاه زندگی می کردند لذا تنها نمی بودم ولی من ترجیح می دادم که در منزل باشم و به خوابگاه دانشگاه بروم. البته در آن زمان این خواست من بعید بنظر می رسید و هنوز هم اینطور است که جوانان میل دارند مستقل باشند. ولی برای من دوری از این دو عزیزم برایم سخت ترین و دشوارترین مسئله بود بنابراین پدر و مادرم بخاطر من نیویورک را ترک نمودند و در اوانستن Evanston آپارتمانی در نزدیکی دانشگاه اجاره کردند تا همگی با هم باشیم. این مژده بزرگترین مایه خشنودی در زندگی من بود.

مسأله ای که میل دارم در این موقع به نظر خوانندگان عزیز برسانم و همیشه در مقابل نظرم هست اینست که من هرگز ندیدم که پدر و مادرم با هم مشاجره نمایند. وقتی در باره مطلبی اختلاف نظر داشتند یکی از آنها ساکت می شد. هرگز با هم بلند و به تندی صحبت نمی کردند و به مشاجره و صباحه نمی پرداختند که یکی بر دیگری فائق شود.

مطلب دیگر که از دوران زندگی بخاطر دارم پدرم بندرت ما را تنبیه می کرد البته هیچوقت تنبیه جسمی نبود وقتی از کار و رفتار ما ناراحت می شد با صدای بلند صحبت می کرد. آنقدر این به ندرت اتفاق می افتاد که می توانم تعداد آنرا بیاد بیاورم. هریک از آن مواقع بسیار سخت بود و می فهمیدم که

پدرم را آزرده‌ام و هیچ تنبیهی برای من از آن سخت‌تر نبود. به خلاف آن دوره از زندگی که آنهمه عشق و شادی در بر داشت دوران کسالت پدرم بی اندازه برای هریک از ما دشوار بود. بمحض اطلاع از کسالت ایشان مرتباً اطراف پدرم جمع می‌شدیم. برادران من در محل‌های دور از یکدیگر زندگی می‌کردند. یکی در لندن یکی در بستن و دیگری در اتلانتا. من در گرنادا Grenada بودم فقط خواهرم در نزدیکی پدر و مادرم زندگی می‌کرد. ولی با این وضعیت هرکجا بودیم آمدیم و بدور پدر حلقه زدیم. پدرم در دوران کسالت غالباً اشک در چشمهایشان حلقه می‌زد و وقتی دلیل آن را می‌پرسیدیم جواب می‌دادند که من الطاف جمال مبارک را شاگردم. هدیه‌هایی که از روی لطف و مرحمت به من عطا شده بیشتر از لیاقت و ارزش من می‌باشد.

پدر محبوب من در ۹ صبح ۱۳ نوامبر ۱۹۸۶ روح لطیفش بعالم دیگر پرواز نمود.

چطور می‌توانم شرح واقعه را بدهم؟ وقتی به سرریزخانه برای دیدن ایشان شتافتم و بطرف اطاعتی که پدرم مدت‌ها در آنجا بود رفتم متأسفانه بروی درب نوشته بود (ورود ممنوع) پرستار مأمور اطاق مرا متوقف کرد و گفت خیلی متأسفم، چقدر این کلمه زجرآور بود. و برای من غیرقابل فهم بود. احساس کردم در زیر بار این غم شدید خود شدم. و دیگر نمی‌توانم قد علم کنم.

بالاخره با اصرار وارد اطاق شدم، محلی که پدر عزیزم شش هفته آخر حیات خود را در آنجا گذرانده بود خالی بود. خالی از لطف و صفا و خالی از تقدیس و تنزیه بود. خالی از عشق و محبت و شفقت، از هر لحاظ خالی بود ولی گل‌هایی که از سراسر دنیا رسیده بود هنوز برجای بود. عطر گل در همه جا پراکنده بود. هنوز می‌توانستم صدای مناجات را که در تمام این مدت تلاوت شده بود احساس کنم و با گوش‌هایم بشنوم.

چند روز بعد که غم جدائی هنوز تار و پود وجودم را فراگرفته بود برای آرامش قلب حزینم این نامه را انشاء کردم که برای همیشه در جزو خاطرات

بالرزش من بماند.

در این نامه می‌خواستم آنچه در دل داشتم بنویسم شاید بتوانم از غم درونم بکاهم. این احساسات هنوز در حد زیاد در من هست.

اینست مرکب وادی عشق

پدر جان عزیزم، چه دوران ذیقیشی با شما داشتم که هرگز فراموش نشده و نخواهد شد. افسوس که قدر ندانستیم تصور می‌کردیم ابدی است. ما لیاقت فرزندی شما را نداشتیم. شما چقدر صبور و بردبار بودید بما خرده نگرفتید. اوقاتی که بدور هم جمع بودیم و ما صحبت می‌کردیم شما ساکت بودید. ما راجع بمسائل جزئی صحبت می‌کردیم. شما همه را با لطف خودتان تحتل می‌کردید و حتی در آن موقع به ما تذکر نمی‌دادید. شما در جمع‌ها تنها بودید. متوجه حالات ما بودید ولی از حسن خلق، خلوص و ایمانی که در شما بود ما را سرزنش نکردید، شما در مکالمات بیهوده ما شرکت نکردید، اما چه نمونه‌ی باوری از عشق به مولای محبوب حضرت ولی‌ام‌الله برای ما باقی گذاشتید و چه نمونه‌ای از خدمت باستان جمال مبارک باقی گذاشتید. چه صفات حمیده‌ی انسانیت وجه قلب حساس و منقظمی در دوران زندگی به ما عرضه داشتید. تمام این صفات عالیّه شما در مقابل چشمان ما می‌باشد. شما میراثی برای ما گذاشتید که هرگز از بین نرود و آن عشق محبوب ابی، حضرت عبدالبهاء و ولی‌الله محبوب است. حالا شما خودباین نعمت بسیار بزرگ فائز شدید. در لم روحانی سیر می‌کنید و از محضر ولی‌امر محبوب کسب فیض می‌نمائید.

چقدر مسرورم که آرزوی سالیان دراز شما برآورده شد و آن ملحق شدن به مولای محبوبی که منبع عشقتان بود. ولی بطور غیر قابل تصویری از دوری شما رنج می‌برم. شما یک محلّ خالی بسیار دردناک در قلبم بجا گذاشتید که با هیچ چیز نمیتوانم پرکنم این درد و دوری از شما طاقت فرسا است تمامی وجودم را منجمد نموده سیل اشک از چشمانم بدون اختیار جاری است. در میان این پرده‌های غم باز صورت محبوب و مهربان شما را می‌بینم. هنوز آغوش قوی و گرم پر محبت شما را احساس می‌کنم.

مثل اینست که هنوز صدای شیرین و با محبت شما را می شنوم و ارتعاش صدا و احساسات روحانی شما را در نماز و مناجات درک می کنم هنوز دستهای قوی شما را در دست های خود احساس می کنم هنوز عطر گلهای سرخی که از اعتبار مقتسه همیشه همراه داشتید به مشام میرسد و برای همیشه صدای شیرین شما که با شوق و شعف تمام مرا بسوی خود میخواند در اعماق قلبم محفوظ است. حتی زمانی که در مریضخانه بودید در آن موقع هم صورتکم را با شعف و لطف مخصوص خود نوازش دادید و گفتید «جونم». بطور عجیبی جای شما خالی است.

پدر عزیزم برای ما دعا کنید که این میراث روحانی را حفظ کنیم و برای ابد عزیزش بداریم و عشقی که برای ما بجا گذاشتید در خدمت امر مبارک به کار اندازیم و سعی کنیم که با توکل و توسل به ساحت آن محبوب یکتا جمال اقدس ابهی رو آوریم و به خدمتی موفق گردیم و به نسل های آتیه خود عرضه بداریم. میدانم که این تنها آرزوی شما در ملکوت ابهی است.

به یاد مادرم

این سطور را بیاد مادر عزیزم روح انگیز جاوید که در تمام مراحل زندگی یار و مدد کارم بود تقدیم به خوانندگان عزیز می نمایم چه که بدون وجود عزیزش هیچیک از اسفار تبلیغی و مشارکت به خدمت در معیت همسر عزیزم برایم ممکن نبود. در آن دوران زندگی از طرفی اشتیاق به خدمت و مشارکت در انجام اوامر مولای محبوب و از طرف دیگر لزوم رسیدگی به امور روحانی اطفال مرا در سر دوراهی قرار داده بود در این موقع بود که مادر عزیزم که هیچ آرزویی جز خدمت به آستان جمال اقدس ابهی نداشت بیاری من برخواست و با منتها درجه عشق و علاقه در غیاب من در تربیت روحانی اطفال کوشش فراوان نمود. مادر عزیزم با همه مصائب و اشکالات زندگی فردی بسیار شاد و شیرین و همیشه سبب فرح و نشاط اطرافیان بودند.

خدمات مادر عزیزم به امر جمال مبارک بی شمار است. روح فناکاری و از خود گذشتگی وی در دوران خودش ضرب المثل بود. مدت چندین ماه به ترکیه و هندوستان برای تشویق احتیاء و خدمت به امر مبارک سفر کرد.

در اوائل سال ۱۹۵۷ تصمیم گرفت که برای معالجه کسالتی که داشت عازم آمریکا گردد و در تحت مراقبت برادرم هوشنگ که ساکن آمریکا و طبیب بود به معالجه پردازد. در سر راه در سویس توقف نمود. در آن موقع احتیای شهر بازل Basel در سویس هشت نفر بودند و احتیاج به یک نفر بود که محفل تشکیل گردد. مادرم از این موضوع مطلع شد و بی درنگ تصمیم گرفت که از معالجه و عمل جراحی صرف نظر نموده و در بازل اقامت نماید تا محفل تشکیل شود. این عمل خالصانه بسیار در احتیای شهر که بیشتر از مهاجرین نقشه هفت ساله دوم بودند مؤثر واقع شد.

در آن زمان شهرهای نزدیک به بازل نیز احتیاج به مهاجر داشت و چون عده بهائیان بازل به نه نفر رسید وی برای مدت موقت به شهرهای اطراف رفته تا عده احتیاء به نه نفر برسد و تشکیل محفل عملی شود. وی به محض ورود در هر محل آهارتمانی اجاره نموده و جلسات تبلیغی را دائر مینمود. سه

شهر که بیاد دارم شهرهای لوزان، تون، و سنت گالن بودند. خواهر عزیزم شین و همسر فداکارش روح الله خمسی که قصد مهاجرت به برزیل را داشتند به مادرم در شهر بازل پیوستند. سالهای بعد وقتی که مادرم مطمئن شد که دیگر احتیاج شدیدی بوجود وی نیست از آمریکا و کانادا دیدن نمود و از سال ۱۹۷۰ به سیر و سفر مشغول گردید.

در کانادا محفل مقلّس ملی احتیاج به یکنفر مهاجر برای ساسکاتون Saskatchewan در محلّ سکناى بومی های کانادا Reservation داشت. وی فوراً این خدمت را قبول نمود. یکی از خصوصیات مادرم این بود که قادر بود خودش را با هر محیطی وفق دهد، لذا دوستان بومی کانادا، کسانی که به خدمتشان مأمور بود محبت عجیبی به وی پیدا کردند. اطفالشان گرد مادر عزیزم روزها اجتماع می کردند تا اینکه برای امور فوری مجبور به بازگشت به محلّ اقامت دائمی خود سونیس گردید. بعد از مدتی نامه ای از محفل مقلّس ملی کانادا توسط من بعنوان مادرم رسید.

محفل مقلّس ملی بعد از تشکر از خدمات وی تشویق نمودند که ایشان برای خدمت به ساکنین بومی کانادا در ساسکاتون بعنوان مهاجر اقامت نمایند ولی این مقدور نشد. در منزلی که با خواهرم شین و همسرش روح الله خمسی که هر دو در عشق به خدمت به آستان جمال مبارک کمتر از مادرم نبودند در بازل با کمال فداکاری و از خود گذشتگی می زیست و به خدمت مبتدی ها و دوستداران جمال قدم می پرداخت.

مادرم روح انگیز جاوید در ماه می ۱۹۹۲ به ملکوت ابهی صعود نمود. مزار وی دو نقطه بسیار مصفاى بر روی تپه ای مشرف به دریاچه جنب مقابر دو مهاجر عزیز نقشه هفت ساله دوم، دگمار دول Dogmar Dole و النور هالی با Eleanor Hollibaugh که بسیار مورد لطف و مرحمت حضرت ولّی امرالله بودند قرار گرفت. محلّ مقبره ایشان یکی از پاداش هائی بود که جمال مبارک به مادرم ارزانی داشتند.

ایشک با قلبی مملوّ از قدردانی این سطور را بیاد ایشان مینگارم و مطمئن هستم که روح ایشان در ملکوت ابهی شاد و مستبشر است. هنوز هم

به کمک ایشان احتیاج دارم و احساس میکنم که روح پرفروش بار و
مدد کارم میباشد.



بانشاق ابادی امراهه ابوالقاسم فیضی و می خادم (و عروسکش)



رامین و می خادم، زیارت مرقد حضرت ولی امرالله در لندن



باشاق می خادم

قسمت سوم

ترجمه ها و مقالات ذکرالله خادم ایادی امرالله

ترجمه ها

از سالهای ۱۹۳۰ بپس حضرت ولی امرالله طی توابع متعدده خادم را تشویق فرمودند که مقالات امری که به زبان انگلیسی در غرب منتشر است بطلبید و به ترجمه آنها اقدام نماید.

از دفتر خاطرات خادم:

از آن پس سالها گذشت (تشریف اول در سال ۱۹۲۵) و این عبد مستمند شب و روز بیاد محبوب همدم و همراز بود و خاطره خوش تشریف را به عالمی برابر نمی نمود. ضمناً به زیارت توقیعات منیعه سرافراز می گشت و به امثال فرامین مبارکه متباهی بود. از جمله امر مبارک به ترجمه بعضی از آثار مبارکه به این عبد عزتزل یافت که:

البته با لجنة نشریات امریه و محافل روحانیه امریک رشته مخابره و مکاتبه را استمرار دهید و مرتبط گردید و متوجماً نشریات نفیسه ای را که در آن صفحات طبع و انتشار می شود بطلبید و به ترجمه و انتشارش به توسط لجنة ارتباط شرق و غرب مشغول و مألوف گردید و به نفوس مهته ارائه دهید. (۱۵ مارچ ۱۹۳۲)

در ماه مارچ ۱۹۳۲ طبق دستور حضرت ولی امرالله ارتباط مرتب و منظم با لجنة نشر آثار امری محفل ملی امریکا برقرار نمود و سواد مقالاتی که در آمریکا طبع شده بود طلبیده و به فارسی ترجمه کرد که توسط لجنة ارتباط شرق و غرب بین یاران ایران توزیع گردید.

دستخط مورخ ۵ آگست ۱۹۳۲

... مرهٔ اخری تاکید می‌گردد کتب مهته که در آمریکا به همت یاران
فقال جمال ابهی نشر می‌گردد از قبیل تاریخ نبیل و جلد رابع عالم
بهائی و تالیفات دیگر بقدر وسع و امکان بین نفوس مهته و نمایندگان
دول خارجه که پاک‌طینت و سلیم‌النفس و قدردان باشند بکمال حزم و
احتیاط انتشار دهند، نتایجش متدرجاً محتوماً ظاهر و هویدا گردد.
حبیب روحانی مطمئن به تأییدات الهیه باشید. این عبد از اعماق قلب
سوققت آن جناب را از آستان مقدس راجی و ملتسم، امیدوارم
به خدمات عظیمه در مستقبل ایام موثق گردید فراموش نشده و
نخواهید شد. بنده آستانش شوقی

حضرت ولی‌امراه هادی و راهنمای خادم در خدمات امری بودند. او هم جز
رضای محبوب آرزوئی نداشت، با شوق و ذوق و قلبی مالمال از عشق
به آستان جمال اقدس ابهی منویات حضرت ولی‌امراه را انجام میداد در
زمان تشرّف در سال ۱۹۲۵ زبان فرانسه زبان دوم وی بود که برای تحصیل
اختیار کرده بود. بعد از تشرّف به آموختن زبان انگلیسی پرداخت.

قسمتی از دستخط مبارک حضرت ولی‌امراه ۶ جولای ۱۹۳۹:

... لهذا آن حبیب معنوی مورد الطاف و مراحم وجود مبارک بوده و
هستید و بطراز مکرمت علیا و انوار صوبت و رضا منور. فرمودند
بنویس که همت ایشان در ترجمه و انتشار مقالات امرته و بشارات
روحانیه خدمتی به امر کریم است. البته مداومت نمایند و در تصحیح
و تدقیق و ترجمه سعی موفور مبذول دارند. جلد سابع عالم بهائی تحت
چاپ است و عنقریب منتشر خواهد شد. مقالات مهته و راپرت‌های
بلیفه متنوعه مبسوطه و اعلان‌های تاریخیه و شهادت‌های رسمیه و
بشارت‌های مهتجهٔ آن مجموعه را بدقت تمام ترجمه نمایند و تسلیم
امنای محفل مرکزی آن اقلیم کنند. این خدمت و مسافرت‌های ایشان

به اطراف و اکناف ایران اکتلیل اعمال است و اشرف افعال. به کمال سرور و نشاط مداومت نمایند و مطمئن باشند این عبد روحاً مستبشر و مشعوف و قلباً راضی و ممنون بوده و هستم. امضای مبارک شوقی

اگر به اینهمه خدمات برجسته که در طول حیات عرضه داشت بنگریم متوجه میگردیم که تنها عامل آنهمه خدمت به آستان جمال مبارک عشق و عرفان وی به مظهر ظهور بود که در اوان جوانی در ظلّ عنایات حضرت ولیّ امرالله تشدید گردید. روحای حضرت ولیّ امرالله منتهای آمال و هدف زندگیش بود. هر دستوری که به این واله و شیدانی امر مبارک رجوع می شد باسرع وقت انجام میداد و برای وی هدیه ای بود گرانبها که در دو عالم یافت نمی شد. این بود که اینهمه الطاف شامل حالش شد و دستورات مبارکه بدون انقطاع واصل میگردد.

طبق دستور حضرت ولیّ امرالله خادم فصل مستشرقین از صفحه ۲۹۸ تا ۵۳۰ کتاب عالم بهائی ۱۹۳۶ - ۱۹۳۸ را ترجمه نمود و در دسترس احتیاء قرار داد. این جزوه ای بسیار قطور گردید. من سؤال نمودم که چرا نام مترجم در این کتاب نیست جواب من این بود که:

خدمت و اطاعت در امر مهم است نه اسم.

حضرت ولیّ امرالله ترجمه ایشان را تقدیر فرمودند و این جزوه توسط لجنة ارتباط شرق و غرب در بین احتیاء و نفوس برجسته توزیع گردید. این کتاب شامل نوشته هائی از پنجاه و نه نویسنده عالیقدر آن زمان بود. اوکین قسمت آن به نوشته علیا حضرت ماری ملکه رومانیا مزین شده است.

جلد هفتم کتاب عالم بهائی توسط جناب داود الطویق بعنوان هدیه حضرت ولیّ امرالله واصل گردید و خادم با کمال دقت به ترجمه و انتشار مقالات مورد نظر مولای محبوب اقدام نمود که توسط محفل مرکزی ایران منتشر گردید. این کتاب یکی از ذخایر ذیقیمت فامیل، محسوب می شود.

در سال ۱۹۳۹ هیکل مبارک کتاب *ظهور عدل الهی* The Advent of Divine Justice را مرحمت فرمودند که بعضی فقرات آن ترجمه و نشر گردد. توفیق یوم موعود فرا رسید "Promise Day is Come" نیز یکی دیسگر از هدیه های ثمینة ولّی عزیز امرالله بود که برای ترجمه و نشر مرحمت فرمودند و خادم با جدیت فوق العاده آن را ترجمه نمود. خوانندگان عزیز ملاحظه نمایند که این عاشق امر جمال قدم با چه هیجان و اشتعالی کتابها را دریافت میداشت و به ترجمه میپرداخت. آنها را با جلدهای زیبا می آراست و در محل مخصوص حفظ میکرد.

ترجمه این دو کتاب در دفتر ایشان موجود است که گرچه ترجمه رسمی نبود و بصورت کتاب در نیامد ولی در آن موقع مورد استفاده اجتناب قرار گرفت.

این ترجمه ها از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۷ مستمراً از انگلیسی به فارسی ادامه پیدا کرد و مورد لطف و مرحمت هیکل مبارک واقع شد. مقالاتی که موجب اشتعال اجتناب و شوق و ذوق تبلیغ بود در مجلات بهائی امریکا چاپ شده بود ترجمه نمود که توسط لجنة ارتباط شرق و غرب نشر و توزیع شد.

مقالاتی را که در طول حیات به رشته تحریر در آورد، ترجمه هائی که بفرمان حضرت ولّی امرالله انجام داد، مسافرت هائی که بدستور هیکل مبارک دو بار به تمام ولایات، قصبات و دهات ایران کرد، اسفاری که بدستور حضرت ولّی امرالله در اروپا، آمریکا و کانادا انجام داد کل به علت عشق سرشاری بود که از او ان نوجوانی و در او کین تشرف به حضور محبوب اهل بهاء حضرت ولّی امرالله در وی ایجاد شد و تا آخرین لحظه حیات به همان شدت و قوت باقی ماند.

برای مدت هفده سال قاصد امین و نامه رسان حضرت ولّی امرالله بود و تلگراف ها و مکاتبات هیکل مبارک را بافرد مورد نظر می رساند. و این سمت نامه رسانی را با خزان عالم برابر نمی نمود.

خادم استعداد عجیبی در جمع آوری الواح و آیات داشت و در تنظیم و ترتیب آنها بسیار متبحر بود. این نظم و ترتیب و احترام به الواح و کتب امری مخصوص به خود وی بود و بدین وسیله همیشه مطالب لازم را در اختیار داشت. کتابچه بغلی وی نمونه‌ای از این نظم و ترتیب محسوب می‌شد. آن را بسیار ریز مینوشت و در سخنرانیها آنچه را که لازم داشت با مراجعه به آن بدست می‌آورد. خادم از حافظه‌ای بسیار قوی برخوردار بود، ساعت‌ها می‌توانست الواح و آثار مبارکه را از حفظ تلاوت کند. در دوران زندگی برای اینکه کتاب‌ها مرتب و دفاتر منظم باشد، آموخت که چگونه کتاب‌ها را صحافی نماید و آنها را جلد کند. هر جلد کتاب در پاکتی قرار داشت و همه اوراق و یادداشتهای مربوط به آن کتاب را در همان پاکت حفظ میکرد. در منزل کتابی که کهنه و فرسوده باشد وجود نداشت زیرا همه آنها را با طرز جالبی صحافی کرده بود.

هر وقت وظیفه یا امری از طرف ولی محبوب به او محول میگردد خود را در آن وظیفه غرق مینمود و با کوشش و فعالیت فراوان آن را بموقع اجرا می‌گذاشت و با تمام روح و روان خدمت می‌نمود.

در مقالات، سخنرانیها و خطابات در مجامع کوچک و بزرگ، راجع به تاریخ امر، مصائب وارده به جمال اقدس ابهی، اهمیت امکان متبرکه، کوه کرمل و مسائل حساس و مهم تاریخ امر و از همه مهمتر عهد و میثاق الهی سخن میگفت. مقالاتی که در قسمت آخر کتاب درج شده جزئی از نوشته‌های او است که با خوانندگان عزیز فارسی‌زبان عالم بهائی در میان میگذارم. همگی آن نوشته‌ها زائیده عشقی است که ذکرالله خادم در اوکین تشریف بحضور مبارک ولی عزیز امرالله در سن نوزده سالگی بدست آورد و تمامی عمر آن را محفوظ نگاهداشت.

درد بی‌پایان من تشار روان همسر عزیزم باد که همواره یار و مددکار من در دوران زندگی بود و پس از صعودش بواسطه نظم و ترتیب دقیقش در جمع آوری آثار و اوراق امری مرا موفق ساخت که زندگی نامه اش را با مدد همان اوراق پررشته تحریر در آورم.

مقالات

از بدشت تا سنت لونیز

محبوب القلوب عالمیان حضرت شوقی افندی ضمن بیاناتی می فرمایند کنفرانس بدشت سرچشمه تابش انوار روحانی به تمام کنفرانس های بهائی است. و تجلیات این انوار در تمام کنفرانس ها باید مشهود باشد. اجتماع تاریخی بدشت که توسط حضرت بهاء الله ترتیب یافت بمنزله نفع صور بود و احکام و قواعد جدید اعلان گشت. اخیراً در سنت لونیز بیش از ده هزار نفر از اجبای ایالت های مختلف آمریکا و سایر نقاط جهان اجتماع نمودند و اجرای نقشه پنج ساله را در ایالات متحده آغاز کردند. در پایان چهارمین روز کنفرانس ستاینندگان اسم اعظم از آن عرصه با جدیسی تمام روانه تاسیس مراکز بیشتر تحت نظم بدیع حضرت بهاء الله گردیدند. کنفرانس بدشت اوکین کنفرانس این نهضت روحانی بود. در حالی که کنفرانس سنت لونیز بزرگترین آن است. اما ایندو رویداد که از لحاظ زمانی فاصله زیادی دارند از جهاتی جالب بوده و بیکندیگر ارتباطی خاص دارند که در این مقاله بعضی از آنها بیان می گردد. با توضیحی از کنفرانس بدشت به بحث در باره کنفرانس سنت لونیز که در تاریخ ۲۹ سپتامبر ۷۴ منعقد شد می پردازیم.

کنفرانس بدشت

جمال مبارک جناب طاهره را با تهیه و تدارک مفصل از خدم و حشم به بدشت فرستادند بعد از چند روز هیکل مبارک نیز بآن سمت حرکت فرمودند. (۱) در ۱۲۶ سال قبل کنفرانس بدشت تشکیل شد و در این زمان حضرت باب در قلعه چهریق در جبال آذربایجان محبوس بودند. این مطلب را حضرت باب قبلاً پیش بینی نموده بودند که حضرتشان ۹ ماه در قلعه ماه کو محبوس بوده و از آنجا به چهریق انتقال خواهند یافت. (۲) در طول مسجوبت ایشان یاران الهی از حضرت باب درخواست کردند اقداماتی برای

رهانی ایشان از حبس بنمایند. ولی حضرت اعلیٰ پاسخ دادند « کوههای آذربایجان هم حقّی دارند » (۳) در یکی از آثار حضرت اعلیٰ که هنوز منتشر نشده است بیانی به این مضمون می فرمایند: اگر من راضی به محبوس شدن در کوههای آذربایجان نمیشدم امتحان الهی برای مردم عادی چگونه میبود و چطور پیش بینی حضرت امام محمد باقر (ع) امام پنجم تحقّق می یافت که می فرمایند:

« لا بَدَ لَنَا مِنْ آذْرِبَیجَانِ مَا لَایَقُومُ لَهَا شَیْءٌ... » (بحارالانوار فصل غیبت (۴))
 حضرت باب در سجن، توقیعی صادر می فرمایند بدین مضمون که جمیع احتیاء در ایران با نهایت سرعت به ارض خا. (خراسان) توجّه کنند (۵) جایی که جناب قتلوس و جناب ملاحسین نور ایمان را با نهایت جدّیت در قلوب مستعدّه آن سامان یعنی شهر مشهد افروخته بودند. بسیاری از یاران هنوز در راه خراسان بودند که واقعه خراسان پایان یافت. جناب قتلوس هیجدهمین حرف حقّی در عزیمت از خراسان هنگام طلوع فجر به قریه بدشت وارد شدند و در آنجا با جمعی از یاران الهی ملاقات کردند. سپس سفر خود را به مقصد شاهرود ادامه دادند ولی در نزدیکی شاهرود مطلع شدند که حضرت بهاء الله و جناب طاهره به قصد قریه بدشت شاهرود را ترک گفته اند. لذا مراجعت نمودند. ضمناً به محض اینکه حضرت بهاء الله در بدشت از مسافرت جناب قتلوس به شاهرود خبردار شدند به منظور ملاقات با ایشان هنگام غروب آفتاب به همراهی ملامحمد معلّم نوری از بدشت با اسب بسوی شاهرود حرکت کردند و صبح روز بعد با جناب قتلوس مجدداً وارد بدشت شدند. (۶)

پس از ورود به بدشت حضرت بهاء الله سه باغ اجاره کردند یکی مخصوص جناب قتلوس و دیگر مختصّ حضرت طاهره و همراهانشان و باغ سوم را برای خودشان اختصاص دادند. (۷) در این انجمن ۸۱ نفر از اصحاب حضرت باب که از اطراف و اکناف بلاد جهت شرکت در مذاکرات مجتمع شده بودند حضور داشتند و کلّ از روز ورود تا اختتام احتفال که ۲۲ روز بطول انجامید میهمان حضرت بهاء الله بودند (۸) حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الرفقا

در توصیف زیبایی این باغ می فرمایند :

در بدشت میدانی در وسط، آب روان از یمین و یسار و خلف. سه باغ
غبطه روضه جنان، در باغی جناب قتلوس روح المقربین له الفنا مخفياً
منزل داشتند و در باغی دیگر جناب طاهره ماری داشتند و در باغی
دیگر جمال مبارک در خیمه و خرگاه تشریف داشتند و در بین میدان
واقع در وسط باغها اجزاء خیمه زده بودند. (۹)

در آن روزها هنوز حضرت اصلی اعلام نفرموده بودند که قائم موعود
می باشد (۱۰) هرچند بنا بر احادیث اسلامی قائم موعود با کتاب و قوانین
جدیدی ظاهر خواهد شد با وجود این پیروان حضرت باب کاملاً باین مطلب
آگاه نبودند که ظهور حضرت باب آغاز دوره جدیدی است و با دستورات
ایشان تقالید قدیمه منسوخ می شود. حضرت بهاء الله با همراهی جناب
قتلوس در اجتماع تاریخی بدشت اعلان استقلال امر مبارک حضرت اصلی و
آغاز نظام جدید را فرمودند.

شبهاً حضرت بهاء الله و جناب قتلوس و جناب طاهره (۱۱) جلساتی تشکیل
می دادند یکی از تصمیماتی که قبلاً بین جناب قتلوس و حضرت طاهره
گرفته شد اینکه حضرت طاهره اعلام عمومی استقلال امر حضرت باب را
نموده و علناً نسخ تعالیم قبلی را اعلام دارد و حضرت قتلوس از طرف
دیگر در مقام مخالفت با ایشان مصرانه عقاید و نظریات حضرت طاهره را
رد نمایند. این تصمیم برای تخفیف اثرات بسیار تکان دهنده چنین تحول
روحانی اتخاذ گردید. تا از لغزشها در چنین امتحان الهی تا حتی جلوگیری
شود. حضرت بهاء الله در این مشاجرة لفظی بین قتلوس و طاهره جانب
اعتدال را گرفتند در حالی که ایشان کلید اصلی و هدایت کننده این واقعه
روحانی تاریخی بودند (۱۲).

هرچند حضرت بهاء الله «دارنده کلمات بی حد و حصر» می باشند. (۱۳)
ولی در قرآن کریم ایشانرا بنام «مالک یوم اللین» ستوده اند، و اشعیاء نبی
ایشان را بنام «مشاور بی مانند، ملیک مقتدر و اب آسمانی و پیامبر
صلح» خطاب نموده اند (۱۴). ولی بارادة الهی و عدم درک مردم «هنوز در

پس پردهٔ عزّت» (۱۵) مستور بودند بی مناسبت نیست که بعضی از احادیث اسلامی در بارهٔ حضرت باب و حضرت بهاء الله ذکر گردد: از جمله اینکه در سال ۵۹ (یکسال قبل از اظهار امر حضرت باب) قائم و قیوم (حضرت باب و حضرت بهاء الله) هر دو با عصمت کبری خلق جدید نموده نام هر دو با یکدیگر مشتبه خواهد شد. اظهار امر قیوم (حضرت بهاء الله) بعد از شهادت قائم (حضرت اعلی) خواهد بود و در احادیث است که (قیوم) تا مدت ۱۱ سال پس از شهادت ایشان اظهار امر خود را علنی نخواهد نمود (۱۶) مقام حضرت بهاء الله که چون گنجی پنهان بود بنا بارادهٔ مبارکشان در کنفرانس بنام اسم اعظم «بهاء» نامیده شدند. نامی که مانند رازی پنهان و زینتی برای هر ۱۱۴ سورهٔ قرآن مجید بوده است.

بشاراتی برای ظهور حضرت بهاء الله و شهر عتقا در حدود ۱۳۰۰ سال قبل داده شده است. بدین مضمون: «بزرگی خداوند در یوم ظهور از جمال بهی ابهای خود پرتوی بنام (بهاء) اشراق می فرماید که به عتقا وارد شده و جهانیان را متحد می فرماید.» (۱۷) موقعی که این بشارات و سایر بشارات را نویسنده به نخست وزیر مملکتی اظهار می داشت در جواب گفته شد که بنظر می رسد شما بهائیان زحمت زیادی برای اضافه نمودن این مطالب به کتب مقلّسه تحمّل نموده اید. و عکس العمل یک نفر صاحب مقام در مملکتی دیگر این بود که حضرت بهاء الله باین دلیل این عنوان را بخود اختصاص دادند چون ایشان تمام این بشارات را می دانستند او حتی فکر نکرد که اگر حضرت بهاء الله تنها فرد مطلع بر اسرار الهی بودند پس ایشان بایستی همان معهود الهی که به عتقا تبعید شدند باشند. در حالی که حضرت بهاء الله بطور دلخواه و عادی به عتقا تشریف نبردند.

حضرت بهاء الله در طی اقامت ۲۲ روزه در بدشت هر روز لوحی نازل می فرمودند که توسط میرزا سلیمان نوری در مجمع یاران تلاوت می شد و در این الواح وجود مبارک بهر یک از حاضرین اسم جدیدی عنایت می فرمودند بدون اینکه هر یک نفسی که سُئزل این اسماء بود معلوم شود. از جمله هیکل مقلّس بنفسه از آن تاریخ بنام (بهاء) خوانده شدند. و آخرین حرف

حی بلقب (قتوس) ملقب و (قرّة العین) بلقب (طاهره) موصوف و مشتهر گردید. حضرت باب در توقیعات مخصوصی که بنام دوستان بدشت صادر فرمودند هریک را بهمین القاب منیعہ مخاطب ساختند (۱۸).
الواحی که در بدشت نازل شد اولین الواح صادره از کلک گوهریار حضرت بهاء الله می باشد.

دوره جدید

جناب قتوس و حضرت طاهره با عشق شدیدی که به حضرت بهاء الله داشتند از درک مقام ایشان محروم نگشتند چنانکه حضرت قتوس بموجب بشارات قرآن مجید در مدح و ثنای ایشان جمله «سبح قتوس ربنا و رب الملائکة و الروح» خوانده و یاران الهی نیز با شوق و وله روحانی این کلمات را با صوت ترنم می کردند (۱۹) و جناب قتوس وقتی در قلعه شیخ طبرسی تکیه بر مقبره شیخ طبرسی کرده، آیه قرآن را «بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین» (۲۰) تلاوت نمودند و پس از آن نام حضرت بهاء الله را ذکر کردند. حضرت طاهره نیز با این اشعار مقام حضرت بهاء الله را می ستوده اند (۲۱).

لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلاء

ز چه رو الست برتکم زنی بزنی که بلی بلی

همچنین جناب طاهره در کنفرانس بدشت با قرائت آیه ای از قرآن مجید حضرت بهاء الله را بنام «ملیک مقتدر» مخاطب قرار دادند (۲۲)
در این مؤتمر تاریخی هر روز رسوم و عقاید قدیمه متروک می گردید و این روش ادامه می یافت تا اینکه نفع سود و اعلان استقلال امر و آغاز نظام جدید گردید (۲۳). تا ساعت و روزی که حضرت بهاء الله و جناب قتوس قرار اعلان امر را گذاشته بودند فرا رسید. «روزی جمال مبارک را حکمة نقاهتی عارض یعنی نقاهت عین حکمت بود جناب قتوس بفتاً واضح و آشکار از باغ بیرون آمدند و بخیمه مبارک شتافتند» (۲۴) جناب قتوس در طرف راست حضرت بهاء الله نشستند و بقیه یاران نیز تدریجاً در محضر مبارک حاضر شدند (۲۵) حضرت طاهره خبر به جناب قتوس فرستاد که چون جمال

مبارک تقاضا دارند رجا دارم باین باغ تشریف بیاورید. در جواب فرمودند این باغ بهتر است شما حاضر شوید. طاهره بی پرده از باغ بیرون آمد و بغیمه جمال مبارک شتافت (۲۶). و با نهایت سکون و وقار در طرف راست جناب قتلوس نشست (۲۷) همچنانکه جناب طاهره وارد می شدند با صدای بلند می گفتند «این نقره ناقور است این نفخه صور است» اعلان ظهور کلی شد حاضرین پریشان شدند که چگونه نسخ شرایع شد و این زن چگونه بی پرده برون آمد (۲۸) جناب طاهره یاران را مخاطب ساخت و در نهایت فصاحت و بلاغت بر نهج قرآن مجید خطابه غرائی ادا فرمود و در خاتمه بیان خود این آیه را تلاوت کرد. «ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» در حین قرائت این آیه اشاره به جمال مبارک و حضرت قتلوس نمود و طوری اشاره فرمود که حاضرین نفهیدند مقصود جناب طاهره از ملیک مقتدر کدام یک از آن دو وجود مبارک است. و بعد فرمود. من هستم آن کلمه ای که حضرت قائم بآن تکلم خواهد فرمود و نبیاء از استماع آن کلمه فرار خواهند نمود (۲۹) بعد جمال مبارک فرمودند «سورة الواقعة» را بخوانید. قاری سورة اذا وقعت الواقعة را تلاوت نمود. اعلان دوره جنید شد و ظهور قیامت کبری گردید. ولی تعدادی از اصحاب فرار کردند بعضی بگلی منصرف شدند و بعضی در شک و شبهه افتادند و برخی بعد از تردد دوباره بحضور آمدند. باری اجتماع بدشت بهم خورد ولی اعلان ظهور کلی گشت (۳۰)

سورة ۵۶ (الواقعه)

بسم الله الرحمن الرحيم. اذا وقعت الواقعة. لیس لوقعتها كاذبة. خافضة رافعة. اذا رجعت الارض رجاً. و بتت الجبال بساً. فكانت هباء منبثاً. و كنتم ازواجاً ثلثة فاصحاب اليمين ما اصحاب اليمين. و اصحاب المشمة ما اصحاب المشمة. و السابقون السابقون. اولئك المقربون. فی جنات النعيم. ثلثة من الاولين. و قليل من الآخرين. علی سرر مرصونة. متكنين علیها متقابلين. يطوف عليهم ولدان مخلدون. باكواب و اباريق و كأس من معين. لا یصلعون عنها و لا ینزفون. و

فاکهة مما يتخَيرون. و لحم طير متا يشتهون. و حوُد عيْن. كامثال
 اللؤلؤ المكنون. جزاء بما كانوا يعملون. لا يسمعون فيها لغواً و لا
 تائيباً. الا قِيلاً سلاماً سلاماً. و اصحاب اليمين. ما اصحاب اليمين.
 فى سدرٍ مخضود. و طلع منضود. و ظلٍ ممدود. و ماءٍ مسكوب. و
 فاكهة كثيرة. لا مقطوعة و لا ممنوعة. و فرش مرفوعة. انا انشأناه
 انشاء ...

سورة ۷۵ القيمة:

بسم الله الرحمن الرحيم . لا اقسام بيوم القيمة. و لا اقسام بالنفس
 اللوامة. ابحسب الانسان ان لا نجوع عظامه. بلى قادرين على ان
 تسوى بنانه. بل يريد الانسان ليفجر امامه. يسئل ايتان يوم القيمة. فاذا
 برق البصر. و خسف القمر. و جمع الشمس و القمر. يقول الانسان يومئذ
 اين المفتر ...

و جمع شمس و قمر که منظور از شمس حضرت محمّد (ص) و منظور از
 قمر حضرت علی علیه السلام می باشد. که مجموعاً علی محمّد و نام
 حضرت باب است. آیه فوق حدیثی را که از حضرت محمّد (ص) نقل
 می کنند تأیید می کند. در کتاب اصول کافی از قول حضرت محمّد (ص)
 نقل می شود که به حضرت علی (ع) فرمودند برای من یک ظهور و برای
 تو دو ظهور خواهد بود که منظور نام حضرت اعلی که (علی محمّد) و
 دیگری نام حضرت بها. الله که (حسین علی) است.

کنفرانس سنت لوئیز

اولین کنفرانس جهانی بهائی در آغاز نقشه پنج ساله که متأثر از قوای
 معنوی مندمجه در کنفرانس بدشت بود در سنت لوئیز با تلاوت الواح و
 پیامی از بیت العدل اعظم الهی آغاز گردید. میتوان گفت این کنفرانس تا
 بحال بزرگترین اجتماع منعقد در دیانت بهائی بود. شرکت کنندگان متجاوز از
 ده هزار نفر از ستاینندگان اسم اعظم و از ملیت های مختلف، طوایف، رنگها

و نژادهای گوناگون کره ارض بودند.

هدف کنفرانس، اعلان امرالله بعموم اهل ارض و بحث در باره چگونگی اجرای اهداف نقشه پنج ساله بیت العدل اعظم الهی بود، که توسط ایادی امر الهی که چون ستونهای اصلی در کنفرانس های ملّی بهائیان در سراسر جهان می باشند باستحضار یاران رسید.

مجریان و گروانندگان کنفرانس سپاهیان حیات مسالک متّحده آمریکا تحت اشراف محفل ملّی آمریکا بودند.

شرکت کنندگان اجتماع تاریخی بدشت مشتمل بر ۸۱ نفر بودند که پس از اختتام کنفرانس چون مطالع الانوار الهی جان بر کف عازم میادین خدمت شدند که در آن زمان ندای امرش فقط بدو کشور ایران و عراق رسیده بود. در اجتماع سنت لوئیز هزاران مطالع انوار امر الهی تحت نظمی خاص و منبعت از قوای روحانی مؤمنین اوکّیته، وقت، انرژی و خواست های شخصی خود را تقدیم حضرت بهاء الله نموده اند. زمانی به دعوت بیت العدل اعظم الهی پاسخ مثبت دادند که عشق حضرت بهاء الله تمام دنیا را فرا گرفته است و امر الهی در دورترین نقاط کره ارض حتّی در شهرها و دهاتی که تلفظ نام آنها مشکل می باشد رخنه نموده است.

در طی کنفرانس بدشت حضرت باب در کوههای آذربایجان مسجون بودند ولی اکنون در حبس نیستند و انوار روحانی ایشان چشم عالیمان را خیره نموده است و وعده ایشان بجناب باب الباب که می فرمایند (۳۱) «اصبر یا قرة العین فان الله قد ضمن عزک علی البلاد و من علیها و هو الله کان علی کلّ شیء قدیدراً» تحقق یافت. در ارض اقدس اعلی در نتیجه مجهودات و زحمات فراوان حضرت شوقی افندی آیت الهی بر روی زمین، ملکه کرمل (مقام اعلی) و مشروعات آن با تمام عظمت، تبدیل به بهشت برین گردیده است و مرکز عصبیه عالیّه تقنینیه امر الهی شده و سفینه الله (بیت العدل اعظم) بنا به بشارت لسان قدرت و عظمت (حضرت بهاء الله) بر جبل کرمل استقرار یافته است و اریاح روحانی همه جا در انتشار است. از جمله در کنفرانس سنت لوئیز جایی که یاران حضرت رحمن آماده ریودن گوی

سبقت از یکدیگر در میادین تبلیغ امرالله و فتح اهداف مندرجه در نقشه پنج ساله می باشند.

حضرت باب در کتاب بیان در باب سادس عشر از واحد ثالث در باره نظم بدیع حضرت بهاء الله می فرمایند (۳۲) «طوسی لمن ينظر الى نظم بهاء الله و بشکر رته» که یکسال بعد نفخه صور برای آن نظم موعود در بدشت دمیده شد.

امروز بنیاد متین نظم بدیع در کره ارض تأسیس شده و بزودی شاهد استقرار بنای مقرر سفینه الله که یکی از اهداف نقشه پنج ساله است خواهیم بود. و چشمان ساکنین کره ارض شاهد تحقق بیان مبارک حضرت بهاء الله که می فرمایند (۳۳) «قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتیب بهذا البدیع» خواهند بود که چگونه انظمة کهنه و قدیمی فرو می ریزد.

کاش امروز حضرت شوقی افندی با ما شاهد این روزهای درخشان که در نتیجه مساعی ایشان است بودند. آن روح عزیز با اشاره به مندرجات لوح کرمل که می فرمایند: (۳۴) «سوف تجرى سفینه الله عليك» از ستاینندگان اسم اعظم مجتانه می خواستند دعا کنند و منتظر انجام وعود الهیه گردند. حال چقدر مسروریم که صوت رتآن ایشان را بگوش جان می شنویم که با شادی می فرمایند:

«ببینید فیوضات جمال مبارک را» و یاطنین صدای ایشان را در کوه کرمل استماع می کنیم که مشغول خواندن ابیات جمال مبارک می باشند: (۳۵)
ای جمال الله برون آی از نقاب تا برون آید ز صغرب آفتاب
و یا شاهد بیانات رسای ایشان هستیم که می فرمودند: «امر الهی چون نوری آمریکا را روشن خواهد نمود». ای محبوب القلوب، حضرت شوقی افندی، جمعی بتو مشغول و تو غائب ز میانه (۳۶).

حضرت بهاء الله خود در کنفرانس بدشت حضور داشتند ولی در سنت لوئیز تأییدات و عنایات ایشان شامل حال است. بلی در بدو امر فریاد شادی اجتهاء همیشه بلند بود چه آنها تجلی انوار الهی را بچشم ظاهر مشاهده

می کردند دوستان الهی در دریای عنایات حضرت بهاء الله مستغرق بودند چه که با جان و دل حضور حضرت بهاء الله و حضرت باب و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله و حضرت روقه علیا ام جلیل حضرت عبدالبهاء و حضرت بقیه البهائا خواهر گرامی حضرت عبدالبهاء و خاندان افنان و ایادی و شهداء و نصرت کنندگان امر حضرت رحمن را حس می کردند. چه سردی چه عنایتی!

در بدشت هریک از شرکت کنندگان بنام جدیدی مشتهر شدند ولی در سنت لوئیز دوستان احساس نمودند که در میان دعوت شدگان از برگزیدگان محسوب می باشند. حضرت مسیح می فرماید: «المصدقون کثیرون و المختارون قلیلون» هرچند حضرت بهاء الله بدین مضمون می فرماید: «نام مؤمنان نزد خداوند معروفتر از نامشان نزد خودشان است».

در بدشت رسوم و عقاید و احکام اسلامی منسوخ گشت (۳۷) و در سنت لوئیز ندای صلح، سلطنت الهی، عشق، و وحدت عالم انسانی بلند شد و به جهانیان اعلام گردید و آثار سلطنت اب آسمانی مشهود گشت. بحث هائی در باره تقویت حیات بهائی و توسعه مراکز جهانی و نظم بدیع حضرت بهاء الله و غیره انجام گرفت و ندای یا بهی الابهی، یا علی الاعلی از دلها و لب های ده هزار نفر از اجباء به ملکوت ابهی مرتفع بود.

حضرت بهاء الله از حلاوت کلمات متعالی که در سیاه چال طهران بگوش جان استماع نموده بودند ما را سرمست کردند. «در شبی از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمه علیا اصفاء شد. انا نصرک بک و بقلسک لا تحزن عتا ورد علیک و لا تخف اناک من آلامین سوف یبعث الله کنوز الارض و هم رجال ینصرونک بک و باسک السنی به احیی الله افئدة العارفین» (۳۸)

بگنارید ناصرالدینشاه سر از قبر بیرون آورده و مشاهده کند که چگونه آن دوران تیره و مظلم سیاه چال تبدیل به چنین اجتماع پرشکوه و عظمت سنت لوئیز گردیده است.

برای رعایت اختصار از بیان صحبت های مهیج ناطقین کنفرانس سنت لوئیز

خودداری می کنم، ولی تمام آنها با دستگاههای مدرن تلویزیونی و رادیویی ضبط شده است و بعضی از آنها در مجله بهائی نیوز امریکا درج گردیده و بقیه مطمئناً بتدریج به نظر سایر اجتهاء خواهد رسید.

قلم آرام نمی گیرد و مجدداً به جولان می آید تا شرحی در باره سیاه چال و زنجیر قره کهر بنگارد. « زنجیر قره کهر که در سنگینی معروف است بر گردن مبارک نهادند به نحوی که اثر آن تا آخر حیات هیکل مبارک مشهود بود. » (۳۹) و حال در سنت لونیوز ۳۰۰۰ نفر بهائی در طلوع فجر بسوی Gate Way Arch (طاق دروازه) شتابانند تا ندای تکبیر و تهلیل خود را برای حضرت بهاء الله بلند نمایند (از این اجتماع فیلمی تهیه شد که بعداً در تلویزیون ایالتی پخش گردید) همچنین ستایش باشکوه دیانت حضرت بهاء الله از طرف شهردار سنت لونیوز و اعلان عمومی امرالله توسط ایادی امرالله از نتایج حوادث مظلمه در سیاه چال است.

هدف اجتماع عظیم بهائیان در سنت لونیوز آگاهی یاران آمریکائی از اهداف نقشه پنج ساله و تقویت روحانی آنها بوده تا متحداً متفقاً برای اعلاء امر جمال ابهی قیام نمایند. بشکرگزاری از عنایات حضرت عبدالبهاء در باره بهائیان آمریکا مصمم شدند تا آنچه در قوه دارند در راه فتح اهداف بیت العدل اعظم الهی صرف نمایند. از جمله عنایات حضرت مولی الوری در این الواح است:

هرالله ای حواریون حضرت بهاء الله روحی لکم الفداء نفس مبارک موعود در کتاب مقتس بر رب الجنود تعبیر گشته یعنی جنود آسمانی و مقصود از جنود آسمانی نفوسی هستند که بکلی از عالم بشریت منسلخ و منقلب به نفوسی ملکوتی و ملائکه آسمانی گشته اند این نفوس اشقه بخش حقیقتند که آفاق را روشن می نمایند و هریک صوری در دست و نفعه حیات پر آفاق می دهند ... پس بجان و دل بکوشید تا باین مقام بلند اعلی رسید بر سریر سلطنت ابدیه جلوس یابید و اکلیل جلیل ملکوتی بر سر نهید که دُرهای دُراریش بر قرون و اعصار بتابد ... ملاحظه نمائید که حضرت بهاء الله چه ابوابی از برای شما گشوده است و

چه مقام بلند اعلی مقدر نموده است و چه موهبتی میسر کرده است
(۴۰)

و در جای دیگر می فرمایند :

ای احتبای الهی نظر به قلت خویش و کثرت اقوام ننمائید. پنج دانة گندم سبب برکت آسمانی گردد و هزار خروار زوان هیچ ثمر و اثری ندهد. یک شجر پرثمر سبب حیات جمعی شود و هزار جنگل اشجار بی ثمر نتیجه ندارد. ریگ هامون بسیار ولی لثالی کم بدست آید. یک لؤلؤ بهتر از هزار صحرای ریگ. علی الخصوص که این لؤلؤ مظهر برکت الهی است. عنقریب هزاران لثالی از آن بوجود آید (۴۱).

همچنانکه کنفرانس بدشت با کلماتی نظیر جشن بگیرد امروز روز عید و جشن عسومی است روزی است که قیود تقالید سابقه شکسته شده همه برخیزید و با هم مصافحه کنید آغاز شد و بدین ترتیب یاران کنفرانس را ترک گفته و عازم میدان خدمت شدند در حالی که صدای آنها منعکس میشد و در کوه و دشت می پیچید و محو تقالید قدیم و آغاز روز جدید را بگوش مردم می رساند (۴۲) بهمان گونه یاران الهی در کنفرانس سنت لونیوز با قلبی لبریز از سرود و هیجان یابهی الاهی گویان و با خواندن سرود «توجه بشوداریم، راه تو را می پوئیم، آرزو داریم چون تو باشیم عبدالبهاء عبدالبهاء» کنفرانس را خاتمه دادند. سقف و دیوارهای سالن از طنین صدای یاران الهی بلرزه درآمده بود و گویی تا ملکوت ابهی صعود می کرد. دوستان با چشمانی اشکبار از هیجان و شوق عازم میادین خدمت و فداکاری شدند. عده ای با یکدیگر مصافحه می کردند و برخی تمام شب را بنوا و مناجات گذرانیدند و از حضرت بهاء الله طلب تأیید نمودند تا لایق تقدیم خدمتی باین امر باشکوه باشند. «ایکاش از برای من میسر میشد که مسافرت کنم» این صدای تضرع حضرت عبدالبهاء است که از صمیم قلب آرزو می کرد و آنرا برای یاران شمال آمریکا بازگو می نمود.

... ایکاش از برای من میسر می شد که پای پیاده ولو بکمال فقر بآنصفحات مسافرت می نمودم و نمره زنان در شهرها و دهات و کوه و

بیابان و دریا یا بهاء الایهی می‌گفتم و ترویج تعالیم الهی می‌نمودم.
ولی حال از برای من میسر نه لهذا در حسرتی عظیم هستم بلکه
انشاء الله شماها موفق گردید». (۴۳)

انشاء الله خداوند ما را بر آنچه که فرموده‌اند موفق فرماید.

ترجمه: دکتر فرزانه محمّدی از بهائی نیوز امریکا

صآخذ

- ۱- تذکرة الوفا. ص ۳۰۶
- ۲- تاریخ نبیل زرنندی ص ۲۲۷
- ۳- تاریخ نبیل زرنندی ص ۲۲۱
- ۴- بهارالاتوار جلد ۱۳ و ۱۴
- ۵- تاریخ نبیل زرنندی ص ۲۶۰
- ۶- تاریخ نبیل زرنندی صص ۲۹۳ و ۲۹۴
- ۷- تاریخ نبیل زرنندی ص ۲۹۴
- ۸- کتاب قرن بدیع ص ۱۷۲
- ۹- تذکرة الوفا ص ۳۰۷
- ۱۰- تذکرة الوفا ص ۳۰۷
- ۱۱- تذکرة الوفا ص ۳۰۷
- ۱۲- تاریخ نبیل زرنندی ص ۲۹۵
- ۱۳- مقاله شخصی سیاح ص ۳
- ۱۴- کتاب اشعیا فصل ۹ آیه ۶
- ۱۵- مقاله شخص سیاح ص ۳
- ۱۶- استدلالیه نهم ۱۳۰ و ۱۳۱
- ۱۷- بشارات کتب آسمانی در باره ظهور امر الهی ص ۱۸۶
- ۱۸- کتاب قرن بدیع ص ۱۷۲
- ۱۹- تاریخ نبیل زرنندی ص ۳۶۰
- ۲۰- قرآن مجید سوره هود آیه ۸۵
- ۲۱- تذکرة شعری قرن اول بهائی جلد سوم ص ۱۰۸

- ۲۲۔ تاریخ نبیل زونلی ص ۲۹۸
- ۲۳۔ تاریخ نبیل زونلی ص ۲۹۵
- ۲۴۔ تذکرۃ الورفا ص ۲۰۷
- ۲۵۔ تاریخ نبیل زونلی ص ۲۹۵
- ۲۶۔ تذکرۃ الورفا ص ۲۰۷
- ۲۷۔ تاریخ نبیل زونلی ص ۲۹۷
- ۲۸۔ تذکرۃ الورفا صص ۲۰۷ و ۲۰۸
- ۲۹۔ تاریخ نبیل زونلی ص ۲۹۷
- ۳۰۔ تذکرۃ الورفا ص ۲۰۸
- ۳۱۔ سیرۃ یوسف، احسن القصص
- ۳۲۔ بیان فارسی
- ۳۳۔ کتاب مستطاب اقدس
- ۳۴۔ ملکہ کرمل ص ۶
- ۳۵۔ آثار قلم اعلیٰ جلد ۲ ص ۱۶۸
- ۳۶۔ از شیخ بہانی
- ۳۷۔ تاریخ نبیل ص ۲۹۸
- ۳۸۔ کتاب قرن پنجم جلد ۲ ص ۷۷
- ۳۹۔ کتاب قرن پنجم جلد ۲ ص ۲۵
- ۴۰۔ مکاتیب حضرت عبداللہ، جلد ۲ صص ۲۷ و ۵۵
- ۴۱۔ تاریخ نبیل زونلی ص ۲۹۸
- ۴۲۔ تاریخ نبیل زونلی ص ۲۰۰
- ۴۳۔ مکاتیب حضرت عبداللہ، جلد ۲ ص ۲۲

بیت مکرم شیراز و زیارت لوح مبارک قرن

حضرت ولی عزیز امرالله روحی و ما اعطانی ریس لثراب رمسه الاطهرفدا چند سال قبل از حلول قرن اول بهائی در ۱۱ فوریه ۱۹۴۰ در باغچه های مقام اعلی به دسته ای از زائرین که در رکاب مبارک بودند چنین فرمودند: «اگر حضرت ابروالفضائل دنیا بود از وقایعی که در قرن اول بهائی بوقوع پیوسته خیلی استنباطات می کرد از روی کتب و احادیث. بعدها مورخین خواهند نوشت و استدلال خواهند کرد که چه وقایع مهته رخ داده.» آن مولای حنون با این بیان مبارک روح پرفروش حضرت ابروالفضائل را شاد و تعلق شدید مبارک را بنقل وقایع مهته قرن ابداع بدیع ابراز فرمودند.

در آن ایام غالباً هیکل اطهر اشاره ببعضی وقایع مهته از جمله صلور حکم نهائی از محکمه علیای شرعی مصر می فرمودند که در جراند و مجلات اعلان گردیده: «آن البهائیه دین جدید قائم بذاته له عقائد و اصول و احکام خاصه به ... فلا یقال للبهائی مسلم و لالعکس» که اگر اجتهاد می خواستند استیناف هم بدهند ممکن نبود ... چون مصر اول مملکت اسلامی است اراده الهی بر این قرار گرفت که اول مصر امر مبارک را منفصل کند بعد نوبت ایران است ... در تمام ظهورات الهیه و در این ظهور مبارک امور جزئی سبب تقدم کلی و تأسیسات کلیه بوده. اجتهاد بعضی اول مضطرب

شدند ولی ما ممنون شدیم زیرا اعدای امر بدست خود انفصال و استقلال امر مبارک را اعلان کردند». و همچنین ذکر فتوحات و انتصارات باهره امر مبارک را در سراسر قرن که سبب مسرت و انتعاش هیکل اطهر و محرمان حریم مقصود بود می فرمودند.

تا اینکه اراده مطلقه مبارک بآن تعلق گرفت که تاریخ امر و وقایع حیرت انگیز «قرن اول دور بهائی» را که بفرموده مبارک «مدار عبرت است و آئینه مجلای حوادث آئیه» (۱) بنفسه المقدس مرقوم و نقاب از وجه رموز و اسرار کتب مقلسه و آیات و الراح نازل از سما مشیت جمال اقدس ابهی و حضرت اعلی و حضرت مولی الوری ارواحنا لسطنتهم

الفدا برداشته امتیاز امر مبارک را علی رؤس الأَشهاد در جمیع شئون و آثار واضح و مبرهن سازند که حقیقتاً شکرانه چنین نعمت و موهبتی از عهده نسل حاضر و نسل های آتیه الی ممرّ الدهور و الاعصار خارج است زیرا علاوه بر آنکه تاریخ امر الهی با مدارک مشته در ایّام جمال اقدس ابهی بشرف لحاظ و تصویب سلطان ظهور فائز گشته حال هم بقلم معجزشیم ولّی امر محبوب بزبان انگلیسی و لغتین نوراً و فصیحی تدوین و تکمیل گردیده است. نسخه انگلیسی را فاضل شهیر و نویسنده بینظیر ایادی امرالله جناب جورج تانزند با تصویب هیکل اطهر *God Passes By* (مجیب رب) نام نهاد که در سراسر آن سفر کریم صدق بیان عاموس نبی که فرمود «یأتی الہنا» و «خویشتن را مهیا سازید تا با خدای خود ملاقات ننائید» (۲) محسوس و عیان است و نسخه ای که بافتخار احتیای الهی و اماء الرّحمان برادران و خواهران روحانی در بلدان و ممالک شرقیه علیهم الطیب التّحیہ و النّساء (۳) از کلک اطهر نازل گردیده به لوح مبارک قرن موصوف است. هیکل اطهر بنفسه المبارک آن رَقّ منشور را در تفراف مبارک به دستخط یا پیام مهمّ *Important Communication* یاد فرمودند و پس از وصول لوح مبارک هم دومرتبه تفرافاً تعداد صفحات واصله و تعداد صفحاتی که برای جشنهای قرن یادداشت شده استفسار فرمودند.

حاجت نیست ذکر شود که در این لوح منبعی چگونه حوریات معانی «که ودای پرده های بیان مستور و پنهان بود بصنایت» (۴) جمال قدم ظاهر و پدیدار گشت و «اهل دیار عشق» (۵) و هزاران دلدادگان جمال بیمثال ولّی امر محبوب الهی چگونه از زیارت و تلاوت آن تویق مبارک واله و حیران شدند و بر مراتب ایمان و ایقان و بندگی افزودند.

دانشمند شهیر خاور جناب اشراق خاوری ختم از «رحیق مختوم» (۶) را که جمال قدم و اسم اعظم برداشته بود دو مجلد با این عنوان و در بیان هر کلمه از آن رَقّ منشور نگاشت و درر و لثالی منشوره بیبازار جوهریان آورد. فاضل طهرانی با بیان خود فرمود تا حال مقام ولّی امر عزیز الهی را بر وفق الواح مبارکه وصایا می شناختیم حال از قدرت کلام و آثار مبارکه اش

پی بعظمت مقام مبارک می‌بریم «دلیله آثاره» فاضل شهیر دیگر جناب حاج احمد حمدی از دانشمندان عراق که تالی ابوالفضائل در عالم تستن‌اند با تلاوت آن آثار مبارکه دست ادب بر سینه گذارده اشک از دیده روان داشت که سبحان الله ولّی امر عزیز الهی این احاطه و قدرت کلام و فصاحت را در میری و فارسی از که آموخته‌اند. کار باینجا ختم نمی‌شود. دانشمندان و نویسندگان شهیر غیر بهائی هم از بیان شگفت و اعجاب دریغ ننمودند «دل ز اغیار جدا برده و از یار جدا» (۷) نایب‌التولیه مسجد و مدرسه سپهسالار که از علمای بنام بود و بشرف لقای ولّی امر تیر آفاق فائز گشته در مراجعت از سفر بوسیله جناب احمد صمیمی علیه رضوان الله پیغام فرستاد که مایل است بعضی از دوستان را ملاقات و شکرانه و احساسات قلبی خود را بیان نماید. محفل مقتس روحانی ملی ایران در باغ مصفای حظیره القدس دعوتی از ایشان و بعضی از وجوه اجتهاد بعمل آورد. بتفصیل شرح تشرّف خود را بیان نمود و اظهار داشت که «این وجود مبارک بر حسب ظاهر ایران را ندیده و فارسی نیاموخته‌اند (بیان مبارکشان) بعدی نافذ و مؤثر است که از شرح و بیان خارج». از باغچه‌ها و گلکاریهای مقام اعلی و طراوت و نضارت آن توصیف بسیار نمود که «اگر صد باغبان بگمارید ممکن نیست چنین انتظام بدیمی تأسیس شود و آن مقام مقتس را ولّی امر با یکی دو باغبان ترتیب و انتظام داده‌اند». یک نسخه ترجمه عربی تاریخ نبیل بایشان بامانت داده شد بسیار مشعوف گشت و اظهار نمود «از آثار قلمیه (مبارک) تاکنون زیارت ننموده‌ام». همینکه خطبه اولیه لوح مبارک قرن بر او تلاوت شد هرلحظه بر خضوع افزود بی نهایت مجذوب گشته آه از نهاد برآورد که «سبحان الله این بیانات بسبک یکی از خطبه‌های حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است ولی بر حسب ظاهر (حضرت) ولّی امر آن خطبه را ملاحظه نفرموده‌اند. علم لدنی است و بسیار مؤثر و مهیمن». یا استاد ادبیات و سرآمد اقران که نامشان در دفتر خاطرات این عبد ثبت است در دانشگاه اعلان کرد که «اگر در عالم نفسی یافت شود که فارسی خوب بنویسد شوقی انندی است» و روزنامه نگار دیگر که از تشرّف بحضور

مبارک بر خود می‌باید در جمعی زبان بحمد و ثنا گشود که استدعای اذن تشرّف او برخلاف آنکه به بسیاری از معارف و بزرگان اذن عنایت نمی‌فرمایند بشفرف قبول فائز گردید. از باغچه‌های مقام اعلی اظهار حیرت نمود و در جلسه‌ای از نویسندگان و اعیان طراز اولّ خاطرۀ تشرّف خویش را بدین نحو اظهار داشت که «بعضور (حضرت) ولیّ امرالله که نائل می‌شوید تکلم (مبارکشان) را بنحوی ملاحظه می‌کنید که مثلاً سعدی با کمال فصاحت و وقار تکلم می‌فرماید و آن (وجود مبارک) برخلاف آنچه ما تصور می‌نمودیم بهیچوجه داعیه‌ای از خود ندارند و خود را مروج امر بهائی می‌شمارند» تا آنکه اراده محترمه مبارک بانعقاد جشنهای قرن در سراسر جهان و در کشور مقدّس ایران در جوار بیت مکرّم شیراز تعلق یافت و تعلیمات بهیته متوالیاً از ساعت قدس کتباً و تلفرافیاً از ماهها قبل تقریباً از اوائل سال ۱۹۴۴ عزّ صدور می‌یافت و آن مولای حنون جزئیات و کلیات امور را دستور می‌فرمودند حتی لزوم شرکت بعضی و منع بعضی از جمله حضور جناب دکتر یونس خان عزیز را که مأمور سفر تبلیغی بههندوستان بودند در جشن ضرور دانستند و قبل از برپاشدن جشن به جناب ولیّ الله ورفا امین حقوق الله (که پس از ارتقاء ایشان بمقام ایادی امر فرمودند) «در مجمع ایادی ممتازند» (۸) تلفرافیاً امر فرمودند قالی ابریشمی بسیار نفیسی بدون شرکت اجّاء از قبیل هیکل مبارک تهیه و در شب بعثت مبارک در دقیقه و ساعت معهود در حجره فوقانی بیت مکرّم که شاهد اظهار امر آن طلعت نوراً بود بگسترانند و بر روی فرش بافته شود «تقدیمی بنده آستانش شوقی».

شیراز، شهری که شیخ اجل احسانی بسائقه مغناطیس قلبی همینکه قُرب ظهورین اعظمین را درک نمود و کمر به تبشیر امر بدیع بست پس از فراغت از طاعات و عبادات و طلب حاجات از بقاع مطهره عراق او را بسوی خود کشاند و لدی‌الورود در مسجد جامع معتکف ساخت. مسجدی که در اسلوب بنا و طرح ساختمان، شباهت تام به خانه کعبه داشت و هر وقت شیخ احمد بر آن نظر می‌نمود می‌فرمود «حقیقتاً در این خانه خدا رمزی است که فقط

نفوس که بفرقان و عنایت الهی مخصص اند می توانند حقیقت آن را درک کنند» (۹) و معتقد بود کسی که آن بنا را طرح نموده و ساخته است مؤید بالهامات الهی بوده. شیخ احسانی دائماً مدینه شیراز را در محاورات و مجالس خود با نهایت انجذاب می ستود و سامعین را غرق بحر تعجب و شگفت می کرد زیرا بر حسب ظاهر امر غیرعادی در آن شهر نمی دیدند. شیخ احمد می فرمود «تعجب نکنید بزودی سر کلمات من بر شما آشکار خواهد شد و در بین شما نفوس آن یوم عظیم را که انبیای الهی آرزوی وصلش را داشتند و بمقصود نرسیدند درک خواهند کرد.» (۱۰)

حق جل جلاله در قرآن مجید در سوره حج بیت عتیق (مکه مکرمه) را «الی اجل مستی» (۱۱) محلل منافع قرار داده بقوله تعالی «لکم فیها منافع الی اجل مستی ثم محلها الی البیت العتیق.» (۱۲)

طلعت علی اعلی ارواحنا لرشحات رسمه الاطهر فداء در کتاب مستطاب بیان صدق بیان شیخ احمد احسانی را نسبت به رمز بنای مسجد جامع تأیید و در حق بانی آن در همان مسجد رحمت طلبیدند بقوله الاحلی «در ارض فاء (۱۳) مسجدی است که در وسط آن بنای مثال کعبه شده وضع آن نشده الا آنکه قبل از ظهور امرالله در ارتفاع بیت در آن ارض الا آنکه آیت باشد از برای آن ارض در موهبت الهی از برای آن ارض طویس لمن یذکرالله علیه فانا قد ذکرت الله علیه لمن قد رفعه» که اشاره به کعبه جدید یعنی بیت مبارک حضرت باب در شیراز فارس است. بیستی که از آنجا «حضرت اعلی صبح حقیقت روشن و تابنده بر جمیع ارجاء» (۱۴) گردید. بیستی که در بدایت اظهار امر تفسیر سوره یوسف قیوم الاسماء که «اول و اعظم و اکبر جمیع کتب» (۱۵) حضرت است در آن بیت نازل شد و در آن صحیفه نورا «هم اظهار مظهریت فرمودند هم از شهادتشان خبر دادند و هم خطاب به جمال مبارک فرمودند (۱۶) که یا بقیة الله قد فدیت بکلی لک و رضیت السب فی سیلک و ما تمیت الا القتل فی محبتک» (۱۷) که هر سه از وقایع و مسائل بسیار مهم آن «مظهر وحدانیت و فردانیت الهیه است.» (۱۸) بیستی که جمال اقدس ابهی در کتاب مستطاب اقدس فریضة حج را بر

عباد خود در یکی از بیستین (همین بیت و بیت مبارک بغداد) فرض فرموده و سوره حج از پراعه مالک انام نازل شد و نبیل اعظم را امر فرمودند به شیراز رفته فریضه حج انجام دهد و آن عاشق دلناده جمال قدم جمیع آداب و فرائض را از اولین رؤیت مدینه منوره شیراز از تنگ الله اکبر و عبور از دروازه قرآن و سایر مواقع و مناظر تا نزدیک بیت مکرّم بجای آورد و پس از طواف و ادای مراسم چنانچه خود حکایت می کند «به باب بیت رسیده و سجد نمودم و مناجاتی که مخصوص آن محل مبارک بود و در حفظ داشتم خواندم و داخل شده در کلیسای مناجات مفصل از روی سوره حج که پیشم بود تلاوت کردم و عمل را ختم نموده و از آنجا پیشتر رفتن ممنوع بودم لان فیه تشمّع انوار اللذات.» (۱۹) بیستی که در وصف آن در همان سوره از قلم اعلیٰ نازل گردیده: «قالله من زار البیت کمّن زارالله فی سراقه عز بقاء و خباء مجد جماله.» بیستی که حضرت مولی الوری در ایام مبارک امر بتجدید ساختمان آن در روی همان شالوده و قواعد فرمودند که عیناً بسبک و اسلوب اصلی بدون ادنی تغییر ساخته شود و در طول سنوات متعددی در سراسر تاریخ امر زیارتگاه هزاران محرمان کعبه مقصود بود که از نقاط قریب و بعید آمده حاجات و آمال قلبی خود را از ربّ بیت مسئلت و بسمع فزاد (۲۰) ندای لبیک و اجابت استماع می نمودند. و هم چنین نفوس پاک طینت پیشمار از جمیع طبقات و ملل و اقوام شرقی و غربی بزیارت بیت فائز شدند از قبیل سفرا و وزرا و مستشرقین شرقی و غربی که زیارت بیت را مدار فخر و مباحات دانسته خاطرات بسیار مؤثر و مقالات در وصف آن فضای جان افزا نگاشتند و اظهار شگفت و حیرت نمودند که نمی دانیم در این بیت بظاهر کوچک چه قوه معنوی و روحانیت و کیفیت حکمفرما است که از حجره مبارک و در و دیوار و فضا و صحن حیاط و درخت نارنج و ماء طهر و حوض آب تراوش می نماید و زائرین را بهوالم روحانی سوق می دهد. آخرین شخصیت ممتاز غربی که چندی قبل از انعقاد جشنها با اتفاق دو نفر از دوستان اروپائی خود بزیارت نائل شد شخصی بود که با ثبت نام و امضای خود خویش را دوست عبدالجباء خواند.

در سراسر تاریخ امر داستانهای مهیج از زیارت بیت و افاضه فیوضات از آن مرکز انوار در السن و افواه منتشر بود و در جراند و مجلات منعکس که اگر از دستبرد اعدای امر محفوظ مانده باشد یادگاری نفیس از برای نسلهای آتیه خواهد بود. بیستی که ولّی امر عزیز الهی با نهایت خضوع تعلق شدید مبارک را نسبت به آن و ربّ بیت ابراز می فرمودند و آرزوی زیارت آن مقام را داشتند و از قلم معجزشیم مبارکشان در وصف مقام و کیفیت نزول وحی در شب اول بعثت مبارک حضرت نقطه اولی جلّ اسمه الاعلی این بیانات درّیات جاری گشت.

« تبارک هذا القرن الابدع البديع الذي في اول ليلة منه شق حجاب الستر و عبقت نعمة الله و اهتزت ارض الوجود و طوى بساط الاولين ... و قامت القيامة و فتح باب الاعظم على وجه الامم و سطع عن افق الفارس نورالله العلى الاعلى و رفع النقاب عن وجه الغلام الابطحي العلوى و برزت و تحلت النقطة الاولى التي تدور في حولها ارواح المرسلين » (۲۱)

واحسرتا و یا اسفا که اکنون « بیت الله الحرام در مدینه مبارکه شیراز که منصوص کتاب اقدس و اول و ابهی و اشرف مقامات متبرکه مقتسه آن ارض است (۲۲) بنست فراغنه و جابره بلاد منهدم گردید. اگرچه در اواخر ایام مبارک هم « لطمه و وهنی وارد گشت (۲۳) و جزئی از اجزاء بیت الله الحرام منهدم گردید و همعان با آن به سفک دماء بریضه اجتهاد در سراسر ایران قیام کردند « و چنان شقاوت و قساوتی ظاهر نمودند (۲۴) که چشم روزگار شبش را ندیده بطوری که گوی سبقت را از ظالمین ارض حلف ربودند و روی آنان را سفید نمودند چه که قاتلین صحرای کریلا حرمت اطفال و نساء را رعایت نمودند و اینان در همین بلده شیراز نوعروسان بزم ملکوت و سایر شهداء را با قساوتی بی نظیر تسلیم چوبه دار نمودند. نوعروسان و شهدائی که جمال اقدس ابهی در وصفشان بر سبیل مناجات فرمود « و سرعوا الى مقرّ الفداء شوقاً لجمالک و طلباً لوصالک و اذا قبل لهم فی الطریق الى ابي مقرّ تذهبون قالوا الى الله الملک المهيمن القیوم » (۲۵)

خوانندگان عزیز اگر رشته سخن را از دست ندهید مطالب ذیل بعنوان جمل

معتزله معروض می گردد اگرچه ممکن است بفرمائید ممکن بود بصورت
مقاله دیگری تحریر شود :

چندی قبل (۱۵ - ۱۶ سپتامبر ۱۹۸۴) بیست و پنجمین مؤتمر سنوی
اجتباء در گرین لیک ایالت ویسکانسن با حضور کلیته اعضای محفل
مقتس روحانی ملی آمریکا و یکی از اعضای محفل ملی کانادا و یکی
از اعضای محفل ملی آلاسکا و قریب ۱۲۰۰ نفر از وجوه اجتباء بریا بود و
اعضای این محافل ملیه و ناطقین با ذکر انتصارات محیرالعقول امر
مبارک حضار را معظوظ و فتوحات باهرة این ایام را که نتیجه اهراق
دماء مطهرة برینة اجتباء ایران است بیان می فرمودند. این عبد را در آن
کنفرانس حالتی غریب پدید آمد که جان در گلشن عشرت داشت و دل در
آتش حسرت گذاشت (۲۶) گاه از استماع یشارات منتعش و گاه از خاطرة
فجایع و مظالم وارده بر اجتباء ستمدیده ایران و جانبازیهای آنان مشتمل
« الحزن و السرور اعتنقا » (۲۷) بی اختیار از ارواح پرفشوح شهدای عزیز که
با وجوه ناضرة حول کرم کبریا صف بسته و در عالم بالا بلقای جمال الله
البهی الابهی و طلعت اعلی و مرکز عهد اوفی و ولت امر محبوب الهی
سرزوقند استمداد طلبید. بیستی را که اوجی بزرگواری در شب شهادت خویش
سروده بیاد آورد و از بن قلب بآن روح پاک در ملکوت ابهی ندا داد که
« اوجی عزیزم تنها آنکه در این شب با ما همصدا گردید و آن نغمه
ملکوتی را که در وصف حال خود سروده اید و حاوی پیامی است با ما
تلاوت نمایند تا رتبه در سبع طباق افتند و بیهوشان بهوش آیند. پس از
اندک تاقتل با کمال تأثر عرض نمود اوجی عزیز آیا صدای مرا
می شنوید ؟ مسافت بعید است از حیز ادنی تا رفرف اعلی. از یکی از
دوستان عزیز آمریکائی استدعا می شود با صدای بلند و لحن ملیح ترجمه
آن بیت را بزبان انگلیسی در این حفلة تاریخی تلاوت نمایند :

« صبا از ما بگو با کرم شب کز کوری چشمت

دو چشم بر جمال مهر روشن، روشن است امشب»

و اضافه نمائیم که علی رضم فجایع و مظالمی که اعدای امر بر شهداء و

مظلومان ایران وارد آورده اند حال در این ایام ابواب مشرق الاذکار ساموا در قلب پاسفیک بر وجه عالم و عالمیان گشوده شد و ندای جانفزای حضرت عبدالیهاء با کمال شکوه و جلال از قطب آن بلند است که :

« منادی صلح و محبت و سلام آئین جمال مبارک است که در قطب امکان خیمه زده و اقوام را دعوت می نماید. » (۲۸) « هله هله یا بشارت » (۲۹) چقدر مناسب این ایام است بیانات مبارکه که از کلک دری ولی امر محبوب الهی در رضوان ۸۹ عَزَّ تَزُول یافته :

« شجره الهیه بر ماوراءالبحار سایه افکنده و در ابعاد مدن دنیا قبایل متأخره متباغضه را در ظل ظلیلش مجتمع ساخته ». این ندای الهی « به ابعاد نقاط ارض رسید و در مقامات عالیه خیمه و خرگاه برافراشت ... صلایش را اعظام رجال بشنیدند و جلوه اش را ملوک و مملوک هر دو شناختند ».

« ای احولهای روزگار آیا نشنیده اید که قلم اعلی در این مقام چه فرموده :
 قاله الحق لو یحرقونه فی البرّ انه من قطب البحر یرفع رأسه و ینادی ...
 لو یسترون هذا النور فی البرّ انه ینظر من قطب البحر و یقول ائی محیی العالمین ».

نوری را که اراده نمودند در ایران مستور نمایند و مدفون سازند بار دیگر مشرق الاذکار (بار اول مشرق الاذکار استرالیا) از قطب بحار و در وسط جزائر و نقاطی که اسماء آن را هم نشنیده اند سر درآورده. بشتابید که هنوز راه تزیه باز است و ابواب بخشش و ملکوت مفتوح. اگرچه بر وفق آیات مبارکه قرآن: ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاه » (۳۰) ... « صمّ بکمّ عمیّ فهم لا یرجعون » (۳۱) العظمة لله دو سه شب

بعد از مؤتمر گرین لیک در عالم بین یقظه و نوم صوت ملیح اوجی عزیز بسمع رسید که فرمود کاش بیت دیگر آن اشعار را نیز تلاوت می نمودید که با ترجیع بند « بشکن بشکن است امشب » تنظیم یافته.

این است که اکنون آن بیت باضافه یکی دو بیت دیگر در اینجا نقل می شود

تا قارنین عزیز تلاوت و روح پرفتوحش را در ملکوت ابهی شاد نمایند :
 ز بس دلها شکست از هر شکنج تار گیویش
 بصرای دلم فریاد بشکن بشکن است امشب
 چو زلف دلبرم بردوش خرمن خرمن است امشب
 سراپای وجودم غرق احسن احسن است امشب
 گذشتم از بهشت و قصر و حور و کوثر و رضوان
 چو آن گل پیرهن پیرامن پیرهن است امشب
 صبا از ما بگو یا کرم شب کز کوری چشمت
 دو چشم بر جمال مهر روشن، روشن است امشب
 مسرور افتاد اوجی عزیز که با نهایت اشتیاق مشتاق تحقق رؤیای صادقانه
 و شهادت خویش بود :

دیده ام خوابی و امید که در اسرع وقت
 یار ما بر سر لطف آید و تعبیر شود
 کرده محکوم باعدام مسرا قاضی شرع
 هان میادا که در این مرحله تاخیر شود

در فاصله کوتاهی که دژخیمان بآن روح پاک فرصت دادند خود را برای
 جانپازی حاضر نماید پس از تودیع با قرینه عزیزش تنها متاعی که از این
 دنیای دوزن طلبید برای او حاضر نمایند دستمال سفید بسیار نظیفی بود که
 خواست دستمال بدست رقص کنان بشکن بشکن زنان به قریانگاه عشق و کوی
 محبوب شتابد.

در هر حال اینها بر سبیل حکایت است نه شکایت. حضرت ربّ اعلی در
 توقیع محتمه شاه فرمودند : « اِنَّ اللهَ و اَحِبَّاهُ اجَلَ مَقَاماً مِنْ اَنْ یصلَ الِی
 فَنانهم خیر احداً و شره ... و لن یصینا الا ما کتب الله لنا » و جمال اقدس
 ابهی در لوح مبارک معروف به « شکرشکن » می فرماید : « ماهی معنوی
 از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه
 نماید بل تن این را زدن است و کشتی آنرا سجن . »
 معذک بحبل دعا متوسلیم و باذیان طاهره طلعت اعلی متمسک . « الی

متیٰ یا الهنا هذا الظلم و الظفیان. الیٰ متیٰ هذا الجور و العدوان هل لنا من مامن الا انت لا و حصره رحمانیتک» (۳۲) «یا ربنا الاعلیٰ نستلک بحق دمک المرشوش علی التراب بان تجب دعائنا و تحفظنا فی صون حمایتک و کلماتک ... و تزیدنا و توقفنا علی السلوک فی سبیلک ... و دفع شر اعدائک ... اغشنا یا محبوبنا الاعلیٰ و اشدد ازورنا و ثبت اقدامنا و اغفرلنا ذنوبنا و کلل اعمالنا و مجهوداتنا باکلیل قبولک و رضائک ... و ارزقنا کل خیر قدرته فی ملکوتک یا مغیث العالمین» (۳۳)

دشمنان امر بزعیم باطل خویش چنین انگاشتند که با تخریب بیت مبارک سراج امر را در ایران خاموش نموده اند هیئات هیئات عتا هم یظنون. این نار و نور هرگز خاموش نخواهد شد بلکه بشهادت نیر آفاق پوماً فیوم بر لهیب و اشتعال این نار خواهد افزود. «بما فعلت زاد لهیبها و اشتعالها سوف یحیط الارض و من علیها» (۳۴) مگر فراموش کرده اند که بر خانه کعبه و ضریح حضرت سیدالشهداء و مرقد منور حضرت امیر چه وارد شد.

مگر نشنیده اند که در وقایع سال ۳۱۷ هجری ابوطاهر قرمطی با لشکریان خویش بخانه کعبه هجوم نمود حجرالاسود را از جا برداشت و مدافعین را بخاک و خون کشید و یا در حوادث سال ۲۳۶ هجری متوکل خلیفه عباسی امر داد ضریح مطهر حضرت سیدالشهداء را در کربلا با منازل اطراف خراب کنند. (۳۵) همان کاریکه اعدای امر در باره بیت مکرم و بیوت مجاور آن بعمل آوردند.

مگر خانه کعبه از بین رفت که بیت مکرم شیراز هم از بین برود؟
 «بیت الله واقعی طلعت علیٰ اعلیٰ است بنص توحیح مبارکشان به محمّد شاه که «عشق زدل رفتنی نیست نیست ... به ذات خداوند یکتا قسم (۳۶) و اوست «وجه الله الذی لا یموت و نوره الذی لا یفوت» (۳۷) یعنی همان سید بزرگوار شیرازی که صاحب «اسمین اعلیین» (۳۸) است و رسول اکرم بشارت ظهور او و محبوب ابهائش را به مولای متقیان علیه السلام باسم و رسم داد که «بیا علیٰ انّ لی کرة و لک کمرکین کرة قبل محمّد (علیحمّد) و کرة بعد حسین (حسینعلی)» (۳۹)

در مستقبل ایام هم چون میقات معلوم در رسد این بیت الله الحرام و بیوت مجاوره و کویچه های اطراف در همان محل و مطابق همان هندسه و نظم و اسلوب که عکس مناظر و ابعاد هریک دقیقاً به سانتیمتر و میلیتر مشخص و معلوم است باحسن وجه تجدید ساختمان خواهد شد و الی الابد کعبه و زیارتگاه جمیع من علی الارض خواهد بود و رسوائی و تنگ و خیبیت و خسران هم برای معاندین و غاصبین و دشمنان پرکین باقی خواهد ماند چنانچه برای طاهر قرمطی و لشکریان او و امویین و خلیفه عباسی باقی ماند و اثری از آثارشان در صحنه روزگار باقی نیست.

حال لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جل شانہ را زیارت نمائیم :

«حال ملاحظه نمائید که بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء روحی له الفداء در ایام امویین آثاری که در قتلگاه بود بکلی محو کردند و آن صحرا را شخم زدند و زراعت کردند تا قتلگاه بکلی مفقود شود. هفتاد سال بر این منوال قتلگاه معدوم الاثر بود و امویین نگهبان گذاشتند که مبادا کسی از یکفرسخی بتواند زیارتی نماید. در این هفتادسال ابدأ تقرب به قتلگاه ممکن نبود اگر نفس منتبھی مؤمنی بود از ده فرسخ توجه به قتلگاه می کرد و زیارت می نمود این نیز در نهایت احتیاط. و همچنین قبر منور حضرت امیر علیه السلام بهمین منوال محو و نابود نمودند. بعد از آنکه بنی عباس خلافت بنی امیه را محو نمودند و بر سریر سلطنت نشستند اجازت زیارت دادند و در قتلگاه محبتان حضرت آثاری بنا کردند که دلالت بر موقعیت آن محل می نمود. بعد از سلتی صدی در زمان متوکل عباسی نیز حکم مبرم صادر که دوباره آن مقامات مقتسه را ویران کنند باز بکلی محو و نابود نمودند و آن صحرا را شخم زدند و زراعت کردند حتی از ده فرسخی نمی گذاشتند کسی نزدیک برود. تا آنکه حکومت و صدارت و وزارت بدست آل بویه افتاد و آل بویه از محبتان حضرت سید الشهداء روحی له الفداء بودند ... در زمان آل بویه دوباره تعمیر قتلگاه کردند و همچنین مرقد منور حضرت امیر را دفعه ثالث باز انشاء نمودند. « (۴۰) این است نشانه عزت عظمی درهم فی خروهم یلعبون .

باری بر سر اصل مطلب رویم. از زیارت تلفرافات منیعه و مراجعه به دفتر خاطرات ملاحظه شد که هیکل اطهر در ضمن تلفراف مبارکی که بافتخار این عید در ۴ می ۱۹۴۴ مخایره فرمودند بشارت دادند که تویح مهتی برای روحانی (محفل ملی ایران) با پست بآدرس داود طویق (در بغداد) ارسال فرموده اند که در جشنها تلاوت شود و تاکید می فرمایند این عید نهایت سعی و اهتمام و دقت را برای ایصال سریع و مطمئن آن لوح مبارک و تسلیم به روحانی بکار برد.

این عید در صدد بود شخصاً به بغداد عزیمت نماید و حامل آن رِقّ منشور گردد و یا از خرمشهر قاصدی گسیل گردد. اهتمام ثمری نبخشید وسائل سفر نظر بایام جنگ مفقود و ارتباط تقریباً منسود بود. از بغداد و خرمشهر خبری نمی رسید. جان بر لب آمد. جناب ورقاء برای آماده ساختن محفل روحانی شیراز بمعیت جناب خاضع (هنوز ایادی تعیین نشده بودند) و جناب میثاقیه که از نمایندگان بودند از طریق خمین و نقاطی که مهاجرین مستقر گردیده و مواجه با مشکلات و اذیت و جفای بیخردان بودند بصوب شیراز عزیمت نموده بودند. هیأت محفل نیز در ۱۱ می عازم شیراز شدند اکثر نمایندگان ولایات در طهران حضور داشتند تا با اتوریتهائی که محفل آماده نموده بود و مقصد برای جمیع حثی همسران اعضای محفل و نمایندگان مجهول بود عزیمت نمایند. از بغداد خبری نمی رسید. محفل ملی وصول لوح مبارک را تا انعقاد جشن محال دانستند. بهمین لحاظ هم تلاوت آن تویح مبارک را در برنامه جشن قرار ندادند. این عید در طهران باقی ماند و بحبل تضرع و دعا و مناجات متوسل شد. «هل من مفرج غیرالله» (۴۱) ید غیبی در کار بود.

در آن ایام هفته ای یکبار یک طیاره از طهران در ایام چهارشنبه به بغداد پرواز می نمود و پنج شنبه مراجعت می کرد. رئیس هواپیمائی عدیل بی عدیل و در زمره اجتا محسوب. بمعیت جناب بنانی (جناب بنانی هنوز ایادی تعیین نشده بودند) بمنزل ایشان رفت و از ایشان طلبید صبح چهارشنبه ۱۸ می شخصاً ببغداد عزیمت نمایند و حامل آن رِقّ منشور گردند. ایشان

شخصاً از پرواز معذرت طلبیدند ولی قول دادند شخص مورد اعتمادی را باین مأموریت خواهند فرستاد. جناب بنانی فرمودند همینکه قول داده اند کافی است. هنوز اثری از وصول لوح مبارک به بغداد در دست نیست.

سبحان الله بروفق بیان مبارک « آئین نازنین الهی در پنجه اقتدار نیر آفاق است... ید غیبی در کار است (۴۲) من یقدر ان یمنعه عن ارادته.» اینک لوح مبارک در همان یوم چهارشنبه ۱۸ می پس از دو هفته که از دو هفت خوان سانسور متفقین در ایام جنگ در دو نوبت در حیفا و بغداد گذشت در بغداد برای تسلیم حاضر گشته و به مهر (الرقابة العراقية التسليم ۱۸ مه ۱۹۴۴) مهور شده (اصل پاکات نفیس تاریخی با اسفار بستخانه ها و سانسورها در نزد این عبد محفوظ است)

یوم دیگر پنجشنبه ۱۹ می ۱۹۴۴ هد هد سلیمان عشق از مدینه کردگار بسوی افق نور (۴۳) بال و پر گشود. عدیل جناب بنانی در تمام مدت از حین پرواز و اوج گرفتن طیاره بر فراز قصرشیرین و کرمانشاه و ظاهرشدن در افق نور و وصول بطهران پشت تلفون قرار گرفته بودند و مرتباً مزده استعلام لوح مبارک و اوج طیاره را باین عبد بیقرار می دادند تا آنکه لوح مبارک را با کمال خضوع بر دست گرفته تسلیم نمودند.

چشم نوریان روشن شد.

« آن ناصه قلمی با هدهد ناری از شهر سبا آمد هله هله هله یا بشارت» (۴۴)

این است سریان مبارک که می فرمودند « طبیعت خادم امر است » « ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کار » (۴۵) بودند تا اراده مطاعه ولی امر عزیز الهی تنفیذ گردد.

باری لوح مبارک قرن در دو نسخه ۷۰ صفحه از ۱۰۴ صفحه خطی و مقداری از ۴۵ صفحه بزرگ استنبیلی زیب و وصول بخشید و صفحات مکرر از نسخه استنبیلی برای زیارت احتیای طهران و اطراف در ایام جشن در طهران گذارده شد. و این عبد در معیت جناب محمود انور که در بسیاری از اسفار همسفر عزیز این عبد بودند و جناب فرزانه نماینده گیلان که نظر بعارضة

کالسشان نتوانستند با اتومبوسها حرکت نمایند بسرعت بسمت شیراز حرکت نمود. در بین راه توفیق زیارت لوح مبارک در کنار جویبار و زیر سایه اشجار نصیب گردید. نشسته و کیفیتی که از تلاوت توقیع منیع در جبین ظاهر بود « چون مفلسی که در کفش افتد خزینه‌ای » (۴۶) هر عابری را متوجه می نمود. آری زائرین حامل گنجینه پیام محبوب بودند. در شهرضا و آباده که احتیای عزیز الهی معرض هجوم اعداء و حرق و ضرب و قریب به شهادت بودند زیارت قسمتهائی از لوح مبارک قرن مرهمی بر زخم قلوب مجروح آن ستمدیدگان نهاد. عله‌ای در چاهها پنهان بودند چون آن نفسمه رتانی را استماع نمودند حیات تازه یافتند مست و مخمور گشتند و بلا را عین عطا شمرند.

با این جذب و عشق با سرعت تمام بسفر ادامه داد تا نزدیک شیراز رسید. از دور سواد آن مدینه منوره مقتسه مبارکه مطهره بر دیده آمد از تنگ الله اکبر الله ابھی گویان سر بسجده نهاد و تحیات و درود مولای محبوب را از آن صحیفه نوراً تلاوت نمود « التّحیة و البهاء علی مبشره الفرید قرّة عین النبیّین باب الله الاعظم ... » در طول طریق تا ورود به حظیره القدس اظهار امر و مظلومیت و مصائب آن سید بزرگوار شیرازی که قند پاری به بنگال فرستاد و طوطیان هند را شکرشکن نمود (۴۷) بیاد آورد و هزاران شکرانه ادا نمود که حال در چنین ایامی فوز حضور در جشن قرن ابداع بدیع نصیب این بینوایان گردیده.

حال ۲۱ می ۱۹۴۴ است. شیراز پرغرغاً شده ولوله عجیبی برپا است. هنوز احتیاء نمی دانند چه هنگامه‌ای است. محفلین ملی و محلی مقدمات جشن را فراهم می کنند. همه جا جلسات در محلهای مختلف شهر برپا می شود. نمایندگان با پرگرام منظمی در بیوت مختلفه بیتوته می نمایند. حظیره القدس برای نمایندگان طهران و ترده نمایندگان و گستردن مائده اختصاص یافته. اولیای امور از حکام و شهردار و علماء و عوام و عن وائهم زمامداران مرکز هنوز کاملاً از آبهت و کیفیات انعقاد جشن مسبق نیستند. اعضای محفل روحانی با زمامداران در محل مرتباً در

تماس اند تا جشنها بر وفق منوريات مبارک برگزار شود. اولیای امور مطمئن اند که بهائیان بهیچوجه در امور سیاسی مداخله نمی نمایند و برای حفظ انتظام سفرهای خود را حتی در مواردی که بمركز احضار شده اند موقوف نموده اند. جرائد هم تازه مسبق شده و شروع به نشر اخبار و طبع بعضی عکسها نموده اند و شهرت داده اند که هیکل اطهر بشیراز ورود فرموده اند. علمای رسوم و علی رأسهم سید نورالدین معروف به توطنه و فساد مشغول اند. ولی بد غیبی در کار است.

احتفالات و جلسات انجمن شور روحانی با برنامه منظم از ۲۲ مه شروع می شود و تا ۳۱ مه ادامه دارد. مواضع پرگرام: دستورات مقتدای متعالیه مبارک راجع به جشن، زیارت و طواف بیت مکرّم در ساعت معهود، انجام فرائض منصوصه بقدر امکان در زیارت بیت و تلاوت الواح مخصوصه صادره از یراعه جمال اقدس ابهی و حضرت ربّ اعلی، اجرای مراسم جشن عید بعثت مبارک، افتتاح انجمن، انتخاب هیأت رئیسه، قرائت راپورت سنوی محفل ملی، استماع راپورت نمایندگان قسمتهای امری، مشورت راجع بامر مهمّ مهاجرت، پیشرفت امر تبلیغ، تعلیم و تربیت اطفال با توجه به تربیت کودکان یتیم و ینوا، ترقی جوانان، رفع بیسوادی، اماکن متبرکه و تاریخیّه امر، مشرق الاذکار ایران، حظیره القدس، تقویت صندوق ملی، حفظ و حیانت اجتناء، تعاون و تعاضد، تسهیل وصول اوراق و اخبار امریه از مراکز قسمتها بنقاط سائره، پرگرام لیلّه صعود جمال اقدس ابهی، تلاوت الواح مبارکه راجع بانتخابات و انتخاب محفل ملی، که تفصیل این جلسات و جشنها خود مجلد قطوری را تشکیل می دهد که از موضوع این مقاله خارج است.

حال بشرح لیلّه بعثت و طواف و زیارت بیت مبارک می پردازیم. نمایندگان اسم اعظم صف در صف با البسه فاخره و استعمال عطر و گلاب در بیوت مجاور بیت مکرّم با حالت خضوع و اناب ایستاده منتظر ساعت و دقیقه معهود هستند. افنان سدره مبارکه جناب حاج میرزا حبیب الله که پس از صعود والد عزیزشان افتخار تولیت بیت الله الحرام را حائزند و جمال اقدس

ابهی جل سلطانه بروفق فرمانی که در اطاق یکی از بیوت مجاوره نصب است به ذریه اخت حرم مبارک حضرت نقطه اولی جل نشانه تولیت را عنایت فرموده‌اند با قیافه نورانی و بشاشت تمام در باب در ورودی بیت مجاور ایستاده با تلاوت قسمتی از آیات مبارکه سوره حج اذن دخول می طلبند چشمها مملو از اشک شوق و شادی است. هریک آستانه مبارکه را تقبیل نموده داخل صحن بیت می شوند و این صف طولانی تا پشت درب اصلی بیت که به کوچه شمشیرگرها منتهی می شود ادامه دارد.

بی مناسبت نیست ذکر شود که صحبت لاری هم که برحسب ظاهر ایام مبارک را درک ننشوده در دیوان مطبوع خود از صفحه ۲۱۵ تا ۲۲۲ با کمال جذب و شوق و التهاب گاهی بتصریح و گاه به رموز و تلویح مدتی قبل از طلوع صبح حقیقت از دلدار بزرگوار شیرازی صحبت بمیان آورده و از راه دور با صبای تیزرو و بمدد خضر راه محرمان کعبه وصال را به مدینه مکرمه شیراز و بیت مبارک فرستاده:

ای صبای تیزرو بیک سبا	قم و لاتمهل فان الصبح لاح
هیچ دانی می روی زینجا کجا	از کجایت میفرستم تا کجا
ازیر آن نوگل گلزار حسن	تا در آن یوسف بازار حسن
تا حرم حن آن لیلی حشم	تا درای قصر آن شیرین صنم
یا بسوزی از تجلی های او	یا سلامت رخ نهی در پای او
هرکرا خواهی بخود انباز گیر	توشه برگیر و ره شیراز گیر
آن ارموش چون شود منزلگهت	نامه دردست از پی منزل رعت
گام زن بریا شکسته خارها	کوچه ها را پونی و بازارها
باغمان و ناله و زاری همی	پرسی از رندان بازاری همی
کای عزیزان کوی طنزای کجاست	منزل آن ترک شیرازی کجاست
وه چه منزل آنکه نازل شد در آن	آیت لطف از خدای آسمان
وانکه خاک او به خون آمیخته	هرقدم دل بر سر دل ریخته
عاقبت خضری براه آید تو را	راه کوی یسار بنماید تو را
چون هیان کرده تو را بام و درش	غرقة ایوان عالی منظرش

از ادب گردی بگردش طوف ساز
 میسرانی آستانش را درود
 کای مبارک منزل سلسی سلام
 ای طوافت عین فرض و فرض عین
 چون درآسی از در اخلاص او
 در حضورش جبهه سائی میکنی
 ای صبا، ای کاروان سالار حسی
 سرحبا ای صحران اسرار من
 الله الله بسال همتت باز کن
 هیچ دانی می روی زمینجا کجا
 رحم کن بر ناله های زار من
 سیل اشکم بین که از حد برگذشت
 بایدت رفتن کلیم آسا بطسود
 هر کرا بینی بخود انباز گیر
 وه چه شیراز آنکه خاکش عیش بیز
 بازجو سرورشته آن راز را
 آنکه جانهای عزیزان خاک اوست
 آنکه رشک از وادی ایمن زند
 ای تورشک کعبه و رکن و مقام
 می رسانی آستانش را درود
 کای مبارک منزل سلسی سلام
 ای تورشک کعبه و رکن و مقام
 که پری پروانه وش گرد سرش
 از پی آن عجز و غوغا و خروش
 مانده ام از راه دود و مانده ام
 هر چه گوید پیش حرفش خاک باش

بر زبان لبیک لبیک از نیاز
 میسرانی آن سرا را این سرود
 وی نو آئین مکمن سعدی سلام
 این هذا البیت من ذا این این
 سوی خلونگاه خاص انخاص او
 مردمک را توتیانی میکنی
 ای متاعت رونق بازار حسی
 وی عبیر افشان زلف یار من
 بر فراز سدره ای پرواز کن
 از کجایت می فرستم تا کجا
 در دل شب آه آتش بار من
 رو براه آور که آب از سرگذشت
 منزلی بس صعب و راهی دوردور
 توشه برگیر و ره شیراز گیر
 عیش خیز و عیش بیز و عیش ریز
 رخنه شیراز شیراز را
 آنکه مژگانها خس و خاشاک اوست
 آتش طورش سراز روژن زند
 وی حرمت غیرت بیت الحرام
 می سرائی آن سرا را این سرود
 وی نو آئین مکمن سعدی سلام
 وی حرمت غیرت بیت الحرام
 که چو خاشاکی بخاک افش برش
 پای تا سرگوش شوبنشین خموش
 زین گنه تا زنده ام شرمند ام
 لبیک وقت پاسخش چالاک باش

اندک اندک آشی از پیرامنش
 دامنش چون گشت دست افشان تو
 پای تا سر آتشم وا حسرتا
 کی بخود میبردم از هجران گمان
 من کجا و درد دوری از کجا
 آنکه نامش هست نامی تر ز نام
 چاره گفتم مرا جز رمز نیست
 مبتدایش مبتدای مبتدا
 ای صبا اظناب حرف آرد صلاح
 چون کنی عزم وداع دلبرم
 من نخواهم هدیه ای جز یک دو تار
 یا شیمی از گل آن بوستان
 کاش صفحات این اوراق اجازه می داد تمامی آن مشنوی تا آنجا که
 می فرماید :

دامنش چون گشت دست افشان تو آن زمان دست من و دامان تو
 نقل گردد تا ملاحظه کنیم که ما هم در آن لیلۃ مبارکه تنها نبودیم و در
 آن حج کبیر اکبر که با امر مبارک ولی امر محبوب الهی بریا گردید صحبت
 لاری اغصه الله فی بحر الطافه هم با ما هم صحبت بوده، معذالک شرط وفا
 و سیل اشک روا نمی دهد که بعضی از آن ابیات در وقت مناسب و مقام
 دیگر نقل شود.

صد سال قبل در این شب در بلوغ عالم انسانی دو ساعت و ۱۱ دقیقه بعد
 از غروب بعثت مبارک حضرت ربّ اعلی ارواحنا لسلطنة الفداء واقع شد
 در حجرة بالای بیت با لحن بدیع ملکوتی آیات قیوم الاسماء با این مطلع از
 قلم اطهر دری سلطان ظهور نازل گردید.

« الحمد لله الذی انزل الكتاب علی عبده بالحق لیكون للعالمین سراجاً
 وهاجاً. »

اکنون در همان لحظه در حالیکه فرش « تقدیمی بنده آستانش شوقی » در

محلّ جلوس مبارک گسترده شده صورت تکبیر و تهلیل و تمجید و تسبیح و لیلی امر عزیز الهی از یلّو لوح مبارک قرن بلند است و در صحن حیاط و اطاقها و حجره بالا و بیوت مجاور طنین انداز: « یالیلۃ القدس علیک من التّحیّات اکلها و ابهاها و من الصّلوات اطیبها و ازکاهها. یا قرّة عین الابداع و غرّة ایتام الله و مطلع العصر الاعز الاکرم و مبدء القرن المبارک الافخم. بخلولیک فتح باب الاعظم علی وجوه العالم و ظهر السر الاکتم و سطع نور الاقدم و امتد الصراط الاقوم... التّحیّة و البهاء علی مبشره الفرید قرّة عین التّبیّین باب الله الاعظم و ذکرالله الاکبر الاکرم الافخم و حجّة الله بین الاسم التّرة الاولی و العلیّ الاعلیّ و النّقطة الاولی الظّاهر بآثار جمیع الانبیاء وجه الله الّذی لایموت و نوره الّذی لایفوت » (۴۸)

که ناگهان سیل دموع بر خندود ۹۱ نفر نمایندگان حاضر و محتفلین روان گردید. بعضی آهسته و بعضی بصدای بلند های های می گریند و اشک شوق و حسرت از زیارت توقیع مبارک و خاطره مظلومیّت آن مظهر وحدانیّت و فردانیّت الهیّه از دیده ها جاری است.

جای لسان الغیب شیراز هم خالی که ملاحظه نماید چگونه بشارات ظهور که فرمود: « شیراز پرغوغا شود شکرلبی پیدا شود » تحقق یافته و چگونه شکرلب شیراز از آشوب لبش بغداد را بر هم زده و محبوب ابهایش فتنه در آفاق افکنده. یابها. الابهی.

هم نفعه عیسانی هم سدره سینانسی

نارالله حمرانی کاتش زدی امکان را (۴۹)

جمیع از عوالم روحانی آن شب و اصغای تحیّات مبارکه و لیلی امر عزیز الهی مدهوش اند. محتفلین بنویه در این کلیاس که نبیل بزیارت خود خاتمه داد و ذکر نمود « از آنجا از پیش تر رفتن ممنوع بودم لان فیه تشعشع انوار النّات » از پله های بیت مبارک در حالیکه عبرات و زفرات از عیون و قلوبشان جاری و متصاعد است بیام آمده به باب حجره فوقانی تقرب می جویند (۵۰).

خاطرة صد سال قبل که: «آن یوسف شیرازی ... آن ظاهر مستور آن غایب مشهود از صحن پیام آمد» (۵۱) و اول من آمن با تحیت ادخلوها بسلام آمین» (۵۲) در محضر مبارک وفود یافت تجدید می شود و داستان تشرّف ملاحسین و وقایع مهتج تاریخی آن شب بیاد می آید.

در ورود به حجره مبارک در حال سجود و قیام هریک از نمایندگان و زائرین محلّ جلوس مبارک را زیارت می نمایند. در محلّ جلوس مبارک بر روی فرش پارچه حریر شکری رنگی بلون زمینه فرش ملصق است که جمله «تقدیمی بنده آستانش شوقی» تقریباً هلال وار با زیباترین خطّ بر روی آن بافته شده و دو چراغ نفیسی بلند بلورین که با فتیله و دهن روشن است محلّ جلوس مبارک حضرت ربّ اعلی و جناب باب الباب را زینت داده.

پس هریک از زائرین که بسمع فزاد ندای لبیک را شنیده «جاریه عبراته و صاعده زفراته و مترلزله ارکانه و مهتره جوارحه» (۵۳) از پله های مقابل که وارد صحن بیت می شود خارج می شوند. آخرین پله ها که هر روز قدمگاه طلعت علیّ اعلی بوده در آن طرف دیوار که مسجد شیعیان است صحراب مسجد و سجده گاه مسلمین است که تا این اندازه به بیت نزدیک و از فرقتان تا ارض از ربّ بیت دووند. «یا رساالاعلی ... تجب دعائنا»

بیت مبارک با چهلچراغهای شمع غرق در نور است در مقابل آنکه حضرت اعلی شبها در جبل ماکو یک شمع هم نداشتند. حالت غریبی حکمفرما است. گونی صحن حیاط که با فرشهای نفیس مفروش گشته و تمامی آن فضای روح افزا به محتفلین که بانجام فرائض حج نائل گشته اند «زیارت قبول» می گویند. درخت نارنج که با دست مبارک غرس شده و دارای گل و بهار است با برگهای سبز شفاف طراوت و لطافت بدیمی به حیاط بخشیده. میوه و بذر و برگهای آن شجره طیّبه به مسالک و بلاد برای غرس و تیسن بارمغان می رود (۵۴). حوض برجسته بیت با ماهیهای شناور طلائی رنگ قرمز فام زائرین را دعوت می نماید از آن ماء طهور که از چاه بیت مبارک لبریز شده وضو ساخته با اشک زلال که از عیونشان جاری است درآمیزند و تشار آن مقام پیرانوار نمایند. حوضی که خاطرة حوض کوثر را تجدید

می نماید، آن در ظلمت و این در نور بل نور علی نور.
هرقدر زائرین سعی می نمایند زیارت خود خاتمه دهند ممکن نیست. خاطره
شبی که در یک قرن قبل و عود الهیّه در جمیع کتب ساریّه تحقیق یافته.
بدایت بلوغ عالم انسانی است. فواصل از بین رفته. مدن و دیار و شهرها و
مسالک بهم نزدیک شده. غرّة ایام الله است و بیمن ظهور اولّین تلغراف در
ربع مسکون مخابره شده است که ببینید « خداوند چه قدرتی ظاهر فرمود » و
دیگر بر وفق تلغراف مبارک چنین فرصتی در حیات ما نصیب نخواهد شد.
افغان سدره مبارکه که از برای زائرین اذن دخول طلبیده بودند حال مجدداً
جمیع را دعوت می نمایند به بیوت مجاوره داخل شده پرگرام جشن اجرا
نمایند و پیاد لیلّه مبارکه ای که جناب باب الباب « جام باقی از کف ساقی
خلد نوشیده اند » (۵۵) چای بنوشند و پذیرائی شوند. پرگرام جشن بهشت با
تلاوت الواح مقتنسه جمال اقدس ابهی و آیات حضرت ربّ اعلیٰ و استماع
صفحه صوت مبارک حضرت عبدالبهاء در حال قیام و تلاوت ۱۱ صفحه از
لوح مبارک قرن که نمایندگان را بی تاب و توان نمود و هر دم هل من مزید
می گویند اجرا می گردد.

بقیه لوح مبارک مرتباً در جلسات انجمن شود روحانی ملّی تلاوت گردید و
در فواصل پرگرام دقائقی چند تنفس داده می شود. این کیفیت و جذبّه
روحانی تا سه ساعت بعد از نصف شب ادامه داشت. خواب بچشم احدی
نمیروید. زائرین که از نشسته روحانی بیست مکرّم مدهوش اند حکایت ها
می کنند از جمله ذکر می نمایند که برایشان مجسم شد طلعت ملّی اعلیٰ و
در حضورشان « بنده آستانش شوقی » در بالای بام در حجره مبارک تشریف
دارند و برجیعی ناظرند. میزبان عزیز ما می فرماید: « شب مبارکی بما
گذشت سه دفعه در عمرم نظیر این شب را دیدم دفعه اولّ شب احیاء در
روضه مبارکه ... و تئیکه شماها در حیاط آسیدید برای من مجسم شد که
حضرت ربّ اعلیٰ با عمامه مبارک و ملاحسین در مقابلشان تشریف دارند
دستگاه سوار هم که الان هست در جلوشان بود » سبحان الله نظیر این
حالات را ولی امر عزیز الهی راجع به کیفیات آن شب قبل از آنکه تفصیل

بمرض مبارک برسد در تله‌رافات منیعه مبارکه‌شان در همان ایام باحتیای غرب سخایره فرمودند.

حال صبحانه داده می‌شود صبحانه بسیار مفصل از چای و شیر و انواع فواکه و حلویات. در یکی دیگر از بیوت مجاور میزها با بهترین وضع تزئین و گلباران شده انواع مائده و آلاء لاتحصی خدا میدانند بعدد چند واحد (۵۶) فراهم است. بساط سماور و چای گسترده است. حرم و انجال و صبایای عزیز افغانها از روزها قبل با بهترین سلیقه انواع شیرینی خانگی که مغبوط شیرازیان و روحانیان با شهد و گل و زعفران تهیه نموده بیاد طلعت علی اعلیٰ و آن شب تاریخی دور میزها شادمان خندان بمیزیانی و پذیرائی بندگان «بنده آستانش» مألوف‌اند قصائد شعرای نامدار تلاوت می‌شود و همچنین اشعاری که سخنوران بمناسبت این جشن مبارک سروده‌اند.

«الا یا ایها الساقی ادر کأساً ونا ولها» (۵۷)

در سر سفره‌های شام و ناهار و جشنها که در حظیره القدس شیراز و منازل اجتهاء با کمال شکوه برپا می‌شد و متجاوز از صد نفر مهمان و عتبه‌ای دیگر از اجتهای شیراز حول خوان نعمت پروردگار می‌نشستند غالباً لطیفه‌ها و مزاحهای شیرین مبادله می‌گردید. از جمله یکی از دوستان اظهار داشت «انشاء الله زنده باشیم و جشن قرن ثانی را هم با همین عظمت و جلال ببینیم» که چون بسمع اطهر مولای محبوب رسید با تبسم بسیار ملیح بی‌نظیری فرمودند «بعید بنظر می‌رسد».

حال صدای اذان بگوش می‌رسد. افغان سدره مبارکه رعایت حال و مقتضیات را لازم دانسته از نمایندگان خواهش می‌نمایند همانطوری که در حین ورود دو نفر دو نفر وارد شدند حال هم بهمان ترتیب قبل از اینکه هوا روشن شود بمنزلی که بیتوته می‌نمودند عزیمت کنند و احیا را در آن منازل برپا دارند.

در منازل محاورات ادامه دارد. جناب بنان میزبان عزیز ما که یار دیرین جناب دکتر مؤید و تقریباً هم‌سن ایشان است احساسات خود را نسبت بزیارت لوح مبارک قرن چنین بیان می‌نماید «این چه عظمتی است از دکتر

حبيب مؤيد كه حاضرند و افتخارنگهدارى هيكل مبارك را داشته اند پيرسيد حضرت ولي امر كه عربى و فارسى تحصيل نكردند. ملاحظه كنيد تلويحات مقلسه در كتب و صحف و زير الهيتة را در ضمن لوح منيع چگونه بيان مى فرمايند.»

يكى از مشاهير هم كه خود را «دوست عبدالجها» خواند و بزيارت بيت فائز شده نطقى نموده كه در روزنامه دىلى نيوز در طهران منتشر است و عظمت جشن قرن را بخارجيان و طبقات مختلف اعلام مى دارد.

بارى اينها شمه اى از وقايع آن ايام و مظالم وارده بر اجباى مظلوم بيگناه ايران در اين ايام است.

- ديگر شرح آن دوران و اين خون جگر

اين زمان بگذار تا وقت دگر

حال حمد آستان مبارك جمال اقدس ابهى را كه با وجود تتابع محن و بلايا و آلام و هجوم اعداء و مظالم اشقياء در تحت لواء و كهف ولاى بيت العدل اعظم الهى همه روزه شاهد فتوحات و انتصارات محيرالعقول امر مبارك در جميع انحاء عالم بوده و هستيم و از رب بيت و رب بيت العدل ملتسيم بفضل قديم و جود عميم خود فرج عاجلى باحتباى ستمديده عزيز ايران روحى لهم الفناء عطا فرمايد. و ليس ذلك من فضله بعيد.

« مجلس تمام گشت و بآخر رسيد عمر

ما همچنان در اول وصف تو مانده ايم »

زيرنويسها:

- ۱ - لوح مبارك قرن
- ۲ - عامر ص باب ۲ آية ۱۳
- ۳ - لوح مبارك قرن
- ۴ - كلمات مباركة مكنونه
- ۵ - كلمات مباركة مكنونه
- ۶ - نام دو جلد كتاب جناب اشراق خاوى
- ۷ - اشعار جناب سلطانى
- ۸ - بيان مبارك در ۱۸ مارس ۱۹۵۲

- ۱۰ و ۹- تاریخ نبیل و ملخص آن
 ۱۱ و ۱۲- سوره حج آیه ۳۲
 ۱۳- کتاب مستطاب بیان چاپ سنگی صفحه ۱۴۴
 ۱۴- لوح معروف حضرت عبدالبهاء که حضرت ولّی امرالله ضمن توثیح مبارکشان در ۱۹۲۴ ارسال فرموده اند
 ۱۵- کتاب مستطاب ابیان
 ۱۶- بیانات حضرت ولّی امرالله
 ۱۷- تہیوم الاسماء
 ۱۸- الواح وصایا
 ۱۹- نبیل
 ۲۰- تہیمن حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکه که در زیارت بیت ندای لیبیک را بسج فؤاد اصفا می نمانیم.
 ۲۱- لوح مبارک قرن
 ۲۲ و ۲۳ و ۲۴- لوح مبارک ۱۱۴
 ۲۵- صفحه ۱۴ مناجاتهای جمال القدس ابھی
 ۲۶- منشآت فائضام
 ۲۷- در اکثر الواح و آثار
 ۲۸- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد سوم صفحه ۱۲۰
 ۲۹- اشعار جنبیة جمال اقدس ابھی
 ۳۰ و ۳۱- سوره بلرہ آیه ۶ و ۱۷
 ۳۲- از مناجاتهای حضرت ولّی امرالله
 ۳۳- مناجات آخر لوح مبارک قرن
 ۳۴- از الواح مبارکه جمال القدس ابھی
 ۳۵- رسالہ مظلوم کیست
 ۳۶- قسم نامه معروف
 ۳۷- توثیح حضرت ربّ اعلیٰ به محتشاه
 ۳۸- دلائل العرفان صفحه ۵۶ نقل از کشف الغتہ
 ۳۹- دلائل العرفان صفحه ۵۶ نقل از کشف الحقائق
 ۴۰- مائتہ آسمانی صفحه ۸۰۸
 ۴۱- افکار حضرت ربّ اعلیٰ

- ۴۲- لوح مبارک رضوان ۸۹
- ۴۳- صیغه کردگار در مثنوی مبارک بغداد و افق نور در الواح جمال اقدس ابهی طهران است
- ۴۴- لوح مبارک هله هله یا بشارت جمال اقدس ابهی
- ۴۵- از اشعار سمدی
- ۴۶- اشعار استاد محمّد علی سلمانی
- ۴۷- بر وفق بیانات شفاهی مبارک
- بیت «شکرشکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله مسی رود» مطلع یکی از الواح مبارکه جمال اقدس ابهی است که آنوقت فرمودند و مصداقش امروز ظاهر شد. قند پارسی حاصل کتاب دکتر اسلمونت بود که بشارت امر را از ایران به بنگال برد و امیرالاسلام بنگالی آنرا بزبان بنگالی ترجمه کرد.
- ۴۸- لوح مبارک قرن
- ۴۹- اشعار جنبیه جمال اقدس ابهی، باز آو بند جامی
- ۵۰- مساحت حجره اظهار امراضروب اعداد ۳/۷۷ متر در ۳/۶۱ متر است.
- ۵۱- اشعار جنبیه جمال اقدس ابهی : از باغ الهی
- ۵۲- تاریخ نبیل
- ۵۳- مناجات جمال اقدس ابهی منطبقه مصر در وصف نبیل
- ۵۴- نگارنده ناظر بود که چگرنه در یکی از مدارس تابستانه غرب بنر آن ناونج را غرس نمودند و در مؤتمر تاریخی بلژیک محفل روحانی مشورت نمودند چگرنه ناونج بیت مبارک را به بهترین وسیله فنی خشک نموده و در دلرآنگار ملی خود نگاهدارند
- ۵۵- کلمات مکتوبه
- ۵۶- اصطلاح حضرت ربّ اهلی در تهیه مانده
- ۵۷- حافظ شهبازی

حضرت غصن اطهر و نظم بدیع

حضرت غصن الله الاطهر در سنه ۱۲۶۶ هجری سالی که شهادت طلعت علیٰ اعلیٰ ارواحنا لرشحات دمه المرشوش علی التراب فداء و شهدای مظلوم نیریز واقع شد در بیت مبارک در طهران افتخ نور متولد شدند. سومین فرزند جمال مبارک و مختره علیا صاحبه البهاء ارواحنا لاحزان قلبها الانور فداء بودند. سن مبارکشان از حضرت عبدالبهاء جل ثنائه شش سال و از حضرت ورقه علیا سلیله البهاء سه سال کمتر بود.

والد بزرگوارشان جمال قدم جل جلاله آن « غصن ابهی مخلوق من نورالبهاء » را مهدی نام نهادند. اسم مبارکی که هر حرف آن از میم مجد و هاء هویه و دال ابدیه و یاء قدمیه دلالت بر مجد و کمالات و مقامات آن غصن رتبان می نمود و از قلم مالک قدم در مصیبت آن غصن مظلوم نازل گشت بقوله تعالی :

« یا میم المجد انت ارتقیت بروح و ریحان و محببک فی الاحزان کذلک
 قضی الرّحمن ... ان یا هاء الهویه تصدت معارج القدس و ترکت التّیا فی
 سبیل ریتک ... طوی لک و للذین تمسکوا بظلمک الممدود ...
 ان یا دال الابدیة ... اناک انت و دیمه الله و کنزه فی هذه التیار ...
 باستقرارک علی الارض تزلزلت فی نفسها شوقاً للقانک ... ان یا یاء القدمیة
 طوی لک بما انفقت روحک فی التجن الاعظم ... انا لو نذکر اسرار
 صعودک لینتبهنّ اهل الرقود و یشتعلنّ الرجود بنسار ذکر اسمی
 العزیزالودود »

تا این اذکار در قرون و اعصار و بدوام سلطنت اب سماوی و نظم بدیع الهی در صفحه روزگار باقی و برقرار بماند و « ستاینندگان غصن اطهر الهی » آن غصن جلیل را بآن اوصاف ستایند.

آن غصن الهی از آغاز صباوت « زهر هر بلاتی چشیدند و جام لبریز هر ابتلائی نوشیدند » « در فتنه سنه حین و واقعه رمی شاه در ارض طاء » و « اسرت و غریبت جمال ذوالجلال و نفی و سرگونی آن محبوب متعال بدارالسلام بغداد » و هجرت مبارک بسلیمانیه تحمل جمیع بلایا و صدمات

نمودند.

« حین خروج جمال مبارک از طهران که حضرت غصن اعظم و اهل حرم در حضور بودند » بر وفق مندرجات تاریخ نبیل « زمستان بود و چون غصن اطهر چهارساله و مریض بودند حرکت و مسافرتشان ممکن نبود و در نزد اخت (عمّه حضرت غصن اعظم) ماندند تا حضرت اخت بلقay آن غصن رحمانی مانوس باشند ولی حضرت غصن الهی خود دائماً از نار فراق سوزان و اشک ریزان بودند پنج سال بر این منوال گذشت تا یکسال بعد از مراجعت از سلیمانیه جمال قدم اراده نمودند آن غصن رحمانی را از زندان فراق نجات بخشند ... و حضرت غصن اطهر را از هجران برضوان وصال رسانند ... بعد از آنکه خیابانهای طهران و بلاد شمیران از لقay حضرت غصن اطهر معبر گردید و مشام روح حضرت اخت و حضرت وزیر و خان معطر حرکت فرمودند. از هر منزل و مکان عبور و مرور فرمودند تا بخاک عراق وارد شدند و بنده در آن ایام در ظل عنایت بودم که بشیر روح بشارت ورود آن غصن رحمانی را ... آورد و چون ختام این خبر را شنیدند مانند برق جهیدند و ساعتی نگذشت که آن غصن انور را زیب دوش خود نموده وارد شدند و آن عطشان را بیحر حیوان وصال جانان رسانیدند. بنده را حضرت غصن اعظم همراه نمودند ... آنروز از روزهای نمایان و هنگام سرور ساکنان بزم قدس بود و دریای سرور در دلها موج می زد »

مولای محبوب و بیهتا روحی و ما اعطانی رتی لثراب رمسه الاطهر فنا در لوح منبع مبارکی که بمناسبت استقرار رمسین اطهرین از کلک اطهر نازل شده در « ذکر مراتب صبر و سکون و مظلومیت آن دو لطیفه ربانیه » غصن شهید دوحه بقا و ام ملکوتی اهل بهاء « می فرمایند :

« در ملت اقامت نیر آفاق در عراق از تخویفات و انذارات و تعدیات و تجاوزات اهل نفاق شب و روز آرام نداشتند و از صدمات وارده و انقلابات متزایده که از اعمال سیئه مرکز شقاق منبعت دقیقه ای راحت نیافتند تا آنکه بتحریک رئیس عجم آن ظالم غنار و امر سلطان جبار آل عثمان و خلیفه اسلامیان از دارالسلام بغداد بمیدنه کبیره و از آن مدینه به ارض سر

در معیت آن مظلوم آفاق هجرت نمودند و بعدایی جدید و محنتی شدید گرفتار گشتند. رجفه کبری و طاقه عظمی در آن اقلیم پرايتلا رخ بنمود ... زلزله بارکان مؤمنین بیفتاد ... آن غصن زبیا و ورقه علیا در بحبویه بلا رخ برافروختند و چون پروانه حول شمع بهاء بسوختند و بساختند ... آن غصن رعنا و ورقه مظلومه منبته از سدره وفا و اهل حریم کبریا در رکاب جمال ابهی بعصن عکا رهسپار گشتند و در منفای قاتلین و سارقین در اخرپ مدن دنیا مقر گزیدند و در قشله عسکرته ملت دوسال محبوس و مسجون گشتند. غصن جلال حنظل جفا را چون غسل مصفا بنوشید و از سد باب لقاء بر وجه اهل بهاء بنالید و بزارید شب و روز بر خدمت اب آسمانی قیام نمود و راقم آیات وحی الهی گشت از عالم و عالیان چشم بر بست و در بحر بیئاتش مستغرق شد از هستی خود بیزار شد و بجمالش دل بست رنجور و علیل گشت و عاقبه الامر در عنفوان شباب متوجهاً الیه منقطعاً عن دونه مستغرقاً فی بحر کلماته متتنبیاً بکلیته الفداء انجذاباً الی ملکوته بمظلومیت بی منتهی خود را فدای جمال ابهی نمود و تاج شهادت کبری بر سر نهاد.

حضرت ورقه مبارکه علیا ارواحنا لاحزان قلبها الانور فداء پس از ذکر محن و بلایا و شدائد و آلام جمال مبارک که بفرموده حضرت عبدالبهاء « چون دریا صوحش باوج آسمان می رسد » و مصائب آخری که عانله مبارک و احتیاء را از بنو سرگونی از بلاد بلغار و صقلاب و ورود به گالیولی و اسکندریه و سفر دوروزه پس از نقل کشتی به حیفا از بیماری و گرسنگی و غیره احاطه نموده بود و یک روز حبس در حیفا که ملتزمین رکاب جمال اقدس ابهی از رجال در زنجیر بودند تفاصیل ورود به عکا و قشله عسکریه را با تأثر بی پایان بیان فرموده اند که در ورود به قشله از ردانت هوا و عطش و تعب بی منتهی بیهوش شدند و در حین نقل این وقایع بقدری حال مبارکشان منقلب بود که نتوانستند به بیانات خود ادامه دهند. اندکی مکث فرموده و بر خود می لرزیدند.

آن وقایع در الواح الهیه منعکس است « بشهادت قلم اعلی ظلمی بأسرا و

غریبا وارد شد که شبه آن از اول دنیا دیده نشده و شنیده نگشت ... شب اول ... آب طلبیدند اجابت نمودند» حضرت ورقه مبارکه علیا قریب باین مضامین می فرمایند :

«حضرت عبدالبهاء رخصت طلبیدند برای تهیه آذوقه بشهر بروند عساکر جواب دادند ابتدا مأذون نیستید قدم بیرون گذارید اطفال شیرخوار و نساء در زحمت و مضیقه شدید بودند و جمیع بیمار و مریض. حضرت مولی الوری بنفسه بکلیه امور رسیدگی و از جمیع تفقد احوال و پرستاری می فرمودند. تا آنکه در اثر مراجعات متوالی حضرت عبدالبهاء حکومت هیکل اطهر را شخصاً طلبید و اعلام داشت بشرط آنکه قول دهید نه خورد و نه هیچیک از اسراء حتی اطفال قدم خارج از سجن ننهند موافقت می نماید یکی از ختام در معیت چهارعسکر برای تهیه آذوقه بشهر برود و بآن خادم خاطر نشان می شد اگر بیش از مکالمه عادی که برای خرید اجناس لازم است کلمه ای باحدی از رجال یا نساء بر زیان راند طعمه شمشیر خواهد شد.»

دیگر بفرموده حضرت مولی الوری «قلم عاجز از تفصیل است.»

«باب قشله را بر وجه کل مسنود نمودند» مقارن این احوال بر وفق لوح مبارک قرین صادر از یراعة محیطه ولی امر عزیز الهی «غصن ابهی المخلوق من نورالبهائ. و کنزه و ودیعته فی هذه اللیالی در سبیل حیوة عباد و اتحاد من فی البلاد فنا گشت و بکمال مظلومیت آن غصن شهید بدست اغیار در خارج مدینه مدفون گردید.»

و هم چنین حضرت ورقه مبارکه علیا قریب باین مضامین اشاره فرمودند :
 احتیای عزیز الهی که از برای زیارت لقای ملیک من فی الارض و السماء می آمدند در کنار دریا می ایستادند که آن جمال بیثال را از خلال پنجره از دور زیارت نمایند ما کیفیت را بحضرت عبدالبهاء معروض می داشتیم حضرت مولی الوری بحضور جمال مبارک می رفتند و اشتیاق و بیقراری زائرسین را بسمع مبارک می رساندند. جمال اقدس ابهی و ذای شباک تشریف فرما می شدند و با حرکت دست و دستمال مبارک زائرسین را غرق شعف و شکرانه و سرور بی پایان می فرمودند.

در این احوال احدی از ما از قشله بیرون نمی رفت. جمال اقدس ابهی اوقات مبارکشان را در حجره خود در سجن می گذرانند. نزول الواح الهی هم باین نحو بود که برادر کهنتر من (حضرت غصن اطهر) که در کتابت سریع بود بحضور مبارک بار می یافت و «راقم آیات وحی الهی» می گشت سپس حضرت عبدالجباء از روی خطّ نزولی الواح مبارکه را پاک نویس می فرمودند و بوسیله طیب سجن که مفتون طلعت بیمال حضرت مولی الوری بود و شرح آن محتاج به داستان جداگانه است بخارج ارسال می گشت. معمولاً نزول الواح سرشب انجام می گرفت.

یک شب حوالی اواخر سال دوم سجن برادر کهنترم برحسب عادت برای کتابت الواح نزولی مبارک بحضور آمدند حال مزاجیشان خوب نبود و سایر افراد عائله هم مریض بودند جمال اقدس ابهی موکول به بعد فرمودند. حضرت غصن اطهر پیام قشله که تنها محلّ مشی بود به تلاوت آیات پرداختند چشمان مبارکشان بآسمان دوخته بود در بحر آیات مستغرق و از خود بیخود بودند. پای مبارکشان لغزید و از منفذی که از بام به نردبان داخل اطاق متصل بود پائین افتادند. اطاق سقفی بلند داشت و محلّ اجتماع افراد عائله مبارک بود. در آن موقع احدی در اطاق نبود ولی صدای ناله بعضی از افراد عائله را متوجه نمود. دیدند و ملاحظه نمودند که حضرت غصن اطهر در کف اطاق بر روی زمین افتاده اند و خون از دهان مبارکشان جاری است. جمال مبارک صدای شیون را شنیدند درب اطاق مبارک را گشوده به بیرون نظر انداختند و چون نظر مبارکشان به ابن افتاد دومرتبه داخل حجره مبارک شده فرمودند «مهدی رفت»

ما حضرت غصن اطهر را برداشته بر روی بسترشان قرار دادیم کاملاً هشیار بودند. بعد جمال مبارک تشریف آوردند و نزد حضرت غصن اطهر ماندند. طیب احضار شد و گفت دیگر امیدی به حیاتشان باقی نیست. حضرت غصن اطهر تقریباً سی ساعت حیات داشتند و موقعیکه در حال احتضار بودند جمال مبارک سؤال فرمودند چه می خواهی؟ آیا مایل به ادامه حیات هستی یا آهنگ ملاء اعلیٰ نموده اید آنچه آرزوی قلبی است بیان

نمائید. حضرت غصن اطهر معروض داشتند در بند زندگی نیستم فقط یک تنّا و آرزو دارم و آن اینست که اجّاء بلقای مبارک فائز شوند اگر چنین قول و اطمینانی بمن عنایت فرمایند این منتهی آمال و آرزوی من است. جمال اقدس ابهی جلّ کبریانه فرمودند آرزوی شما برآورده خواهد شد.

دیگر پس از تحمل مشقت و آلام بسیار روح نازنین برادرم بعالم بالا پرواز نمود. چون ما ساؤن به بیرون رفتن از قشله نبودیم نمی توانستیم شخصاً جسد اطهرشان را دفن کنیم و تهیة صندوق هم برای استقرار جسد مبارکشان بوسیله سایرین و انجام مراسم دفن که سبب تشفی قلوب مجروح بود ممکن نبود زیرا وجهی برای خرید صندوق موجود نبود. پس از مشورت و ملاحظه اینکه هیچ شیء برای فروش و تهیة وجه در دست نبود کیفیت را بحضور مبارک معروض داشتیم جمال مبارک فرمودند فرشی در اطاق مبارک گسترده است آنرا می فروشیم. بدو ما ابا نمودیم زیرا با برداشتن آن فرش از حجرة مبارک جمال اقدس ابهی را از تنها وسیله راحتی که برای ذات مقتس میسر بود محروم کرده بودیم جمال مبارک اصرار فرمودند و ما اطاعت کردیم. صندوق برای استقرار جسد مطهر حضرت غصن اطهر فراهم شد. زندانبانان جسد مبارک را بخارج شهر بردند و ما نمی دانستیم بکجا نقل می نمایند.

این واقعه جانگداز که منجر به فقدان چنین غصن ملیح رعنائی در ربعمان شباب گردید قلب والده بزرگوار را شکست. ما نسبت به وضعیّت والده خانم و نگران شلیم موضوع بسمع مبارک رسید جمال مبارک تشریف آورده فرمودند « این شما را خداوند گرفت تا اجّاء آزاد شوند. این فدیة و قربانی بود شما باید مسرور باشید که چنین فرزند عزیزی تقدیم امر الهی کردید». چون والده این بیانات را از فم اطهر استماع نمود آرامش و حیات تازه یافت زانو زد و دستهای مبارک را بوسید و شکرانه الطاف مبارک بجای آورد و دیگر اشک از دیده روان نساخت.

ما نسبت بجمال مبارک نهایت حرمت را در جمیع شئون رعایت می نمودیم و خود را در دریف سایر اجّاء می دانستیم بدون آنکه بخاطر خطور دهیم که

نسبتی بجمال مبارک داریم. در ششون فانیه هم مصتّع هیکل مبارک نمی شدیم. اگر فقط دو اطاق داشتیم یکی را بجمال مبارک اختصاص می دادیم. بهترین هر شیء، تقدیم حضور مبارک می شد قبول می فرمودند و بعد بما رد می کردند و از استفاده از آن صرفنظر می فرمودند. جمال مبارک روی زمین استراحت می فرمودند زیرا اجتناب بستر نداشتند هرچند اگر میل مبارک بود فراهم می شد.

جمال مبارک پس از مصیبت حضرت غصن اطهر اگرچه در هیچ امری شخصاً دخالت نمی فرمودند و حلّ و عقد جمیع امور بحضرت عبدالبهاء تفویض شده بود اظهار تمایل فرمودند با حاکم ملاقات فرمایند.

یکی از عساکر در حین مناجات و تضرّع حضرت غصن اطهر که آرزو داشتند اجتناب بلبقای مبارک فائز شوند حضور داشت کیفیت را برای ضابطه مافوق خود حکایت نموده بود و بسمع حاکم رسید.

باحتمال قوی این موضوع در قلب حاکم تأثیر عمیق نمود و وی را تحت تأثیر قرار داد که با تقاضای جمال اقدس ابهی موافقت کند. در هر حال اذن ملاقات داده شد و جمال مبارک با حاکم در حضور هیئت ضابطه عسکرته ملاقات فرمودند.

در این ملاقات جمال مبارک موضوع جداکردن ذات اقدسشان را از اجتناب و حزن و تأثر شنیدی که از برای دوستان از این حرمان حاصل شده ذکر فرمودند و تمنا و تضرّع و مناجات ابن شهید عزیزشان را در حین رحلت از دار دنیا بیان کردند. چنان بیان مبارک در آن مجلس فصیح و بلیغ و باهیمه و اقتدار بود که حاکم منقلب گردید و تسلیم اراده مبارک شد تا سجن مرتفع شود.

در نتیجه ما از قشله آزاد شدیم و منزل راحتی با سه اطاق و یک حیاط بما داده شد. بسایر اجتناب و عائله نیز اذن داده شد داخل شهر سکونت نمایند و هرکس بخواهد با ما ملاقات نماید ولی جمال اقدس ابهی مکلف بودند در بیت بمانند.

نبیل اعظم عاشق دل داده و فدائی جمال قدم در آن ایام در ناصره ساکن و در

سبیل عشق و لقای محبوب آفاق در حوالی سجن و در کهف و دیار سرگشته و سرگردان و واله و حیران بود و از ورود به سجن ممنوع. جمال اقدس ابهی در وصف آن « سرگشته و سردانی و ندر همه عالم مشهور بشیدانی » مناجاتی نازل فرمودند که در صخره صماء تأثیر می نماید :

« کم من عباد یا الهی قاصوا لدی باب التجن و منعوا عن الذخول فی کعبه قریک ... و منهم النبیل یا الهی قد دخل المدینه و ما وجد سبیلاً الیک لیدخل فی خباء مجدک و ساحة عزّ احدیتک. قد منعه الظالمون عن الذخول فی جوارک ... قد کان یطوف السجن فی الايام حبّاً لنفسک الی ان اطلع الشیطان و اخبر القوم اذا اخرجوه من المدینه ... تراه یا الهی لَمّا منع عن الذخول قام فی العراء خارج المدینه علی مسافة بعیده ثم التفت الی مقرّ عرش عظمتک و اقبل الی وجهک و قام امام الوجه بخضوع خضعت له الاشیاء عتاً خلق فی ملکوت الانشاء جاریة عبراته و صاعده زفراته و متزلزله اركانہ و مهترّة جوارحه و ناطقاً لسانه. ای ربّ ترانی آنت مع الوحوش فی حبّک و ترکت المدائن و البلاد فی سبیلک ... فو عزّتک یا محبوبی ذکوک حیاتی و ثنائک رود لسانی و لقانک املی و قریک رجانی و منتهی بغیثی و منائی ... یا لیت کنت نسیماً و مررت فی ساحتک او کنت طیراً و طرت فی هوا حبّک».

این عاشق شیدانی که بحضورت غصن اطهر تعلق شدید داشت و آنحضرت نیز به نبیل نهایت لطف و عنایت و مرحمت داشتند در رشای آن غصن شهید الهی شرح حالات و وقایع را چنین برشته نظم درآورده. از جمله :

آن چنان مست آمد از خمر لقا	که ندانستی سر از پا مطلقاً
روز و شب با وجه رحمان رویرو	و حی سبحان دمبدم نازل بسراو
ساعتی زین شغل اگر بودش فراغ	زاشتیاق افروختی همچون چراغ
میشدی مستانه در بالای بسام	با بهاء گرم مناجات و کلام
اندر آن حالت اگر صد تیغ و تیر	میشدی وارد بر آن وجه منیر
می نبودی هیچ از خود باخبر	تا که ظاهر آیدش ز آنها اثر

بود ز انسان تا که از هشتاد و هفت
 لیک جمعه از ربیع اوکین
 آن زمان آن شمس افلاک وصال
 نیم ساعت چونکه بگذشت از غروب
 بی تأمل بر بساط الله شد
 بود هر شب آن دَمش وقت لقا
 چونکه شه بر طلعتش دیده گشود
 قامتش را همچو رستاخیز دید
 آیت قریان بر او منزلت دید
 گفت شه کای مهدی سر مست یار
 باتو کار و بار ما انجام شد
 از لسان الله چو این بشری شنید
 با مناجات و دعا همراه شد
 آنقدر غرق نیساز و راز شد
 با طرب آن سر روح خوش خرام
 مست از جام لقا میزد قدم
 در لسان با نغمه هائیش بود
 تا بمضمون بکل البسط خواند
 کای بها من سالها این خوانده ام
 بود هر دم این منای جان من
 که شرم مبسوط با کَل وجود
 چیست عصیان من ای رب و دود
 هین قرین با فعل کن قول مرا
 تا که جان بر مقدمت قریان شود
 من بیازم روح خود با انجذاب
 زانکه از رخسارشان هستم خجل
 خدمتی از دست من ناید دگر

هم محرم هم صفر بگذشت و رفت
 اربع و عشرين شد و قد خان حین
 اوکین اثنین و عشرينش به سال
 مست شد از باده ربّ الّریوب
 عاشقانه در حضور شاه شد
 که نویسد وحی سلطان لقا
 سخت مستش دید از جام شهود
 جامش از خمر قدم لبریز دید
 روحش از بهر فنا مقبول دید
 رو که امشب باتو مارانیست کار
 رو بیام اکنون که وقت شام شد
 شد بیام آن غصن ابهای مجید
 محو و مدهوش جمال الله شد
 تا در دیگر برویش باز شد
 مشی می فرمود در بالای بام
 لیک چشم انوش بر روی هم
 آتشین ایبات و رقائیش بود
 پر کشید آهی واشک از دیده راند
 این بیان از منطق جان رانده ام
 ای ملیک روح وای جانان من
 در قدومت خالی از گفت و شنود
 که زمن این فعل ناید در شهود
 از کرم برگز قبول است اندر آ
 ره برای رهروان آسان شود
 تا شود بر دوستان فتح باب
 که نکردمشان به وصلت متصل
 جز که جانبازی کنم ای دادگر

برلقا و اصل شوند اصحاب تو
 بازکن ره را به این مشت فقیر
 نغمه ای از لحن غیبانی شنید
 صد جهان باقی بود در سوی تو
 بس قبولی بس قبولی اندر آ
 راه را بر عاشقان مفتوح کن
 اندر آ ای عین مطسلوب بهاء
 اندر آ ای صایه سود بهاء
 اندر آ ای شو گلستان بهاء
 مرغ جانش پرزد و مجنوب شد
 شد در او ناگه معلق چین حمام
 منبسط در آستان چون فرش شد
 در محل رجل شه چون خاک شد
 در فناء الله بکلی منبسط
 یا تعال الله از این جاه و جلال
 خواست از هم باشد ارکان بلاد
 که اشارت کرده شد اندر یمین
 بر قضای مبرسم راکت شوید
 بهر اینش زابتداء پیروده ام
 روح بخش ما عدایش کرده ام
 این که ما را بود غصن پرشمر
 سدره ام را عون گردید و عضد
 صد هزاران باب بسته باز کرد

تا شود ره باز بر احباب تو
 حین ز لطف خویش روحم درینیر
 چون مناجاتش باین عنوان رسید
 کای شده خوریم سراسر خوی تو
 ای رسای قاصت این خلعت ترا
 اندر آ آفاق را پر روح کن
 اندر آ ای طرفه محبوب بهاء
 اندر آ ای مشرق جود بهاء
 اندر آ ای تازه بستان بهاء
 چون بگوشش نغمه محبوب شد
 یک در سجه بود در بالای بام
 آن که محبوب بهاء را عرش شد
 آنکه تاج خسرو لولاک شد
 شد زیام آن طیر قدسی منبسط
 شد همین یک مصرعش تاریخ سال
 اندر آن ساعت که از یام اوفتاد
 آسمان میخواست کافتند بر زمین
 کای زمین و آسمان ساکت شوید
 کس نگرد این کار خود کرده ام
 من بست خود فدایش کرده ام
 بی رضایم کی فتد برگ از شجر
 گو که در ظاهر جدا از سدره شد
 سدره را سرسبز و با اعزاز کرد

نبیل اعظم در این مرتبه اشاره به مضمون کَلِّ البسط و قصیده معروف عزّ
 ورقانیه می نماید که در اتمام سلیمانیه بر حسب استدعای علمای کردستان
 بسبب قصیده ثالثیه ابن فارض از قم اطهر مالک قدم عزّ نزول یافته و در

اکثر آیات اشاره بمقامات متعالیه مستنعه و مصائب و آلام لاتحصای جمال مبارک شده است که حضرت غضن اطهر در بام قشله در حینی که فارغ از ماسوی و غرق بحر مناجات و تضرع بودند ثقتی و تلاوت می فرمودند. اینک چند بیت از آن قصیده مقلسه مبارک زب این اوراق می گردد
قره الاحلی :

بسطت بكل البسط لالقاء رجلها	علی قلبی و هذا من اول منیتی
لانت رجاء قلبی و محبوب سرتی	و مالک روحی و نوری و مهبتی
فکم من حسین بشلک قد ارادنی	فکم من علی کشبک من احتی
رجوت بفلنک وصلی هیات لم یکن	بذاک جری شرط ان وفیت ثوقت
فشرب بلاه الدهر عن کئی کأسه	و سقی دماء القهر عن دم مهبتی
حزنة یعقوب و سجنة یوسف	و حرة ایوب و نار خلیتسی
و عن عنقی رسم الحديد تعینت	و من رجلی اثر الوثیق تبقت
کئی الالوه من رشع امری تألهت	و کئی الریوب عن طفع حکمی ترتت
فطوی للماشقین فی سفک دمانهم	فطوی للوائقین عن جبل عطوفتی

و باز نبیل در ادامه مرثیه خویش می نگارد :

چون صدا شد مرتفع اهل حرم	مضطرب گشتند پرسیان لاجرم
گوچه بود از چه برآمد این صدا	زیر لبشان گفت خلاق هستی
مهدی من بود شد مهمان من	پر زنان شد جانب رضوان من
آن یکی سویس برادرگر روان	وان یکی گای جان صادر الامان
او همی ناظر بر خشان چون قصر	که ندارد این حکایتها شمسر
سالها من طالب این بوده ام	با رضا این راه را پیموده ام
شادمان باشید وقت شادی است	کاین جوان را موسم دامادی است
بهر من حور شهادت عقد شد	لیک مهرش بذل روح نقد شد
مرتفع کردند چون جان پیکرش	جایگه دادند اندر بسترش
غصن اعظم بر قدم الله نساد	وز شفا در محضر الله لب گشاد
گفت شه دعه برته در جواب	کآنچه حق خواهد همان باشد جواب
غصن اعظم چونکه بشنید این بیان	بر قضاء الله رضا آمد ز جان

جمله را شه بر رضا فرمود امر
خدمت محبوب عالم با ادب
کردی آیا از من این قریان قبول
کافرین بر طینت نورانیست
شاه بر بالینش آمد ساعتی
عاشق و معشوق با هم در عیان

و بعد ذکر می نماید :

شب گشت و گشت طالع روز غم
زانکه شب فرمان نداد آن شاه جان
هر طرف بوسه زنان بر مقدمش
عذرخواهان از همه کای دوستان
در همان ساعت که آن میر عما
در حقیقت روح او تسلیم شد
تا حریم الله و کَلِّ دوستان
باتمام دردهای بی دوا
از جگر آن روح حق آهی نزد
ساعت آخر بفرمود این چنین
کاز زبان من بگو بر مهدیم
آنچه میخواهی بخواه از من کنون
گوشفاخواهی شفایت می دهم
چونکه امرالله را اصفاء نمود
کای تو غصن اعظم محبوب من
عرض کن از من بجانان ای عزیز
لیک دارم از عنایت یک رجا
همره خان و علی بعدالنیل
بر دگر مهجورها هم مطلقا
شاه استدعاش را مقبول داشت

جمله نوشیدند از این فرخنده خمر
سجده کرد و عرض کردای وجه رب
داده شاهش مزده قرب وصول
شاد شد مقبول شد قربانیت
از لقای خویش دادش راحتی
گفتگو کردند بی نطق و بیان

مطلع گشتند پاران نیز هم
که شوند آکه جیب دوستان
بس پریشانان چو زلف درهش
جمله معذورم بنارید این زمان
منبسط گردید برارض از سماء
این قدر مهلت زشه تکریم شد
نوگلی چینه از آن گلستان
باعظامی کامده از هم سوا
وای برناورد و آهی بر نکسرد
غصن اعظم را آله العالمین
کای جمالت مایه دلشادیم
که عطا فرمایدت بی چند و چون
تا ابد کوب بقایت می دهم
باتبسم همه غنچه لب گشود
وی جمالت مطلب مطلوب من
من نخواهم حال از تو هیچ چیز
که نبیلت را رسانی بر لقا
شاد و ریانش کنی زین سنسبیل
بعد از آن بگشانی ابواب لقا
بهرش آیات وفا منزول داشت

ساعت اثنین و عشرين از نزول
درمیان قلعه شد خیمه بیا
هرکه بر آن خیمه افتادش نظر
درگمان کاین خیمه بهر شادی است
چونکه درحین آمد آن شاه قدم
در ریود و بر سر دیده نهاد
چون بشد تجهیز آن جسم بلور
چون برون شد از در آن درّیتیم
چون رسانیدند بر آن مسکنش
اندر آن حین از نشاط و احتراز
چونکه غصن الله در او مسکن گرفت
عصر جمعه وجه مهدی وین ذلیل
دریکسی از حجره های ناصره
سه دقیقه زلزله اتسا خفیف
بعد از آن آمد خبر از هر طرف
روز سیم چون بما معلوم شد
که بفرموده اله العالمین
چون بجنب چون بیاساید زمین

پرزد آن ورقاء برضوان نزول
از پی تجهیز آن روح بقا
شعله ورشد از درونش صد شرر
غصن اکرم را دم دامادی است
دید آن پیراهن رنگین ز دم
صیحه زد زانسان که بیهوش اوفتاد
همچه دُر در داخل اصداغ نور
مرتفع شد غلغله اهل حریم
مستقر کردندش اندر مکمنش
در زمین آمد هویدا احتزاز
از شعف چون مهد جنبیدن گرفت
مستقر پیش علی بعد النبیل
شد عیان این احتزاز نادره
مطلع زان هر وضیع وهر شریف
که همان دم ارض جنبید از شعف
سرجنبیدن زمین مکشوف شد
بهر غصن الله جنبیده زمین
که صدف شد بهر این درّ ثمین

در این مرتبه نبیل اشاره به رجای غصن اطهر می نماید که در دم آخر از
آستان جمال اقدس ابھی استدعای فوز بلقا برای خود نبیل بهمراهی خان و
علی بعد نبیل و جمیع احتباء نمود. تفصیل اخراج نبیل از عکا در مناجاتی
که از قلم مالک قدم عزّ نزول یافته در این مقاله زیارت شد و هم چنین در
کتاب مستطاب تذکرة الوفاء. صادره از یراعة محیطة حضرت صولی الوردی
مذکور است که « در نهایت نو میدی بقصبه صند حرکت نمود عاقبت بحیفا
آمد و در مفاره ای از کوه کرمل ماوی کرد. از یار و اغیار در کنار بود و
شب و روز ناله و مناجات می فرمود. مدتی در این حوالی معتکف بود و
فتح باب را منتظر. چون میقات محترم سجن منقضى شد و مظلوم آفاق در

نهایت اقتدار جلوه فرمود. ابواب مفتوح گشت جناب نبیل مذکور با صدی مشروح بحضور شتافت « چنانچه اشاره شد نبیل در حین شهادت حضرت غصن اطهر در ناصره بود.

اما جناب علی بعد نبیل (نبیل قائن ملامحمد علی علیه بها. الله الابهی) در تذکره الوفاء مذکور است که « این شخص عظیم از کسانی است که قبل از طلوع صبح هدی نقطه اولی روحی له الفداء منجذب جمال مبارک شد و صهبای عرفان از دست ساقی عنایت نوشید... چون بسجن رسید عوانان او را اخراج کردند آنچه کوشید بدخول سجن راهی نیافت مجبوراً بناصره شتافت ... تا آنکه تدبیری در دخول او بسجن گردید ... بهالتی وارد سجن گشت که خارج از تحریر و تقریر است و بشرف لقا فائز گردید و چون بساحت اقدس رسید و بصرش روی جمال مبارک دید بلرزید و بیفتاد و بیهوش شد بعد از اظهار عنایت برخواست و ایامی چند خفتاً در قشله بود بعد مهاجرت به ناصره کرد ... جناب نبیل قائن هرماهی می آمد و بشرف لقا فائز می شد ولی بحسب امر مبارک قرارگاه مدینه ناصره بود ... عاقبت در سجن اعظم مسکن و ماوی نمود و هر روز بشرف لقا فائز می شد.

تا آنکه روزی در بازار شخصی قبرکن حاجی احمد نام را دید و با بعضی دوستان همراه بود با وجود آنکه در نهایت صحت و عافیت بود خنده گنان بقبر کن گفت با من بیا. با احباب متفقاً با قبرکن به نبی الله صالح رفت گفت ای حاجی احمد من از تو خواهشی دارم و آن اینست چون از این عالم بجهان دیگر انتقال نمایم قبر من را در اینجا بکن یعنی در جوار حضرت غصن اطهر خواهش من اینست و بخششی باو نمود بعد از غروب آفتاب خبر دادند که جناب نبیل قائن بیمار شده اند فوراً ابن عبد بمنزل ایشان رفت ملاحظه شد که نشسته اند و صحبت می فرمایند و بسیار شادمانند و می خندند و شوخی و مزاح می کنند ولی عرق از سر و صورت ایشان بدون سبب جاری است اما شنیدید و جز این بیماری ندارند عرق آمد آمد تا اینکه بیحال شدند و در بستر خوابیدند دم صبح صعود فرمودند »

و تفصیل حدوث زلزله در حین استقرار رمسی مطهر غصن اطهر در آیات

مبارکة جمال قدم در وصف دال ابدیة که در صدر مقاله زیارت شد مصرح است بقولہ الاحلی «ان یا دال الابدیة ... انک انت ودیمة الله و کنزہ فی هذه التیار ... باستقرارک علی الارض تنزلت فی نفسها شوقاً للقانک» و نبیل اعظم در ضمن این مرثیه بیان نموده اند که خود و اهالی جمیع آن بلاد شاهد آن زلزله خفیف بودند که در طرف سه دقیقه عالم ادنی و کره ارض در شوق لقای غصن اطهر الهی بلرزید و در اهتزاز بود.

حال مناسب چنان است که با اجازه قارئین عزیز مخصوصاً جوانان نازنین پرشود این قسمت از بحث را در نقل وقایع اتمام حیات و شهادت حضرت غصن اطهر بیابان رسانیم و بیاه نبیل چند بیت از اشعار قصیده بهاء بهای آن عاشق روی بها را که بفرموده حضرت عبدالبهاء مانند آب زلال و در نهایت انجذاب گفته با همان جذب و شور و اشتیاق که نبیل سروده است و بد فضل و عنایت جمال مبارک نبیل را نبیل فرمود تغنی و تلاوت نمائیم تا بحر عنایت بسوج آید و در این چند روزه حیات که «اقل از آنی محسوب است» بخدمتی که سزاوار نسبت باستان مقتس است موثق و به تنفیذ اهداف نقشه های بیت العدل اعظم الهی و تحصیل رضای مبارک مفتخر گردیم. «رینا آیدنا علی نشر آثارک و السلوک فی منهج رضانک»

شب هجر گرچه طویل شد چو سیاه موت بهابها

فلک اللقاء که تمام شد زبروق روت بهابها

ز شمیم موت حیات من زفراق روت صمات من

توقیام من توصلات من تو مرا قنوت بهابها

بقدای تو سر و جان من تو نهان من تو عیان من

تو لسان من تو بیان من تو مرا سکوت بهابها

دل از این و آن همه کننده ام که ترا غلام و بنده ام

که نموده باقی و زنده ام و وحاحوت بهابها

که مرا شرر بجزگر زده که مرا بد بحر و به بر زده

بدلم هزار شرر زده نغمات هوت بهابها

نبیل در خاطرات خود در این باب چنین نگاشته است: «لنا بنده در اییات گاهی که بی اختیار اظهار می نمودم امر بستر می فرمودند و چون قصیده بهابها نوشته شد فرمودند اگر این قصیده را بشنوند نه تنها تو را بلکه ما را هم تکفیر می کنند ولی بعد منتشر شد حتی بدست درویشها افتاد و در بازارهای ایران می خواندند و بجای بهابها علی علی می گفتند از جمله اییاتش این بود:

دگرم بکسی سرو کاری بجزم تو دلبر و یارنی

دل من یکی و هزارنی شده مبتلات بهابها

پایان

انتقال رمسین اطهرین و فتح باب لقا در ایام ولی عزیز امرالله

در این مقاله مناسب است شمه ای از سوابق تاریخی شهادت حضرت غصن الله الاطهر و فتح باب لقاء در عهد ابهی و انتقال رمسین اطهرین به جبل کرم و فتح باب لقا مرةً اخرى در ایام مبارک غصن ممتاز بهاء ذکر شود تا معلوم گردد چه اسراری در هویت آن وقایع و احوال نهفته و مکنون بوده. و اگر در این مقام چنانچه در سرراجه مجکد بسطور ذیل ملاحظه شد سخن باطناب کشیده از قارئین محترم رجای عفو و سماح دارد زیرا این عبد چنان از شراب این سخن مست بود که دیگر عنان قلم و بیان از دست برفت. مجمل قول آنکه در اوایل سجن و ایام قشله عسکرته در بحیوچه احوالی که ابواب از هر جهت مسدود و عشاق روی دل آرای جمال اقدس ابهی جل کبریانه پس از تحتل مشقات و قطع سبیل و چندماه پیاده روی از زیارت لقای مبارک محروم و از ورود بمدینه ممنوع بودند و جمال قدم جل شانه وصف آن نفوس و نبیل را در مناجات صادره از فم اطهر بیان فرموده اند:

کم من عباد یا الهی قاموا لدی باب التجن و منعوا عن اللخول فی
کعبه قریک و منهم التبیل یا الهی قد دخل المدینه و ما وجد
سبیلاً الیک لیدخل فی خباء مجکد و ساحة عز احدیتک قد صنعه
الظالمون عن اللخول فی جوارک و الورد فی ظل سدره امرک قد کان
یظرف التجن فی الایام حبا لنفسک الی ان اطلع الشیطان و
اخبراقوم اذا اخرجوه من المدینه . (۱)

لسانش باین بیانات در همان مناجات ناطق که:

فو عزتک لایسکن عطشی الآ من کوشر وحیک تلقاء وجهک و ما
تستریح فؤادی الآ بالتظر الی جمالک ... یا لیت کنت نیماً و مررت
فی ساحتک او کنت طیراً و طرت فی هوا حبتک . (۲)

در آن احوال برحسب بیان ولی امر عزیز الهی در لوح مبارک رمسین:
غصن جلال حنظل جفا را چون غسل مصفا بنوشید و از سه باب لقاء

بروجه اهل بهاء بنالید و بزارید و شب و روز بر خدمت اب آسمانی قیام نمود و راقم آیات وحی الهی گشت. از عالم و عالمیان چشم بریست و در بحر بیانش مستغرق شد از هستی خود بیزار شد و بجمالش دل بست و رنجور و علیل گشت و عاقبة الامر در عنفوان شباب متوجهاً الیه منقطعاً عن دونه مستغرقاً فی بحر کلماته مَحْتَمِياً الفداء انجذاباً الی ملکوتہ بمظلومیّت بی منتهی خود را فدای جمال ابهی نمود و تاج شهادت کبری بر سر نهاد... تا باب لقاء بروجه اهل بهاء مفتوح گردد و عالم و عالمیان حیاتی جدید یابند.

همینکه جمال قدم بر سر بالین غصن شهید خود تشریف فرما شدند تا شفا یا هر آرزویی در دل داشته باشد عطا فرمایند حضرت غصن اطهر بمنحضر اب آسمانی و والد بزرگوار خود معروض داشت که آرزویی جز نثار جان و فتح باب لقاء و تشرّف نبیل در دل نداشته و ندارد. جمال مبارک این مسئول را اجابت فرمودند. در اندک زمان سجن مرتفع و باب لقا بر وجه اهل بهاء مفتوح گشت. نبیل به بارگاه سلطان قدم بار یافت چنانچه حکایت می نماید:

روز و شب بر این اسیر غم گذشت
لیل وصل و قرب سبحانی رسید
وین غم هجران من ناید تمام
و ز بشارت جسم بیجان روح شد
مژده بادت بر لقای کردگسار
از عنایت خوانده بر خوان لقا
از مکان و لامکان بیرون شدم
که فلک بگریستی بر روز من
کارزو دارد ملک این روز من
هر دمی وصل و لقا بادا سرا

ای بها در سجن عکاسی وهشت
تا شب نوروز سلطانی رسید
لیل نوروز آمد و عید صیام
این سخن ننوشته درمفتوح شد
هادی و منصور گفتند آن دویار
امشبت آن مالک ملک بقا
ای بها دیگر تو دانی چون شدم
صد فغان از حالت دیروز من
چتّا از حالت امروز من
ای محتد چتّا بادا سرا

تشرّفی که تفصیل آن بقلم سلطان قدم بر سبیل مناجات از سماء مشیّت در همان لوح نازل شده تا در صمّر دهور و اعصار از برای نسلها و اخلاف آتیه

سرمشق تشرّف و زیارت و قریبت بآن بارگاه جلال گردد و تذکّاری از نحوه خضوع و خشوع و حالات جذبّه و شور و عشق آن عاشق دلداده و شیدانی جمال مبارک باشد، قوله الاعلی:

تراه یالهی لَمّا منع عن التّخول قام فی القراء خارج المَدینة علی مسافة بعیدة ثمّ التفت الی مقرّ عرش عظمتک و اقبل الی وجهک و قام امام الوجه بخضوع خضعت له الاشیاء عتّا خُلِق فی ملکوت الانشاء جاریةً عبراته و صاعدةً زفراته و منزلةً اُركانہ و مهترّةً جوارحه و ناطقاً لسانه ای ربّ ترانی آنست مع الوحوش فی حبّک و ترکت المذائن و البلاد فی سبیلک و انتطعت عن کُلّ الجهات الی جهة فضلک و دخلت فی جوار رحمتک . (۳)

مولای محبوب و بیهتا پس از هفتاد سال از شهادت حضرت غصن اطهر مباشرت بانتقال رسم اطهر آن غصن ریّان الهی و رسم مختره کبری امّ حضرت عبدالبهاء بکوه خداوند نمودند و بشارت آنرا بقلم معجزشیم چنین مرقوم داشتند:

یا حزب الله فی المدن و التیار مرّده باد مرّده باد که در این روز فیروز و عصر جهان افروز با وجود تتابع محن و بلایا و شدائد و رزایا که در این سنّوات اخیره بر ارض اقدس هجوم و نزول نموده و حدوث انقلاب اعظم و وقوع جنگ و قتال شدید بین دول و اسم بتقدیرات جمال قدم و تأییدات موعوده اسم اعظم و قوّة نافذة دافعة آن محیی رسم رضاً لانف الناقضین التاکثین دو رسم اعزّ اشرف حضرت غصن الله الاطهر سلیل البهائ و المخلوق من نورالبهائ و کنزه و ودیعت فی هذه التیار و مختره کبری الورقة العلیا صاحبة البهائ امّ حضرة عبدالبهائ بالرعاية الالهیة و مشمولاً بالمعنیات التساوّیة از بقعة متروکه مهجوره نبی صالح به آرامگاه ابدی در دامنه جبل کرمیل منتقل گردید و در جوار پرانوار مقام اعلیّ تربت منور معبر حضرت اعلیّ النقطه الاولى الّتی تدور حولها ارواح النّبیین و المرسلین قرّة عیون الانبیاء و مقصودهم و مُبعثهم و مُرسلهم و الموعود فی کتبهم و صحفهم در قرب مضجع

خانم اهل بهاء شمره سدره منتهی و سراج ملا اعلیٰ در یوم میلاد حضرت روح لمظلومیته الفداء استقرار یافت .

در این توقیع مبارک حضرت ولّی عزیز امرالله مواعید لوح مبارک کرمل را در باره استقرار ملکوت الله در ارض و سرّ شهادت حضرت غصن اطهر و اسرار و رموز کتب و صحف الهیّه و وعود حضرت اشعیاء را مکشوف ساختند تا دیده انتظار من فی الملک و الملکوت روشن شده و السن و افواه به ترنّم و ترانه پرداخته با نعیم شاعر بزرگووار هم آواز شوند که « ملکوت پدر مبارک باد »

و همچنین مولای محبوب در این توقیع منیع این کلمات درّیات را مرقوم فرموده اند :

«در یکی از مناجاتهای صادره از قلم نیر آفاق روحی لرشحات قلّم الاعزّ فدا این بیان افخم نازل « سبحانک یا الهی ترانی بین ابیادی الاعناء و الابن محترماً پدمه امام وجهک بیده ملکوت الاسماء ای ربّ فدیت ما اعطیتنی لحيوة العباد و اتّحاد من فی البلاد. » (۴) احیای عالم و اتّحاد اسم که از خصائص این دور اعظم است و اعلان وحدت عالم انسانی که اعظم و اولّ مبدأ این امر اقوم است و سرایرده آن باید من بعد در قطب امکان پس از اتمام انقلابات حالیّه جهان برحسب نبوات انبیای عظام و بشارات مسطوره در الواح قیمّه مالک انام مرتفع گردد از برکت شهادت غصن مقتس رتّان جمال رحمن در عالم امکان تحقق خواهد یافت. همچنانکه در ادوار سابقه یعنی دور حضرت ابراهیم اسماعیل و دور حضرت مسیح نفس مقتس آن حضرت و در دور فرقان حضرت سید الشهداء و در کور بیان حضرت ربّ اعلیٰ روحی لرشحات دمهم الاطهر فدا حاضر و مهبّیای فدا جهت تطهیر و استخلاص اهل عالم گشتند و بقریانگه فدا شتافتند در این کور بلیع حضرت غصن الله الاطهر بفرموده جمال قدم و اسم اعظم جام شهادت را بنوشید تا باب لقا بر وجه اهل بهاء مفتوح گردد و عالم و عالمیان حیاتی جدید یابند و وحدت اصلیه در جامعه بشریه تحقق یبیرد و وحدت عالم انسانی

اعلان گردد و عالم ادنی آئینه ملکوت ابهی شود».

متعاقب استقرار رمسین اطهرین مولای محبوب بنای رمسین را انشاء و شخصاً مباشرت بر این عمل مبرور فرمودند و اکثر ایام را علی قول ختام آستان از صبح تا شام سرپا ایستاده مراقب پیشرفت بنا بودند تا بنیان مبارک این دو ودیعه رتانیه در مرمر لطیف قرار گرفت و وعود الهیته و آنچه بلسان حضرت اشعیاء اعظم انبیای اسرائیل در اصحاح ۵۴ نازل شده تحقق یافت.

باری عیدین اعظمین اول و دوم محرم (جمعه اول محرم ۱۳۵۹ مطابق ۹ فوریه ۱۹۴۰) فرا رسید. در محضر ولّی امر محبوب جمال قدم جل کبریا نه احتفالی عظیم در مسافرخانه مقام اعلی برپا است و جمیع مسافرن و مجاورین بشرف لقا مرزوق اند.

در بقعه بیضا است عجب بزم وصالی ای جای همه خالی.

حال ولّی امر عزیز الهی تشریف فرمای محفل شده اند و در صدر مجلس جالس گشته دو صندلی در یسین هیکل اطهر متصل به پنجره چشم انداز شمالی مسافرخانه خالی است. با لبان متبسّم و سروری بی منتها که در وجه مبارک ظاهر بود به حاضرین که پروانه وار حول شمع محبت آن محبوب بیهمتا مجتمع اند خوش آمد فرمودند و لب به تهنیت گشودند. «بسم الله انشاء الله این عید بر همه شما مبارک است عیدین اعظمین می فرمایند اول و دوم محرم را جمال مبارک می فرمایند ظهور قبلم و مبشر جمالم ولادت حضرت اعلی النقطه الاولى الّتی تدور حولها ارواح النّبیین و المرسلین» و در ذکر مقامات دو مظهر الهی و بشارت و اخبار محزنه و متّره امر مبارک محتفلین را غرق بحر رحمت و سرور و شکرانه و تسلیم فرمودند و امر بتلاوت آیات مخصوصاً آیات حضرت اعلی نمودند. این عبد شرح آن احتفال نورانی را در چندین صفحه برای خود یادداشت کرده که هر وقت آتش عشق آن دلبر حقیقی زیانه کشد و روح در آرزوی استماع یک کلمه از آن بیانات دریات پیرواز و اهتزاز آید با زیارت آن خاطر حزین را تشفی بخشد. مبین آیات الله آیات مبارکه احسن القصص را تبیین می نمایند و معانی

مردعه در آثار الهیه و وقایع آتیه را بیان می فرمایند ای جای همه خالی
چای صرف می شود استغیبار را امر می فرمایند شیرینی را دور بگردان سپس
عزم زیارت مقام طلعت علیّ می فرمایند.

در این روزها دستور فرموده اند همه روزها باغبانهای مقامات و همچنین
احتبای عدسپه سبدهای مملو از بنفشه چیده بمسافرخانه بیاروند که بر حسب
امر مبارک بالتیابه از طرف عموم احتبای عزیز ایران بر تربت مظهر
رمسین نثار شود. چند روز است در ضمن بیانات مبارک اشاراتی به فتح باب
لقاء است.

امروز غصن ممتاز بهاء اراده فرموده اند بعموم احتباء مخصوصاً احتبای
ستمیدیه مظلوم محروم ایران که بشهادت مبارکشان بندگان مقرب عزیز جمال
مبارک اند و بوجود آنها فخر می کنند و تمام بهائیان عالم هم بوجود آنها
فخر می کنند پس از مضمی، هفتاد سال از شهادت غصن اطهر ربّان الهی
عیدی عطا فرمایند تا بار دیگر با استقرار رمسین اطهرین باب لقاء بروجه
اهل بهاء مفتوح گردد. در اثنای توجه بسوی مقام اعلی و روضه مبارکه
حضرت عبدالبهاء این عبد بیستمدار را طلبیده فرمودند در مقام حضرت اعلی
مناجات بخوانید. هیکل مبارک در این دو مقام مبارک بجمیع عطر عنایت
فرمودند و امر بتلاوت مناجات در هر دو مقام نمودند آنگاه زیارت نامه بلحن
آسمانی تلاوت فرموده خارج شدند مجدداً تنها به این دو مقام مبارک وارد
گشته گشتاسب یکی از خفام آستان را طلبیده گلها و برگهای گل دو عتبه
مقتسه را با دست مبارک جمع فرموده روی دو پارچه سفید لطیف قرار
دادند که در روی رمسین اطهرین گذارده شود.

در اثنای طریق بسوی رمسین مجدداً این عبد شرمسار را صلا زده فرمودند
شما توجه کردید و دو مناجات تلاوت کردید یک مناجات برای تخفیف
تضییقات احتبای ایران و یک مناجات برای فتح ابواب بود از طرف عموم
احتبای ایران. انشاء الله باب ملاقات باز می شود شما هم که بایران مراجعت
می کنید همت کنید مسافرت بزیارت بیابند سعی کنید من هم دعا می کنم
موفق می شوید. با این بیان مبارک و تأکیدات متتابعه که در بادی امر

کاری محال بنظر می آمد ابواب مفتوح گردید. ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارشدند تا اراده مطاعه و لئی امر محبوب الهی را تنفیذ نمایند. این عبد بيمقدار واله و حیران و در عین حال متکی بالطف و مشمول تأییدات آن مولای عالمیان بود. قضا را این عبد که با اولیای امور مربوط بود با رؤسای کشور آغاز مذاکره نمود و کتب عالم بهائی و عکسهای حقائق و مقامات را ارائه داد و اظهار نمود بفرموده مبارک « مزار مقدس بهائیان نزهتگاه طوائف مختلفه از مسیحی و اسلام و کلیسی گردید و صیثش در شرق ادنی منتشر شد » آیا حیف نیست که اهل بهاء که مأمور بصدقات و صراحت اند از زیارت محروم مانند و بمجرد اینکه نیت خود را برای زیارت اعتبار مقلسه بهائی در عکا و حیفا عنوان کنند با جواب رد مواجه شوند. اگرچه اخذ گذرنامه بطور عموم و مخصوصاً باین اسم در بدر امر بنظر محال می آمد ولی تأییدات غیبیه و ادعیه مبارک معین و ظهیر گردیده قبول نمودند و قرار دادند که رسیدگی بطور مخصوص برای زائرین بهائی ترتیب دهند و کلیه تشریفات اداری هم از جمله مراجعه به دوائر تابعه و سپردن ضامن و غیره موقوف شده و قصد زیارت اعتبار مقلسه بهائی در عکا و حیفا مقبول افتاد منتها اظهار داشتند خواهشمندیم این کیفیتات بی سر و صدا باشد و بیان مقصد هم شفاهاً کفایت می نماید. این عبد ملاحظه نمود که ید غیبی در کار است و جواب این مطلب فی الحین مقتضی نه و لذا اظهار نمود لطفاً امشب را فرصت دهید مراجعه به روح دستورات مبارک مولای اهل بهاء شود اگر قرار بر تصریح باشد چاره ای نیست که کتباً بنویسند برای زیارت اعتبار مقلسه بهائی در عکا و حیفا و بامحبت از یکدیگر خداحافظی نمودیم و تصمیم نهائی موقوف به جواب این عبد برای روز دیگر شد. آخرین کلمه ای که رئیس اظهار داشت آن بود که امیدواریم حضرت آقا نفرموده باشد که این مطلب باید کتباً نوشته شود و ذکر مقصد شفاهاً کافی باشد. روز بعد خودشان با تلفن استفسار نمودند خاطر نشان شد که چاره ای جز تصریح مطلب نیست و باید کتباً هر یک از متقاضیان مرقوم دارند و امضاء نمایند که « برای زیارت اعتبار مقلسه بهائی در عکا و

حیفا « تقاضای گذرنامه نموده اند.

این فتح و ظفر بفضل جمال اقدس ابهی جل کبریانه که باراده محتومه اش ابواب را مفتوح فرموده نصیب گردید. برای تمام نفوس که مأذون بزیارت از ساحت قدس بودند و سالها در انتظار مانده جمعاً شاید متجاوز از ۱۱۰ - ۱۲۰ نفر گذرنامه باین مقصد و مرام صادر گردید. دسته دسته زائرین هر دسته ده دوازده نفر عازم گوی محبوب شدند و بمنتهای مقصد و آرزوی خود و مقربین فائز گشتند که در اثر کثرت جمعیت و توالی دسته های زائرین هر ده دوازده روز یکبار اراده مبارکه متعالیه صولای بیهتا و محبوب اهل بهاء بمخابره تلفراف مبارک بامضای جناب سهراب استواری دائر بحرکت تدریجی زائرین عز صلور بخشید.

اینک برای آنکه این سطور در تکمیل احتفال عید ولادت حضرت ربّ اعلی ناتمام نمانده باشد بشرح بقیه آن روز تاریخی که رمسین اطهرین در چنان یوم مبارکی افتتاح شد می پردازد لیکن ختامه مسک.

هیکل اطهر و در رکاب مبارکشان جمیع احتباء و طائفین حول بسوی رمسین روان شدند حضرت ولیّ عزیز امرالله با دست مبارک دو پارچه سفید را که شاه بهرام باغبان مراقد با خضوع تمام تقدیم کرده با وقاری بی نظیر بر مرمر قرار دادند و با دقتی تام شاخه گل سرخ زیبایی را که این عبد احساس نمود گویا سعی می فرمودند بر قلب حضرت غصن اطهر و علیا ورقه سدره عزّ الهی قرار دهند نثار آن دو رمس اطهر فرمودند بطوری که از آن کیفیت جمیع را حالت رقت دست داد و اشک از دیده حاضران روان ساخت. سپس صوت ملیح رتّان غصن ممتاز بهاء بتلاوت زیارتنامه های صادره از کلک اطهر جمال قدم جل جلاله باعزاز آن دو لطیفه ریائیه که در لوح رمسین نقل فرموده اند در آن دو بقعه نورا بلند و در کوه خدا طنین انداز شد « علیک یا غصن الله ذکرالله و ثنائه ... » « یا نواب یا ایها الورقة المنبثّة من سدرتی ... » و بعد بسوی مرقد حضرت ورقه مبارکه علیا روان گشتند و لوح مبارک جمال اقدس ابهی جل کبریانه را که باعزاز خانم اهل بهاء نازل شده و دور تاج مرمر با طلای ناب رسم گردیده است تلاوت فرمودند « هوالباقی

کتاب من لدنا لآتی سمعت و فازت و آتھا توذقت من هذاصل القديم ... «
 در حالی که آن شب نورافکن های کهریانی جبهه مراقد را مثل روز روشن
 نموده و خیلی با جلوه شده بود فرمودند بعدها تمام کوه مثل این جبهه یک
 قطعه نور خواهد شد. در سر مرقد حرم حضرت مولی الوردی منیره خانم
 تشریف آورده هلال وار حول آن مشی و با ادامه مشی مبارک بجانب رصین
 اطهرین طواف مراقد مطهره را پایان دادند و در حالی که وجه مبارک
 متوجه رصین بود فرمودند «اصحاح ۵۴ اشعیا تمام در وصف حضرت
 نواب است لوح حضرت عبدالبهاء را زیارت کردید عرض شد قربان در ترویج
 مبارک زیارت شده فرمودند بله من در مکتوبم نوشتم ترجمه است اصل لوح
 را از آمریکا خواسته ام می فرمایند تمام اصحاح در وصف ام عبدالبهاء
 است اینها وعده های سه هزارساله انبیاء است ظاهر شده محقق شده از سه
 هزارسال قبل بشارت دادند و قسمتهائی از آن اصحاح را از جمله « مترس
 زیرا جبل نخوامی شد و مشوش مشو ... زیرا که آفریننده تو که اسمش
 رب الجنود است شوهر تو است » تلاوت فرمودند و فرمودند دیگر از این
 صریح تر نمی شود و اینکه می فرماید « اینک من سنگهای ترا در سنگ
 سرمه نصب خواهم کرد ... و دروازه هایت را از سنگهای مهربان ... خواهم
 ساخت » را تلاوت فرموده فرمودند « فعلاً در مرمر لطیف قرار گرفتند یوم
 تحقق وعود انبیای الهی است حالا شروع تأسیسات است آثارش در قرن ثانی
 معلوم می شود » و ادامه بیان داده مجدداً فرمودند « آرزوی من اینست که
 بعد از این دسته دسته اجباء بزیارت بیایند شما همت کنید وسائل را فراهم
 کنید شما سعی کنید من هم دعا می کنم. »

حمد آستان مبارک اب آسمانی جمال اقدس ابهی ارواحنا لسلطنة الفناء را که
 اکنون آنچه بلسان ولی امر محبوب الهی در باره تحقق وعود الهیته و
 نتائج و آثار آن در قرن ثانی ذکر شده و هیکل اطهر حیات خود را فدای
 تحقق آن مواعید فرمودند با تحقق وعود الهیته در لوح مبارک کرمصل و
 جریان سفینه الله بر آن جبل و تأسیس بیت العدل اعظم الهی و انشای
 دارالتشريع دینة انتظار انبیاء و اولیاء و عموم من فی البهائ. روشن و منور

است. باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نسائم سحر است.

یادداشت ها

۱ - مفاد بیان مبارک آنست که پیروندگان چه بسیار از عباد در مقابل باب سخن ایستادند و مسترح از دخول شدند ... از جمله نبیل که داخل مدینه (هکاکا) شد و راهی برای ورود بساحت هرّ تو نهاست ظالمسان صمانعت از دخول او نمرودند روزها در سهیل محبت تو طواله سخن می نمود تا آنکه شیطان مکلف شد و بقوم ظهر داد و او را از مدینه اخراج نمودند.

۲ - مفاد بیان مبارک: قسم بعزت تو که عطش من جز از گوشر وحی تو و در مقابل لغای تو تسکین نمی یابد و قلب من جز با زیارت جسات مسترح نمی شود ... کاش نسیمی بودم و از ساحت تو سرود می نمودم یا طهری بودم در هوای حبس تو پرواز می کردم.

۳ - مفاد بیان مبارک: و همینکه پیروندگان مانع دخول او شدند بسافت بهیدی در صحرا خارج مدینه هکاکا رحل اقامت افکند تا اینکه توبه به مقر عرش عظمت تو نمود و مقابل وجه مبارکت با حال خضوعی ایستاد که جمیع اشیا، در مقابل او خاضع شدند در حالی که اشکش جاری و زفراست قلبش متصاعد و لرگانش متزلزل و جوارحش مهترز و لسانش باین بیان ناطق بود که ای پیروندگان صلاحه می فرمائی در سبیل محبت تو با وحوش مأنوس شدم و مدائن و بلاد را در سبیل تو ترک کردم و از جمیع جهات منقطع شدم و در جوار رحمت تو مستقر گردیدم.

۴ - مفاد بیان مبارک: پیروندگان صلاحه می فرمائی که در دست اعداء مبتلا هستم و این (حضرت غصن اطهر) در خون خود در مقابل وجهت آهسته است بارآنها آنچه بمن عطا فرمودی (حضرت غصن اطهر را) برای حیوة عباد و اتحاد من فی البلاد نفا کردم.

تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء

نگارش میسیس لوئیز ویت

ترجمه ابدی امرالله جناب ذکرائه خادم از کتاب عالم بهائی

... توصیف شمایل حضرت عبدالبهاء بنحوی که خواننده بتواند در ذهن خویش تصویری از وجود مبارک بنماید و آن تصویر هم تا حدی صحیح باشد بهمان اندازه محال است که نقاش بخواهد نور آفتاب را رسم کند. زیرا ممکن است نقاش اشعه‌ئی زردفام بهترین وضع و نیکوترین اثر از پرتو شمس رسم نماید ولی هر قدر هم هنرمند و با استعداد باشد قادر نیست جوهر و حقیقت نور آفتاب را منعکس نماید و آن اشعه طلایی رنگ را که رسم نشدنی و بشابۀ اکبر حیات است ظاهر سازد. بهمین نحو است وصف شمایل حضرت عبدالبهاء. قیافۀ مبارک حضرت عبدالبهاء غالباً تغییر میکند و هر فکر و احساس مسرتمی که در آئینه رخسار مبارک منعکس گردد وجه مبارک را بطوری روشن و بتأش مینماید که الفاظ و عبارات از تعبیر آن عاجز و در حقیقت بشابۀ نقش تاریک و بی روحی هستند که بخواهند نور آفتاب را مجسم نمایند. با این وصف از مجموع کلمات میتوان تصوّر و معنائی در خاطر رسم نمود.

اوکین دفعه که بلقay مبارک حضرت عبدالبهاء فائز شدم نعمت زیارت تنها و غیر مترقب روی داد و رو بروی حضرت عبدالبهاء واقع شدم و فاصله مبارک در حالیکه ایستاده بودند از من بیش از یک مترونیم نبود. این فوز و عنایت در محلّ فوقانی عمارت نصیب گردید. در آن هنگام آسمان صاف و نیلگون بود و آفتاب اندکی میدرخشید و افراد خانواده و احتیای ایرانی در حیاط خانه مشغول به ایاب و ذهاب بودند ممکن بود چنین تعبیر شود که ایشان یکی از اعضای عائله مبارک هستند که در آنجا ایستاده اند ولی تمامی ذرات وجود و روح و قلب من بانگ میزدند «این حضرت عبدالبهاء است». طلعت بیمثالی که کعبۀ آمال و هدف رویاهای شیرین من بود با آن

تبسم ملیح آسمانی که حکایت از تهنیت هیکل مبارک مینمود در مقابل من ایستاده بودند. محبت حقیقی الهی که مطلق و نامحدود است از جبین و رخسار مبارک نصایان بود. با جلال و عظمتی بی نظیر و در عین حال ملول از لطف و عنایت مستقیماً بچشمان من نظاره فرمودند. در این حال من تکانی خوردم و منقلب شدم مثل اینکه بفته در دریای عمیقی فرو رفته و غوطه ور گشته ام بعد ببحرکت بدون آنکه بتوانم سکون خویش را تغییر دهم در جای خود ایستادم گونی بلاراده بحضور حضرت عبدالبهاء بار یافته ام و بهاء الهی را پیشاپیش و هاله وار دور حضرت مولی الوری لایح و منیر مشاهده مینمایم و بخوبی احساس میکنم که همان حال و کیفیتی که از برای مریم مجدلیه رخ داد و حضرت روح پس از صلیب خود را باو نمود و مریم «قیام مسیح» را مشاهده فرمود در من نیز پدید آمد حضرت عبدالبهاء با اشاره مبارک مرا بحرکت راهنمایی فرمودند ولی من قادر بحرکت نبودم. در این وقت احساسی منبعث از عدم استحقاق و لیاقت مرا ترغیب نمود سر تعظیم فرود آوردم. حضرت عبدالبهاء از پهلوی من عبور فرمودند سراپا ملتبی به لباس سفید بودند. گیسوان مبارک با تابی ملایم و مطبوع بر شانه افشاندند و مولوی سپیدی بر رأس حضرت عبدالبهاء بشابۀ تاجی قرار داشت قدمهای مبارک محکم و مشی و خرامشان ملوکانه و شاهوار بود.

وقتیکه حضرت عبدالبهاء بدرب اطاق رسیدند مجدداً بجانب من معطوف شده اشاره فرمودند داخل شوم. من بجانب حضرت عبدالبهاء متوجه گشته و همینکه به آستانه در رسیدم به چشمهای مبارک که حقیقه بسیار نافذ و بی مثیل است نظر افکنندم و مشاهده نمودم که هر عمل و فکری که در سراسر زندگی و حیات از من ظاهر شده در پیشگاه مبارک مشهود است. معذک بدن بیم و هراس و یا احساس اندک تزلزل در حالیکه جمیع معاصی و عیوب خود را در مقابل چشم مشاهده مینمودم قادر بودم طلعت مبارک را زیارت نمایم و بیقین میدانستم که حضرت عبدالبهاء بنفس من اعراف از خود من هستند و حقیقه ذات مبارک حقیقت مجسم و «مثل اعلائی محبت

صحيح و بجا و مقرون بحقيقت است و آن اينکه «وقتی حضرت عبدالبهاء بوی گلها را استشاق میفرمایند و مشام مبارک معطر میشود زیارت لقای مبارک در آن حال واقعاً مسرت بخش و روح افزا است. در آن حین که وجه مبارک را درون برگهای گل قرار میدهند، عبیر گل و عطر سنبل گونی بزیان حال چیزی به عبدالبهاء میگویند. زیرا حضرت عبدالبهاء که تعلقشان به ازار شدید است چنین مینماید که حواس مبارک را جمع نموده و گوش را منتظر و آماده استماع ندای گل فرموده اند. این چه سری است که در حضرت مولی الوری نمایان است که حضرت عبدالبهاء بر تمامی این رموز و اسرار واقف و آگاه اند و ما از آن بی بهره و انتباه»

در عین حال که حضرت عبدالبهاء بنظر میرسد بینهایت مسرورند این کمینه در مدت تشرّف خود که بیش از چند روز نبود ملاحظه نمودم که غم و اندوه فوق العاده‌ئی بر وجود مبارک مستولی است. مثل اینکه بار گران عالم بر دوش مبارک قرار دارد و مخصوصاً وقتی این نکته را درک کردم که شب اول ورود من به عتقا بود. اطاق من در جنب حجره مبارک قرار داشت و تخت خواب مبارک مستصل بدیواری بود که در اطاق دیگر تخت خواب من هم کنار همان دیوار واقع گردیده و من کمترین حرکت مبارک را استماع مینمودم. در آن شب بخواب ترفتم و تا صبح بیدار ماندم زیرا صدای مشی مبارک را که آهسته در حجره مبارک قدم میزدند می شنیدم. گاهی روی تخت خواب قرار می گرفتند سپس برخاسته مجدداً براه رفتن و قدم زدن مشغول میشدند تاآنکه هیكل مبارک ملاً به تختخواب رفته و شروع به ناله و فغان فرمودند. آه از این ناله و فغان، ناله‌ئی که از اعماق قلب حضرت عبدالبهاء برمیخواست و قلب را مجروح و پریشان مینمود ... در آندم احساس نمودم که روح حضرت مسیح مجدداً هر روز و هر ساعت بواسطه فقدان محبت حقیقی و وحدت و اتحاد کامل بین اجزاء مصلوب میشود و بار دیگر فریاد میزند که «ای اورشلیم، اورشلیم قاتل انبیاء و سنگسارکننده مرسلان چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع کند و نخواستید اینک خانه شما به

همین سبب ویران گذارده میشود.»

چقدر آرزو داشتم در آن حین نزد هیکل مبارک بشتابم و محبت و ایمان و خلوص قلبی خود را بساحت قدس آن مولای محبوب معروض دارم. ولی متوجه شدم که محبت و خلوص ما نسبت به حضرت عبدالبهاء تاج افتخار مبارک نیست، بلکه محبت ما نسبت بیکدیگر است که مرهم قلب عبدالبهاء و اکتلیل جلیل مبارک است. زیرا حضرت مولی‌الوری یکی از زائرین فرموده بودند که «اگر شما یکدیگر را دوست داشته باشید بعینه مثل این است که مرا دوست دارید. هر قدر بهم نزدیکتر شوید بمن نزدیکتر شده‌اید. من از این عالم خواهم رفت ولی محبت همواره باقی خواهد ماند. لذا باید شما نسبت بیکدیگر بینهایت مهربان باشید.»

من احساس نمودم که هر فکر و عمل غیر صمیمانه در قلب مبارک حضرت عبدالبهاء نقش می‌بندد و قلب حتاس عبدالبهاء را متألم مینماید و از این نظر است که هریک از ما باید مسئولیت شخصی خویش را احساس کنیم. این کمینه که حضرت عبدالبهاء را بچشم ظاهر زیارت نموده و گوش را از استماع بیانات مبارکه‌اش مثلثاً داشته‌ام بیقین مبین دانستم که حضرت عبدالبهاء حقیقه مرکز عهد و پیمان الهی هستند و چون این مقام را حائزند در ظل فیوضات مبارک ابواب فرح و انبساط و یقین و اطمینان بر وجه قلب مفتوح میگردد. دیگر چه غم معضلات و مسائل غامضه حیات و ممات را که افکار بزرگترین فلاسفه عالم را بخود مشغول داشته و چه حاجت به تشویش و نگرانی خاطر و مناقشه در اطراف این مباحث و مسائل ندانستی و مجهول که عمر گرانبهایه و وقت عزیز و گرانبها در باره آن مصروف شود. زیرا حضرت عبدالبهاء این مسائل را تبیین فرموده‌اند و قادرند جمیع معضلات را حل نمایند و شکی نیست که بیان مبارک در هر باب حقیقت واقع و عین حقیقت است.

همینکه مقام حضرت عبدالبهاء را شناختیم دیگر بی فایده است بخود تشویش و نگرانی راه دهیم و دماغ خویش را به این قبیل «لم و بم» ها آلوده سازیم زیرا بمثابة آن است که مسافر خسته و درمانده‌نی در اثنای طریق اگر وسیله

ناقله‌ئی از پهلوی او عبور نماید و راننده مسافر وامانده را دعوت به آزار و
 خویش کند و نوید دهد که تا شهر او را سلامت خواهد برد و مسافر هم
 این دعوت را اجابت نماید و قدم بدرون مرکب گذارد باز نخواهد بار گران
 خویش را بعوض آنکه کنار نهد در توی واگن بردوش کشد. این کمینه در
 عتقا نه فقط بر مرکب حقیقت سوار شدم بلکه بقیچه بندی، کوله بار خویش را
 هم که عبارت از خودبینی و نظرات شخصی و افکار مشوش بود برکنار
 طریق گذاردم و به یقین دانستم که این راننده الهی و ملاح قدس مرا
 سلامت رهبری خواهد فرمود. حقیقۃً چقدر حقّ جلّ جلاله بوجود حضرت
 عبدالبهاء بر ما منتّ گذارده است و چه سفینه نجاتی مانند عبدالبهاء
 بمعطا فرموده.

حضرت عبدالبهاء یعنی سرّالله.

کیست که سرّ الهی را درک کند؟ یقین است که عقول و افکار محمود پی
 بکنه ذاتش نبوده و نخواهد برد و فقط از راه قلب و بوسیله قلب است که ما
 بتوانیم شبهی از مقام حضرت عبدالبهاء در قلب رسم نمائیم. انتهى

Zikr'u'lláh Khádem, Hand of the Cause of God

By: Javidukht Khádem

Published by: Association for Bahá'í Studies in Persian, Dundas, Ontario, Canada

Printed in: Ontario, Canada

first edition Persianlanguage in 1000 copies

157 B.E. - 2001

ISBN 1-896193-22-6

ZIKR'U'LLÁH KHÁDEM

Hand of the Cause of God

by

Javídukht Khádem

Copyright ©2001, 157 B.E.

ISBN 1-896193-22-6

Association for Bahá'í Studies in Persian

P.O. Box 65600, Dundas, Ontario, L9H 6Y6, Canada

Telephone: (905) 628 3040 Fax: (905) 628 3276

e-mail: pibs@sprint.ca web site: www.absp.org